

پادشاهان متأخر افغانستان



جلد اول

تالیف میرزا یعقوب علی خافی

انتظار وهمکاری

انجمن تاریخ که در روشن ساختن تاریخ افغانستان وظیفهٔ بزرگ وبا افتخاری بعهده دارد به همکاری اعضای منسوبی و افتخاری خود ازسالیان درازی باینطرف معروف تتبع و کنجکاوی است ودرزمینه های مختلف تاریخ مملکت آثار گران بها وقیمتداری پدید آورده است.

انجمن تاریخ برای ایفای وظایف ملی به نحو بهتر به کمک وهمکاری های مادی ومعنوی هموطنان احتیاج شدید احساس میکند.

باستقبال وخریداری وخواندن آثار منتشرهٔ انجمن گوشهٔ از مرام وآرزوی ما برآورده میشود. پس کتب انجمن تاریخ رابخرید وبخوانید وخواندن اینهارا به دوستان خویش توصیه کنید وبقین داشته باشید که با پولی که برای خریداری هر کتاب میپردازیدمارا برای چاپ ونشر یك کتاب دیگر کمك وحوصله افزائی وتشویق میفرمائید.

فهرست چند کتاب ورساله ئی که اخیراً نشر شده ودر خود انجمن وپوهنځای برای فروش حاضر است قرارآتی است:

کتاب	قیمت فروش
فیض قدس	(۲۰) افغانی
سلطنت غزنویان	(٤۰) »
رجال وروید ادهای تاریخی	(۱۵) »
سرخ کوتل	(٤) »
عروج بارکزائی‌ها	(۵) »
واقعات شاه شجاع	(۱۵) »
تیمورشاه درانی	(۲۰)
اکبر نامه	(۲۰) »
درزوایای تاریخ افغانستان	(۱۲) »
نوای معارك	(۲۰) »
لشکر گاه	(۱۲) »
منتخبات خلیلی	(۱۵) »

نشریه شماره: (۳٤)



پادشاهان متاخر افغانستان



جلد اول

نگارش

میرزا یعقوب علی خافی



مطبعه عمومی کابل

۱۵ جوزا ۱۳۳٤

توضیح

پادشاهان متاخر افغانستان شامل دو جلد است. جلد اول که در «۲٤٦» صفحه به مطالعه خوانندگان گرامی میرسد درسه باب و چندفصل وقایع برجسته تاریخی را از زمان سلطنت امیر دوست محمد خان تا اوایل سلطنت امیر محمد افضل‌خان شرح میدهد.

پادشاهان متاخر افغانستان

یازده سال قبل یك جلد کتاب قلمی بنام: «پادشاهان متاخرین افغانستان» برای کتابخانهٔ موزهٔ کابل خریداری کردم . این کتاب بهقطع ربع تخته شامل ۵۳۰ صفحه است و قراریکه ازاسم آن معلوم میشود نسخه ایست تاریخی و برخی از وقایع عصر چند تن از پادشاهان متاخر افغانستان را ازامیر دوست محمدخان به بعد تااوائل زمان امیرامیر حبیب الله خان شرح میدهد .

هفت سال بعد درموقعی که نسخهٔ مذکور رابه انجمن تاریخ خواسته ومقدمهٔ طبع آنرا در مجله آریانا فراهم میکردیم شاغلی احمد علی محبی عضو انجمن تاریخ ومهتمم مجله نسخهٔدیگری را بهمن معرفی کرد کهمن حیث صحافت وشکل پشتی و کاغذ وشیوه خط عین نسخهٔ موزهٔ کابل بود وبعداز مختصر مطالعه معلوم شد که جلددوم پادشاهان متاخر میباشد طبیعی کشف این جلد مسرت بی پایانی تولید نموده وفوری درصدد خریداری آن برای کتابخانهٔ موزهٔ کابل برآمدم. غرابت پیداشدن دو جلد تاریخ پادشاهان متاخر افغانستان درفاصله چندسال در کابل وداخل شدن هردوجلد در کتابخانه موزه وقتی خوب تر احساس میشود که فهمیده شود نسخ مذکور درخارج افغانستان درسمرقند بقلم یکنفرازفراریهای زمان سردار محمد اسحق خان نوشته شده است. مولف کتاب که خودش شاهد واقعات بوده وواقعات اورا بهخارج سرحدات پرتاب نموده کسی است بنام میرزا یعقوب علی ولد احمد علی خافی باشنده محلهٔ چنداول شهر کابل . قراریکه مندرجات این دوجلد کتاب شهادت میدهد مولف وپدرش هردو در سلك مامورین سرداران افغانی شامل بوده ودر کشمکشهای داخلی که متاسفانه بعدازعصر امیر دوست محمدخان تااخیر سلطنت امیرعبدالرحمن خان به کرات رخ داده است هرطرفی کشانیده شده اند .

پدرمولف درجوانی مدتی درزمره مامورین نواب عبدالجبارخان برادر امیردوست محمدخان بودسپس اتالیق عبد الغنی خان پسر نواب و داماد امیر مذکور شد . ازین تاریخ به بعد میرزا احمدعلیخان وپسرش مولف کتاب باخاندان شاه آقاسیها ارتباط ملازمت پیدا کردند چنانچه پدرش به رتبه ده سواری نزد سردار شیردل خان و خودش به حیث پیش کار ومنشی بهمعیت سردار شیردلخان سالیانی گذ رانیده است .

این پدر وپسر هرکدام درعصر وزمان خود درجنگها وکشمکشهای سرداران افغانی کهخود باطرفداری یامخالفت تابع امیال امیران بودند درمیدان های مختلف شامل بودند چنانچه بطور مثال پدررا درجنگ جلدك به معیت شاه آقاسی شیردل خان در مقابل سردار محمدشریف خان پیشدار سردار محمدامین خان میبینیم وپسررادرر کاب شاه آقاسی شیردلخان به طرفداری امیرشیرعلیخان درشش گاو در جنگ معروف زنهخان در مقابل سردار عبدالرحمنخان پیشدار امیرمحمد اعظم خان مشاهده میکنیم. چون جنگ مذکور بهفتح امیرشیرعلیخان وشکست امیر محمداعظم خان وفرار سردار عبد الرحمن خان تمامشد مؤلف بهسروسامانی میرسد وبهدربار راه پیدامیکند. خلاصه بعدازچندی گاهی دربلخ

جزء مامورین سردار محمداسحق‌خان دیده می‌شود وگاهی هم در میمنه جزء مامورین
دربار نایب محمدعلم‌خان معروف والی آنجا تقرر می‌یابد تا اینکه ورق برمی‌گردد
وامیر عبدالرحمن‌خان سردار محمداسحق خان‌را شکست داده منهزم میسازد و مولف جزء
ملتزمین اوفراری می‌شود ودر شهر سمرقند متوطن می‌گردد .

مؤلف درسال ۱۲۶۷ درکابل متولد شده وباراول در سال ۱۳۰۷ یعنی در عمر
چهل‌سالگی درحالیکه جلای‌وطن‌وی‌را خیلی‌دلگیر وافسرده ساخته بود برای‌وقت‌گذرانی
متوجه مطالعه‌کتب وتحریرشده وقراریکه ازنسخ مولفه اوبرمی‌آید قبل از ینکه به‌نوشتن
تاریخ پادشاهان متاخرافغانستان اقدام کند. آثار دیگری یکی بنام (رویداد) که حاوی
شرح‌حال شخصی‌او تاعمر ۴۸ سالگی بود تحریرداشته وکتاب دیگری‌هم درباب جنگهای
سردار محمداسحق خان وامیر عبدالرحمن‌خان برشتهٔ‌تحریر درآورده که متاسفانه فعلا
ازآن‌ها سراغی نداریم تااینکه درسال ۱۳۲۵ به‌نوشتن اثری شروع میکند که‌اینك جلداول
آنرا تقدیم خوانندگان گرامی می‌نمایم .

دوجلد کتاب پادشاهان متأخر افغانستان بصورت مجموعی شامل ۱۰۱۳ صفحه‌است(جلداول
دارای ۵۳۰ صفحه وجلددوم شامل ۴۸۳ صفحه) که به هفت باب وشانزده فصل تقسیم‌شده
و هرباب شرح حال وگذارش و اقعات یك تن ازپادشاهان دورهٔ محمدزایی ۱-
امیر دوست محمد خان ۲- امیرشیرعلیخان ۳- امیرمحمد افضل‌خان ۴- امیرمحمداعظم‌خان ۵-
سلطنت‌دوم امیرشیرعلیخان ۶- امیرمحمد یعقوب‌خان ۷- امیرعبدالرحمن‌خان‌را احتوا میکند.

مولف‌پادشاهان متاخر افغانستان که‌اصلا مورخ و نویسنده نبوده و کمترسواد داشته
وتجربه وسردوگرم روزگار بهترین‌معلم اوبوده بااسلوب ساده‌وذهن بسیط درگوشه انزواء
وجلای‌وطن‌در حالیکه ازقهرولطف معاصران بدور افتاده بود به‌تحریر خاطرات خودش
پرداخته وتاحد زیادازحسدوبغض ،خویش رابرکنار داشته وآنچه ازنظرش گذشته راست
وصریح وپوست کنده بزبان محاوره برروی کاغذآورده است. لذادر میان‌چند نسخه
محدودی که‌راجع به‌وقایع وگذارش دورهٔ محمدزایی داریم کتاب‌پادشاهان متاخر
افغانستان بس‌مغتنم میباشد وبنابر بعض‌جهات برآنها مزیت دارد‌و چون‌روان وعام‌فهم نوشته
شده به‌ذهن خواننده خوب‌تر می‌نشیند .

مولف دراخیر جلددوم ازبعضی واقعات سال های اول دورهٔ سلطنت امیرحبیب‌الله خان‌وعفو
عمومی‌فراری‌های هندوترکستان که در عصر پدر ش تبعید شده بودند صحبت میکند ولی
قراریکه ازصفحه اخیر کتاب بر می آید این‌جلد هم در سمرقند خاتمه یافته است لذا
معلوم‌نمیشود که خودبعد ازعفو فراری ها به‌وطن‌مراجعت کرده یاخیر،احتمال دارد که‌بعد از
فراغ ازتالیف مجلدات باکتابهای خویش پس‌به کابل آمده باشد.

چاپ‌متن جلداول‌این نسخه ازطرف‌انجمن‌تاریخ درشماره ۱۱۹ سال ۱۳۳۰ مجله آریانا
شروع ومدت (۳۱) ماه دوام کرد . موازی‌بامجله (۵۰۰) نسخه علیحده هم بطبع رسیده که
اینك امروز به‌دسترس خوانندگان گرامی گذاشته میشود وجلد دوم به همان روش سابق
درمجلهٔ آریانا وعلیحده چاپ خواهد شد . ۲۸ ثور ۱۳۳۴

احمد علی کهزاد

....

بسم الله الرحمن الرحیم

پادشاهان متاخرین افغانستان

حمد بیحد وثنای بیعدد وسپاس فراوان عدد ستاره‌گان آسمان وقطرهٔ باران وبرگ درختان وریگ بیابان مر آنخدائی را که یگانگی صفت اوست وکریمی که خلاق زمین وزمان ورحیمی که آفرینندهٔ انس وجانست، زبان بنی نوع انسان ازاظهار واذکار صفت وستایش آن مقصر ومعدوم پس انسان بیچاره که آفریده ومخلوق اویند ودر جنب قدرت کاملهٔ حضرت او ازذره کمتروبی مقدار تراست کجایارای آن دارد که زبان هیچ مدان خودرا بستایش وسپاس پرورد گاری که بیک لفظ «کن» عالم موجودات ومکنونات را ازورطهٔ عدم بعرصهٔ ظهور رسانیده معطر سازد:

مگس کر بهاوای عنقا پرد بکنه کمالش خرد پی برد؛

غایت عقل عقلا درمبادی اشراق جلال وی حیرت است اکنون هیچکس مباد که در عظمت ذات وی اندیشه کند تا چگونه هست وچیست وهیچ دل مباد که یك لحظه ازعجایب صنع وی غافل ماند تا هستی وی چیست؟ باری بشناسد که همه آثار قدرت اوست وهمه انوار عظمت اوست و هر چه هست ازوست وهمه بدوست بلکه خود همه اوست زیرا که محقرترین قدرتی ازقدرت های اواینکه بسا گدایان خاك نشین که از کثرت حقارت بنظر احدی نمی رسیدی ازفیض نظر مرحمت فیاض او بعز اوج وسریر سلطنت عظمی رسیده وبسا سلاطین عظیم الشان که از کمال ترقی جاه وجلال گدایان بی نام ونشان را بنظر نمی آوردی بخارستان مذلت هم سنگ خاکساران بی سروپا گردیده زیرا که همه عزت وتمامی ذلت هر ذی روحی ازخوان نعمت بی پایانش بهره ورو روزی خور بوده ومی باشد؛

ادیم زمین سفرهٔ عام اوست درین خوان یغما چه دشمن چه دوست

فاما هر کسی ازاهل جهان وموجودات علوی وسفلی بنوعی پی بذات وافی صفات او برده وبقدر حوصلهٔ خود ازخوان احسان بی کرانش بهره گرفته «هیچ جوینده ازین در نرود بی مقصود» ، پس ازحمد حضرت ایزد منان ودرود بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که سید پیغمبرانست ورهبر ورهنمای مومنان است وهدا کنندهٔ راه شریعت است که اگر برکت قدم اونبودی راه دین ازخاشاك کفر پاك نگشتی واگر هیبت دست اونبودی قبای ماه باوج فلك چاك نشدی آن مقتدای زمرهٔ حقیقت وآن پیشوای لشکر طریقت وآن نگین خاتم جلال وآن جوهر عنصر کمال صلوة الله علیه وآله وعلی اصحابهم المقربین ؛ اما بعد چنین گوید بندهٔ گناه کار درگاه خداوند کریم ورحیم ، العبده ذلیل میرزا یعقوب علی ولد احمد علیخان قوم خافی محله چنداول ساکن

دارالسلطنه کابل که پس از زمان طویل و ایام کهن سالی که از تقدیرات ازلی جلای وطن شده در ثمرقند اتفاق افتاد در تاریخ یوم دوشنبه هشتم شهر رمضان المبارك سنه یکهزار و سه صد و هفت هجری بود در ولایت ثمرقند بکلبه دل تنگ با دل خونین و خاطر حزین غمگین و ملال آگین با صد سوز و گداز نشسته بودم و متفکر بهر طرف بیك خیال را جولان می دادم و به احوال پراختلال ذلیل آثار خود نظر می افگندم و از شعبده بازی فلك متحیر بودم و فکر می کردم که از کجا بکجاه افتادم تولد یافتهٔ کابل بودم و نشو و نماء یافته ترکستان. چه شد که در زمان کهن سالی که وقت راحت بود از وطن بی وطن شدم و در ملك غربت عزلت گزین گشتم و در ثمرقند بغربت افتادم این چه بوقلمونی است که پیش آمد زمان شباب چه شد و رفقای صاف دل کجا ماند و آن همه عیش و عشرت چرا کناره گرفت عجب غوغائی که فلك فتنه انگیز برانگیخت و آن همه عشرت را از ما بستد و اینقدر تلخ کامی را نصیب روزگار ما ساخت و زمام اختیار را از دست برد که نه دست ستیز و نه پای گریز.

ای فلك خانه ات خراب شود جگرت همچو من کباب شود

واستاد دیگر می فرماید: کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم. خلاصه کلام مدتی بهمین خیالات باطل مستغرق و پراگنده شده غریق دریای حیرت بودم و عنان توسن اختیار از دست دادم و بگرداب غم و اندوه غوطه خوردم و بساحل نجات نرسیدم تا آنکه بیهوشی طاری شد و ساعتی گزارش یافت بعد از زمانی بخود آمدم و بخود پرداختم و متوجه احوال خود شدم بدل گفتم سبحان الله عجب عالمی و عجایب حالتی است که ما افتاد گان ورطهٔ بلا از وطن اصلی دور و بگوشه و یرانه های ثمرقند مهجور و مجبور افتاده نه یاری و یاوری که مدد کاری کند، از ین هم بزرگتر تهی دستی که بدترین روزگار و سرمایه فلاکت و ادبار است و از آنهم قویتر کهن سالی که اصلاً علاج پذیر نیست و لحظه بلحظه دامن گیر است و زمان تنزل میدارد ندانم که چارهٔ این کار چیست و خاتمه آن چگونه خواهد شد اتفاقاً بهمین خیال فاسد مستغرق و پراگنده بودم که ناگاه از عالم غیبی بخاطرم خطور کرد و روشنی بدل افتاد که ای شخص کوتاه اندیش وای آنکه در غفلت فرو رفته اید و عقل خداداده را ضایع می سازید دولت هر گاه رفت از دست رفته باشد و هر گاه ایام شباب گذشت گذشته باشد و هر گاه از وطن دوری شده شده باشد و هر گاه صحبت رفقاء دست نداد نداده باشد و هر گاه ایام پیری رسید رسیده باشد این چه خیال باطل و وسوسه شیطان است که بخاطر میگذرانید و خود را گرفتار غم و اندوه می سازید افضل آنکه ازین فکر باطل که سراسر خطراست در گذرید و خدارا شکر گوئید و شکر گذار شوید جزء ضعیف راچه قدرت که دم زند و از چون و چرا سخن کند تقدیرات ازلی و مقدرات لم یزلی هر گاه چنین رفته باشد جای شکر است نه جای شکایت.

با قضا کار زور نتوان کرد گله از روزگار نتوان کرد
کردگار هرچه میکند نیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

باری ازین خیالات باطل و اندیشه های فاسد در گذرید که بجز ندامت حاصلی نیست زیرا نه تو تنها باین غم گرفتاری بسا کسانیکه بهمین بلا مبتلا اند و بسا خلقی که ازین زهر

جلد اول

ملاهل چشیده اندو خاك حسرت برسرخود ریخته وازجور فلك كبا بند واز درد فـراق
درا ضطراب وازخا نمان آواره وازاهل وعیال کناره گیرند. تراچه پیش آمده واز بهرچه
این همه غوغامی دارید هرگاه صحبت رفقامی خواهید مو جود است وباشما مهیاست. رفیقی
بهتراز کتاب نمیباشد که خلل پذیرنیست اکنون شیشهٔ خیالات باطلرا بسنگ تفرقه چـون
حال پریشانی خود واهالی مردم بلاکشیده افغانستان متفرق وپرا گنده ساخته عنان توسن
بیان رادر میدان بلاغت بجولان درآورده فقرهٔ چندی ازواقعات وگزارشات پادشاهان
متاخرین افغانستان وشمهٔ از گردشات فلك كج رفتار وبرخی ازشعبده بازی های چـرخ
شعبده بازبرسبیل یادگار بجهت بعضی دوستان روحانی ورفیقان جـانی درقید تحریر
وترقیم درآورید ونام نیکودر عالم گذارید خلاصهٔ کلام چون روشنی از عالم غیبی بدل
تابید وخیالات باطل پراگنده وباطل شد بعدمتوجه گزارشات پادشاهـان متاخرین افغانستان
شدم لاكن پیك خیال راپهرجا ب جولان دادم وتن ضعیف خودرادرمقابل این كار بزرگ
بهمیزان ادراك سنجیدم وبنظر بسی دشوار افتاد زیرا که خود را نحیف وذلیل شمردم
ودانستم که خیلی دشواراست بدل گفتم ای تن لاغر وضعیف مگر سخن استاد بنظرت نرسیده

فرد

ترسم نرسی بکعبه‌ای اعرابی　　　　کین راه که تو میروی بتر کستان است

قضارا هنوز این سخن بدل گذارش داشت که بار دیگر ازعالم غیبی وقدرت کـاملهٔ
خداوندی رفعهٔ ثانی روشنی بدل افتاد دوقوی دل شدم، گویا شخصی زبان فصیح بیان می داشت
که ای نادان دون همت دل قوی دار ووسوسه را از خود دور دارو تکیه برضا پرالهی
کرده کاری راکه پیش گرفته ای کمر بمردانگی به بند وکوشش کن ورجوع بدار ومدد
ازخـاندان نبوت وولایت طلب فرما که کلید جمیع گشایش عالم اند لهذا بمجردی که الهام
غیبی بدل رسید وروشنی بظهور پیوست وبدن بمالید، بخود قیاس کردم گویادر قبال این
کار بزرگ که پیش گرفته ام چنان پنداشتم که بعون الله تعالی بزمان اندك انجام بدهم، چنانچه
ازخرسندی وفرحت برخواسته دورکعت نمازشکرانه بدرگاه خالق یکه ویگانه اداء نمودم
پس التجاء بافضل انبیاء وسیداوصیاء نموده بزبان عجز عرض کردم که ای فخر عـالمین وای سـید
کونین وای گزیده کردگار وای آنکه از طفیل قدوم فیض لزومت(ص) مخلوقات عالم از خس
وخاشاك کفر نجات یافته بسرمنزل صدق وصفا که فراخنای اسلام است واصل گردیده امیدوارم
که دراین کـارفریق لجهٔ حیرت مددفرمائی که ازبرکت اسم مبارك تان که بزبان جاری است
وبدل روشنی تابیده توفیق دماغ نوشتن وتوفیق انجام یافتن وتو فیق حق نوشتن عطافرمائی
واین جزء ضعیف راازین دریای بی پایان به نیکنامی بساحل نجات که انجام یافتن توار یخ
است برسانی تانام نیکودرعالم گذارم مختصر کلام بعد ازعجز والتجاء که بسرور کائنات
وخلاصه موجودات وسیداوصیاء نموده فاتحه کردم بعدبتوفیق خداوند کریم ورحیم ونیت
کـامل دربالای اینکار بزرگ که تواریخ پادشاهان متاخیرین افغانستان است کمر بستم
وپاشکستم وقلم بدست گرفتم ورجوع به تحریر کتاب نمودم درآنوقت سنه یکهزار وسیصدوهفت هجری بود
که راجع بکـارشدم بخاطرم خطور کرد که مبادا یکباره ازعهدهٔ تحریر وتقریر آن بر آمده
نتوانم وپای اسپم دربین راه لنگ شود ازشمار قافله بازمانم وبسرمنزل مقصود نرسم زیرا

که کتاب الفاظ پیوسته میخواهد تا بهمدیگر ربط پیدا کند و آسمان ریسمان نشود و موجب ایراد نگردد چنانچه شاعر میگوید :

این راه که تو سر کرده ای از مغروری ترسم که بمنزل نرسی ازدوری.

باری بعدازفکر بسیار مصلحت چنان دیدم که اول کتاب مختصر تحریر پردازم و خودرا درین کار آموزیده سازم که ازعهده اینقدر کار بزرگ برآمده میتوانم یاخیر چنانچه قبل از این رفقای جانی و دوستان روحانی از محرر کتاب خواهش نموده بودند که مقدمه سردار محمداسحق خان را باسر کار اشرف اقدس امیر عبدالرحمن خان وشرح رویداد و گزارشات شان را کتابی باید ساخت لهذا فکر کردم که دراین باب دو مدعا حاصل میشود یکی امتحان خود محرر کتاب وسرشته بدست آمدن دوم امر رفقا بجا آوردن. بعد کتابی تحریر کردم که اصل کتاب از زوال سلطنت دوم بارهٔ سرکار امیر شیرعلیخان و آمدن فرنگی در کابل ومحبوس نمودن امیر محمد یعقوب خان وابتدای سلطنت شهریار عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان و بعضی رویداد وواقعات عصر وزمان آن تا خاتمه آن که مقدمه سردار محمداسحق خان بالشکر ظفر اثر سرکار امیر عبدالرحمن خان در حدود غزنی که توابع تاشقرغان وشکست سردار مذکور بدون چون وچرا که شرح آن لازم نوشتن نیست و فرار ثمرقند گردیدن ، چنانچه محرر کتاب درفراری ثمرقند همراه بودم وبعضی گزارشات توقف ثمرقند ورویدادهای که بمردم افغانیه فراری دست داده بود وسزاوار تحریر پردانستم درهمان کتاب درج کردم واسم کتاب راگزارشات نام نهادم چون بعون الله تعالی ازان کتاب فارغ شدم وازتحریر وتقریر آن قدری خورسندی حاصل کردم ودانستم که انشاالله تعالی ازعهده کتابت برآمده میتوانم بعد راجع شدم به تحریر کتاب بزرگ که تواریخ افغانستان وخواستم که تحریر پردازم ازقضای الهی و گردش فلکی گرفتاری پی درپی درامور دنیوی دستداد پریشانی روزگار پیش آمد هر چند کوشش کردم وسعی نمودم که فرصت یابم ممکن نشد

هرچه دلم خواست نه آن می شود هرچه خدا خواست همان می شود

بهرحال زمام اختیار ازدست رفت واختیار باقی نماند بحیرت فرورفتم لاچار صبر کردم وتحمل نمودم وتسلی خودرا بفرداستاد کردم . بیت

بدر وصاف ترا کار نیست دم در کش که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است

لهذا مدت چند سال دیگر بتاخیر افتاد وبامحرر کتاب شوق سابقه نماند تا اینکه بعداززمان طویل ومدیدی که سنه یکهزاروسه صدوبیست ودوهجری بود که فرصت دست دادو شوق سابقه با محرر کتاب پیداشد وراجع به تحریر شدم اما ابتداء رویداد پنجاه وپنج سال عمر خودرا از زمان تولد که دست آویز آنرا داشتم تامدت پنجاه وپنج سال کامل تحریر کردم آنهم کتابی شد اسم اورا رویداد گذاشتم چون رویداد خودمحرر تمام شد وفراغت حاصل کردم بعد از آن خواستم که رجوع بکتاب بزرگ پردازم وبشوق تمام ارادهٔ نوشتن کردم که از تقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی که چون ، چرا رادر آن مدخلی نیست سفری پیش آمد وبعنوان حکیمی که پیشه و کسبم بود روانه شهر چرق وخوقند وارو تپه گردیدم لاکن باهمه نادانی که خود محرر کتاب مقر هستم دران حدودات حکیم حاذق نامیده بودم وهرلحظه وهرساعت بخداوند کریم ورحیم از نادانی خود التجا برده عذر وتضرع می نمودم وعرض میکردم که ای پروردگار

جلد اول

بجهت امور معیشت عیالداری لاچار حکیمی را پیشه کرده ام زیرا که دست تهی میباشم و از عهده دیگر کار بر آمده نمی توانم باری مدتی در آن ولایت ها باز ماندم به دردمندان و مریضان را معالجه می کردم و شفاء دهنده حقیقی شفاء عطا میکرد و موجب نیکنامی برای من نادان دانا نما حاصل میشد چنانچه مدت هشت ماه کامل سفری بودم بعد از آن باز گشته عازم ثمرقند که گویا وطن عارضی گفته میشد گردیدم بار دیگر شوق سابقه نماند و اصلا خاطرم باینکار که تواریخ افغانستان باشد مایل نشد دویم علاقه عیالداری و زشت و زیبای جهان داری که گرفتار گشتم از شوق باز ماندم و عنان اختیار از دست دادم تا اینکه سنه یکهزار سصد و بیست و پنج هجری شد در آنوقت از عمر محرر کتاب پنجاه و هشت سال گزارش یافته بود در ان بین سه ساله رویداد عمر خود را که از فضل خداوند به پنجاه و هشت رسیده بودم تحریر نموده کامل در قید قلم در آوردم بعد از ان به مرحمت خداوند و نیت راسخ رجوع به تحریر کتاب هذا نمودم و بعون الله تعالی گزارشات پادشاهان متاخرین افغانستان را با چندین قدمه جات که فی ما بین شان دست داده بود ارادهٔ نوشتن کردم هرچند که مختصر بلخلص خواهش تحریر کردن بخاطر داشتم لاکن متوجه شدم و فکر کردم که کتاب بزرگی خواهد شد اضافه بران باوجود بسیاری رویداد کاغذ خطیری بجهت نوشتن کتاب بدست آمد که آنهم در بزرگی مذکور افزوده لاچار بدو مجلد قرار داده رجوع کردم و جلد اول و جلد دویم نام نهادم تا بر خواننده و شنونده ملال خاطر نرسد اکنون بتوکل خداوند و مددگاری سید کونین و نظر مرحمت فیاض علی مرتضی رجوع به مطلب میدارم لهذا نگارندهٔ این کتاب بی نظیر و تحریر کنندهٔ این داستان دلپذیر العبد ذلیل میرزا یعقوب علی ولد احمد علی خان قوم خافی محله چنداول ساکن دارالسلطنه شهر کابل چنین میگوید : که در اول کتاب قدری از رویداد و گذارشات خود در قید قلم آورده نام او رادیباچه گذاشتم اکنون رجوع نمودم بمرحمت خداوند بگزارشات پادشاهان متأخرین افغانستان و خواستم که سلطنت هر پادشاه را باب قرار دهم و مقدمه جات شان را فصل تحریر دارم چنانچه بهفت باب و پانزده فصل قرار داده شد لاکن الفاظ امیخته بالغت را محو ساخته بطریق ساده نوشتم تا بر خواننده و سامع واضح و روشن باشد

باب اول:

در بیان سلطنت امیر کبیر امیر دوست محمد خان. چون از ابتدای سلطنت امیر مذکور کما هو حقه اطلاع نداشتم و سخنهای شنیدگی سابقه از خاطرم محو شده بود و بیان های که از پدران و کهن سالان بخاطر داشتم از پریشانی روزگار فراموش نمودم لاچار مختصر تحریر کردم و مشتمل بر دو فصل تمام نمودم هرچند مشخص و مشهور است که سی و شش سال سلطنت کردند و بعضی چهل سال میگویند بر گردن راوی اما محرر کتاب تاریخ آمدن افواج انگلیس را استاد گرفته داخل کتاب نمودم اینکه از تاریخ سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و دو هجري تا الغایت سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و نه هجري مدت سلطنت ثانی بیست و هشت سال :

فصل اول:

مقدمه وزیر محمد اکبر خان ؛ لشکر انگلیس در کابل و قتل لشکر فرنگی و مقتول شدن شاه شجاع قبل از ورود وزیر محمد اکبر خان در کابل.

فصل دوم : مقدمه هرات باسردار سلطان‌احمدخان و تصرف نمودن هرات ،

باب دوم:

سلطنت سرکار امیر شیرعلی خان مشتمل بر شش فصل از تاریخ سنه یکهزار و دوصدو هفتاد و نه هجری الغایت سنه یکهزار ودو صدو هشتاد و دو هجری مدت سلطنت امیر مذکور سه سال کامل،

فصل اول: مقدمه باجگاه بالشکر سردار کلان سردار محمدافضل خان بمعرفت سردار محمد علی خان وشکست لشکر ترکستان ؛

فصل دوم : مقدمه سردار محمدافضل‌خان باسرکار امیر شیرعلی خان و محبوس شدن سردار محمدافضل‌خان و تصرف نمودن سرکار امیر شیرعلی خان ترکستان را ؛

فصل سوم : مقدمه قندهار بحدود جلتك باسردار محمدامین خان و قتل سردار محمد امین خان وسردار محمدعلی‌خان و تصرف نمودن امیرشیرعلی‌خان قندهار احمدشاهی را

فصل چهارم: مقدمه برباد شدن ترکستان ازسوء تدبیر سردار فتح‌محمد خان و تصرف نمودن سردار عبدالرحمن‌خان ترکستان را .

فصل پنجم: مقدمه برباد شدن دار السلطنه شهر کابل ازدست سردار محمد ابراهم خان و تصرف نمودن سردار عبد الرحمن‌خان کابـل را

فصل ششم: مقدمه شیخ آباد وشکست امیر شیرعلی‌خان از دست سردار عبدالرحمن خان ونجات سردار کلان سردار محمد افضل‌خان ازمحبوسي شهر غزنین بمرحمت خداوند

باب سوم:

دربیان سلطنت امیر محمد افضل خان مشتمل بر سه فصل ازتاریخ سنه یکهزارو دوصد هشتادو سه هجري لغایت سنه یکهزارو دو صدو هشتادو چهارهجری مدت سلطنت دو سال کامل

فصل اول. مقدمه کلان با امیر شیرعلی‌خان وشکست لشکر امیر شیرعلی خان وتصرف نمودن سردارعبد الرحمن خان قندهار را

فصل دوم مقدمه آب کلید با لشکر ترکستان تعلق سردار فیض محمد خان‌و شکست سردار محمد سرورخان سرکرده لشکر کابل ازلشکر ترکستان

فصل سوم: مقدمه قلعه الهداد خان کوهستان وقتل سردار فیض‌محمدخان وشکست امیر شیرعلیخان ازدست سردارعبدالرحمن خان ؟

باب چهارم:

سلطنت امیر محمد اعظم خان مشتمل برسه فصل از تاریخ سنه یکهزارو دوصدو هشتادو پنج هجری الغایت یکهزار ودوصدو هشتادوشش‌هجری مدت سلطنت یکسال وهشت ماه

فصل اول: مقدمهٔ قلعه بندی شهر میمنه ازدست سردار عالی سردار عبدالرحمن‌خان و بصلح انجام یافتن شهرمذکور :

فصل دوم: مقدمه کرشك و محبوس شدن سردار محمدعزیزخان ازسوء تدبیر بدست سردار محمد یعقوب‌خان و تصرف نمودن سردار محمد یعقوب خان قندهار وفرار شدن سردار محمدسرورخان ازقندهار بجانب کابل؛

فصل سوم : مقدمه غندی مرسل وشکست امیر محمداعظم‌خان وفتح نمودن امیرشیرعلیخان و تصرف نمودن دارالسلطنه شهر کابل را :

جلد اول

باب پنجم:

سلطنت دوم بارهٔ سرکار شیرعلیخان و به تخت دارالسلطنه شهر کابل نشستن مشتمل بریک فصل:

فصل اول: مقدمه قلعهٔ غزنیخان وشش گاو با لشکر امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان وشکست امیر محمد اعظم خان و سردار عالی سردار عبدالرحمن خان از دست لشکر امیر شیرعلیخان وفتح نمودن سرکار امیر شیرعلیخان در تاریخ سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و هفت هجری لغایت سنه یکهزار و دوصد و نود و هشت هجری مدت سلطنت امیر مذکور دوازده سال کامل بفضل خداوند

باب ششم:

سلطنت سرکار امیر محمد یعقوب خان با مرید رومحبوس شدن امیر مذکور بدست لشکر انگلیس بحدود کابل ومحبوس فرستادن بجانب هندوستان و تصرف نمودن لشکر انگلیس کابل را سنه یکهزار و دوصد و نود و هشت هجری لغایت سنه یکهزار و دوصد و نود و نه هجری مدت سلطنت امیر مذکور یک سال بیش و کم:

باب هفتم:

سلطنت پادشاه جم جاه خورشید کلاه سرکار باوقار امیر عدالت پرور امیر عبدالرحمن خان چون تحریر کننده روبداد ومحرر کتاب در ترکستان استقامت داشتم و از گزارشات سلطنت سرکار عدالت گستر کماهقه اطلاعی نداشتم مختصر تحریر نمودم لاکن از برکت قدوم فیض لزوم مشد دولت افغانستان که هیچ دولت محسوب نمی شد از عقل خداداد و فراست جبلی بندگان سرکار با تدبیر مشهور آفاق گشت و همسر دول خارجه شد که انشاالله تعالی در موقع وجایش مختصر از روبداد سلطنت شان خواهم نوشت اکنون رجوع نمودم به فضل خداوند بتواریخ افغانستان وشرح گزارشات پادشاهان متاخرین ابتدا از آمدن افواج انگلیس از راه قندهار وشاه شجاع را باخود دست آویز گرفته آوردن بنیاد نموده شروع کردم زیرا که از مدت آمدن مذکور الی اخر کار دو کتاب را بفضل خداوند تمام خواهم کرد محرر بخوب وجه اطلاع دارم وانشاالله تعالی که بدون کم وزیاد درقید تحریر در آورم و نیک را نیکی و بد را بد رسد ؟ و کلت علی الله

باب اول.

در بیان سلطنت امیر کبیر دوست محمد خان مشتمل بر دو فصل

فصل اول

مقدمه لشکر انگلیس و گزارشات آن. در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو هجری افواج فرنگی به قصد انتقام مردم افغانستان بمعرفت شاه شجاع از راه قندهار عازم کابل شدند چون نزدیک غزنین رسیدند حاکم غزنین که در آنوقت سردار غلام حیدرخان پسر امیر مذکور بود و از جانب پادشاه کابل بحکومت غزنین مامور از لاچاری دروازه های قلعه را بسته بامید کمک که از کابل افواج خواهد آمد درهای قلعه را بسته کرده قلعه بندی نمود چون از کابل کمک نرسید مایوس شد و از آنطرف افواج انگلیس چون سیل بی گمان و بلای ناگهان وچون اژدهای دمان رسیدند به مجرد ورود بدور قلعه دروازه دو در سنگین که جانب لشکر گاه مذکور بود آتش افروختند و قلعه را مفتوح ساختند و مستحفظان قلعه را باسیری گرفتند حاکم غزنین لاچار فراری شد و جانب کابل رهسپار گردید این واقعه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه وسه هجری بوقوع پیوست سه روز لشکر انگلیس در غزنین بجهت بعضی امور لازمه توقف کرده روز چهارم از غزنین حرکت فرمانده چون دریای لشکر و افواج بی شمار روانه شهر کابل شدند لاکن شاه شجاع را پادشاه وخود را لشکر شاه نامیده بودند و بحضور مردم افغانستان باامر و نهی شاه شجاع عمل کرده طابع فرمان وی بودند و بمردم افغانستان فرمانبرداری خود را ظاهر

می‌ساختند زیرا که خوف بسیاری از مردم کابل بخاطر داشتند تا اینکه وارد شهر کابل شدند.

اکنون انگلیس وشاه شجاع را در کابل باستقلال گذارید. چند کلمه از سرکار امیردوست محمدخان

شنوید. درزمانیکه افواج انگلیس غزنین را تصرف کرده بجانب شهر کابل رهسپار شد وخبر افواج انگلیس وآمدن بر کاب شاه اشتهار یافت امیر دوست محمد خان پراگنده ومتفکر شد وخودرا ولشکر کابل رادرمقابل افواج انگلیس ذلیل وزبون دید بمصلحت دید وزراء وبزرگان حضور وارکان دولت فرار رابرقرار اختیار کرده بدون جنگ وجدل کابل راواگذار شده روانه بخارا شد وخاطر داشت که پادشاه زاده وهمسایهٔ دولت افغانستان است البته بعد از ورود بخارا وملاقی شدن امید وارم که یاوری کرده لشکری مکمل ومسلح همراه مامقرر فرماید تاواپس داخل کابل شده اول غزای محمدی ودوم انتقام ازدشمن دین مبین بکشم اما امیر کبیر امیردوست محمدخان ازین غافل که دنیا نتیجه بر رعکس میدهد وبخت بر گشتگی فلک کج رفتار رابچرخ میاوردو فلاکت بارمی دهد خصوص:

هرکه با بنده اعتماد کند خاك بر کاسه مراد کند:

چنانچه پادشاه بخارا حق همسایگی دوستی رابجا آورده امیر موصوف رازندانی کردو بسیاه چاه عمیق مهمان پذیری نمود خلاصه کلام امیردوست محمد خان وارد بخارا شد وپادشاه بخارا سه روز مهمانداری نمود وشرایط مهمان نوازي را بجا آورد. امانه بطریق که سزاوار پادشاهان است روز چهارم بدون غدر وخیانت امیردوست محمدخان رامعه چند خدمتکار حضورش درسیاه چاه انداخته محبوس داشت و کسر دولت وبزرگی خودرا ملاحظه نفرنمود وبخاطر نیاورد که اول پادشاه اسلام ودوم حق همسایگی وسوم مهمان عزیز وچهارم پناه آورنده راچگونه سزا واراست که زندانی کند ونام دولت وسلطنت خودرا ببدي مشهور آفاق گرداند وبااین رفتار و بااین کردار خود را ودولت خودرا اسلام نام نهد ظاهراست که این کار قبیح را دولت نصار را که غیردین است نخواهد کرد وبدنامي را بخود نباید گرفت چگونه سزاوار مسلمان است که خودرا مسلمان پندارد و پادشاه بزرگی که پناه آورده باشد او رابزندان اندازد ومحبوس بدارد

هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مرد زمانه دانی کیست.

آنکه باد شمنان تواند ساخت وآنکه بادوستان تواند زیست.

بهرحال شرح این قضیه ناموس شکن بسیار است مختصر تحریر کردم تاسخن بدر ازنکشد پسر بزرگ امیردوست محمدخان وزیر محمداکبرخان نام داشت وبه رکاب پدر همراه بود ومنصب وزارت سرفرازي داشت وشخص لایق وپر فهم وهشیار بود ودرامور دنیوي گوی مراد ازمیدان خرد مندان برده بوده ودر عقل وفراصت وتدبیر جهانداري ثانی نداشت. هرچه خوبان همه دارند توتنها داری » روز اول که داخل بخارا شدند با وجود مهمانداری وعزت که ازطرف پادشاه بخارا بخود ملاحظ کردند لاکن از فراصتي که خداوند بوي عطا کرده بود دریافت ومزاج پادشاه بخارا رانسبت بخود وحضو پدر برخلاف قاعده دید بخدمت پدرخود امیردوست محمدخان عرضه داشت نمود که علاج واقعه راقبل از وقوع باید کرد زیرا که مزاج پادشاه بخارا را باشما برعکس مهمانداری ملاحظ می دارم ممکن است که حضور سرکار رازحمت برساند بهتر آنست که بیه تدبیر ازین شهر برفتور

بر آمده خودرا بسر منزل امنیت برسانیم امیر دوست محمدخان که اصلا این گمان را نسبت بخود از پادشاه بخارا بخاطر نمی آورد و بخود قیاس میکرد که کافر بی دین از ینقرار رفتار به مهمان خود روا نمی دارد ودر هیچ تاریخ از اول دنیا تاحال درج نشده وکسی نشنیده چرا پادشاه بخارا که صاحب ولایت و پاد شاه بزرگ ومشهور آفاق است مهمان خود را اذیت برساند بنابران بسخن وزیر محمد اکبر خان پسر خود عمل نکرده می فرمود که دولت وسلطنت ازمن رفته است وعقل وفراصت ازوزیر من که محمد اکبرخان است تا آنکه شب چهارم که فردای آن باید محبوس شوند وزیر محمد اکبرخان که بهمه رویداد بخارا اطلاع داشت و یومیه واقف می شد گستا خانه حضور پدر پیش آمده ودلیرانه اظهار داشت وقصد آن داشت که پدر خودرا زودتر از بخارا بدر کرده وبشهر سبز برساند اما امیر دوست محمدخان که اصلا این حرکت قبیح را نسبت بخود قیاس نمی کرد بسخن اول خود ایستاد حرف وزیر محمد اکبرخان را بقرار سابق جواب داد وبیان کرد که ای فرزند هیچ پادشاه بلکه گدا دربارهٔ مهمان خود ستم نکرده و زحمت نرساند چگو نه پاد شاه بخارا مارا بدون جرم و خیانت وبدون خوف و رجا زحمت میرساند معلوم است که شمارا خوف غالب آمده وترس دستداده بهتر آنکه توکل بخداوند کریم ورحیم نموده صبرداریم

+ با قضا کار زار نتوان کرد　　گله از روزگار نتوان کرد

کردگار هرچه میکند نیکوست　　حکم بر کردگار نتوان کرد

مختصر کلام وزیر محمد اکبر خان بعداز فرمودهٔ پدر سکوت ورزید تا اینکه فردا شد ویکباره کفرو فکروه فکروه شد وملا زمان پادشاه بخارا بدون چون وچراه چون بلای جانستان تخمینا دوصد نفر معه سرکرده وارد حضورسرکار امیر دوست محمد خان وبقصد گرفتن امیر مذکور ودیگر خدمتگاران شان آمدند خصوص مدعای پاد شاه به قصد وزیر محمداکبرخان بودزیرا که شخص شجاع ووزیر صاحب تدبیرمیدانستندوخوف بسیاری ازوی بخاطر داشتند اما وزیر باتدبیر قبل ازان واقف احوال و هوشیار جان خود بودند نیم ساعت قبل ازآمدن ملازمان پادشاه به بهانهٔ رفتن حمام سردار شیرعلیخان برادر کوچك خود را همراه گرفته از شهر بخارا بجانب شهر سبز رهسپار شدند ملازمان کافر کیش بخارا امیر دوست محمدخان را با چند خدمتگار شان در بالاحصار برده محبوس کردند چنانچه قبلا تحریر یافت بعدازان سوار بسیاری دنبال وزیر اکبرخان فرستادند که از بین راه دستگیر کرده محبوس وار داخل بخارا بدارند لاکن وزیر مذکور که سپاه پیشه و صاحب تدبیر بود از راه دیگر بسرعت تمام خودرا بشهر سبز رسانیده واز مهلکه نجات یافت زیرا که شهرسبز درآنوقت ازخود حاکم بالاستقلال داشت ومحکوم پاد شاه بخارا نبود وازین روی وزیر اکبر خان را عزت داری بسیار نمود خصوص برضد پاد شاه بخارا چقدر که گنجایش داشت درعزت وزیر مذکور افزود واضافه بران دانست که پادشاه زادهٔ افغانستان است و افغانستان دولت بزرگ است البته رابطه کردن بهتر است وخود را بدولت افغانستان که عظیم الشان است پیوند دادن ازعین صواب است و پاد شاه بخارا نیز بخوف ورجاه می افتد وبخرابی شهر سبز کمتر میگو شد چنانچه قبل ازین بچندین دفعه پاد شاه بخارا بالشکرهای

فراوان به تسخیر شهر سبز رفته و مدتی قلعه بند کرده عاقبت بی نیل مرام باز می گشتند لاکن حاکمان شهر سبز درذات طایفه‌شان شمشیر زن ودلاور بودند ودلاوری‌شان ظاهراست که عمری ولایت خودرا باختیار خود سرشته می نمودند ودست مدعی ازولایت شان کوتاه بود چنانچه پادشاه بخارا باهمه شوکت وشان وبزرگی که مشهور آفاق بود شهر سبز را تصرف کرده نمی توانست بهرحال وزیر محمد اکبرخان که از حضور حاکم شهر سبز عزت کلی دید ودشمنی پادشاه بخارا را باوشان ملاحظه نمود ثانی بعوض احسان شان بتدبیر مستحکمی شهر سبز شده اول امر بکندن خندق نمود وفرمود که خندق عمیق کنده شود دویم پیوسته بخندق دیوار بزرگی برپاکرد که ارض دیوارش زرعه می شد و دیوار را بلند ساخت سخت مستحکم نمود چنانچه گلوله توپ تاثیر نمیکرد گویا قلعه شهر سبزرا سد سکندر ساخت لاکن بمصلحت دید حاکم شهرسبز شب وروز بتدبیر خلاصی امیر دوست محمد خان ودیگران بودند ومیکوشیدند تا آدمان جرار کاردان وقابل دست یاب کرده بخلاصی‌شان دربخارا فرستادند هنوز بگرفتاری تعمیر خندق ودیوار قلعهٔ شهر سبز گرفتار بودند و یومیه وزیر اکبرخان بوجود شریف خود بالای مردم مامور خندق ودیوار گشته متوجه تعمیر می بودند که ازفضل خداوند آدمان ماموری بخارا که بخلاصی امیردوست محمدخان رفته بودند بتدبیر نقب بردن وتدبیرهای دیگرامیر موصوف را از سیاه چاه عمیق برآورده باخود داخل شهرسبز نمودند وازحضور حاکم مذکور بعوض خدمت بزرگ بهره‌مندشدند و سرافرازی حاصل کردند لاکن روز ورود امیر دوست محمد خان بشهر سبز حاکم و کارگذاران وبزرگان دربار وجمیع فقرای ولایت باستقبال برآمده پادشاه افغانستان را باعزاز تمام چنانچه سزاوار پادشاهانست داخل شهر نمودند وجمله شان بحضور پادشاه کمر بخدمت بستند و خدمتگذاری ومهمانداری را بجاه آوردند و بعیش وعشرت نشستند. اکنون ازرویداد برآمدن امیر دوست محمدخان اززندان بخارا شنوید • روزیکه امیر موصوف از سیاه چاه بدر میشد متفکر و پراگنده بود زیراکه زندان بان هرروز دونوبت فرود آمده • امیر دوست محمدخان را بچشم سر میدید چون امیر مذکور متفکر شد بدرالدینخان که یکی ازمحبوسان وخدمتکار معتبر امیر بود تدبیری بکار برده امیر دوست محمد خان را مرخص کرد وخود دربستر امیر مذکور بخواب رفت زندان‌بان بقرار ماموری داخل زندان شد امیردوست محمدخان را برخلاف هر روزه بخواب دید، سخن نکرده برگشت بعدازساعتی باز آمده امیر موصوف را درخواب یافت متفکر شده بحیرت مانده • بازهم برگشته اززندان برآمد کرت سوم داخل زندان شد دید که هنوز سرکار امیر راحت است بی‌طاقت شده حرکت داد شخص خوابیده حرکت نکرد تا کار بمجادله کشید همین که زندان‌بان بغیض وغضب نعره‌زد و حرکت داد شخص خوابیده که‌قبل‌ازان بعقل کامل خود تدبیری بکار برده بود ازجاه برخواست اکنون محرر کتاب وتحریر کننده گزارشات دراین فقره متحیر مانده که تدبیر شخص خوابیده را بقول راوی که شنیده دارم درقید تحریردرآورم یانه ؟ زیرا که مجمل نکته ایست و نکته قبیح است هرچندکه راست باشد هم چندان اظهار آن لطفی ندارد اماخالی ازنزاکت‌هم نیست باری چیزی که محرر کتاب خواه زشت خواه زیبا دیده یا شنیده دارم مینویسیم زیراکه دراول کتاب بخدمت خواننده وشنونده عرض کرده بودم .

« نیک را نیکی وبد را بدرسد » باری تدبیر شخص خوابیده این بود که قدری پی خال خودرا درپهلوی خود آماده داشت فوراً که ازجاه جست قدری برروی خود وباقی را بسر وروی زندان بان مالیده نعرهٔ ازجگر برکشید وخود را بدر جنون زدو حمله برزندان بان نمود وغوغا کرد تااینکه غوغا بلند شد وزندان بان فرار کرد و دیگران خبر یافتند و دیوانه را از زندان بدرکردند و بامر پادشاه بخارا بحضور برده عرضه داشت نمودند چون نظر پادشاه به بدر الدین خان افتاد واو وزندان بان را بوقلمون دید نــد پادشاه وبزرگان دربار بخنده در افتاده هنوز بخنده بودند کـه ازبدرالدین خان نتیجهٔ دیگر صادر شد ودونفر دیگر را بمثل زندان بان نجس ساخت زیرا که قدر دیگر از پی خال دربغل داشت . « هرباد که برخیزد دل به سرگـل ریزد » . . این بود پادشاه قوی شوکت بخارا فوراً امر کرد که بندی را واگـذارشوید بلکه ازشهر بخارا بدرکنید خلاصه کلام چون بدرالدین خان بتدبیر نیکو خودرا از زندان بدر کرده از شهر بخارا نجات یافت بادل شاد وارد شهرسبز گردید وبحضور سرکـار امیر دوست محمدخان مشرف شد و قضیهٔ خلاصی خود را بحضور امیر موصوف وحاکم شهر سبز وبزرگان دربار تقریر کرده جمیع او شان را بخنده درآورد وهزار آفرین شنید اکنون سر مطلب باز گردیم چون مدتی درشهر سبز به آسودگی گزارش یافت وکـدورت های زندان ازطبیعت سرکار امیر دوست محمد خان برطرف شد خیال افغانستان بخاطر سرکـار والاتبار جای گیر شد بعد امیر دوست محمد خان بصلاح وصوابدید حاکم شهر سبز و وزیر محمد اکـبر خان ارادهٔ افغانستان کرده وزیـر اکـبر خان را چندی دیگر درشهرسبز معطل کرد تا خندق و دیوار قلعه انجام یابد اکنون وزیر محمداکبرخان را درشهر سبز بگذاریم چند کلمه ازرویداد امیر دوست محمد خان شنوید؛چون سرکـار والاتبار امیر کبیر امیردوست محمد خان ازشهر سبز مرخص شده روانه کابل شدند ونیت تسخیر نمودن افغانستان را بخاطر داشت ومردم افغانستان را ازخود می پنداشت آسوده خاطر رهسپار شد مگر گاه گاهی ازکمال هوشیاری وفراصت بخاطر می گذارند که هرگاه مردم کابل بامن کمر بستگی نکردند لازم که نزد انگلیس رفته پناه بدولت برطانیه دراموردنیوی برم وامیدوارتقدیرات خودباشم چنانچه بهمین اراده روانه شدند لاکن کلیه بخاطر می گذراندند که هرگاه مردم کابل وافغانستان بحضورسرکارجمع آمدند وبامن یاوری کردند ومدد کاری نمودند ومرابپادشاهی قبول ساختند رجوع بغزای محمدی (ص) میدارم وغزارا بنیادمیکنم ودرمقابل لشکرانگلیس لشکرکشی میدارم وخدا ورسول خدارا ازخود ومردم افغانستان خورسند می سازم وهرگاه قضیه برعکس افتاد بدون خوف ورجاخودرا بدولت انگلیس وامی گذارم تاخواست خداوند چه باشد بهمین منوال منزل و مراحل طی کرده خودرا درتاشقرغان رسانید ازآنجا خطوط بسیاری بمردم افغانستان فرستاد وازآمدن خود اطلاع داد وچند روزی در تاشقرغان استقامت کرد وجوابی نیامد بعدازان ازتاشقرغان حرکت فرماشده ودرحدود کابل رسیدو آوازه درافتاد ودورو نزدیک اطراف کابل شنیدند وگوشزد شاه وگدا شدوتمامی خلق ازورود امیردوست محمد خان اطلاع یافتندلاکن مردم کابل واطراف آن ازخوف لشکر انگلیس حرکت نکردند وبمنزل وماوای خود برقرار ماندند وخودرا ازشر لشکر فرنگی

محافظت کردند وآسوده خاطر نشستند اما امیر موصوف شب وروز بتدبیر گرفتن کابل میبود ویومیه بمردم افغانستان فرمان مهر ومحبت وفرمان غیض وغضب میفرستاد وانتظار جواب مردم بود تا اینکه ازهرسوء ناامیدشد وکوشش های خودرا سودمند ندید واز مردم کابل احدی بهپیر امون وی نگردید وازخلق افغانستان مایوس شد ناچار مایوس وار بدون واسطه ازحدود کابل درشهر کابل درسیاه سنگ نزدصاحبان انگیسی رفته بدولت برطانیه پناه بردافسران دولت برطانیه ازوورد امیردوست محمدخان استقبال کرده درعزت داری شان افزودند وشرائط مهما نداری رابجا آوردند ودرخدمتگذاری پادشاه کابل امیر دوست محمد خان کمی وکوتاهی نکردند لاکن افسران دولت انگلیس مابین خود کنکاش کردند وگفتند کهشاه شجاع نمك خوار وپرورش یافته دولت برطانیه وامیر دوست محمدخان بیگانه ودوست شدن مذکور بدولت انگلیس بسی دشوار است خصوص کهامروز شاهشجاع را باخود آورده بهتخت کابل برقرار کردیم وپادشاهی رابوی تفویض نمودیم ودرجمیع افغانستان شهرت دادیم وخودرا لشکر شاه نامیدیم چهنوع سزاوار است کهشاه راباوجود نمك خوارگی عزل کرده شخص بیگانه رابجای شاه پادشاه سازیم پس دراینصورت باید امیردوست محمدخان را باعیال واطفال بجانب هندوستان بفرستیم وخودرا ودولت خود را وافغانستان راازشر اومحافظت بداریم چنانچه بعد ازچند روزی امیر دوست محمد خان را باعیال واطفال وتعلقات شان روانه هندوستان فرمودندوشاه شجاع را بدولت واقبال صاحب تاج وتخت دارالسلطنه کابل نمودند وسکه سلطنت افغانستان رابنام نامی شاهزدند وخیردولت خودرا چنین دیدند زیرا کهافسران دولت انگلیس دراصل بقصد انتقام مردم افغانستان آمده بودند ویومیه بتدبیر وتحمل از مردم کابل انتقام میکشیدند وهرشخصی رابگناه بی گناهی گناهگار فرموده قصاص مینمودند بهمین منوال گویاشب رابروزمی آوردند وروزرا بهشب می رساندند ودولت خودرا در ولایت افغانستان مستحکم قرار میدادند وتدبیرات خود را کامل میدانستند اکنون دولت انگلیس را در کمال مغروری دردارالسلطنه کابل برقرار مانده فقرهٔ چندی از واقعات وگزارشات وزیرمحمد اکبرخان شنوید؛ کهدرشهرسبز بجهت انجام یافتن خندق ودیوار شهرمعطل شده بود بعداز رفتن امیردوست محمدخان بجانب افغانستان دوماه دیگر وزیرمذکوردرشهرسبز توقف کرده درودیوار وخندق راتمام کرده چون سدسکندر مستحکم کردودرخوراحسان حاکم شهرسبز چنان قلعه راسد سدیدی ساخت که گویا قلعه آهنین ویاسد سکندر ساخته شد بعدازان بصلاح وصوابدید حاکم شهرسبز وبهخرسندی ورضامندی طرفین مرخص شده عازم کابل گردیدلهذا حاکم شهرسبز وبزرگان ولایت ازطریقه عزتداری ومهمان نوازی یك منزل برکاب وزیرمذکور همراهی کرده بعدمرخص فرمودند و چقدر احسان ونوازش که سزاوارهم چنان بزرگی باشددربارهٔ وزیرمحمداکبرخان بادارسانیدند خلاصه کلام وزیر محمداکبرخان ازشهرسبز حرکت فرماشده منزل بمنزل راهسپارشدند تاآنکه واردتاشقرغان گردیدند درتاشقرغان ازمحبوسی امیردوست محمدخان پدرخود وفرستادن بجانب هندوستان واقف گردیده بسی پریشان شداماچون شخص کامل وصاحب تدبیر بود ازان پریشانی خود راباز داشته بادل قوی بتدبیر کاروتسخیرافغانستان کمر بسته امید واری خودرا بخدا وند

کریم داشت وخطوط بسیاری از تاشقرغان بجهت بزرگان کابل واطراف کابل فرستاده ازو رودخود اطلاع‌دادند وترغیب بغزانمودند واز وارادت حضور خود همه را امیدوار ساختند چنانچه درمدت سه روزجمیع خطوط مردم بکابل فرستاده شدوآسوده خاطر شدند روزچهارم ازتاشقرغان حرکت‌فرماشده بسرعت تمام خودرا دربا میان که‌کو یادر وازه کابل است‌رسانیدند و ازآنجا نیز بمردم افغانستان خصوص کابل واطراف کابل خط فرستادند واطلاع دهی کردند وامربشورش نمودند چنانچه قبل‌ازان هم‌ازبدرفتاری فرنگی وسخن های قبیح شاه‌شجاع مردم اطرافی کابل وبزرگان شهرکابل سر بشورش بردا شته بودند ازان جمله شجاع الدوله که پدرش وزیر شاه‌شجاع نامیده می‌شد وازستم انگلیس باعث مردم کابل درآزار بود خصوص از حضور خودشاه بچندوجه خاطر آزرده داشت اضافه بران روزی ازاقوام‌وزیر بحضور شاه یکصد سوار سان میداد البته سو اران قدری پراگنده بودند شاه‌در بارهٔ اوشان تمسخر کرد وسخن‌های زشت بیان‌فرمود چنانچه سابق برین هم‌شاه خورد وبزرگ کابل را نمک‌بحرام مینامید تاانکه تاب وطاقت بر جگر شجاع الدوله نمانده کمر بقتل شاه بسته کرد وبه ارادهٔ قتل‌شاه‌شب رابروزمی آورد وروز راشب میرساند اتفاقاً ازین‌طرف خطوط وزیرمحمد اکبرخان رسید وازورود خود اطلاع داد بعدازان شجاع الدوله بادل‌قوی ارادهٔ قتل‌شاه رابخود مصمم کرد وباچند نفر بزرگان که همه باوی گرویده بودند آمادهٔ کار شدند بقتل گاه که موضع ورودشاه بود رفتند ومنتظر آمدن‌شاه نشستند لاکن قاعدهٔ شاه‌چنان بود که‌وقت سحر قبل ازشفق دمیدن از بالا حصار کابل‌سوار چپان‌شده باقلیلی خدمتگار درلشکرگاه انگلیس که‌بسیاه‌سنگ توقف داشت‌میرفت ونمازصبح رابا مردم اسلام که در لشکر فرنگی بودند با جماعت می‌خواند وتاساعت نه‌بجه روز درسیاه‌سنگ‌می‌بودند ثانی سوارشده‌دربالاحصار می‌آمدند وبسریر حکمرانی برتخت سلطنت می‌نشستند وفرمان فرمائی نموده سه ساعت متوجه عرض وداد فقرا میبودند تاآنکه شجاع الدوله که‌بهمین اراده کمر بسته بودند فرصت یافته باتفاق چندنفرخوفیه بدروازهٔ بالاحصار نزدیك آمده کمین کردند وانتظار ورودشاه را میکشیدند تاوقتی که‌آمدن‌شاه‌ظاهر شدوبامشعل های افروخته ازدروازهٔ بالاحصار فرود آمدند ونزدیك بقاتلان رسیدند شجاع الدوله که‌سرکرده قاتلان ومحرك قتل‌شاه بودو انتظار همین‌فرصت بودفوراً خودرابشاه رسانیده حمله‌کرد ودیگران نیزخود را رساندند وبضرب تیغ‌تیز وخنجر خون‌ریز شاه‌مظلوم رااز پای درآوردند وخون اورا بخاك ریختند ونعش شاه‌بیچاره را در همانجا گذاشتند وبماوای خودرفتند چون‌صبح نزدیك بود وشفق دمید وروشنی دستدادشورشی عظیم برپاشد وغلغله بالاگرفت وغوغا ازمردم کابل برخواست وازهرجانب خلق عظیم جمع آمدند ازین‌واقعه جگرسوز لشکر انگلیس وافسران مذکور پراگنده احوال‌وپریشان خاطرشدند وبحال‌پراختلال‌خود درماندند وراه‌چاره رامسدود دیدند لاچار درحدودسیاه سنگ وباغ شاه‌سنگر زدندوخودرا قلعه‌بند کردند وخودداری خود ولشکرخودرا می‌نمودند لاکن مردهٔ‌شاه یکشبانه‌روز در زمین قتل‌گاه افتاد کسی جرئت نمی کردکه دفن سازند تاآنکه خودمردم غازی دفن کرده اسم‌دروازه رادروازه شاه‌شهید گذاشتند که‌تاحال هان دروازه بهمان‌اسم یادکرده میشود خلاصه کلام چون

کار بدینجا پیوست وقتل شاه مشهور آفاق شد ودرولایت شورش افتاد بزرگان کابل
خصوصا اشخاصیکه فرمان وزیر محمد اکبر خان برای شان رسیده بود باتفاق عریضه
بحضور وزیر محمد اکبر خان فرستاده ازقتل شاه وبلوای مردم اطلاع دادند و عرض کردند
و خواهش نمودند که بزودی خود را برسانند وزیر محمد اکبر خان
در آنوقت از بامیان حرکت کرده در حدود هزاره جات
رسیده بودند که عریضه مردم کابل رسید وفرحت وخوشی برای وزیر مذکور دست داد
بعد ازان وزیر محمد اکبرخان راه هزاره جات را موقوف کرده بجانب کوهستان
راه سپار شدند وخودرا بلا تأمل در چهاریکار که شش فرسخ تاکابل باقی مانده
بود رسانیدند وازورود خود بمردم کابل فرمان فرستادند وبجمع آوری مردم کوهستان
سرعت نمودند وسه روز درچهاریکار استقامت ورزیدند درمدت سه روز از مردم غازی
کوهستان لشکرعظیمی حاضر شده ازحضور وزیر محمد اکبرخان گذشتند روز چهارم
باتفاق غازیان کوهستان عازم کابل شدند چون به نزدیك شهر کابل رسیدند غوغا
درکابل افتاد خلق بسیاری از اطراف کابل جمع آمدند صاحبان انگلیس بالشکر
مذکور که درباغ شاه وسیاه سنگ درتنگنای حیرت فرومانده روز را بهزار جبر بشب
میرساندند وشب را بهزار زحمت بروز می آوردند وراه نجات را بخود مسدود می دیدند
خصوص ازگرسنه گی که بهلاکت مقرون شده بودندوشب وروز چاره می جستند آخرالامر
مصلحت چنان دیدند وعریضه عذر آمیز بحضور فیض ظهور وزیر محمد اکبرخان فرستاده
رسیدن شان را بخود مبارك دانستند ودرعریضه التماس یکساعت ملاقات نموده بودند که
درلب دریا نزدیك قلعه محمود خان که پیوسته بالشکر گاه فرنگی بوده است ملاقات
نمایند پس ازان کابل را بوزیر محمد اکبرخان واگذار شوند وبجانب هندوستان راه
سپار شوند اما وزیر محمد اکبرخان را خیال دیگر بود وقصد انتقام داشت و بزرگان
کابل را ازین اراده وخیال اطلاع داده بودند مختصر سخن وزیر محمد اکبر خان
بالشکر کوهستان بل غازیان جان نثار که فوج عظیمی بودندوهمه کمر بغزای محمدی (ص)
بسته داشتند وارد کابل شدند وبابزرگان کابل که آنهاهم بالشکر فراوان چون دریای
امواج آماده وتیار بودند ملحق شدند و مصلحت را یکجا قرار داده روز دیگر درلب
دریا وزیر محمد اکبر خان باسه خدمتگار جرار رموزدان ولات بزرگ بادو
افسر دیگر وسه خدمتگار باهم ملاقی شدند وملاقات کردند وباهم دست دادند وبصحبت
نشستند هنوز دوکلمه سخن نکرده بودند که وزیر محمد اکبرخان بلات کلان حمله ور
شده با خنجر خون ریزخون ازبدن آن کافر بد کیش برآورده زمین را گلگون
ساخت وبدن نجس اورا پاره پاره کرد وخدمتگاران وزیر بادیگران درآویخته بخاك
هلاك انداختند وبجهنم واصل گردانیدند بعد ازآن مردمان کابل وغازیان اطرافی که
جمع آمده بودند وامیدوار چنین روزی بودند و فرصت می جستند یکباره قوی دل شده
رجوع بلشکر گاه انگلیس نمودند ودست بقتل وقتال گذاشتند ودرمدت یکهفته یك لك وبیست
هزار ازلشکر فرنگی از افسر وسپاهی به قتل رسانیدند وقلیلی باقی ماند آنهم زنده
بدتر ازمرده چنانچه مشهور است که ازجمیع لشکر فرنگی یازده نفر نجات یافته

خودرا درپشاور رسانیدند وازصدمهٔ غازیان وزحمت برف وخنك وپریشانی گرسنگی وپراگندگی منزلها بهزار رنج وتعب طی مراحل ومنازل کرده بورود پشاور در جهنم واصل شدند دونفر باقی‌ماند که‌حاکم پشاور ازآنها درمجلس سوال کرد که لشکرهای دولت برطانیه بچه منوال شدند وچگونه رویداد برای‌شان پیش‌آمد آنها در جواب گفتند که جمله‌شان بغضب خدا وند گرفتار گردیده بسه بلای بزرگ رسیده بودند از یکطرف گرسنگی ودیگر جانب خنك‌قتال وسوم ضرب دست غازیان تا اینکه جمله بقتل رسیده تمام شدند وبدون ازما دونفر کسی باقی نماند چنانچه بزبان هندی گفتند که صاف سطی مرگیا یعنی همه بقتل رسیده صاف‌شدند گفتند امان وجان دادند و بر فیقان خود درجهنم ملحق شدند امان گویا ازبسیاری زحمت وخوف جان وضرب دست غازیان بعد از اظهار کردن بحضور حاکم زهره کف شدند ونفوسی باقی نماند الاعیال واطفال شان که آنهم اسیرو دستگیر دست غازیان شده بودند چون واقعهٔ فرنگی تمام‌شد واز وجود شوم شان کابل وافغانستان پاك گردید وآسودگی برای اسلام وغازیان غضنفر دست داد باتفاق بزرگان ولایت وزیر محمد اکبرخان بجای پدر بتخت سلطنت بطریقهٔ نیابت دردارالسلطنه شهرکابل برقرار گردیده بفرمان فرمائی وحکمرانی نشست و چند روزی گزاش یافت‌وبزرگان ولایت هرکس بمنصب وجایداد خود رسیده آسوده خاطر شدند وکمتر سرشتهٔ ولایت هم بسته‌شد زیرا که‌خرابی بسیاری بمردم افغانستان از دست برد انگلیس رسیده بود وچنانچه زحمت وزجردیده بودند که قلم دوزبان از تحریر و تقریر آن عاجز وقاصر است هرگاه تحریر کننده گزارشات ازاین گونه رویداد را خواهم که درقید قلم درآورم ظاهر است که دفترها گنجایش آنرا نمی‌دارد بهترآنکه مختصر تحریر دارم تاخواننده ونویسنده را ملال خاطر نشود بهرحال بعدازان بصلاح و صواب دید بزرگان ولایت جمیع عیال واطفال انگلیس‌را جمع آوری کرده بیکجاه مقرر کردند وآدم های باانصاف واشخاص خداجوی ومردمان رحم‌دل مامور نمو دند که متوجه احوال شان گردیده ازخوراك وپوشاك ودیگر اشیاء خوراکه وغیر خوراکه لازم باشد برای شان موجود ومهیا سازند وشرایط مهمان نوازی وطریقهٔ‌مسافر پروری بجاه آرنده خصوص اطفال خوردسال دارند وآنها کودك وطفل میباشندومایل بخوراك انداز هراشیا وخصوص فواکه باید موجود داشته باشید وهروقت مایل شوند بلامضایقه بدهید و بزرگان شان را نیز هرروز یکمراتبه ازفواکه بدهید ومتوجه احوال‌شان شوید که‌آزاری بخورد وبزرگ شان نرسد وخور سند باشند خصوص دست نامحرم بدامن عفت شان نرسیده احدی بچشم بدی بطرف شان نظر نه افگند ودامن عصمت‌شان ازلوث عصیان محافظت شود هرگاه غباری بخاطرشان برسد وملالی برای شان پیدا شود البته ازشمایان که مامور محافظت شان میباشید باز خواست کلی خواهد شد هرچند که غیر دین وغیر ملت باشند مهمان ومسافر واسیرنام دارند وخلق خدا میباشند ازروی انصاف و مروت لازم که‌احدی مزاحم نشده سزاوار احسان دانند ودربارهٔ شان نوازش را جایز شمرند تادیده شود که‌ازپردهٔ غیب چه بظهور می رسد خلاصه کلام چون واقعهٔ افواج فرنگی وقتل شان درکابل خبر بدولت برطانیه رسید ودرهندوستان شهرت یافت خصوص که عیال و اطفال لشکر و افسر

خود را در کابل اسیر ودست گیر دانستند اضافه بران تحقیق کردند ووا قف شدند که وزیر محمد اکبرخان دربارهٔ عیال های شان مروت کرده باپرده وعصمت نگاهداری میدارند باوجود قتل لشکریان خود بسیار رضامندی کردند وازکردار وزیرمحمد اکبرخان زیاد خورسند شدند ودربارهٔ امرکبیر امیر دوست محمدخان زجرو زحمت نرسانده در عزت داری شان افزودند واحسان های زیادی دربارهٔ سرکار محبوس بادا رسانیدند ونوازشات شاهانه فرمودند بعدازان بخدمت امیردوست محمدخان چند فقره از دوستی دولتین عرضه داشت کردند وجواب شنیدند وازطرفین قبول خاطر نمودند پس از ان امیر موصوف را باعزاز تمام ازکلکته بجانب ولایت افغانستان مرخص فرمودند واز قتل لات کلان واشکریان خود ازحضور وزیر محمد اکبر خان بخدمت امیر مذکور شکایت نکردند وفرمودند کهعالیحضرت پادشاه دولت برطانیهشمارا دوستمیدارد وگزار شاتی کهدرکابل دستداده ازتقدیرات ازلی میداند وبوجود مبارك شما از طریقه محبت بخشیدند واجازه ولایت افغانستان دادند که بوطن مالوف خود بخاطر جمع رفته آسوده خاطر بهتخت دارای نشسته سلسله دوستی وروابط همسا یگی را با دولت قوی شوکت برطانیه ازدست ندهند وخدمت گاران دولتی که بحضور شما ماموراند چنان امر شده که تاحدود افغانستان شمارا بعزت تمام خدمت کنند. ورضا مندی شمارا طالب باشند وشما را داخل خطهٔ افغانستان بدارند التماس دولت قوی شوکت از حضور اینکه عیال و اطفال لشکر دولت انگلیس که درکابل میباشند وپسر شما وزیر محمد اکبرخان در بارهٔ اوشان نوازش فرموده امیدوارم کههم چنان بنوازشات شاهانه سر افراز ساخته واگذار شوند وبسلامت بفرستند وتاورود پشاور مسافر نوازی بدارند سرکار امیر دوست محمدخان قبولدار شده برذمه گرفتند بعدازان روانه دارالسلطنه کابل شدند و منزل بمنزل کارکنان دولت انگلیس درعزت داری شان افزوده خدمت صادقانه می نمودند تادرخاك افغانستان وارد گردیدند ازینطرف وزیرمحمد اکبرخان بنابرفرمان سرکار امیردوست محمد خان که ازکلکته وبین راه فرستاده بودندعیال واطفال لشکر انگلیس را باهزار اعزاز واکرام باتفاق آدمان معتبر ودانشمند فرستادند امرموودند که در بین راه چقدر که ممکن باشد در محافظت ومهمان داری شان کوشیده بسلامت داخل ولایت شان بدارید وتحویل کار کنان دولت انگلیس نمائید و سند حاصل کنید ودر بازگشت برکاب ظفر انتساب سرکار والاتبار امیرصاحب عازم دارالسلطنه شهرکابل شوید چنانچه بهمین منوال داخلشهر پشاور نموده ازکارکنان دولتی سندحاصل کردند وبرکاب سرکار همایون پیوستند مختصر کلام سخن بدراز کشید این بود که بندگان سرکار امیر دوست محمد خان بعداز رنج سفر وزحمت های محبوسی بدولت و اقبال بحدود بتخاك کهیك منزلی شهر کابل باشد فرود آمدند وفردای آن سوار شده عازم شهر شدند وازحدود سیاه سنگ تادروازه بالاحصار ازملکی ونظامی به استقبال برآمده بعزت تمام سرکار والا تبار زحمت کشیده کرت ثانی بدست یاری پسرش وزیر محمد اکبر خان به تخت دار السلطنه شهرکابل بر قرار گردید وسکه دولت

افغانستان بنام نامی‌شان زده شد وخطبه سلطنت باسم‌سامی‌شان درتمامی شهرهای افغانستان خوانده شد بعد ازان شکر خداوندی رابجا آورده رجوع به سلطنت کردند ومتوجه امور افغانستان شدند وشکست وریخت که درزمان فرنگی دست داده بود ودوسه سال مردم افغانستان خصوص اطراف کابل ازکشت وزراعت مانده بودند همه را ازحضور سررشته‌دادند متوجه احوالشان گردیدند وبهرکدام تخفیف داده نوازش فرمودند چون قدری ازجانب آنها آسوده خاطرشدند ثانی اشخاصی که درغیبت سرکار ذوی الاقتدار بحضور وزیر محمداکبرخان وغیرآن خدمت کرده بودند وخدمتهای بزرگ بجا آورده سزاوار احسان بودند بنوازشات شاهانه سرافراز وممتاز گردیدند وهریك مطابق‌خدماتشان بمنصب وبزرگی رسیدند اکنون از زوال ورود انگیلس درکابل که سنه یك هزارو دوصد وپنجاه ودو هجری بود تا بازگشت امیر کبیر امیردوست محمدخان از محبوسی هندوستان تخمیناً سه سال بیش وکم گزارش یافت ودرین همین مدت چقدر زحمت محبوسی که دربخارا وبعدازان درهندوستان بندگان سرکار همایون دیدند وکشیدند شرح رویداد آن بسیار است اما سزاوار تحریر ندارد تاسخن بطول نیانجامد بهتر است که بجای زحمت کشیدن براحت رسیدن داخل کتاب‌شود وازتفضلات ایزدی ومرحمت پرورد‌گاری وکرم خداوندی نوشته شود وفرحت وخورسندی حاصل صاحب دولت گردد وشکرانگی خداوندی را بجا آورده وشکر گزار درگاه الهی شود زیراکه دوباره صاحب تاج‌وتخت افغانستان گردانید لاکن درآنوقت سنه یکهزارو دوصد وپنجاه وپنج هجری بود که برتخت سلطنت برقرار شدند وصاحب تاج ونگین گردیدند هر چند که درآن ایام ازسلطنت نام بود ونشان کمتر بود چنانچه سرکاربلند اقبال نام امیری درافغانستان داشت امادولت افغانستان فراخ‌وبزرگ نبود وپادشاه مذکور ازبی‌جایدادی کم‌دولت بود چنانچه مصارف لشکر ومخارج صاحب کشور نمی‌شد وبهزار جبر‌ثقیل‌وتردد بسیار دخل وخرج مقابل می‌آمد باین طریق که‌قندهار بتصرف سردار کندل خان وبرادران مذکور بود برادران شان اول سردار کندلخان که‌بزرگ وحاکم قندهار بود دوم سردار مهردلخان وسوم سردار رحمدل خان چهارم سردار میرافضلخان بودند که‌امرونهی ولایت بخود آنها تعلق داشت وحبه ودیناری پادشاه رایاد آوری نمی‌کردند ودیگرهرات باختیار سردار سلطان احمدخان برادر زاده سرکار والاتبار بود که ازجانب دولت ایران صاحب حکومت شده‌بود وخودرا وولایت خودرا ازایران میدانست ازافغانستان باوجودی که‌برادر زاده ودامادبود اصلا دولت امیرکبیررا منظور نمی‌کرد که انشاالله تعالی در وقتش شرح رویداد هرات وتصرف نمودن امیر دوست محمد خان هرات راتحریر خواهم‌کرد وازان گذشته چندبرادر سرکار که‌یکی سردارسیدمحمدخان ودوم سردار سلطان احمدخان وسوم نواب جبار خان وباقی دیگران در کابل بودند ومبلغ های‌خطیرتنخواه خور بودند خصوص سردار پیر محمدخان که‌خود را بزرگ میدانست وبزوردولت عظیم تنخواه گویا می‌گرفت اکنون هرگاه ازین فقره گزارشات

تحریر دارم از مطلب دور می افتم همان بهتر که از مطلب سخن رانیم مدعا اینکه امیر افغانستان باوجود اسم بزرگی که امیر نام داشت وصاحب سریر کابل واطراف کابل بود سلطنت بزرگ نداشت لاکن دانا وزیرك وصاحب تدبیر بود بهمان ولایت کوچك ودولت اندك وحکومت جزوی خودرا وسلطنت خودرا نگاه میداشت وبزرگی بکار میبرد که گویا خزینهٔ بی شمار داشت اما خدمتگاری بحضور داشت که بسی دانا وعاقل وهوشیار بود وجمیع امورات افغانستان بوی تفویض شده بود وتمامی کارات ازجزوی تاکلی را صاحب اختیار بود چنانچه اندك چیزی اگر بحرم سرای پادشاهی بکار میشد وبحضور پادشاه عرضه مینمودند ازحضور امر میشد که ازمستوفی عبدالرزاق خان طلب کنند که وصاحب کار وصاحب اختیار وسررشته دار ملك است بعد ازان که نزد مستوفی عبدالرزاق خان مذکور میرفتند واظهار می کردند نامبرده ساعتی تحمل میکرد وتحقیقات بسیاری بعمل میآورد هرگاه سزاوار دادن بود قبول کرده برات میدادوهرگاه مناسب نمیدانست جواب عذر آمیز میداد وامروز وفردا میگفت گویا فرداگفتن آن فردای قیامت می بود زیرا که ازجزوی تاکلی امورات سلطنت رامیدانست وبمعرفت وی انجام می یافت وخیرخواه دولت بود وخدمتگار صادق واگر بحضور سرکار باز گشت رفته عرضه داشت میکردند درجواب امرمیشد که سررشته دار ملك مستوفی میباشد وبذمه وی است که امورولایت راانجام دهدمختصر کلام بهمین منوال دولت قلیل را بـه بزرگی وتوانائی سررشته میکردند چنانچه پسران پادشاه که هریك رکن سلطنت بودند بدون امرمستوفی حرکت نمیکردند وباجازه مستوفی بعمل می آوردند وخیلی نامبرده را عزت میدادند وبمرتبه پدر میدانستند ازین رهگذربود که اسم افغانستان مشهور آفاق بود ودولت های بزرگ محتاج دوستی شان می بودند وبرادران سرکار که بالا ذکرکرده شد ازپشاور وغیره بیکار شده وبدور سرکار چون پروانه وارجمع آمده بودند وهرکدام چقدر خدمتگار وتعلقات داشتند آن همه ازخوان احسان پادشاه خوشه چین خرمن وبهره مند حضور بودند وبه عیش وعشرت میگذرانیدند اضافه بران چقدر افواج نظامی وملکی وکارخانه جات توپ وتفنگ وغیره بود که ماه درماه تنخواه خور بودند خلص کلام مختصر بهتر ازین گونه رویداد بسیار است سزاوار نوشتن ندارد تاچند سالی بهمین منوال گزارش یافت و بعیش وعشرت میگذرانیدند ودادعیش میدادند تا اینکه بعد ازچند سال سردار کهندلخان برادر سرکار که حاکم قندهار بودند وشرح رویداد شان را سابق تحریر نموده بودم دراینوقت وفات کرد وبرادران مذکور که درقندهار فی مابین خود نفاق راپیشه کردند واتفاق را ازدست دادند وبنیاد خودرا چون درخت کهن سال ازبیخ وبن کندند وخاك حسرت بر سر خود ریختند وتیشه برپای خویش زدند وبدست خویش دولت خدادادرا ازنفاق برباد دادند مصدقات این مقال آنکه سرکار ذوی الاقتدار پادشاه افغانستان امیردوست محمدخان که بـزرگترین برادران وپادشاه قوی شوکت بود بعنوان فاتحه درقندهار رفتند وازقضیه نفاق برادران اطلاع یافتند چنانچه بعدازوفات سردار کهندلخان همچنان اسباب نفاق رابرپا کردند که فلك کج رفتار بحیرت بازماند ودربارهٔ شان بخنده حسرت ناك درآمد زیرا که هرکدام خودرا صاحب سریر قندهار دانسته بتوپ وتفنگ

جنگ در انداختند بعضی از بالاحصار وبرخی ازدرون شهر وچهارسوی بازار بهم درآمیخته خلقی را به قتل رسانیدند ومراد هیچ یك حاصل نشد تااینکه امیردوست محمدخان درقندهار رسید وچندروزی توقف کرد وبرادران رانصیحت فرمود وکوشش کرد سودمند نشد عاقبت پنجنفر بزرگان ولایت ومیشران حضوررا جمع کرده مصلحت خواست جملگی بعرض حضور رسانیدند که بهتر آنست که ازجانب سرکار حاکم بالاستقلال مقرر شود وبرادران ازحکومت بازداشته بقدر کفاف کهمعشیت شان کرده شود تنخواه وجایداد مقرر کنید تاگذرانشان بخوب و جه شود بهترازین تدبیری نیست لهذا بعد ازصلاح وصوابدید بزرگان حضور دربارهٔ برادران قندهاری جایداد جداگانه مقرر فرمودند وچنان سرشته برای شان بسته کردند کهیکی بدیگری دخل وغرضدار نشوند وهرکدام باموروملك خود باشند ومرحمت فرمودند که هرگاه یکی بدیگری دخل کنند وتقاطت نماید بسرکار والا لازم میشود که از قندهار بکابل خواسته شود وبحضور نگاهدارد اضافه بران بمصلحت دید برادران وبزرگان دختر سردار میرافضل خان رانام زد سردار شیرعلیخان پسرخود که بررکاب سرکار حاضربود نمودند وسررشته قندهار را کماکانه بسته کردند وسفارشات کلی بحاکم قندهار نمودند باردیگر برادران را نصیحت ونوازش فرمودند وخلعتهای فاخره بهرکدام دادند بعدازان بکارکنان قندهار وبزرگان ولایت نوازش ومهربانی فرموده فراخور حال ومطابق منصبشان خلعت وانعام داده خاطر مبارکرا ازجانب قندهار جمع کردند وبدون چون وچرا وجنگ وجدل ولایت قندهار که خوش ترین ولایت های افغانستان وشیرین ترین شهرهای مذکور بود بتصرف امیر کبیر امیردوست محمدخان درآمد وبروز نیكوساعت نیكو ازشهر احمدشاهی حرکت فرماشده جانب کابل راه سپار شدند ومنزل ومراحل طی کرده بدولت واقبال وارد دار السلطنه شهر کابل شدند ودرتخت حکمرانی برقرار گردیدند وبعیش وعشرت نشستند وداد عدالت گستری و رعیت پروری دادند وخلقی را برفتار نیك وخلق خوش ازخودخرسند کرده گویا بامردم کابل برادر بودند وبارفاقت ومحبت میگذرانیدند ودر زمان سلطنتشان خلقی درمهدامن و امان بودند مختصر سخن وخلاصه کلام بقول کهن سالان وسال خوردگان مدت سلطنت شان سی وهفتسال کامل شد امابعیش و عشرت گذرانده رضامندی خلق خدارا خواهان بودند وازمرحمت خداوند درمدت سلطنت از ابتداوتاانتها نوزده پسر وچنددختر بکمال رساندند وپسران خود را صاحب حکومت وصاحب افواج ساختندوهریكرا صاحب ملكوولایت نمودند لاکن پسران سرکار فرمان بردار پدروخدمتگار حضور بودند واز امرپدر تجاوز نمی کردندوتخلف نمی ورزیدنداران سبب همه بمراد خویش رسیده مشهورآفاق گردیدندودرعصرسلطنت امیرکبیرخطهٔافغانستان آسودهخاطر و برقرار بودند وخود بندگان اقدس ازخاطر جمعی تمام وخرسندی مالا کلام هرسال زمستان بابزرگان دربار ووزیران حضور وخدمتگاران نزدیك ودور بابعضی برادران خود سرکار درماه قوس روانه جلال آباد میشدند ودر آنجا باغات بزرگ وگلهای رنگ برنگ خصوص گل نرگس که یکفرسخ راه بوی آن بمشام انسان میرسید بهر باغات مملو وموجود وعمارت های شاهانه که هرکدام سربفلك میرسید وکشك های پادشاهانه وقصر

های بی مثل ومانند وآبهای جاری بهر گوشه وکنار ساری گویا دم از جنت میزد ومقابل فردوس خودرا نشان میداد موجود ومهیا بود وهرسرکردهٔ بزرگ و برادران سرکار وبزرگان دربار ازخود باغی داشتند وسررشتهٔ بکار برده بودند وسه‌ماه زمستان‌را بهزار عیش وعشرت بادوستان جانی وبرادران روحانی می گذرانند ودادعیش وخرمی رامی دادند وزمستان رابه تماشای گل ورياحين وسبزه وآبهای جاری و فواکه زمستانی که مثلا نارنج وترنج وليمو وغيرآن باشد تناول کرده بدرگاه الهی شکر گذار بودند از همه افضل وبهتر نیشکرهای تروتازه که بقدرت های کاملهٔ خداوندی ازنی شکر حاصل میگردد درباره بندگان عطا میفرمود وبنده‌های خاکی که جزء ضعیف بودند شب‌وروز تناول کرده بهزار عیش وطیش وخرمی بسرمیبردند وبصحبت های دوستانه ومحبت های مشفقانه که گویا خورد وبزرگ شاه وگداشب وروز درصحبت ومحبت مساوی بودند وفرقی در بین خورد وبزرگ نبود چنانچه فلك فتنه انگیز رشك میبرد وبعداوت می افزود ودر کمین میبود وفرصت می جست خلاصه کلام تااینکه زمستان میگذشت وماه حمل داخل می‌شد اکنون اگر خواهم که شرح خوبی زمستان جلال آباد را بزبان قلم جاری سازم ازحد تو صیف بیرون است وقلم درتقریر آن قاصراست لاکن جنت دنیا نامیده و بهشت روی زمین گفته سرمطلب باز گردیم بهرحال چون ماه‌حمل داخل می‌شد ثانی‌عازم دارالسلطنه شهرکابل می شدند زیرا که درمقابل تعریف زمستان که تحریر کرده شد تعریف تابستان هم‌دارد که ضد زمستان است هرگاه شرح وار درقید قلم درآورم دفترها گنجایش نمی دارد همان بهتر که مشت نمونه خروار گویا درمقابل جنت باید دوزخ باشد هم چنین قیاس باید کرد اضافه برین حاجت تحریر ندارد ومقصد از دست میرود اکنون درماه حمل اشخاص رفتگی هریك بقدر قوه سوغات های فواکه که بالاذکرشد باخود می‌آوردندوباز ماندگان کابل شان آنقدر ازخوردن آن مسرور می شدند که گویا سه‌ماه درجلال‌آباد گذرانده باشند تااینکه درتاریخ سنه یکهزارو دو صدو هفتاد و هشت هجری بود بقرار معمول هرساله امیرکبیر پادشاه افغانستان امیردوست محمدخان باخاصان‌حضور وبزرگان نزدیك ودور درماه قوس روانه جلال‌آباد شدند وبقرار سال‌های گذشته داد عیش داده جلال آباد را عشرت آباد می نمودند وآثاری ازغم پیرامون خاطرشان نمیگردید لاکن ازکینه‌فلك کج رفتار غافل بودند تااینکه ماه‌حوت که‌یك ماه از موعد استقامت جلال آباد شان باقی مانده بود وگرم عیش‌وعشرت بودند که چاپار ازشهر فره‌رسید و عریضه سیف‌الله‌خان وکیل‌راکه پسر سرکاروالا بود بامرهمایونی حاکم فره‌مقرر بود بحضور بندگان اقدس آورد .

مضمون عريضه

آنکه فدای حضور مبارکت شوم سردار سلطان احمدخان پسر سردار محمدعظیم‌خان که حاکم دارالسلطنه هرات است لشکرهای فراوان به تسخیر شهرفره فرستاده ومیخواهد که فره وگرشك را ازتصرف دولت خداداد سرکار والابر آورده بتصرف خود درآورد هرگاه غلام نوازی کرده زودتر معالجه کردیدوفوراً لشکربکمك فرستادید فهوالمراد والابعنقریب شهر فره وگرشك ازدست خواهد رفت زیرا که تاب وطاقت مقابله وجرئت مقاتله بالشکر هرات ندارم ودرتنگنای حیرت فرو مانده ایم ؛

اکنون لازم شد که شرح رویداد سردار سلطان احمدخان وحکومت نمودن مذکور درهرات را باید اختصار تحریر دارم و باز رجوع به مطلب دارم .

سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمدعظیم خان وبرادر زاده و داماد امیر دوست محمدخان بود ودرکابل بحضورامیرکبیر استقامت داشت وبقرار پسران سرکار بخدمت ماموری ماموربود اتفاقا بجهت امور چندی ازدنیا داری که بشررا ازان گزیری نیست ازحضور بندگان اقدس آزرده خاطرشده از کابل فرار کرد ودر طهران بحضور شهنشاه پادشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار رفته استقامت کرد مدتی بحضور شهنشاه ایران باعزاز واکرام بسر برد وبخدمات خود که شب وروز بحضور شاه خدمت میکرد شاهرا خرسند کرده بود ومقررشاه درمجالس توصیف نامبرده را می نمود مدام خلعت های فاخره ومبلغ های خطیرانعام میکرد وازوی رضا مند بود اتفاقا از مردم هرات حرکتی صادرشد که موجب کدورت شهنشاه ایران گردید چنانچه لشکری فرستاد بعد ازمدت بکمال تصرف کرد بعدازان که فتح نامه به طهران رسید ازحضور پادشاه ایران سردار سلطان احمدخان مامورشد وفرمان حکومت هرات را کما کان بوی تفویض فرمودند ودخل وخرچ هرات را بوی انعام کردند وبمنصب امیر پنج سرافراز نمودند این بود که سردار سلطان احمد خان ازحضور شاه مرخص شده عازم هرات شد و به تخت دارالسلطنه هرات بنشست ومدتی حکمرانی کرد وخودرا وهرات را از جانب پادشاه ایران میدانست بهرحال چون خبرسردار سلطان احمدخان وحاکم شدن مذکور در کابل شهرت یافت وبه تحقیق رسید سرکار امیرکبیر دختر خودرا که عیال سردار سلطان جان بود وسابق عقد بسته داده بود وبعد ازفرار سردار سلطان احمد خان درکابل میبود در هرات فرستاد اکنون مختصر تحریر کردم والا در خصوص هرات وگرفتن شاه دولت انگلیس گفتگوی زیادی کرده که باعث تطویل کلاماست وسزاوار کتاب تواریخ ندانستم که درج نمایم لهذا چون چند سالی سردار سلطان احمد خان درهرات حکمران شد بعد هوای ملک گیری وملک ستانی بخاطرش خطور کرد و به خیال فاسد گرفتار گردید وخواست که سلطنت افغانستان را از تصرف سرکار اقدس ربوده بتصرف خود درآورد بلکه افغانستان را جزودولت ایران سازد وخود را بدولت ایران سرافراز گرداند بهمین خیال فاسد کمربسته بگرفتن فره وگرشك اراده کرد ولشکرهای فراوان فرستاد وقلعه فره را حصاری نمود لاکن فرموده استاد است .

شعر : جنگ وصلح بی محل ناید بکار جای گل، گل باش وجای خار، خار

باری سردار سلطان احمدخان غافل ماند ومغرور شد تانتیجه خرابی برایش پیش آمد وبربادی دستداد چنانچه استاد میفرماید .

تا نکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار
برهمه کاری که درای نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

اکنون سرمطلب باز گردیم وازمقصد سخن رانیم چون عریضه سیف‌الله خان وکیل درجلال آباد درعین صحبت وخرسندی بحضور سرکار امجداقدس رسید از نظرگذارش یافت عیش همه بغم مبدل شد وشادی بغم وغصه عوض گردید سرکار والاقدر پارهٔ سردار

سلطان احمدخان دعای بد کردند ونفرین نمودند وخود بندگان سرکار از غضب وغیض می لرزیدند چنانچه امر نمودند که بعدازیکهفته از جلال آباد حرکت کرده تادر وازه هرات توقف نخواهم کرد بعدازآن عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است . مصرع «تا یار کەراخواهد ومیلش به که باشد» مختصر کلام بعد ازیکهفته چون امر سرکار شده بود از جلال باد بساعت نیك حرکت فرماشده منزل ومراحل طی فرموده عازم دارالسلطنه شهر کابل گردیدند اتفاقا روز ورود کابل روز عید صیام بود و بامر حاکم اول لشکر نظامی ودوم اعزه واشراف کابل ازشاه وگدا ازخورد وبزرگ ازپیر وجوان درحدود سیاه سنگ تانزدیك بالاحصار جمع آمده حد بحد بقاعده وقانون از ملکی ونظامی صف کشیده امیدوار دیدار پادشاه رعیت پرور بودند وقاضی خان علوم وعلماء وسادات چنان مصلحت دیدند که در حدود سیاه سنگ بحضور پادشاه قوی شوکت نماز عید را خوانده پادشاه خدا جوی خود را دعا وفاتحه بدهند وفتح ونصرت هرات را ازخداوند طلب دارند تااینکه بندگان اشرف اقدس امجدارفع درحدود سیاه‌سنگ رسیدند چون ابتداء لشکر نظامی ایستاده بودند بمجرد دیدار پادشاه سلامی گرفتند وتوپهای آتش‌فشان‌را بصدا درآوردند چنانچه هشت‌بار سلامی کردند بعدازآن پادشاه عدالت گستر بالای افواج نظامی رفته بایك یك از طریقه پدری احوال‌پرسی‌نمودند چنانچه بالفت ومهر اظهارشفقت می کردند و می گذشتند کەحد واندازه نداشت تااینکه ازلشکر نظامی درگذشتند وبه نزدیك اعزه و اشراف کابل رسیدند ومردم نیز تعظیم وتکریم پادشاه خودرا بجا آوردند و ازصدق دل دعا وفاتحه کردند بعد ازدعا وفاتحه کەمردم کابل دربارهٔ پادشاه خود نمودند خان علوم کەقاضی بزرگ کابل وبزرگان علما و اشراف شهر کابل جمله بحضور بندگان سرکار آمده سلام کردند وعرضه داشت نمودند کەخلق کابل ازخرد و بزرگ وشاه وگداء انتظار قدوم سرکارذوی‌الاقتدار میباشند ومنتظرند که نماز عید را بحضور سرکار اقدس خوانده دربارهٔ پادشاه رعیت پرورخود که ازهزار پدر مهربان تر است دعا وفاتحه بدهند زیرا که آرزومند چنین روزی بودند درآنوقت سرکار والابحوزه فیل سوار بودند از بالای حوزهٔ فیل بەآواز بلند بمردم کابل خطاب کردند کەای خلق‌الله وای بزرگان کابل وای برادران دینی وای دوستان قدیمی کەجمیع شمایان بمثل‌پدر وبرادر وفرزند بسرکار همایون میباشید امروزکه‌پادشاه‌شمایان‌من‌میباشم‌اول اینکه‌باشمایان درکابل بطریق برادری عمر گذرانده‌ام ومردم یك‌ولایت هستیم‌وشمایان‌وعیال‌واطفال‌شمارا جمله ازخود می‌دانم‌وخودرا وعیال وفرزندان خودرا ازشمایان میدانم و فرق نمی‌دانم اینست که باخداوند عهد بسته‌ام که هرگاه حیات مستعار باقی باشد وازدعای شمایان داخل هرات شوم در مسجد جامع هرات نماز عیدرا بادا رسانیده در بارهٔ شما مردم ولایت خودم که کابل باشد وجمله‌برادر وفرزند سرکار میباشید دعاکنم وباردیگر دیدار شمارا آرزومندم کەبعد از فتح هرات به‌بینم بهمین آرزو ارادهٔ بخیر دارم تا خواست خداوند چه‌باشد اکنون التماس میدارم کەشما مردم کابل غم‌شریك و شادی شریك پادشاه خود میباشید ازطرف من مرخص‌هستید رفته نماز عیدرا خوانده در باره پادشاه دعای خالص کنید وفتح هرات که نیکنامی وسرافرازی پادشاه است ازخداوند طلب نمائید ودعا کنید که الله‌تعالی درعمر پادشاه



شما بیفزاید ودرنگ کی مهلت بدهد تاشهر هرات بتصرف درآید و عهد پادشاه شما که باخداوند بسته است باداء رسانده شود اکنون شما مردم که بمنزلهٔ برادر وفرزند پادشاه خود می باشید وپادشاه امروز ارادهٔ رفتن سفرهرات دارد وعازم رفتن است از شما مردم دوالتماس میدارم اول اینکه اتفاق را جایز شمرید که ازاتفاق جمیع کارات بسته کشاده می شود ومهمات دشوار آسان می گردد ورضامندی خداوند درآن است : « آری باتفاق جهان میتوان گرفت » دوم ولایت خودرا ازدستبرد دشمن محافظت دارید وشرط احتیاط بجا آرید کــه دشمن بهولایت شما دست نیابد این هـــم وابسته باتفاق است اکنون سردار محمدعلیخان که فرزند سردار شیرعلیخان ونواسهٔ من است برای شما حاکـم می گذارم وخورد سال است اورا وشمارا درپناه خداوند سپرده میروم تاخداوند چیزی که خواسته باشد بظهور میرساند امابخاطر نرسانید که سردار محمدعلیخان حاکم است شما بزرگان ولایت حاکم وصاحب اختیارید وسرکار والا نیك وزشت ولایت را ازشمامیدانند وبازخواست میدارد ازسردار مذکور اسمی است کــه نواسهٔ من است باقی شمارا باخورد وبزرگ وشاه وگدا وپیروجوان باخداوند سپردم بعدعلما وسادات جملگی دربارهٔ پادشاه دعا کردند خلص سخن چون مردم کابل دعا دادند سرکار امیر دوست محمد خان ازنزد مـــردم روانه شد ومخلوق کابل ازنوازشات شاهانه ومهربانی های پدرانه پادشاه اظهار تشکر کرده بهنماز عید رفتند ونماز خواندند باجمیع خلق دربارهٔ پادشاه خوددعا کردند ومتفرق شدند لاکن سرکار همایون فال بهمردم همسفر که مامور هرات بودند امر نموده بودند که درشهر کابل داخل نشده درقبلهٔ شهر بحدود دهبوری دقه فرود آیند ومنزل گاه کنند وخود بندگان سرکار چون ماه تابان وخورشید تابان درحوزه فیل چون سکندر نشسته ازدروازه لاهوری داخل شهر فــردوس مانند شده ازمابین کوچه و بازار عبور کردند وبازن ومرد کابل که درکوچه وبازار وسربامها ایستاده ومنتظر بودند اظهار محبت پدرانه فرموده دعا میکردند ودعا میگرفتند ومیگذشتند تادردهبوری بلشکر گاه رسیدند وبهخیمه وبارگاه خسروی فرود آمدند وبرتخت شاهی نشستند وساعتی ازگرد راه بیاسودند بعد ازآن عمله باشی را بحضور طلب کرده امر کردند که به مردم لشکـــری خبر رسانند که توقف کابل بیست روز است باید درمدت مذکور سررشتهٔ سفر خودرا انجام بدهند وبدانند که روز بیست ویکم روز حرکت است وسرکار والا بتوکل خـــداوند ازدهبوری روز موعود مذکور حرکت فرما شده کوچاکوچ عازم سفرخیریت اثر خواهدشد ودرهیچ شهر ودیار بدون امر ضروری توقف نخواهم کرد تاخواست خداوند چ باشد ؛

فصل دوم دربیان رفتن بجانب هرات ومقدمه نمودن وهرات را

تصرف کردن وگزارشات آن در تاریخ سنه یکهزاروددوصدوهفتادهشت (1278 ه)

هجری

لهذا بعد ازامر امیروالا تدبیر جمیع لشکریانی که مامور سفربودند امورات خودرا سررشته کرده آماده سفر خیریت اثر شدند وخود بندگان سرکار بعد ازیکهفته کــه ازدیگر امورات لشکر ولشکریان وچندین کارهای دولتی فارغ شدند وارادهٔ رفتن

بخود مصمم کردند بعدازآن اعزه واشراف وبزرگان دربار وپسران خودرا جمع کرده چون پروانه گرد شمع دردهبوری یکجا شدند بعدازآن‌سردار محمدعلیخان نواسهٔ خودرا که‌پسر سردار شیرعلیخان بود بحضور طلب کرده ولی‌عهد سردار شیرعلیخان‌پسرخودساختند وبدست خود خلعت فاخره پوشانده وشمشیر اعلادسته مرصع وکمربند دانه‌نشان بکمرش بسته بحضور مردم وخلق‌الله که حسب‌الامر جمع آمده بودند به‌منصب ولی عهدی سرفراز گردانیدند بعد ازخرسندی ولی عهدی ، اختیار حکومت دارالسلطنه کابل‌را بوی‌تفویض فرمودند وبسردار شیرعلی‌خان پسرخود که‌ولی عهد حضور بود خطاب کردند که‌ای‌فرزند همچنان که‌شما ولیعهد وجانشین پدرباشید سردار محمدعلیخان بامر سرکارهمایون ولی‌عهد شما خواهد بود خلاصهٔ کلام درآن وقت سردار دلاور سردار محمدعلیخان از عمرشان پانزده‌سال گذشته‌بود اما باوجودصغرسن وزمان‌خوردسالی شهزاده بلنداقبال وپادشاه‌زاده بخجسته خصال بود ودراموردنیوی صاحب تدبیرودرتدبیر جهانداری نیکومی‌دانست ودرعقل ودانش افلاطون اول و درغیرت ومردانگی نادرثانی بود ودرسخا ومروت حاتم طی‌را طی‌نموده‌بود وتقویم پارینه می‌شمرد از عطوفت وشجاعت وسیاست گوی از میدان دلاوران ربوده بود . « هرچه شاهان همه دارند توتنها داری » چنانچه فرمودهٔ استاد است .

قطعه

هیچ دانی که‌شیر مردی چیست	شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه بادشمنان تواند ساخت	وانکه بادوستان تواند زیست

مختصر کلام از ولی‌عهدی سردار شیرعلیخان ولی‌عهدی سردار محمدعلیخان بعضی پسران امیرکبیر آزرده خاطر شدند وکدورت آمیز گردیدند لاکن نه‌دست ستیز ونه‌پای گریز زیرا که‌عنان اختیار درقبضه اقتدار پدربود لاچار درصبر وتحمل‌می‌افزودند وکینه وبغض وعداوت را درسینهٔ پرکینه جای داده انتظار فرصت بودند و موقع قصاص می‌جستندودرظاهر بطریق دیگران محبت می‌ورزیدند وخرسندی می‌کردند که‌انشاالله‌تعالی گزارشات هرکدام را در جایش تحریر خواهم کرد وچگونگی شان‌را دروقتش بعرض دوستان وبرادران خواهم رسانید اکنون سرمطلب بازگردیم وازگزارشات تحریر داریم این بود که‌بندگان سرکار بعد ازموعد بیست‌روز که‌امر حرکت بود لشکریان کارهای خودرا انجام‌داده انتظار فرمان بودند که‌لشکریان حرکت نمایند چنانچه روزبیست‌ویکم ازکابل حرکت کرده وارد منزل قلعه قاضی شدند ومنزل را مختصر نمودند تابعضی امورات ناانجام انجام‌یابد وسه‌روز دیگر درقلعهٔ‌قاضی توقف‌کردند روزچهارم ازقلعهٔ‌قاضی حسب‌الامر شهریاری کوچیده طی‌منازل قطع مراحل نمودند تاوارد غزنین شدند وازباعث بعضی امورات لشکری سه‌روز دیگر درغزنین معطل کردند وشکست وریخت باقی ماندهٔ لشکریان را انجام دادند ولشکریان قدری آسوده شدند بعدازآن توقف را جایزندیده ازغزنین حرکت فرما شدند ومنزل بمنزل طی مراحل کرده روز هفدهم بالشکر وکشور واثاثیه داخل قندهارگردیدند وآسوده خاطرشدند سردارعالی‌مقدار سردار محمدامین‌خان که بامر پدر حاکم قندهار وحکمران ولایت احمدشاهی بود درقلعه اعظم بحضور پادشاه قوی شوکت آمده بقصد مبوسی مشرف شد وبامر سرکار برگشته

وارد قندهار گردید ودرخدمات پادشاهی ولشکری سرمونی تغافل نورزیده است شب و روز خدمت گزاری وجان فشانی می کرد چنانچه شاه وگداوجمیع لشکریان از خدمات سردار محمدامین خان رضامند وخرسند بودند و در هیچ گونه خدمتگزاری کم و کاستی نمی‌نمود زیرا که خرسندی بندگان اقدس همایون را طالب و راغب بود و ساعت بساعت در خدمات مرجوعه حضور پدر که پادشاه جلیل ایشان وشهنشاه افغانستان است میکوشید و رضامندی حضور پدر را از درگاه خداوند خواهان بود .

(اکنون شمهٔ ازرویدادسردارسلطان احمد خان حاکم هرات شنید)

سردار مذکور که‌قبل‌ازین لشکر به تسخیر فراه فرستاده بود امیدوارفتح و نصرت بود چنانچه سابق تحریر نموده بودم درینوقت از رسیدن لشکر ظفر اثر و وارد شدن قندهار اطلاع یافته بچهارسوی حیرت در افتاد وبیك خیال را بهر طرف جولان داد غیر از ین که ترك فره گویدپدیگر علاجی بخود ندید لاچار ترك فره گفته مایوس وارفسخ عزیمت کرده لشکر خود را از دور فراه وایس بجانب هرات طلب کرد چنانچه لشکر مذکوربلا توقف وارد هرات شدند بعداز آن متوجه انجام لشکری وشکست وریخت افواج مذکور گردیده آماده ومکمل ساخت‌چون از سرشته افواج ماموری آسوده خاطرشد رجوع بمرمت کاری در و دیوار قلعه وخندق شده اشخاص کاردان و هوشیار را ماموز مقرر کرد و امر داد که بسرعت تمام وتلاش بسیار انجام پذیرد بعداز آن از چهار جانب شهر هرات چه دور و نزدیك غله وغیره آن چیزی که لازمه قلعه بندی باشد امر نمودند که بزودی‌جمع آوری کرده داخل شهر هرات بدارند و معطل ندارند و تلاش بسیار بکار برندزیراکه دشمن قوی در کمین است و خود را بسرعت تمام در هرات میرسانند بعدا ز آ ن دست ما و شما از اطراف شهر کوتاه می گردد هر قدر کوشش و تلاش در ینوقت بکنیدجایز است ظاهر است که دشمن ما و شما را آسوده نمی گذارد و نفس به نفس میرسد و می خـواهد که هـرات را از ما بگیرد وتصرف کند البته چنین خواهد کرد زیرا شخصی که دو ماه منزل کند و زحمت سفر بکشد و بافواج دریاامواج عازم اینصوب شود معلوم است که بی‌نیل مرام باز نمی گردد لاکن بندگان ماهم تاجان درتن ورمق در بـدن داریم دست ستیز را کوتاه نمی‌سازیم وپای گریز را لنگ میداریم و در مقابل دشمن میتازیم وباك از مرگ خود نمی داریم تا خواست خداوند چه باشد اما شما مردم هرات که نا م شما بمردی و مردانگی شهرت‌یافته کمر را بمردانگی بسته دارید وغیرت ومردی را از دست ندهید و در مقابل دشمن شمشیر زنید و داد مردانگی بدهید ونام نیکو در عالم گذارید مصرع «تایارکرا خواهد و میلش بکه باشد» اکنون از لشکر سرکار و توقف قندهار سخن رانیم لهذا بعداز چند روزی از حدود قندهار حرکت فرما شده بسرعت تمام وتلاش بسیار بجانب‌مقصد روانه شدند و شب و روز منازل ومراحل طی کرده مع الخیر میرفتند و توقف نمی‌کردند و مقصد امیر والا تدبیر و سرکار والاتبار این بود و خواهش داشت که زودتر خود را در هرات برساند و معامله هرات را بفضل خداوند زود تر انجام بدهد

و از جانب هرات آسوده خاطر گردد زیرا که خیال سرکار از چندین سال قبل از ین بفکر تسخیر بخارا بود و به قصد انتقام از بخارا شب را بروزمی آوردندوفرصت می جستند بنابران در رسیدن هرات وتصرف نمودن آن سرعت می نمودند وتلاش میکردند که شاید از هرات زودتر خلاص شده روانه بخارا شوند و انتقام بقیامت نماند لاکن ازین غافل که عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است و بنده را قدرت دم زدن نیست چنانچه فرمودهٔ استاد است .

هر چه دلم خواست نه آن می شود　　　هر چه خدا خواست همان می‌شود



چون رفته به تقدیر دیگر گون نشود　　　یکذره از آنچه هست افزون نشود
هان تاجگر خویش زغم خون نکنی　　　کز خوردن غم بجز جگر خون نشود

مختصر کلام چون از قندهار حرکت کرده با دریای لشکر و سامان بسیار و اثاثیه بی شمار خود را در حدود فره رسانیدند اما از تلاش بسیار ومنزل های دور و دراز که پیدرپی زده بودند اسپ وآدم از حرکت و رفتار باز مانده بلکه چندین اسپ و استر واشتر در بین راه از طول سفر سقط شده بودند لاچار توقف کرده پانزده روز لشکریان را امر باستقامت فرمودند تا از رنج راه بیاسودند اضافه برآن شکست و ریخت کلی در لشکر وفقرای فره از دست برد لشکر هرات بهم رسیده بود وفغان مردم فره از ظلم وستم لشکر هرات بفلك برآمده بود چنانچه هیچ آبادی در اطراف قلعه فره تا پنج فرسخ راه باقی نمانده بود بنابران بندگان سرکار پانزده روز توقف را جایز شمرده بامردم فره از روی محبت پدری ونوازش شاهی مرحمت‌های زیاد فرمودند چنانچه یکساله مالیات ملك را بخشیدند و چقدر نقد وجنس تقاوی دادند خصوص اشخاصی که در مقدمه قلعه بندی‌داد مردانگی داده خدمت های بااخلاص و جان فشانی های کلی نموده بودند بهر کدام آنها بقرار رتبه ومنزلت شان‌خلعت‌های‌فاخره وانعام و احسان داده بسی نوازش فرمودند و مرحمت ها ی شاهانه نمودند و ازجمیع امورات فره بخوب وجه آسوده شدند و از مردم مذکور دعا وفاتحه و رضامندی گرفتند بعداز آن بساعت نیك با دریای لشکر از دور فره حرکت فرما شده بتوکل خداوند روانه هرات شدند لاکن بعدازروز حرکت از فره قانونی بسته کردند ونظامی برپا **نمودند** چنانچه تمامی بارگیر لشکر که بوته می‌نامند مابین وتوپخانه جلوی پیش رو و دیگر توپخانه سه تقسیم در سه حدود و لشکر نظامی نیز سه تقسیم یك تقسیم توپخانه پیش رو و دو تقسیم در یمین و یسار و سوار ملکی از دنبال لشکر بهمین‌منوال ماموروومقرر فرمودند و بهر جانب سرکردگان بزرگ بمثل پسران خود سرکار وخدمت گاران کهن سال صاحب تدبیر وجنگ دیده وکار آزموده که بسی‌نشیب وفراز دنیا را دیده وطی‌نموده‌بودند روانه شدند تا اینکه بدولت و اقبال وارد منزل سبزوار شدند و بخاك هرات داخل گشتند بعداز ان نیز امر فرمودند که شرایط احتیاط در بارهٔ لشکر وکشور بجاه آورده اضافه برآن سعی بلیغ بدارند که مبادا از دشمن گزندی برسد و بلشکر ظفر اثردست بردی کند وباعث کسردولت قوی شوکت گردد زیرا که سردار سلطان احمد خان ، شهنواز خان نام پسری‌دارد که‌درعین شباب ومستی میباشد و در طریقهٔ سپاهی گری‌طاق ودر دلاوری‌مشهور آفاق است ودرعصر خود چون رستم زال خود را می‌نامدو می‌داند .

اکنون لازم شد که شمهٔ از سردار شهنواز خان باید نگاشت

و در قید تحریر و ترقیم باید آورد

سردار مذکور در عین شباب و جوانی بود اما جوان دلاور و شجاع و صاحب شمشیر و در طریقه سپاهی گری از هفتاد ودواوپ آگاه ودر میدان نبرد چون رستم زال و درخیر وسخا چون حاتم طی چنانچه استاد در بارهٔ مذکورمیفرماید .

هرچه‌شاهان همه‌دارند   تو تنها داری

لهذا مردمان ترکمن که قبل ازین باطراف هرات‌دست بردی میکردند وچپاول می زدند والامانی میکردند سردار مذکور باسواران جنگی‌ومردان‌دلاور از شهر هرات سوار شده از دنبال ترکمن میرفتند ومقابل می‌شدند وجنگ می انداختند ومقدمه کردند در آنوقت سردارشهنوازخان چون‌شیرژیان‌و ببربیابان‌صف آرائی کرده دادمردانگی می‌دادند وزمین معرکه را از خون دلیران وترکمان لاله‌گون میساختند وبهر جانب می تاختند و می کشتند ومی بستند تا شکست در لشکر ترکمن می انداختند و از غیرت ومردانگی‌سرموی از جان عزیز خود خوف وبیم نمی کردند و طالب جنگ بودند چنانچه در تمامی خطهٔ ایران بکمال شوکت شهرت یافته بودند شهنشاه ایران ناصرالدین شاه با آن عظمت و جاه وجلال وبزرگی که تخت نشین ایران وجاه نشین کیان بودند مایل بملاقات شهنواز خان گردیدند واسمی سردارسلطان احمدخان امیرپنج پدر شهنواز خان فرمان فرستاد طلب حضور نمودند چنانچه‌حسب الفرمان شهنشاه ایران باترتیبات شاهانه وارد تهران شدند و منظور حضور شهنشاه عالم پناه گردیدند وبنواز شات و افر سرافراز وممتاز شده بعد از چند روزی بامر وفرمان ازحضور مرخص شده واپس عازم هرات گردیدند و مواجب وافر وتنخواه بسیار ازحضور شاه مامور و مقرر شده بود که سال بسال از حضور پدر باز یافت می‌داشت وبمالیات هرات محسوب‌می‌شد ازهمه افضل‌تر آنکه خداوندعالم بقدرت کاملهٔخود اسپی بوی عطا نموده بودکه دردو زانوی اسپ دکمهٔ بزرگی داشت ومابین دکده ها موی ستبری‌پر بود واز ترکمان بقیمت چهار من نقره خریده شده بود بنابرآن اسم اسپ را چهارمن گذاشته بودند ودرتاخت وتاز چون برق لامع پرواز میکرد و هیچ سواری بگردش نمیرسید دروقت الامانی ترکمان وسواری سردار شهنواز خان که از قلعه‌هرات بدر می‌شدند جمله سوار هرات ازبالای پل می گذشتند وسردار مذکور بیك اشارهٔ اسپ از خندق پروازکنان می‌جست باری سرمطلب بازگردیم واز مدعا سخن رانیم در وقتیکه لشکر کابل وارد سبزوار شدند سردار شهنوازخان که این‌چنین روزرا ازخداوند میخواست ومشتاق چنین روزی بودند از ورود سرکاراقدس امجد امیرصاحب ولشکر کابل ورسیدن بسبزوار اطلاع یافته حضور پدر خود رفته عرضه داشت نمود که لشکر کابل در حدود سبزوار رسیده وغلام می‌خواهد بامر واجازهٔ شما باهزارسوار جرار کارگزارجنگ جوی وجنگ‌دیده‌سد راه کابل شده ازچهار جانب چپاول اندازم و داد مردانگی داده لشکر مذکوررا چنان پراگنده سازم که تا قیامت نام بماند وبدانندکه‌درجهان مرد بسیار است واز عهده جنگ و جدل برآمده می‌توانند واضافه بران چقدر ممکن باشد و میسر شود

از اسپ وآدم واشتر بدست آورده باز گشت بداریم و درهرات بحضور سرکار برسیم ، نفسی راست کرده کرت ثانی وثالث باز رو بلشکرگاه کابل کرده شمشیر تیز از خلاف کشیده بادست ستیز دشمن کشی کنیم تا نام نیکو درعالم گذاریم خلاصهٔ کلام سردار دلاور سردار شهنواز خان ازحضور پدر اجازه خواسته ورخصت حاصل کرده باهزار سوار جنگجوی مردانه مقابل دشمن رفتند وخود را دوجانب تقسیم کردند وبلشکر کابل چپاول زدند وداد مردانگی دادند وسرموی در کشتن وبستن تقصیر نکردند وبانیل مرام باز گشته داخل هرات شدند ومردانگی خودرا بحضور پدر عرضه داشت کردند و چقدر مال واموالی که از لشکر دشمن بدست آورده بودند منظور حضور کردند و سزاوارتحسین و آفرین شدند لاکن ازین چپاول لشکر کابل بدرجهٔ پراگنده شده وسراسیمه گشتند که حدواندازه ندارد وقلم دوزبان در تقریر وتعریف آن عاجز وقاصراست باوجودیکه لشکر کابل نیز باخبر اطراف لشکرخود بودند وسرداران بزرگ وافسران جنگ‌دیده شب و روز متوجه لشکرگاه خود بودند لحظه ای تغافل نمی ورزیدند ونگاهداری میکردند وجمیع لشکرشان مکمل ومصلح باکمال شوکت خود داری مینمودند بهرحال کرت ثانی سردار شهنواز خان باتفاق سواران بلشکر کابل حمله آورده چنان زد وخورد کردند و چپاول انداختند وخودرا به خیمه گاه رسانیدند وخوف ازمرگ نکردند و داد مردانگی دادند وشمشیر خودرا بلشکرگاه کابل ظاهر ساختند که ازحد بشر خارج وفلك کج رفتار باوجود کج رفتاری انگشت حیرت بدندان گزیدند و تحسین وآفرین گفتند خلص سخن در پنج شبانه روز کهلشکر کابل از حدود سبزوار حرکت کرده با اطراف شهر هرات رسیدند سردار شهنواز خان سه چپاول زدند وشبخون انداختند وقتل وقتال نمودند واسپ واشتر ومال بسیاری بردند ولشکر کابل‌را پراگنده ساختند که دوست و دشمن بمردانگی سردار مذکور تحسین وآفرین کردند بهرحال‌سخن بسیاراست ومردانگی سردار شهنوازخان ازحد افزون لاکن مختصر نوشتم تا خواننده وشنونده را ملال‌خاطر نشود این بود که لشکرکابل با وجود این همه پراگندگی چون بلای ناگهان و چون لشکر بی پایان بدون خوف وهراس بادل قوی بدور هرات رسیده لشکرگاه ساختند وپنج روزی تحمل کردند وخودرا آسوده نمودند زیرا کهمدت دو ماه بیشتر سفری بودند وشب وروز منزل میزدند واسپ وآدم ازکار مانده بودند بعدازان بفضل خداوند و مدد سید کائنات و خلاصهٔ موجودات اعنی (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم) و بامرسرکار خدا جوی رجوع بسنگر کردند و باطراف شهر هرات بقرار تقسیم سنگر زدند لاکن جمیع سنگرها بتصرف پسران سرکار والاتبار بود الا که سردار محمد اعظم خان سنگر نداشت زیرا که لشکر خودرا در کرم و زرمت که جایداد سردار مذکور بود گذاشته وخود با قلیلی خدمتگار برکاب سرکار عازم هرات گردیده بود چنانچه ازین رهگذر بندگان اقدس از سردار مذکور آزرده خاطر بود و دائم طعنه میزدند بنابران ازسنگر ومقدمه مایوس ماند وبحضور سرکار حاضر بود وخدمت میکرد لاکن سردار محمد اعظم خان خود را صاحب تدبیر میدانست و تدبیری بکار برده بود وازان سبب لشکر باخود نیاورده درکرم وزرمت مانده بود که انشاءالله تعالی در وقتش از تدبیرات سردار مذکور تحریر خواهم کرد لهذا دروازه های شهرهرات ازهرجانب مسدود وخاك ریز وسردار سلطان احمد خان

معه چند هزار سوار وپیاده که همه مهر گن وجنگجوی ومرد میدان نبرد بودند درون قلعه مکمل ومصلح طالب جنگ شب را بروزمی آوردند وانتظار فرمان بودند سردار شهنواز خان که این چنین روز را ازخداوند طالب بودند وآرزو مند چنین روزی بودند ومیخواستند که نام نیکو درعالم گذارند مقرر بلشکرگاه کابل شبخون میزدند وچپاول می نمودند وداد مردانگی میدادند چنانچه در غیرت ومردی یا در شجاعت ودلاوری کم وکاستی نداشتند ومشهور آفاق گردیده بودند اما لشکر کابل چون کوه پابرجاه شب وروز متوجه سنگر سازی بودند وازحرکات سردار شهنواز خان وچپاول زدن مذکور اصلا بخاطر نمی آوردند وباك نمیداشتند وبخدمات سنگر سرگرم بودند تااینکه سنگرهای خودرا به نزدیك خندق بردند لاکن ساعتی ازجنگ وجدل فارغ نبودند واز طرفین مقدمه برپا بود وتقصیری درزد وخورد نمی کردند وداد مردانگی میدادند چنانچه چندین نقبها ازطرفین بریده وخلقی را تلف ساخت بلکه درون نقب بعضی اوقات مقدمه میشد و باشمشیر وخنجر می کشتند و می بستند ومیزدند ودرمردی کم وکاستی نداشتند خصوص دروقتی که نقب پرانده میشد هردو لشکر دست به شمشیر بهم دیگر در آویخته جنگ می کردند و خاك معرکـــه را ازخون دلاوران لاله گون میساختند واز جان شیرین دست می شستند ومضایقه نمی کردند اضافه بران سردار شهنواز خان که مقرر داد مردانگی می داد وی همچنین اسپ چهارمن که گویا یال دار بود سوار می شد وخداوندعالم بقدرت کاملهٔ خود سردار مذکوررا چیزی خلق کرده بود که درعصر وزمان خود رستم زال را بهنظر نمی آورد وهرمقدمه راگویا روز نوروز میپنداشت وباسواران جنگجوی وجنگ دیده که هریك خود را چون شیر ژیان درمیدان نبرد می دانستند بیك اشاره از خندق جسته بجانب لشکر دشمن حمله ور می شدند وبهرطرف میتاختند و بهدشمن صرفه نمی کردند چنانچه ازطرفین داد مردانگی داده ازکشته پشته ها میساختند وبازگشته داخل شهر می شدند و لشکر ظفر اثر وارد خیمه گاه میگشتند بهمین منوال شبوروز گذارشداشت وچون مدت شش ماه ازین مقدمه گذشت چه در سنگر ومیدان جنگ های مردانه شد و از هیچ طرف مراد حاصل نشد روزی از بالای قلعه آواز برآمد که ای بزرگان لشکر وای لشکریان کابل امروز مقدمه موقوف عیال سردار سلطان احمد خان وفات نموده ونعش اورا بجهت دفن درگاذرگاه فرستاده می شود تازمانیکه مرده بخاك سپرده شود ازطرفین جنگ را موقوف دارید چون این خبر جان سوز بحضور سرکار ذوی الاقتدار ظاهرشد وپسران سرکار والاتبار ازین قضیه جگرسوز شنیدند همه گریان ونالان شدند خصوص سردار شیرعلیخان که همشیرهٔ اصلی او بود ازشنیدن وفات همشیره خود گریبان چاك کرده فغان برداشت وغوغا نمود وبی طاقتی میکرد زیراکه والدهٔ مذکور درایامی که سفرهرات پیش آمد درخصوص دختر خود بسردار شیرعلیخان چقدر سفارش نموده بود وبفکرآن بود که شاید فیمابین سرکار وهرات اصلاح شود وچندی رخصت دختر مرا گرفته ازهرات کابل بفرستند تا درایام پیری وکهن سالی بهدیدار دختر خود مسرور گردم بنابر سفارش والده سردار شیر علیخان بدیدار همشیره نارسیده واز ملاقات همشیره ناامید شدند بسیار غمگین و مصیبت زده شد ولحظه بهلحظه بی طاقتی میکرد تا آنکه نعش عیال سردار سلطان احمد خان را از دروازه شهرهرات

بر آوردند سردار عبد الله خان که پسر کوچك شان بود بهمراهی جنازهٔ والده خود بر آمده بود بمجردی که نعش مذکور لب خندق رسید جمله پسران هکار وسرداران و سرکردگان واعزه واشرف ازملکی ونظامی بلب خندق حاضر شده جنازه را بعزت تمام وحرمت بسیار به امر سرکار بجانب گاذرگاه بردند وبعزت کلی بدست سردار شیرعلیخان که اصلی برادرش بود دفن کردند وبخاك سپردند وباز گشتند بعدازآن جمیع مردم قلعه که همرای مرده ازقلعه برآمده بودند باجمیع بزرگان لشکر کابل ازشاه وگداء بدربارگاه امیر کبیر امیر دوست محمد خان حاضر شد. فاتحه دادند بعد ازان سردار شیرعلیخان سردار عبدالله خان خواهرزادهٔ خود را بحضور سرکار والا تبار ایستاده کرده سلام دادند وجواب سلام شنیدند امیر دوست محمد خان چون نواسهٔ خود را دید ومرگ دختر را بنظر آورد اشك حسرت ازدیده جاری ساخت وسردار عبدالله خان نواسه خودرا دربغل کشید وازسر وروی او بوسه کرد ودر پهلوی خود جای داد ودست پدرانه ومحبت بزرگانه بسر نواسه خود کشید ومهر پدری را دربارهٔ او باداء رسانید وساعتی محبت کرد لاکن آه حسرتناك ازجگر خود می کشید واشك مروارید از چشم جاری داشت تا آنکه ساعتی گذارش یافت مردمانی که حضور داشتند تمامی متوجه صحبت سرکار وعبدالله خان بودند بعد ازان سرکار محبت پرور از عبدالله خان نواسه خود جویا شدکه مادرت چه ناخوشی داشت وچند وقت ناخوشی کشید وبستری شد سردارعبدالله جان ازجای جسته بادودست ادب عرض کرد کهای بابای بزرگوار وای جد عالی تبار وای پادشاه غریبان وای پرورش دادهٔ یتمان وای تاج بخش افغانستان مادرمن ناخوش نبود وبمرض گرفتار نشد مگر از زحمت کشیدن ورنج سفر دیدن ورسیدن درهرات وهرات را قلعه بند کردن دل تنگ شد وبغم وغصه شب را بروز می آورد وروز را شب میرسانند نه دست ستیز ونه پای گریز تاآنکه از اندوه بسیار وغم بی شمار بستری شد و چند روز دربستر غم خوابید این بود که عاقبت عمر خود را بشما بخشید وداغ بدل ازدنیا رفت و زیر خاك شد همین که سردار عبدالله جان در سن کودکی جرئت سخن کرد وسخن را بکرسی نشاند تمامی اهل مجلس ازگفتار ورفتار ودلاوری سردار عبدالله جان بحیرت ماندند وتحسین وآفرین کردند بعدسرکار امیر صاحب امر کرد که عبدالله خان را بدست سردار شیر علیخان مامای مذکور می دهم که بحضور سرکار حاضر باشد ودیگر داخل شهر هرات نشود عبدالله خان سکوت ورزید وجوابی نداد وتکلم نکرد امیردوست محمد خان از سکوت عبدالله خان متحیر ماند وسوال کرد که فرزند چرا جواب جد خود را نگفتید عبدالله جان عرض کرد باباجان هرگاه ازحضور امر باشد واجازهٔ جد بزرگوارم شود دوسه کلمه عرض دارم بحضور فیض ظهور عرضه داشت میدارم والده امرا بجوی منظور نگردید که فرزند سرکار بود وپدرم که برادر زاده ودماد شماست نخواستید که بیك هرات زندگانی کنند با وجودیکه شهنشاه ایران انعام کرده بود امروز برادران بزرگ دارم که باشما دشمن وبومیه باشمامقدمه میدارند واز طرفین دشمنی برپاست ودر کشتن وبستن تقصیری نمی دارند چگونه سزاوار است که بحضور شهریار عدالت گستر باشم وترك پدر گویم بهتر آنست که بر کاب پدر جان دهم وناموس اکبر از دست ندهم وازجمله پدر آزاران محسوب نشوم هرگاه بندگان

اقدس امجدارفع مرحمت فرمایند وکوچك نوازی بدارند وتاج بخشی شاهانه بکار برند ازطریقه غلام پروری وذره نوازی از گناه پدرم بگذرند وعفو بدارند وهرات را بار دیگر باپدرم واگذار شوند وحضور خود سرکار والاتبار مع الخیر و العافیه وا پس مراجعت کنند وبجانب کابل رهسپار شوند تاخلق عالم بدانند که شهریار تاج بخش هرات را تصرف کرده وغلام نوازی کرده باسردار سلطان احمد خان انعام نموده چنانچه از اول دنیا تاحال سزاوار بزرگان وپادشاهان است و در کتاب جهان گشای نادری درج است که ترکستان وهندوستان را تاج بخشی کرده وهرگاه چنین نشودوصله رحم نفرمایند مختارند وخداوند بزرگ است وبفضل خداوند امیدواریم وتکیه برعظمت پروردگاری می داریم تادیده شود که ازپرده غیب چه بظهور میرسد . «هرچه ازدوست میرسد نیکواست»

سخن مختصر ازگفتار سردار عبدالله جان تمامی اهل مجلس از خرد و بزرگ متحیر مانده هزار تحسین وآفرین گفتند وازفضل وداش و عقل وهوش سردار مذکور جمیع اشخاص حضور ومردم دربار دربارهٔ شان دعاکردند ولاکن سرکار عظمت شعار باآن همه کهن سالی وبزرگی ازگفتار مذکور با وجود کودکی وکوچکی وبا اینکه فرزند زادهٔ سرکار بود درغضب شده بسردار شیرعلیخان امر کرد که خواهر زاده سخن دان وسخن رس وسخن گری دانای خودرازودتر ازحضور سرکار بدر کرده نزدپدرش در شهر بفرست که فرزندشمن دوست نمی شود .

فرد

پسر کو ندارد نشان پدر　　　　تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

سردار سلطان جان که پدرش بود باآنهمه احسان سرکار که در مقابل پسران خود بلکه افضل تر پرورش داده فرزند جگربند خود را بوی عقد بسته دادم وشب وروز در عزت ومرتبهٔ او افزوده درهیچ گونه نوازش و مهربانی مضایقه نفرمودم عاقبت بدون رنج وزحمت وبدون خوف و رجا سرکار والا را بدنام کرده الفرار گویان عازم ایران شد ونزد شهنشاه ایران رفت وخدمت اورا ازمرحمت ومهربانی سرکار افضل دانست وصاحب حکومت هرات شد همان زمان که سرکار والا از رسیدن هرات وحکومت نمودن آن اطلاع یافته بود میتوانست که لشکر کشیده آمده هرات را از وی بگیرد وبار دیگر روانه ایران بدارد این بود که بندگان ماخرسند شده ودولت خود دانسته اضافه بران عیال مذکور را باعزاز تمام از دارالسلطنه کابل نزد وی فرستادیم ودر مطاوی آن فرمان محبت آمیز وشفقت انگیز اسمی مذکور فرستادیم که سرکار والا از آمدن شما درهرات بسی خرسند گردید زیرا کهازفرزندان سرکار کمتر نمی باشید وبندگان اقدس شما را دوست می دارد وبزرگانه درکردار شما نظر می اندازد از هرخصوص آسوده خاطر باشید این بود که حکومت هرات و آب وهوای ولایت مذکور دماغ مذکور را فاسد گردانید وهوای سلطنت افغانستان بخاطرش مصمم شد چنانچه بقصد فره کمربسته لشکر کشید وفره را قلعه بند کرده و زجرو زحمتی که توانست در بارهٔ مردم فره بعمل آورد خصوص شما مردم که حضور دارید میدانید که فکر وخیال سرکار از چند سال

باینطرف بقصد انتقام پادشاه توران است ومیخواهد که‌عازم توران‌شود وانتقام ازپادشاه توران وتورانیان کشد تادرمقابل کردار ورفتار پادشاه توران انتقام کشیده‌شود وبقیامت نماند چه لازم که اینقدر لشکر بر کاب سرکار دربدر وسرگردان بدو ر هرات آمده هرات را قلعه‌بند کنند وتصرف نمایند بعد ازانی که تصرف کنند دولت های خارجه چه خواهد گفت البته باید بگویند که فرزند خودرا از حکومت هرات عزل کرد وروادارئ نکرد عاقبت ازگرفتن هرات همین ثمر خواهد بخشید ونیکنامی سرکار بدولت های غیر همین خواهد بود شمامردم ملاحظه کنید وفکر بدارید از روی حق جواب سرکاروالا تبار را بدهید وازحق وسخن حق نگذرید هرگاه ایرادی وملامتی درباره سرکار بدانید بدون خوف مضایقه ندارید وبحضور بندگان سرکار عرضه بدارید شما را سو گند بخداوند عالم که خلق کنندهٔ ماوشما است میدهم که براستی سخن کنید البته سرکار ازسخن حق نمیرنجد خصوص که هریك ازشما رکن سلطنت و بازوی سرکار میباشید وبه خیر سرکار ودولت سرکار میکوشید جمله خدمتگاران متفق‌الکلمه بعرض حضور رساندند که جمله فرمایشات سرکار بحق وراستی است وهیچ ایرادی بحضور سرکار نمیدانیم چه اگر میدانستیم البته عرض داشت میکردیم ومضایقه نمی نمودیم زیرا که حیات ما غلامان فدوی بسلامتی حضور سرکار است چنانچه اظهر من‌الشمس است که بندگان سرکار باهزار نوش ونعمت وعیش وعشرت درجلال آباد نشسته وما بندگان از طفیل سرکار آسوده خاطر به عشرت میگذرانديم

سبب چه بود که سردار سلطان احمدخان ازهرات حرکت کرده در بالای فره لشکر کشد وحصاری کنند تا آنهمه زحمت ورنج سفر پیدا شود و سرکارعدالت‌اگستر بالشکر های فراوان ازلاچاری وارد هرات‌شود وخلقی انبوه بهمین‌غم ورنج سفر برکاب سرکار سرگردان وازخانمان آواره گردد پس درین صورت چه گناهی وایرادی بحضور سرکار گرفته شود خلص کلام بعد ازجواب وسوال سرکار والاتبار وبزرگان دربار که سخن باتمام رسید سردار شیر علیخان بامر پدر عبدالله جان را باخود بخیمه برده یکشبانه روز مهر ومحبت ونوازش پدرانه دربارهٔ مذکور بادارسانیده خلعت‌های فاخره وشمشیر باربند طلاوسه راس اسپ تازی نژاد بوی انعام فرمود و اشخاصیکه برکاب عبدالله جان آمده بودند باخلعت وانعام ونوازش بزرگانه باتفاق عبدالله جان مرخص فرمودند و داخل هرات شدند خلاصهٔ کلام بعد از رفتن سردار عبدالله خان باردیگر جنگ ومقدمه برپا شد واز طرفین جنگ درپیوست آواز توپ وتفنگ برآمد و خون دلیران بزمین معرکه ریختن گرفت وسردار شهنواز خان بطریق سابق یومیه میدان داری کرده داد مردانگی میداد تا اینکه قلعه بندی طول کشید وازشش ماه بیشتر گذشت بهر دم شهر قیمتی دستداد وغله قیمت شد و یومیه غله کمیاب گردید تارفته رفته غله وغیرآن در کاه کشان فلك موجود نمی شد و مردم درون شهر شب ها وروز ها بگرسنگی می گذراندند تاداد کو دکان وضعیفان بفلك رسید سردار سلطان احمد خان هرروزه درچهار سوق شهر می آمدند واز انبار های سرکاری وگدام های پادشاهی‌غله وافر میخواستند وبحضور خود بقدر کفاف یك هفتگی بدون وجه تقسیم میکردند وبفقرا میدادند وعذر میخواستند وتسلی میدادند

ووعده های قوی بهر کدام جدا گانه اظهار میکردند ومیرفتند وهفته دیگر باز درچهار سوق میامدند وبقرار هفته گذشته غله میدادند وتسلی میفرمودند تااینکه گوسفند وگاو باقیمانده نوبت باسپ واشتر رسید چنانچه مدتی خوراك شاه وگداه گوشت اسپ واشتر بود وبامرسردار سلطان احمدخان بقرار تقسیم میدادند وصرف اوقات شبانه روزی خودرا می کردند وبزحمت میگذرانیدند لاکن سردار سلطان احمدخان که شخص صاحب تدبیر بود بته بیرات کلی ونوازشات شاهانه ومحبت های پدرانه بافقرا وسپاه وخرد وبزرگ شب را بروز وروز را بشب میرسانید ووعده های نزدیك میداد ومیفرمود کهعنقریب اصلاح پذیر می شود وبصلح میانجامد پنج روزی تحمل کنید وغیرت نمائید ومردي و مردانگي را ازدست ندهید تانام نکو درعالم گذارید :

میرود سال قحط　　　　میماند نام نیك

بهرحال سخن بدر ازنکشد باری درضمن قلعه بندی شهر هرات وسخت گیری لشکر ظفر اثر اطراف قلعه را بعضی ازپسران بندگان سرکارخوفیهازراه نقبغله وگوسفند واشیا خوراکه بدورن شهر می فرستادند وباسردار سلطان احمد خان رابطهٔ دوستی وقومی را بجا میآوردند بلکهبعضی اوقاتازراهنقب شبهابدرون شهرمیرفتندوصحبتهای برادرانه ومحبت های مشفقانه میکردند وتاصبح بهصحبت مشغولمیبودند و آخرشب بسرگشته بسنگرهای خود خوفیه می آمدند/تااینکه سنهیکهزار ودوصد وهفتاد و نه هجری شدواز قلعهٔ بندی نهماه گزارش یافت درینبین سردار سلطان احمدخان که مرد غیور وشجاع ونام آوربود خصوص ازمرگ عیالخود کهبسیار دوست میداشت بمرض خفه قان گرفتار شد وچندی دربستر افتاد باوجود بستری متوجه امورات جنگ وجدل می بود ومردم قلعهرا تسلی میدادتااینکهنفس بهآخر رسید وآماده سفر عقبا گردید وبزرگان لشکر را بحضور طلب کرده وعظو نصیحت کردوسخن ازمردی ومردانگی زد وازحضور مرخصی فرمود بعد از یکشبانه روز دیگر وفات کردوکار بمردم هرات تنگ شد این بود که بقرارسابقاز بالای قلعه آوازبرآمد که سردار سلطان احمدخان وفات کرده جنگ موقوف امرکنید کهدرگازرگاه قبرکنند، شودودرپهلوی عیالش دفن کرده می شود چنانچه بعدازساعتی نعش اورا سرشته کرده ازشهر بیرون نمودند وبقرار سابق تمام مردم اعزه واشراف وسرداران وبزرگان لشکر جنازهٔ سردارمذکور راازخندق باینطرف گرفته بعزتتمام روانه گازرگاه شدند لاکنسردار شیرعلیخان کهبسیار خاطرخواه بود وسردار سلطان احمد خان رادوست میداشت بامرسرکار والااقتدار جمع لشکر نظامی وغیرنظامی رادربین راه گازرگاه دوجانبه صف کشیده ایستاده کرده بودند زمانی که جنازه بهر فوج میرسید باجهخانه سلامی میگرفتند وتوپ هاسلامی میزدند تااینکه در گازرگاه رسید بغل مرقدعیالش دفن کردند وبازگشته بحضور فیض ظهوربادشاه عدالت گستر آمده فاتحه دادند وسرکار خداجوی اشك ازچشم جاری کردند وساعتی بگریه وغوغا وفغان درگذشت بعدازان ازحضور باعزاز واکرام مرخص شدند خصوص اشخاصي که ازشهر

بر کاب سردار عبدالله‌جان باجنازه آمده بودند تمامی ازحضور سرکار معز ز ومکرم مرخص‌شده داخل شهرهرات شدند بعدازمرخص‌شدن آنها بامر پادشاه خدا جوی سر دار شیرعلیخان سه‌روز گلیم‌داری نمودندو فاتحه گرفتند ومردم لشکری‌ازخرد و بزرگ بفاتحه آمده فاتحه میدادند روز سوم جمیع لشکر ولشکریان راطعام دادند وختم قرآن کردند بعدازان که‌طرفین از گلیم‌داری تمام‌شدند ثانی بقرارسابقه دست و بازوی دلاوری برکشادند وبه‌جنگ پیوستندودر زدوخورد کمی وکوتاهی نمی‌کردند لاکن بعد ازفوت سردار سلطان‌احمدخان احوال‌هرات دگرگون‌شد وروبداد لشکر وفقرا سرنگون گردید واعتبار سابقه عصر پدرش باقی نماند هرچند سردار دلاور سردار شهنواز خان جانشین پدرشده ازرفتار سابقه‌عصر پدرش بمردم سپاه وفقراء بیشتر وبهتر محبت می نمود ورفتار بزرگانه میکردامااعتبار عصرپدرش‌باقی‌نمانده بودخصوص که‌مردم از گرسنگی بهلاکت رسیده بودند بسیار بزحمت شب‌را بروز می آوردند وبه‌سختی میگذرانیدند وفغان شان بفلك رسیده‌بود اضافه‌بران گدام های‌شهرتهی‌شده‌بود وانبارها خالی مانده افضل ازانکه استادمیفرمائید .

«هر کس که‌بی زراست چون مرغ بی‌بال وپر است»

بی زرمنشین که‌کارزر دارد وزر	پیش همه اعتبار زر دارد زر
گویندکه اختیار از زر بهتر	مشنوتو که اختیارزر داردوزر

قصه کوتاه احوال شهرهرات بخرابی رسید وتدبیرات بزرگان شان مقابل تقدیرات ازلی برعکس افتاده ومقابل نیامد .

باقضا کارو زار نتوان کرد	گله ازروز گار نتوان کرد
کردگار آنچه می کند نیکوست	حکم برکردگار نتوان کرد

بلی ظاهراست که بندهٔ‌ضعیف راچه‌قدرت است که بتلاش وسعی وکوشش مهمات خودرا بپیشرفت بدهد تامرحمت خداوند نشود ممکن نیست چنانچه سردار شهنواز خان که مرد میدان دلاوری بود درجرئت وشجاعت همسرخود کسی‌را نمیدانست زمانی‌بخت برگشت وفلك کینه جوبکینه برخاست هرقدرکوشش کرد سود نه بخشید ومردم حرف اورا بجوی نخریدند .

کسی‌راکه‌تیره شود روزگار — همه آن کند کس نباید بکار

قضارا بهمان‌وقت سرکار ذوی الاقتدار که‌بشوق گرفتن هرات شب‌رابروز می آورد ناخوش شد وناخوشی سرکار یومیه ترقی کرد حکمای دانشمند وطبیب های حاذق که برکابشان حاضر بودندشب وروزمعالجه‌می‌کردند وسعی بلیغ بکارمیبردند فائده حاصل نمی‌شد بلکه روز مره‌مرض ترقی‌میکرد اما باوجودمرض قوی وناخوشی بسیارچون‌شخص کهن‌سال‌بود خودرا بتدبیر نگاهداری کرده سخن‌ازگرفتن شهرهرات میزدومردم راازناخوشی خود تسلی‌میداد وبگرفتن هرات ترغیب می کرد تامردم لشکری برا گنده نشود خصوص ازبعضی پسران خوف‌میداشت که حرکت بی جانکنند وهرات راتصرف نکرده شورشی درلشکر پیداشود که‌باعث بد نامی سرکار گردد تااینکه یکسال بیشتر ازقلعه‌بندی هرات گذارش یافت دران‌حال‌مرض سر کار قوی شد وناخوشی ترقی کرد

حکماء حضور سردار شیرعلیخان‌را اطلاع دادند وعرض کردند که مرض سرکار علاج پذیر نیست لاکن خود سرکار والاتبار تجربه کار وتجربه آموخته جهان نورد جهان دیده جهان پیموده که مرض خودرا قوی دیدند دانستند که علاج پذیر نیست بعد ازان جمیع بزرگان لشکررا باپسران خود ومعتبران دربار بحضور فیض ظهور جمع کرده مجلس بزرگی برپا کردند وباجمله بزرگان کنکاش نمودند وفرمودند که درذه پوری کابل سردار محمدعلیخان پسرسردار شیرعلیخان‌را ولی عهد پدرش کرده بدست خود شمشیر بکمرش بستم وبشما بزرگان حضور خطاب کردم که سردار شیر علیخان جانشین منست امر وزمرض سرکار قوی وامید صحت‌شدن ندارد بصلاح وصوابدید شمایان باید سردار شیرعلیخان راولیعهد سازم وبجای خود پادشاه افغانستان نمایم شمایان چه مصلحت میدهید جمله بزرگان که حضورداشتند قبول کردندوعرض کردند که خداوندمبارك گرداند بعدازان بدست مبارك خود دستارخودرا بسرسردار شیرعلیخان گذاشتند وشمشیرخودرا بکمرش بستند وبحضور خردوبزرگ وپسران خود وجمیع بزرگان لشکروافواج درياموج بمنصب امیری سرافراز نمودند بعد ازان بحضور مبارك ازهمه مردم چه‌شاه وگدا بیعت گرفتند وجمله مبارك بادی کردند و ازجانب امیر شیر علیخان تمامی سرکردگان وبزرگان بقدر رتبه ومنزلت شان خلعت های فاخره پوشیدند و بعدازان بندگان سرکار نصیحت کردند وامر بفرمان برداری امیر شیر علیخان نمودند ثانی درباب اتفاق وعظ ونصیحت فرمودند وتحقیقات بسیار وسفارشات بیشمار کردند چون ازین رهگذر فارغ شدند درخصوص تسخیر هرات وتأخیر نکردند وسرعت نمودند بابزرگان وسرکردگان گفتگو کردند وامر نمودند و اجازه دادند که تکیه برضماير الهی کرده بزودی یورش برند ودرحیاتی سرکار شهر هرات را تصرف دارند زیرا که پادشاه شما که من باشم عمر خودرا آخرمیدانم ودرباقی عمر خود اعتمادی‌ندارم هر چند زودتر کار هرات را انجام بدهید آرزوی پادشاه برآورده می‌شود وارمان بدل نمی ماند و میخواهم که فتح هرات را ملاحظه کنم بعد آسوده خاطر برضای خداوند واصل شوم لهذا از فرمان های سرکار وبیان های شاهانهٔ آن عالی تبار جمیع بزرگان حضور و سرکردگان لشکر متفق الکلمه جواب دادند وبعرض اقدس رسانیدند وفتح هرات را بفضل خداوند ومددگاری سید کونین برذمه گرفتند وتکیه برضمایر خداوندی کرده بتدارك فتح هرات شدند وجمله بزرگان مصلحت را بیکجا قرار دادند چنانچه بموعد ما موری کمر را بمرد انگی بسته باتفاق دعا وفاتحه کردند وهریك بسنگر خود رفته آماده یورش بودند و انتظار فرمان میبردند زیرا که اختیار جنگ به پادشاه قوی شوکت سرکار امیرشیرعلیخان بود وبامر سرکار جدید حمله می بردند تا اینکه ازچهار جانب خبر بسرکار عالی تبار رسید که همه آماده وتیار انتظار فرمان هستند بعدازان امرشد که طرم چی فرمان جنگ بدهد چنانچه حسب‌الامر ازچهار جانب نقب‌های آماده شده را آتش دادند و آماده فرمان یورش بودند تا اینکه فرمان شد واز پرانیدن نقب ها فارغ شدند جمیع لشکر از افسر و سپاهی وشاه وگدا که مهیای کارزار بودند بجانب شهر یورش بردند وتاختند وطرفین به جنگ پیوستند ومقدمه آغاز کردند وداد مردانگی دادند وبزبان گهربار میگفتند .

روز جنگ است وجنگ باید کرد　　　　کوشش نام و ننگ باید کرد

اینکه افواج ظفر شکوه و اشکر جرار جنگجو بدون خوف خود را بقلعه رساندند وبدنهٔ قلعه‌را با شیرازه تصرف کردند اما لشکر قلعه‌گیان باوجودی که درنزد لشکر کابل قلیل بودند وده یك شمرده نمی شدند چون پروانه بدورآن شاه سوار اعنی سردارشهنواز خان جمع بودند وجان فشانی می نمودند ولحظه بلحظه شجاعت ومردانگی میکردند و در زدوخورد وقتل وقتال تقصیر نمی نمودند وحق نمك خوارگی وپاس خدمتگذاری را بجا می‌آوردند وازجان شیرین مضایقه نمی کردند با وجودیکه توپهای آتش‌فشان لشکر کابل دود از نهاد شان میکشید ولشکرمذکور را پراگنده کرده بودکه نفس کشیده نمی توانستند اما دربازار جان فروشی جان خودرا فداکرده باشمشیرهای بران مردانه وار بسر توپخانه اشکر کابل رفته حمله می کردند ومی کشتند ومی بستند وجان خودرا نثار بادار خودمیکردند خلص کلام ازطلوع آفتاب تانصف النهار جنگ پیوسته بود چنانچه‌شش‌ساعت‌نجومی باشدت جنگ میکردند داد مردانگی میدادند و خون از بدن یلان با شمشیر بران بخاك هلاك میریختند واز کشته پشته ها میساختند وچنان مدهوشانه جنگ میکردند که فلك کج رفتار از کردارشان بحسرت مانده بود واستاد میفرمائید .

فرد

دو لشکر چه گویم دو دریای خون　　　　بــه بسیاری ازآب دریا فزون

بتد بیر خــون ریختن تا ختند　　　　بهم تیــغ ورایت بر افــرا ختند

ز پیشین کهان تا نماز دگــر　　　　بمید ان نشد رزم سازد گــر

لاکن بفضل خداوند ومرحمت حق سبحانه وتعالی در همه جا نصرت وفیروزمندی قرین حال فرخنده مآل لشکر ظفر انجام افواج پادشاه قوی شوکت می گشت وبلشکر هــرات هرساعت شکست می افتاد و هاتف غیبی ندای جگر سوز دربارهٔ لشکر هرات در میداد و به آواز بلند میگفت که ای لشکریان مردانه وای افواج دلیرانه وای سپاه نبرد پیشه زیاده براین کوشش نباید کرد که فلك غماز ازپرده نیلگون بازی تازه بنا مانده و طبل کج رفتاری مینوازد و خواهش آن دارد که صدای الفرار ازجانب لشکر جرار بلند گردد زیاد براین کوشش بی فایده سود نمی بخشد وبا تقدیرات ازلی نمی‌توان کوشید وازقضای لم یزلی پا نمی توانید کشید (لا راد لقضائه　　لا معقب لحکمه) .

چون حاکم نافذ الامر قضا سلسلهٔ ارادت در جنباند ماهی را ازقعر دریا به اوج هوا رساند ومرغ را ازاوج هوا به حضیض زمین نشاند وهیچ آفریده را در امر قضا وقدر چاره نیست جز تسلیم و رضا .

شعر

بزور وزر نشاید رد احکام قضا کردن　　　　نمی‌زیبد کسی را درقضا چون‌وچرا کردن

باری دل خوشدارید هرلباس که خیاط ارادت ایزدی بر بالای هریك ازملازمان عتبهٔ عبودیت می‌دوزد خواه گریبانش بکوی دولت آراسته خواه دامنش به طراز محنت پیراسته بی شبهه محض عنایت وعین کرامت است .

اگر محول حال جهانیان نه قضاست — چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
بدردوصاف ترا کار نیست دم درکش — که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

خلص سخن لشکر هرات بعداز غیرت ومردانگی ودشمن کسی که مقدمه را بر خلاف مدعا دیدند ولشکر جرار خودرا پریشان احوال وفتح را بجانب لشکر کابل مشاهده نمودند لاچار ترك کار وزار کردند وتاب مقاومت وجنگجوئی بخود ولشکر خود ندیدند نیم نفس را بخود غنیمت شمردند وجان بسلامت بردند والامان گفتند وخود را ازچنگ لشکرخونخور کابل رهانیدند وروانه اوطان خود شدند وبماوای خود شتافتند لاکن هرقدم برداشتن شان مقابل صد فرسنگ وهرلحظه رفتن شان برابر صد سال به درازی می نمود اما غم رسیدگان وادی بلا ورنج کشیدگان زحمت وابتلاتسلی خودرا بفرد استادمیکردند.

زرنج وراحت گیتی مرنجان دل مشو خرم — که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

باری لشکر کابل که چون شیر غران وببربیابان دست به شمشیربران بدشمن کشی آویخته جنگ بودند بعداز شکست لشکر هرات که دشمن قوی بودند وفرار کردند دست ازجنگ کشیدند وبافتح وفیروزی باچنگال پر که چپاول نموده بودند بجانب لشکرگاه خود باز گشتند ودست و رو از خاك وخون شسته به آسودگی بخیمه گاه خود نشستند سردار شهنوازخان که ازمقدمه شهر شکست یافته درارك مستور بودند دست گیرشده باسکندرخان وعبدالله جان برادران خود بدست سرکار امیر شیرعلیخان محبوس گشتند لاکن سرکار امیر شیرعلیخان را چون خواهر زاده بودند عبدالله جان را که برادر کوچك مینامیدند باعیال واطفال شان در ارك محافظت کردند واحتیاط فرمودندکه دست نا محرم بدامان عفت شان نرسد مختصر کلام شهر هرات بدرجهٔ تاراج شد کهدرخانه ومنازل یك کاسه گلی بمردم شهر هرات باقی نماند و همه بتصرف لشکر ظفر اثر کابل درآمد چنانچه یك شبانه روز چپاول بود وغوغای مردم بفلك میرسید زیراکه قیامت صغرا برپاشده پدررا پروای پسر نبود وپسر را ازپدر خبرنه تااینکه بعدازیك شبانه روز جهر زده شد وامر شد که دست تاراج بدارند ومردم را آزار ندهند وبحال خود واگذارند تاآسوده خاطر بمنزل ومکان خود برقرار شوند اکنون چون فتح هرات حاصل شد ولشکریان از تاراج هرات چه از جواهر ونقد وجنس واموال واثاثالبیت که سال های سال مردم هرات جمع آورده بودند بتصرف افواج کابل رسید تمامی شان مامور ومسرور گردیدند لهذا ازین فتح نمایان که خداوند بفضل خود برای سرکار اشرف اقدس امیر کبیر امیردوست محمدخان حاصل کرد ودر آخر عمر نام نکو برایش واصل شد بندگان سرکارسجدات شکر بجا آورده از تشویش گرفتن هرات فارغ شد وآسوده خاطر گشت بعد ازان باوجود ناخوشی به آواز بلند به مجلس حضور که همه سرداران وبزرگان نامدار و افسران باوقار و سرکردگان عالی تبار حاضر بودند بیان فرمودکه ای جمله بزرگان وای برادران وای دوستان قدیمی ودیرینه که شمایان رکن دولت سرکار هستید بدانید که پادشاه شما کهمن باشم اول بفضل خداوند دوم بغیرت و مردانگی شمایان بمطلب و مراد خود رسیدم و آرزوئی بدلم باقی نماند حال شمارا بخداوند سپردم وازمردی ومردانگی شمایان که اتفاق کرده هرات را درحیاتی سرکار گرفتید خرسندم باز هم شمارا از اتفاق سخن میکنم که

اتفاق را ازدست ندهید که جمله مهمات بسته باتفاق گشاده می‌شود چنانچه اظهر من الشمس فتح هرات است اکنون خداوند چه نحو خیر وصلاح بندهٔ گناهگار خود را امید اند بظهور رساند برضای الهی بسی خرسندم وشکر گذارم زیراکه خداوند دربارهٔ من بنده پروری کرده حال شمایان که حاضر می‌باشید ازخوردوبزرگ نصیحت میفرمایم بار دیگر که دنیا گذشتنی است اول بعنایت پروردگار وامرونهی خداوند دوم با تفاق کوشیده و نفاق را ازخود دور دارید وکمر بمردانگی بسته اتفاق کنید که خلل پذیر نیست وازمن رضا مندی کنید که زمان رفتن است . وشمارا بخداوند سپردم و السلام مختصر کلام سرکار امیردوست محمدخان که ازفتح هرات آسوده خاطرشد انتظاربیك پروردگار می‌بود وزمان ، بزمان ، ساعت ، بساعت متوجه احوال خود می شد وخود را آماده سفر آن جهانی می دید تا آنکه بعداز فتح هرات روز سیزدهم جان شیرین را بجهان آفرین سپرد وبه عالم عقبا شتافت لاکن سرکار امیر شیرعلیخان که جانشین پدر بود ازین واقعهٔ جانفرسای وحادثهٔ اندوه افزای خاطر دریا مقاطر سرکارمذکور غبارآلود گردید . واقسام حزن واندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خم خانه دردآلود است نبات این شکرستان هلاهل اند وعالم سرابیست تشنه فریب ومنزلیست پر فراز ونشیب مستی این بزم را دربی خماریست وعاقبت این سودا را درسر بغاری است .

شعر

ز افلك معمار این معموره شد بی خار غم . یك گل شادی بباغ زندگانی کس نیافت

گلستان عمر را درمرغزار روزگار نو بهاری خالی ازباد خزانی کس نیافت

این شربتی است چشیدنی وبارمحنتی است جمله را کشیدنی مرهم این زخم جز صبوری نیست وعلاج این مرض جزشکیبائی نه .

فرد

صبوری ضروریست این درد دل را بغیر از صبوری دوائی نباشد

باری بعدازفوت شهریارکشور گیرسرکار امیرشیرعلیخان باتفاق برادران و سرداران وبزرگان بسرشتهٔ دفن پدرشدند وسردارفتح محمدخان که پسروزیرمحمداکبرخان وبرادرزادهٔ امیر شیرعلیخان بود وامیرمذکور از فرزندان خود نامبرده را افضل میدانست امرکرد که ازحدود لشکرگاه الی دروازهٔ گاذرگاه بدوجانب راه لشکرو سپاه راصف بسته مکمل ومصلح بسرشتهٔ تمام ایستاده کنید وبخوب وجه صف آرائی نموده انتظارفرمان باشید سردار فتح محمدخان حسب الفرمان جمیع لشکریان رابهمان منوال بقرارقاعده وقانون نظام آماده ومکمل کرده خودسردار مذکورانتظار فرمان میبرد تااینکه جنازه حاضرشد سردار مذکور حکم سلامی دادند تمامی لشکر بیکباره سلامی گرفتند چنانچه جنازهٔ امیرکبیر را ازمابین لشکر باعزازواکرام تمام گذرانیدند وسرداران سرکردگان وبزرگان پیاده درجلوتابوت روانه و اشك حسرت ازدیده می باریدند وفغان مینمودند لاکن سردارفتح محمدخان ازکمال عقل ودانش وفراست که خداوند بوی عطافرموده بود درنگاهداری سرکارامیرشیرعلیخان

میکوشید واطراف شان را بملازمان صداقت کیش وخدمتگاران خیراندیش که همه فدائی بودند محافظت می کردند زیرا که مخالف وفتنه انگیز بسیار بود تا گزندی بوجود مبارک سرکار نرسانند خصوص بعضی برادران را مخالف جان ومخالف سلطنت سرکار میدانستند ، چنانچه ظاهر بود واز هر جانب سخن مخالفان بامیر شیرعلیخان میرسید که راجع به تدبیر خرابی هستند بهرحال هرگاه ازین گونه رویدادها را درقید قلم درآورم وخواهم که سخنی باقی نماند عمر طویل میخواهد ونفان از کاغذ وقلم برمی آید بلکه لازم نوشتن وسزاوار تحریر ندارد وهمان بهتر که بطریق اختصار نوشته شود ومختصر تقریر گردد تاملال خواننده وسامع نشود سخن مختصر تااینکه مردهٔ امیر کبیر را درگاذرگاه رسانده دفن کردند ودرباز گشت نیز بهمان منوال متوجه سرکار واطراف سرکار بودند وبه ملازمان صاحب اعتبار واشخاص صاحب اعتماد تحقیقات بسیار درنگاهداری سرکار نموده بودند تازمانی که درلشکرگاه آمدند وبفاتحه نشستند ومدت هفت روز بقراری که سزاوار گلیم داری پادشاه بزرگ باشد فاتحه داری کردند ویومیه ازخوان احسان خلقی را بهره مند نمودند چون ازفاتحه وگلیم داری فارغ شدند سرکار امیر شیرعلیخان برادران وسرداران وبزرگان را جمع کرده مجلس بزرگی برپا کردند وکنکاش فرمودند وبه آواز بلند امر کردند که معاملهٔ هرات انفصال یافت وانجام پذیرشد باید که بازگردیم ومع الخیر عازم دار السلطنه کابل شویم وبامورات سلطنت بپردازیم تاخواست خداوند چه باشد تمامی بزرگان وبرادران سرکار وسرداران که داخل کنکاش بودند همه سخن سرکار اشرف اقدس امیر شیرعلیخان را پسند فرمودند وتصدیق نمودند این بود که سردار محمد یعقوب خان پسر کوچک سرکار که درکابل بود وقبل ازین امیر کبیر جنت مکان طلب حضور فرموده بودند وحاضر بود بامر امیر مرحوم اورا حاکم هرات ساختند ومردمان عاقل وکاردان وکارگذار واشخاص بزرگ بخدمت شان مامور فرمودند وسرشته هرات را بدست شان دادند وازامورات هرات خاطر جمع گردیده آسوده خاطر شدند بعد از آن به تهیه و تدارک رفتن دار السلطنه کابل شدند ورجوع بسرشتهٔ کارات نمودند وجمیع لشکر ولشکریان را خبر دادند تاهمه تدارک خود را انجام بدهند .

باب دوم سلطنت امیر شیرعلیخان بامر پدر در تاریخ سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و نه هجری در دار السلطنه هرات مشتمل برشش فصل

فصل اول

در بیان نفاق برادران وشورش نمودن آنها ومقدمه باجگاه بالشکر ترکستان بمعرفت سردار محمد علیخان وشکست لشکر ترکستان از شمشیر لشکر کابل بحضور سردار محمدعلیخان : اکنون از رویداد نفاق برادران که ابتداء از هرات گزارش یافته تحریر می دارم :

سردار عالی تبار سردار محمد اعظم خان که بزرگ برادران بود با و سردار محمد امین خان سردار محمد اسلم خان و دیگر مردمان فتنه انگیز که باهم پی تدبیری بودند و شب و روز بشکست سرکار خیراندیش امیر شیرعلیخان میکوشیدند درینوقت که افواج ظفر شکوه و تمامی لشکر اراده کابل نمودند سردار محمد اعظم خان از روی تدبیر خود را ناخوش و بمرض زدو بحضور بندگان امیر شیر علیخان عریضه کرد که صاحبا چند روز است که ناخوش میباشم و بندگان سرکار بجانب کابل اراده نموده اند التماس میدارم وامیدوارم که بامر اقدس از لشکر چندروزی پیشتر حرکت بدارم تا آسوده باشم واز گرد وخاك لشکر یان کناره گردم البته ازعین مرحمت شهریار است باقی سرکار والا تبار بهتر میدانند و بندگان را فرمان بردار یست فرمان وامرو اجازه از حضور سرکار است این بود که سرکار امیرشیرعلیخان رقعه سردار محمد اعظم خان را مطالعه کرده وخنده نموده بعد به بزرگان دربار رقعه رانشان داد وفرمود که ازناخوشی سردار محمد اعظم خان دراین چندیوم شما خبردارید جمله عرضه داشت نمودند که اصلا وقطعاً اطلاع نداریم هرگاه می شنیدیم بحضور فیض ظهور عرضه داشت میکردیم بعد از آن بندگان اقدس فرمودند که مطلب ومدعا چیز دیگر است اما نتیجه داد لاکن بخاطر داشته باشید که اول نفاق است وعنقریب ظاهر وهویدا می گردد وازین نفاق شورشها برپامیشود که انجام نه پذیرد.

اکنون لازم شد که بدووجه مرخص شود اول اینکه امروز بندگان سرکار میتواند که معالجه درد آنها را بکند چنانچه یوماً ازمجلسهائیکه تدبیرخرابی سرکار رامینمایند آگاهم وفوراً تدارك کرده میتوانم لاکن مردمان دیگر که ازین قضیه آگاه نیستند خواهند گفت که اول پیاله وودرد ! روایل سلطنت بخرابی برادران خود کوشید و فاق را برپا کرد دوم برادر بزرگ ما سردار محمد افضل خان است که در ترکستان است نیت حق طویت سرکار چنان است که بورود دارا سلطنه کابل خود سردار کلان سردار محمد افضل خان ، بجهت فاتحه پدر بدا راسلطنه خواهد آمد و بجای پدر فاتحه خواهد داد والی بندگان سرکار بعد از ورود کابل خط خواهم فرستاد والتماس دار السلطنه خواهم کرد بعدازورودشان اول فاتحه دوم کنکاش میداریم و بصدق دل عرض میکنم که شما بزرگ برادران میباشید هرچند که پدر سلطنت را به بندگان ما تفویض کرد حال خرسندم وبصدق دل بیان مدارم که برادر بزرگ شما میباشید وسزاوار تاج وتخت افغانستان شما هستید وبه تخت سلطنت نشسته فرمان فرمائی کنید و برادران را چنانچه سزاوار شان دانید هریك را برتبهٔ شان برسانید زیرا که وصیت پدر بجا آورده شود ونفاق برطرف گردد واتفاق بدست آید امیدوارم که همین فکر و خیال سرکار مقبول طبع برادر بزرگ گردد وخلق افغانستان بدانند که پسران امیرکبیر جنت مکان دامن اتفاق را محکم گرفتند ونفاق را از خود دور کردند چون چنین شود هرکس از خرد وبزرگ جای خود را میشناسد واز جادهٔ خود تجاوز نمیکنند و سلطنت افغانستان برقرار میماند و فقرأ در مهد امن و امان بدعای دولت خدا داد آسوده خاطر می گذرانند خلاصه کلام بعدازاظهار بندگان سرکار جواب رقعه سردار محمد اعظم خان را فرستادند و اجازهٔ مرخصی دادند اضافه بران تخت روان سواری حضور را با

وخدمتگاران تخت مذکور بجهت سواری سردار مذکور انعام فرمودند که درمنزلها سوار شده از زحمت سواری اسپ آسوده باشند باری سردار صاحب تدبیر سردار محمداعظم خان چندروزی پیشتر حرکت فرما شدند وسه چهار منزل آهسته سفر کردند چون ازهرات دور گشتند بعدازان سه منزل‌را یکی کرده درفکر رسیدن کابل تلاش کردند وبخاطر داشتند که درکابل سردار محمدعلی‌خان حاکم است وخرد سال است ودر دنیاداری تجربهٔ حاصل نکرده بورود کابل امید است که پایتخت‌را بتصرف درآرم زیرا که درکرم وزرمت لشکر آماده دارم بهمین فکر وخیال طی مراحل ومنازل نموده بسرعت عازم کابل شدند این هارا روانه کابل بمانید .

اکنون چند کلمه ازسردار محمداسلم خان ودیگران که شریك تدبیر همدیگر بودند شنوید ، بعد ازرفتن سردار عالی سردار محمداعظم خان برخصت ، سرکار سردار محمداسلم خان وغیره بحضور فیض ظهور پادشاه قوی شوکت‌آمده رخصت خواستند وعرض نمودند که الحمدلله ازهر خصوص آسودگی وخاطر جمعی بحضور سرکار والاتبار حاصل است هرگاه ازطریقه ذره پروری غلام‌را مرخص فرمایند که عازم دشت سفید شوم زیرا که جایداد سابقه شان بود بنابران تلاش رفتن داشت سرکار امیر شیرعلی خان که ازتدبیرات آنها کماحقه اطلاع داشت وازطینت شان میدانست رخصت نفرمودند و مانع شدند وبزبان مبارك جاری کردند که دربنوقت ازحضور سرکار دوری‌جستن صواب‌نیست لازم آنکه برکاب بندگان اقدس عازم دارالسلطنه کابل شوید و وقتیکه بندگان سرکار بدارالسلطنه کابل بر قرار شود شما را بعزت تمام مرخص دشت سفید میدارم واضافه ازجایداد پدری باشما احسان سرکار میرسد ودیگر جای‌داد هم بشما داده میشود که به‌برادران‌خود بدهید وبه‌حکومت بنشانید باری چون سردار محمداسلم‌خان تدبیر را موافق مدعا نیافت وبرعکس‌دید متفکرشد وبفکر دورودراز افتاد وبحیرت ماند وبارفیقان تدبیر جدید بکار برد وبصلاح وصوابدید آنها فرار‌را برقرار اختیار کرد و جزم نمود ومصمم شد که بعدازشام باید بجانب هزاره فرار کرد زیرا که فردای آن سرکار والا بادریای لشکر ازهرات به جانب کابل حرکت میفرمایند و متوجه امورات لشکری میشوند وازما فراموش میدارند چنانچه اول‌شب بارفیقان تدبیری خود ازلشکرگاه فرار وازراه هزاره جات جانب ترکستان رهسپار شدند لاکن بعد ازفراری شدن مذکور فوراً بحضور سرکار اقدس خبررسید وگوشزدشد بندگان همایون اصلا بخاطر نیاورده اظهارفرمودند که غرضدار نشوید وبگذارید تاخیال باطل خودرا بعمل آرند .

چراغی را که ایزد برفروزد	هرآنکس پف کندریشش بسوزد
با خدا دادگان ستیزه مکن	که خداداده‌را خدا داده است

خلاصه کلام چون کار نفاق بالا گرفت بعد بندگان امیر صاحب پنجنفر بزرگان دربار‌را بحضور طلب کرده اول از رفتن سردار محمداعظم خان بفریب وتدبیر و ثانی فرار شدن سردار محمداسلم خان را شکایت کرد واظهار داشت که بندگان همایون

ازرفتن اوشان خفه نیستم وخوف ندارم اما دانسته باشید که ایرادی بسرکار باقی نماند وانیها تیشه‌ای بود که در پای خود زدند وراجع به خرابی خود شدند .

هرچه کنی بخود کنی گرهمه نیك وبد کنی

کس نکند بجای تو هرچه کنی بخود کنی

بهرحال بعد سردار والا بابزرگان خود درباب رفتن دارالسلطنه کابل و حرکت ازهرات مشورت کردند بزرگان حضور همه رای و تدبیر سرکار اقدس را پسندیدند بعد ازان سردار محمدامین خان را که برادر اصلی سرکار والا بود و بامر سرکار امیرکبیر حکومت قندهارداشت بندگان امیرشیرعلیخان مقررفرمودند که ازلشکر پیشتر حرکت فرماشده خودرا بقندهار برسانند ومحافظت دارند تازمانیکه سرکار اشرف وارد قندهار شوند وسردار فتح‌خان برادرزادهٔ خودرا امر فرمودند که فوراً بادوهزار سوار خوانین رساله ازراه هزاره جات که به کابل نزدیك است خودرا درکابل بحضور سردار محمدعلیخان برسانید وباتفاق متوجه امورات دارالسلطنه باشید این بود که سردارامین‌خان بلاتوقف عازم قندهارشدند وسردار فتح‌محمدخان ازراه هزاره جات عازم کابل گردیدند وباسردار محمدعلیخان ملحق ومتفق شدند وبندگان سرکار اشرف اقدس امجد والا به تهیه وتدارك لشکر شده درساعت مسعود ازهرات حرکت فرما شدند .

اکنون بندگان سرکار امیر شیرعلیخان را بالشکرهای ظفر شکوه وافواج جنگجو دربین راه هرات بجانب کابل بسلامت بگذارید . چند کلمه ازاحوالات وشمهٔ ازرویداد سردار دلاور سردار محمدعلیخان وگزارشات کابل‌شنوید. لهذا سردار محمدعلیخان باوجود صغرسن وعین شباب باکمال شوکت واستقلال درتخت کابل بسریر سلطنت نشسته داد عدالت میداد وچنان‌ازلشکر وسپاه ورعیت وفقراً آگاه بود وشب‌وروز متوجه امورات ملکی وجنگی میشد که گرگ شبان گوسفند بود وازدزد ورهزن نام‌بود ونشان نـی وچنان عدالت باسیاست همراه داشت که کهن سالان روزگار تحسین و آفرین مینمودند واز احدی حرکت بیجا صادر نمیشد وخلق خدا درمهد امن امان بودند ودر بارهٔ شهزادهٔ بلند اقبال دعا میکردند وثنا می گفتند تااینکه خبر فتح هرات رسید و فرحت حاصل شد بمجرد خبر فتح‌هرات نقاره خانه‌ها بصدا درآمد وامر بچراغان‌شد وجمیع شهرکابل درکوچه وبازار وکوه ها اسباب آتش بازی وچراغان برپا گردید وتمامی بازار ها مملو ازشال وکمخواب وزربفت واسباب زری وفرش های اعلا زیب وزینت داده شد و توپهای آتش فشان سیصد ویك توپ شادیانه میزدند وچنانچه اسباب عیش و نشاط برپا بود که گویا کابل بعمر ندیده بود خود بندگان سردار باسرکردگان وبزرگان شب ها داخل شهر وبازار شده بالطاف ومحبت وزبان‌خوش وشفقت پدرانه بامردم خورد وبزرگ رفتار میکردند وازخوان احسان بی‌کرانش ملکی وجنگی صبح و شام طعام تناول میکردند وفقیرو بینوا صاحب نوا میشدند وبهرشخصی که میرسیدند ازشاه‌وگدا الفت‌کنان میگذشتند چنانچه بهمین منوال هفت شبانه روز چراغان مامور بود وداد عیش میدادند وبعیش وعشرت نشسته بودند که فلك کج رفتار شعبده ای برانگیخت وآغشته به غم کرد وطبل کج رفتاری زد ورشك باحوال مردم کابل برد اعنی خبر فوت امیر کبیر امیر

دوست‌محمد خان را بواسطهٔ چاپار رسانید وشادی را بغم مبدل کرد بهر حال چون سردار
عالی مقدار سردار محمدعلی خان صاحب تدبیر وشجاع ودلاور بودند از هیچ رهگذر
باك نکرده وخوف وبیم‌را بخاطر نیاورده بادل قوی وخاطر جمع گلیم داری نموده
سه‌روز فاتحه گرفتند و مردم کابل ازسپاه وفقرا فوج فوج بحضور آمده فاتحه میدادند
وطعام تناول کرده میرفتند چون روز چهارم شد واسباب غم برچیده گشت دوباره اسباب
عیش وخرمی برپا گردید زیرا که همان چاپار که فرمان وفات امیر کبیر جنت‌مکان‌را
آورده بود فرمان تخت نشستن سرکار امیر شیرعلی‌خان را که بجای پدر صاحب سریر
دولت افغانستان شده بود نیز آورده بود لاکن سردار محمدعلی‌خان بصوابدید بزرگان
دولت وخدمتگاران حضور اول وفات جد بزرگوار خود را افضل دانسته پیش گرفتند
وگلیمداری نمودند چون ازان رهگذر فارغ‌شدند امر کردند که درمسجد جامع‌شهر‌کابل
مردم ازشاه وگدا وخرد و بزرگ اعزه و اشراف جمع آیند ثانی خود سردار عالی
مقدار باکمال حیثیت وجلال وعظمت وشوکت داخل مسجد جامع شدند ابتدا نماز جمعه را
ادا کرده ثانی خطیب مسجد بامر عالی بالای منبر برآمده خطبهٔ غرائی بزبان عربی
خوانده بعدازان خطبهٔ سلطنت را بنام نامی بندگان اقدس امجد اشرف همایون سرکار
ذوی‌الاقتدار وشهریار تخت نشین افغانستان امیر شیرعلی خان خواندند و از مردم مبارك
بادی گرفتند ودرهمان مجلس بزرگ بمردم خبردادند که سه شبانه روز جشن وچراغان
وهرروزه ازخوان احسان سرکارطعام فراوان آماده تناول فرمایند اماچنان جشن خسروی
برپا کردند که چشم فلك ازمشاهده آن خیره گشت وهمچنان خرسندی وساز وسرود
وتماشای چراغان و آتش بازی فراوان انجام یافت که چشم بیننده ندیده بود وفلك
کج رفتار هرلحظه بحسرت مینگریست وبغم فرو میرفت وانتظار فرصت میبود که طبل
کج رفتاری زند ودر مقابل شادی غم انگیزد قضا را هنوز اسباب خرمی برپا بود وعیش
وعشرت آماده که اسباب غم پیش‌آمد وعیش همه را بغم مبدل گردانید وفلك فتنه انگیز
آشوبی برپا کرد اعنی از جانب جلال آباد خبر وحشت انگیز رسید سردار عالی
سردار محمد اعظم خان که سالها آمادهٔ فرصت میبود
وبهمین فکر وخیال وتدبیر ازهرات بیشتر مرخص‌شد ولشکر آماده درکرم وزرمت داشت
درین وقت که‌کابل را خالی دید وصاحب حکومت را خردسال دانست بتسخیر کابل
کمربسته بالشکر آماده ازراه جلال‌آباد عازم گردید چون این خبر درکابل بحضور
سردار دلاور سردار محمدعلیخان رسید همان فرصت چراغان بود ودادعیش میدادند فوراً
سردار عالی امرکرد که‌سه روز دیگر همین جشن وچراغان برپا ومجلس عیش ونشاط
آماده بهتر وبیشتر خرمی وخرسندی بدارید وبدرجه اعلی دادعیش بدهید وبدانید وآگاه
باشید که‌سردار محمد اعظم خان عموی بزرگ بندگان عالی حاکم شمارا که‌من باشم
خوردسال قیاس کرده وبه‌تسخیر کابل کمربسته بالشکر فراوان ازراه جلال‌آباد وارد
خورد کابل شده عنقریب بخیال فاسدخود بگرفتن کابل میرسد ودراینجا شخصی را
مقابل خود نمیداند که‌سدراه لشکر مذکور شود زیرا که خودرا کهن سال وتجربه‌کار
میداند وبندگان عالی را خوردسال می‌پندارد اکنون بصلاح وصوابدید بزرگان حضور
که‌خیر وصلاح دانستن سردار فتح‌خان که فرزند ارجمند وبحضور سرکار عزیز است

وبرادر بزرگ بندگان عالی است وقبل ازین چندروز بیشتر ازحضور سرکار وارد کابل شده دربنوقت بالشکر جرار از ملکی وجنگی در مقابل سردار محمداعظم خان میفرستیم وازدرگاه خداوند امیدوارم که فرصت بمقابلشدن نرسیده فراردشت ادبار گردد وازفضل الهی امیدوارم که فقرای جلال آباد وکوهستانات آن حدود جواب لشکر مذکوررا بدهند بیش ازاینکه برادر بزرگم سردار فتح محمد خان بمقابل وی برسد اما باوجود آن صلاح وصوابدید بزرگان حضوررا بندگان عالی منظور کرده سردار مذکوررا بالشکر وتوپخانه فرستادم وشرط احتیاط بجا آوردم شما مردم ازشاه وگدا وخرد وبزرگ آسوده خاطر بعیش وعشرت خود سرگرم باشید ودادعیش بدهید وبدعای دولت خداداد سرگرم باشید ودانسته باشید . که « خداداده را خدا داده است » خلاصهٔ کلام چون ازوعظ ونصیحت فقرا فارغ شدند روزدیگر سردار فتح محمد خان را بالشکر های جرار وافواج خونخوار درمقابل لشکر سردار محمداعظم خان فرستادند وامیدوار فتح و نصرت بودند ورجوع بدرگاه خداوند (ج) داشتند لاکن خود سردار باتدبیر درسیاه سنگ که نیم فرسخي شهر کابل است لشکرگاه ساخته خیمه وبارگاه وسراپرده برپا کردند وباکمال تهور وشجاعت درسراپرده وبارگاه برتخت دارای نشستند ومجلس عیش وعشرت را بیشتر وبهتر برپا نمودند وروز را بشب وشب را بروز بهزار ساز وسرود گذرانده شب ها تاصبح آتش بازی وچراغان کردند وخلق شهر کابل نیز حسب الامر چراغان وآتش بازی کرده دادعیش میدادند وفرمان نموده بودند که تاخبر فتح سردار فتح محمد خان برسد بهمین منوال بعیش وعشرت گذرانند اتفاقاً ازرفتن سردار فتح محمدخان هفته‌ای گزارش یافتم که خبر فتح آمده ونوشته بود که بورود لشکر ظفر اثر بیك منزلی خورد کابل سردار محمداعظم خان ازخورد کابل واپس بجانب جلال آباد حرکت فرما شدند روزپنجم درحدود جلال آباد رسیده درمقابل سردارمذکور ولشکرش لشکرگاه کردیم وباراده آن بودیم که فردا روز ششم بتوکل خداوند (ج) مقدمه خواهیم کرد . تایار کرا خواهد ومیلش بکه باشد ؛

اضافه بران حاکم جلال آباد که ازخوف دشمن حصاری بودند ازورد لشکر خونخوار خبر یافته دروازه های شهررا کشاده باافواج خود ازشهر بدرشده درمقابل دشمن ترك وتازي می کردند وانتظار فرمان ومتوجه امر بندگان ما بودند ازفضل خداوند (ج) ونیت پادشاه رعیت پرور شب ششم بدون جنگ وجدل و بدون تقابل شدن شباشب سردار محمداعظم خان ازلشکرگاه خود فراری شد ولشکر پراگندهٔ خودرا پراگنده گذاشته جان خودرا غنیمت شمرده وافواج مذکور پریشان احوال هرکس بجانب اوطان خود فراری شدند وبعضی ازلشکریانش بحضور آمده سلام کردند و گفتند بعد ازین فرمان چیست وبندگان عالي چه امر می فرمایند که بجا آورده شود ؟ مختصر کلام چون عریضه سردار فتح محمد خان منظور حضور سردار محمدعلیخان وبزرگان دربارشد وسردار عالي مقدار ازشنیدن آن سجدات لشکر بجا وبك توپ شادیانه فرمودند تاگوش زد خاص وعام گردد لهذا باردیگر شادی دوچنداد و بمردم کابل خرمی حاصل شد وبدعاي دولت قوی شوکت سرکار امیر شیرعلیخان کوشیدند وجمیع اعزه واشراف ازجامه خانهٔ احسان

سردار عالی خلعت و اعام پوشیدند و به آسودگی نشستند سردار فتح محمدخان که در جلال آباد توقف داشت حسب الامر بندگان عالی بعد از چندروز داخل کابل شدند و بحضور بندگان عالی مشرف گردیدند اکنون محرر کتاب و تحریر کننده گزارشات را حرفی بخاطر رسید که تعلق بهمین فقره که آمدن سردار محمداعظم خان در جلال آباد و تقابل شدن سردار فتح محمد خان وفراری سردار محمداعظم خان ازجلال آباد دارد باید مختصر تحریر دارم تاخوانندہ وسامع پی به حقیقت ببرند. روزی درسمرقند بهمجلس سردار محمداسحق خان که فراری شان بودیم نشسته صحبت میکردیم سخن ازهمین فقره پیش آمد وسردار محمداسحق خان بیان فرمود که پدرم کابل رامحسر می کرد خط والده وزیر محمد اکبرخان درحدود خورد کابل آمد ونوشته بود که نواسه من سردار محمدعلی خان خوردسال است سبب آمدن چیست زود برگردید وواپس بروید والاشیری که در زمان طفلی بشما داده ام نمی بخشم قبله گاهم متفکر ماند عاقبت پاس خاطر والدۂ وزیر را کرده بر گشت واز گرفتن کابل درگذشت اما محرر کتاب متفکرم هرگاه این سخن حقیقت میداشت اول اینکه ازهمین باعث لشکرهای خودرا ازکرم وزرمت بجنگ هرات نبرد که امیر کبیر مکرر طعنه میزد دوم بهمین اراده وفکر وخیال که کابل را تسخیر میدارم بلباس ناخوشی ازحضور امیر والا تدبیر سرکار امیر شیرعلیخان ازهرات جداشد وسه منزل را یکی کرده به تسخیر کابل آمد وازکرم وزرمت تاجلال آباد وخورد کابل سفر کرد ومنزل زد ودولت خرج کرد وبدروازه کابل رسید عاقبت بیکخط عیال چگونه اینقدر دولت را برباد داد وکابل نزدیك را واگزار شده برگشت وتصرف نکرد و خودرا به آرزوی خود نرسانید اضافه برآن هرگاه چنین می بود همچنان که بالشکر مکمل آمده بود باید مکمل بالشکر خود برمی گشت بلکه دست آویز مادر وزیر را بلشکر نشان میداد وباکل لشکر مشورت می کرد وبمصلحت اوشان عمل می نمود سبب چهشد که خوفیه شباشب ازلشکر فراری شد ولشکر آمادۂ خودرا پراگندہ ماند واینقدرانجام واثاثه وتوپخانه را برباد داد این سخن ازعقل بعیداست وعقل تقاضا نمی کند لاکن شخص تحریر کنندہ را لازم است که شنیده ودیده را تحریر کند تاازنظر خردمندان بگذرد. اکنون سردار محمد علیخان را درتخت دارالسلطنه شهر کابل برقرار وآسوده خاطر درجوش و خروش عشرت گذارید. چندکلمه از گزارشات حضور سرکار همایون فال امیر شیرعلیخان شنوید که ازهرات بجانب کابل حرکت فرما بودند لهذا چون پادشاه قوي شوکت از امور هرات فارغ شده مراجعت بجانب کابل نمودند از بسیاری لشکر و دوری منزلها وگرد وخاك لشکر را دو تقسیم کردند تا نصف لشکر یکروز حرکت کنند ونصف ثانی روز دیگر تازمانی که وارد قندهار شوند وخود بندگان اقدس بلشکر روز دوم حرکت فرما شدند بهمین منوال منزل و مراحل طي فرموده چون ماه سریع السیر روانه بودند تااینکه وارد شهرفره شدند بعدازآن بامر سرکار یکهفته توقف نمودند تاقدری اسپ وآدم آسوده خاطر شده اردوری منزلها آسایش یابند بعد از زمان مهلت ازحدود فره بقرار منزلهای سابقه حرکت فرمودند همچنان طی مراحل ومنازل می نمودند تااینکه وارد قندهار شدند سردار عالی مقدار سردار محمد امین خان حاکم قندهار که حسب الفرمان قبل از ورود سرکار بچندروز پیشتر وارد شده بود

به‌استقبال برآمده سرکار والاپا معهٔ لشکریان پذیرائی کردند ومدت پانزده روز توقف فرمودند تاجمیع لشکریان ازاسپ وآدم آسوده خاطر شدند ودرمدت مذکور سردار محمدامین خان چنان مهمانداری واعزاز و اکرام جمیع لشکریان را نمودند که سزاوار تحسین وآفرین گشتند وسرکار ذوی‌الاقتدار را از خود خوشنود وخرسند گردانیدند تااینکه وعده موعود بسر رسید ومردم از زحمت سفر ورنج کوچا کوچ برآسودند بعد بندگان سرکار ازطریقه پدری وبزرگی سردار محمدامین خان‌را بحضور طلب کرده خلعت فاخره وکمربند دانه نشان وشمشیر دسته مرصع بدست مبارك بکمر شان بسته کردند ودوراس اسپ عربی بازین ویراق طلا بجهت سواری شان از حضور مهر ظهور دادند وبعد از آن بحضور بزرگان دربار وعظ ونصیحت پدرانه درهر باب وهرخصوص دربارهٔ شان بادارسانیدند وخوشنودی بسیارو خرسندی بی‌شمار از خدمات چند روزهٔ شان فرمودند روز دیگر حسب‌الامر پادشاه قوی شوکت از قندهار حرکت فرما شده بادریای لشکر عازم دارالسلطنهٔ کابل شدند لهذا دوسه کلمه از سردار محمداعظم خان تحریر نموده سرمطلب بازگردیم سردار مذکور بعد از فرار ازحدودجلال‌آباد بزحمت بسیار وز جر بی‌شمار خود را درکرم وزرمت که جا پداد شان بود رسانیدند دراین‌وقت سکونت‌شان درکرم می‌بود اماشب وروز به تهیه‌وتدارك لشکر گیری ولشکر کشی ولشکر آرائی‌بوده اراده مقدمه داشت که بالشکر ظفر اثر بندگان اقدس مقدمه نماید وجنگ اندازد لاکن استاد میفرماید - این محال است و خیال است وجنون. خلاصه کلام سر مطلب باز گردیم واز لشکر جنگجو ونبرد پیشه سخن رانیم این بودکه سرکاروالاتبار بادریای لشکرخونخوار منزل‌ومراحل طی کرده وارد منزل مقرر گردیدند درآنجا حقیقت شورش نمودن سردار محمداعظم خان وتهیه وتدارك نمودن لشکرهای پراگنده ولشکر جدیدی گرفتند وآماده جنگ‌شدند بالشکر ظفرا ثر کما حقه ، بحضور بندگان سرکار خبررسید وبندگان اقدس درمجلس بمردم خطاب کردند که‌ای خلق الله بدانیدوآگاه باشید که‌تاسردارمحمداعظم‌خان درقید حیات باشد ازین‌شورش وفتنه انگیزی وخرابی‌دولت افغانستان دست بردار نمی‌شود وخلق خدارا در مهد امن‌وامان نمی ماند وچندان خرابی بهم رساند ومردم را به قتل رساند وخون‌ریزی کند که تاقیامت بیادگار بماند وعالم تباه شود لاکن ازدرگاه خداوند امید وارم که‌نفسی بخوبی نزند وروز خوبی نه بیند ودائم بغم وغصه گذارند زیرا که پدر ازوی نارضا بود، اینك درکرم‌وزرمت‌لشکر کشی دارد ومیخواهد که باسرکار مقدمه اندازد اکنون لازم شد که بندگان‌سرکار بوجود مبارك با قلیلی لشکر بجانب کرم وزرمت حرکت کنند زیرا که طینت سرکار باخداوند عالم ظاهروهویداست ونیت‌حق طویت‌بندگان‌اقدس نمی‌خواهد که ضرری باحدی پرسد خصوص که شورشی برپا شود وخلق عالم تباه گردد وانفاق برطرف گردد و نفاق ظاهر شود بهرحال شما بزرگان وافسران حضور بالشکر ظفر اثر مع‌الخیر والعافیه‌عازم دارالسلطنه کابل شوید وکمترمنزل کنید وبندگان همایون بجانب کرم و زرمت رهسپار شود تادیده شودکه ازپردهٔ غیب چه بظهورمیرسد. باری بعداز فرمان اقدس لشکر های ظفر اثر بجانب کابل حرکت فرما شدند وخود بسرکار خداجوی باقلیلی لشکر ازسوار

وپیاده و توپ خانه ازمقر حرکت فرما شده بجانب کرم وزرمت روان شدند لاکن بخاطر عاطرارادهٔ جنگ ومقدمه نداشتند وخواهش داشتند که اصلاح پذیرد وصلح شود وسردار محمد اعظم خان را نصیحت بدهند که دست ازنفاق بردارد وشکست دولت نشود تا اینکه نزدیك بحدود کرم وزرمت رسیدند بعدازان بجهت سردارمحمداعظم خان فرمان فرستادند و تسلی دادند و در فرمان نصیحت آغاز کردند چون فرمان سرکار بحضور سردار محمد اعظم خان رسید ومطالعه کرد بفکر دور ودراز افتاد وباخود اندیشه کرد و کردار خودرا بمد نظر آورده خصوصا قبل ازین بجانب جلال آباد رفتند وشورش کردند و کمر به تسخیر کابل بستند ومتفکر ماند وبه شش‌در حیرت فرورفت وازکردار خود نادم گشت از همه افضل اطراف خود را خالی دید وخود را ولشکر خودرا درمقابل لشکر پادشاه قوی شوکت مقابل بدید ودانست که تاب مقاومت ندارد وجانب فرار را بخود مصمم کرد وبفکر دور و دراز افتاد آنرا نیز خیر وصلاح ندید ومدتی غریق در یای حیرت بود وراه چاره را ازهرطرف مسدود یافت لاچار استقبال کرد وبحضور پادشاه عدالت پرور آمده سلام کرد وتعظیم وتکریم نمود سرکار رعیت پرورکه پاك طینت وپاك نیت بود وغباری بخاطر نداشت ونمی‌خواست که شکست درخاندان افتد وموجب بد نامی اقدس گردد سردار مذکور را دربغل گرفته ازروی مهر ومحبت پیش‌آمده ملاقات کرد و حرکات سابقهٔ اورا نا کرده پنداشت صحبت های بزرگانه در مجلس بحضور اعزه واشراف دربارهٔ سردار مذکور نمود بعدازان فرمودند که انشاء الله تعالی بعد از ورود دار السلطنه شهرکابل برادر بزرگ ماوشما سردار محمد افضل خان واردکابل‌خواهد شد و فاتحه پدر بزرگوار خودرا خواهد داد بعدازان مجلس کنکاش مینمایم ومصلحت میداریم هرچند که سلطنت را پدر بمن داده باشد امری بود ازحضور پدر اما بندگان ما چنان خیر وصلاح دیدیم که بمصلحت دید سردار کلان خواه این سلطنت عارضی را که ازینجروز بیش نیست مناسب بخود بدانند خواه بما وشما عطا فرمایند دیگران باید اتفاق کرده و متابعت فرمایند واز فرمان شان تجاوز ندارند زیراکه مقصد سرکار اتفاق است که بعد از امیرکبیر پسران شان مردانه کمر بسته اتفاق نمایند و نفاق را دور دارند مختصر کلام وقتیکه صحبت های سرکار تمام شد وطعام تناول کردند در ثانی خلعت فاخره با شمشیر دستهٔ دانه نشان وکمربند انجام طلاء بایکدانه یاقوت بزرگ که نصب درگل نموده بودند با دو راس اسپ عربی بازین ویراق طلاء بحضور بزرگان در بار بسردار محمد اعظم‌خان انعام فرمودند وزیاده براین نوازشات شاهانه و پدرانه دربارهٔ شان نمودند و امرکردند و خواهش فرمودند که باید باتفاق عازم دارالسلطنهٔ کابل شویم وآسوده خاطر بانتظار سردارکلان باشیم تازمانی که بملاقات شان واصل شویم وبصلاح وصوابدید شان امورودولت را انجام بدهیم وهریك بسرشته کار سلطنت پردازیم بهرحال سردار محمداعظم‌خان که از ابتداء تا انتها راجع به نفاق بود واز اتفاق دوری می جست وشب وروز بتدبیرخرابی دولت خداداد بود امری را بهانه کرده بهزار حیله و تدبیر سردار محمد سرور خان پسر بزرگ خودرا یرغمل‌داده عرض‌داشت نمود کهسرشته کارات وامورات من درکرم‌وزرمت پراگنده مانده تامدت یکماه باقبال پادشاه قوی‌شوکت انجام داده درکابل بحضورفیض

ظهور بندگان اقدس میرسم سرکار والاتبار هرچند که از رفتار و کردار و گفتار سردار مذکور میدانست وفریب اورا دانسته بود واز ابتداء خصلت مذکوررا که سرا سرنفاق بود ودر زمان امیرکبیر نیز چنین رفتار داشت بازهم دیده را نادیده وشنیده را ناشنیده واگزار شدند ومرخص فرمودند بعداز رفتن سردار محمد اعظم خان بندگان سرکار خطاب به بزرگان دربار نمودند که رفتن سردار مذکور را دانسته باشید که باعث نفاق است زیرا که سرشت سردار مذکور از ازل موجب نفاق است وتاابد خواهد بود زیرا که نفاق را دوست میداشت خصوص بسلطنت سرکار که اصلا خواهان نیست وکمر بخرابی دولت سرکار بسته دارد چنانچه استاد میفرماید :

درختی که تلخ است ویرا سرشت ‏ ‏ ‏ ‏ گرش بر نشانی بباغ بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب ‏ ‏ ‏ ‏ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد ‏ ‏ ‏ ‏ همان میوهٔ تلخ بار آورد



خوی بد در طبیعتی که نشست ‏ ‏ ‏ ‏ نرورد تا بوقت مرگ از دست

مخلص سخن بعد ازان سرکار ذوی الاقتدار ازحدود کرم وزرمت وایس مراجعت کرده عازم لشکرگاه شدند تااینکه درغزنین بلشکرگاه ملحق شدند ودوروز دیگر توقف فرموده روز سوم ازآنجا حرکت کرده با لشکر مور وملخ عازم دار السلطنهٔ شهر کابل گردیدند تا اینکه درمنزل قلعه قاضی رسیدند وبکمال شوکت وفر فرودآمدند ازینطرف شهر کابل سردار محمد علیخان با بزرگان کابل امر نمودند که ازخورد وبزرگ وشاه وگداء علماء وفضلاء اعزه واشراف تجار وغیر آن از پیروجوان فردا صبح ازشهر بیرون باستقبال برآمده درحدود ده بوری صف بسته ایستاده شوند وانتظار ورود سرکار شهریار والاتبار باشند وهرکس بدرجه استاده ازجادهٔ خود تجاوز ندارند بعد ازان خود بندگان عالی وجمیع افسران نظامی وملکی بشرف حضور بندگان عالی مشرف شده درقلعه قاضی بقدمبوسی رسیدند وسرافرازی حاصل کردند وازحضور بجهت استقبال فردا مرخص شدند که فردا بورود پادشاه سرشته افواج نظامی وملکی را نموده هریك را بقاعده وقانون درست بدارند ولشکر نظامی را بیك جانب ومردم فقراء را بدیگر طرف ایستاده بدارند چنانچه وارد کابل شدند وفردا صبح ازدروازه شهر الی ده بوری صف آرائی کرده لشکر نظامی را باتوپخانه بیك جانب امرفرمودند وسرکردگان وافسران نظامی هر یك افواج خود را مکمل ومصلح ایستاده کرده انتظار ورود سرکار والاتبار را می کشیدند واز طرف دیگر جمیع بزرگان کابل علما وفضلا وقاضی وقضات وتجار وغیر آن اتفاقا هرطایفه بمرتبه وجای خویش ایستادند وباقی زن ومرد ازکوچك وبزرگ درون شهر کوچه وبازار وبام مملو بتماشای دیدار پادشاه خود ایستاده انتظار میبردند تا اینکه پادشاه قوی شوکت وسرکار ذوی الاقتدار وشهریار عدالت پرور باد بدبه واثاثه و شوکت دارائی وصولت بهرامی سوار فیل کوه پیکر شده عازم کابل گردیدند چون به نزدیك افواج کابل رسیدند ازدوجانب افواج سلامی گرفتند وتوپهای آتش فشان آتش افشانی کرده

زمین را بلرزه درآوردند وگوش فلک را کر ساختند تخمیناً نیم ساعت آواز توپ عالم را فرا گرفته روز روشن را چون شب تار ساختند خود سردار عالی مقدار با هزاران شوکت جمشیدی وصولت بهرامی چون شیرژیان در پیش روی سپاه مکمل ومسلح ایستاده داخل سلامی بودند چون از سلامی فارغ شدند وهوا از دود توپ وتفنگ روشن شد سرکار باوقار وشهریار بلند اقبال خرامان، خرامان نزدیک افواج ظفر شکوه آمده با یک یک از افسر وسپاهی محبت پدری والفت برادری احوال پرسی کرده میگذشت وبزبان التفات نوازش میفرمودند خصوص اشخاصی که درآمدن سردار محمد اعظم خان بجنگ کابل برکاب سردار عالی سردار محمد علی خان خدمت وجان فشانی نموده بودند بهریک از آنها مهر ومحبت میورزیدند وسرکردگان شان را بمنصب های بزرگ سرفراز میساختند وباسردار عالی سفارش می نمودند.

چنانچه سه ماهه مطابق تنخواه انعام فرمودند که به کل افواج کابل بدهند تا اینکه از افواج نظامی گذشتند ونوبت بفقرأ واشخاص ملکی رسید جمله بزرگان را بحضور طلب کرده از علمأ وفضلا وقاضی وغیره اشخاص تجار واهل کسبه با هریک جدا گانه نوازش پدری ومهر برادری نموده؛ فرمودند که بندگان سرکار از کمال صداقت شما بسی خرسندم زیرا که وصیت امیر کبیر را بجا آوردید وبافرزندم سردار محمد علیخان پدری کردید وناموس خودرا نگاه داشتید ودشمن را سرزنش کردید ومردی را از دست ندادید با وجودیکه با هریک از شما خطه سردار محمد اعظم خان از حدود جلال آباد آمد وبار دیگر از حد خورد کابل شمارا ترغیب میکرد که بادولت ما بپیوندید واز اطراف سردار محمد علیخان پراگنده شوید که باشما بعد از گرفتن کابل سراسر نوازش خواهم کرد وشمایان منظور نکردید وجواب مردانه دادید وبزبان شمشیر حواله کردید زهی مردی و مردانگی شما کمال مردی را بجا آوردید بندگان سرکار از اول تا آخر گزارشات شمارا اطلاع داد چرا چنین نمی کردید نشؤونما یافتهٔ یک دیار وپرورش یافتهٔ یک وطن میباشم وخردسال باهم بزرگ شده ایم البته دولت سرکار وسلطنت افغانستان و پادشاهی سرکار باشما زینت بخش است زیرا که بازوی سرکار شمرده می شوید امیدوار نوازش و مهربانی باشید که بفضل خداوند از حضور بندگان اقدس باشما افزون خواهد بود زیرا که وطن خودرا محافظت کردید ودشمن را سرنگون ساختید خصوص فرزند سرکار که سردار محمد علیخان است از شما خرسند است مختصر کلام چون از مردم فقرأ هم آسوده خاطر شدند وارد شهر کابل گردیدند وملاحظه فرمودند که جمیع بازارها مملو از مردم خصوص در وبام ها که از عیال ها جای حرکت کردن باقی نمانده از خرد هفت ساله تا بزرگ کهن سال وسالخوردگان کلهم انتظار ورود پادشاه را داشتند. چنانچه پادشاه رعیت پرور قدم بقدم ایستاده باخرد وبزرگ زن ومرد بزبان محبت احوال پرسی ودل جوئی وشفقت پدرانه نموده می گذشتند واز هر کدام دعا وفاتحه میگرفتند وبه آواز بلند مبارک باد می شنیدند واز حضور سردار عالی جمیع مردم فقرأ رضامندی میداشتند ودرمقابل رضامندی فقرأ سرکار بلند اقبال نوازش ومرحمت پدری

میفرمودند و بزبان گهربار اظهار میکردند که سالخوردگان شما پدر و مادر و جوانان شما برادر
و همشیره و کودکان شما فرزند پادشاه میباشند باری بهمین منوال مرحمت و مهربانی کرده
قدم بقدم میگذشتند و با مردم تکلم می کردند و میفرمودند که تولد پادشاه بولایت شما
و بمرتبه سلطنت رسیدن ، تمامی بهمین ولایت ، جمیع شما مردم کابل دولت شریک
و شادی شریک و اقوام پادشاه خود میباشید . تااینکه داخل بالاحصار شدند و در باغ سلطنتی
برتخت موروثی برقرار گردیدند گویا از گرفتاری مردم و بازدید سپاه و فقرأ نماز عصر
شده بود و بوجود مبارک سرکار حرکتی باقی نمانده بود از بسیاری آنکه از چاشت
تاعصر باخلق خدا تکلم نموده اظهار شفقت فرمودند لهذا چون بفتح و فیروزی آسوده خاطر
گشتند ثانی بامر سردار عالی مقدار یکصدویکتوپ کاوی از توپخانه بالاحصار شادیانه
زدند و دیگر ساز و سرود و نقاره خانه را معطل کردند و بوقت دیگر وعده دادند و مرحمت
فرمودند که امیر کبیر که پادشاه بزرگ ما و شما بود و چهل سال پادشاهی کرد از پدر
مهربانتر بود امروز بامر خداوند و تقدیر ازلی وفات کردند سزاوار آنست که اول فاتحه آن
پادشاه بزرگ که بما و شما غنیمت بود گرفته شود و خود را خاطر جمع سازیم و ارواح
پادشاه بزرگ خودرا ازخود خوشنود و خرسند گردانیم بعد از آن رجوع بخرسندی
وخوشوقتی داریم بعد ازآن امر کردند که فردا باید فاتحه گرفته شود این بود که فردا
فوج ، فوج ازسپاه وفقرأ بجهت فاتحه می آمدند وفاتحه داده میرفتند تامدت سه روز
بهمین احوال مردم شهر کابل ازخرد و کلان وقاضی وقضات وعلمأ وفضلاء واهل کسبه
صنف ، صنف فوج ، فوج طایفه ، بطایفه می آمدند و بحضور بندگان اقدس فاتحه میدادند
و بازگشته میرفتند بهمین منوال افواج نظامی بولك بولك فوج فوج بحضور آمده فاتحه
میدادند ومرخص میشدند روز سوم مردم شاه وگدا را طعام داده ازخوان احسان
شهریار بهره مند شده میرفتند نماز عصر روز مذکور اسباب غم برچیده شد و روز دیگر
اسباب عیش ونشاط گسترده گشت بعدازآن بامر سردار دلاور سه روز امر بچراغان
وساز وسرود فرمودند ونقاره خانهارا بصدا درآوردند وهرشب تاصبح آتش بازیهای
رنگ رنگ افروخته گشت کوچه وبازار در وبام باقی نماند که شب تاصبح از چراغان
وآتش بازی مملو نبود اضافه برآن کوه آسمائی وشیر دروازه که دوجانب شهر کابل است
ازآتش بازی وچراغان گویا دوکوه آتش بود ومردمان کابل ازذوق بسیار وخرسندی
بی شمار چنان آتش بازی وچراغان برپا کرده بودند که عمری کابل ندیده بلکه
نشنیده بودند مختصر کلام سه شب وروز چنان بخرسندی جشن خسروی در جمیع شهر های
افغانستان برپا بود که چشم بیننده ندیده بود وفلك ازمشاهدهٔ آن همه عیش وسرور رشك
میبرد وشیطان تاب وطاقت نیاورده کناره گیری کرده بود ودربغض و عداوت میافزود
وفرصت میجست بهرحال سخن مختصرشود ومدعا ازدست نرود تااینکه اسباب عیش ونشاط
انجام یافت وچند روزی ازرنج راه برآسودند بعدازآن رجوع بسلطنت کرده بجهت
حاکمان هرشهر ودیار از ورود بندگان سرکار در دارالسلطنهٔ شهر کابل فرمان
فرستادند واطلاع دادند ازآن جمله بترکستان بخدمت بندگان سردار محمد افضل خان
فرمان فرستادند و درمطاوی آن تحریر کردند که هرگاه چند روزی از ترکستان

حرکت فرما شده عازم کابل شوید بهتر است زیرا که برادر بزرگ وصاحب اختیار جناب شمارا میدانیم اول ملاقات وثانی کشکاش دولتی وصلاح وصوابدید سلطنت چنانچه نیت حق طویت بندگان سرکار والاتبار شب وروز همین است که بعدازوفات امیر کبیر اتفاق را ازدست ندهیم تادولت افغانستان برقرار بماند وازنفاق دوری جوئیم زیرا که خرابی جمله امورات عالم نفاق است جناب شما که برادر بزرگ میباشید هرگاه زودتر مرحمت کنید وبیائید کهبه موجب امرشما جمله برادران اتفاق کنند وهر امری را که خیر وصلاح وصوابدید دولت افغانستان بدانید اظهار کنید کهما برادران بعمل آوریم ومتفرق نشویم و ازخداوند امیدوارم که بهمین نیت سلطنت افغانستان بخاندان ماوشما باقی ولا پایدار بماند لاکن سرکار امیر شیر علیخان ازین غافل که یومیه خطوط سردار محمد اعظمخان کهبرادر اصلی بود درترکستان میرفت وشکایت ازسرکاروالا مینوشت وپی درپی خطوط میفرستاد کهمبادا سردار کلان ارادهٔ دارالسلطنه کابل بنماید وتدبیرات ما کهدرشکست سرکاراست باطل شود چنانچه شرح خطوط سردارمحمداعظمخان که یکی بحضور بندگان اقدس رسیده بود ازینقرار نوشته بود شرح عریضه سردار محمداعظم خان « غلام نوازا فدایت شوم قبل ازین چند عریضه پی درپی بحضور مبارك فرستاده‌ام وبکرات ومرات عرضه داشت نموده‌ام که فریب امیر شیرعلیخان را نخورید که سراسر خطاست اکنون تکراراً عرضه میدارم کهاین تدبیرات امیر شیرعلیخان که یوماً فیوماً بخدمت شما خط فرستاده شمارا خواهش کابل میدارد قبل ازین در هرات تدبیر شده بود و مدعا و مطلب امیر شیرعلیخان اینست که جناب شما بزرگ برادران میباشید واعتبار شما درجمیع برادران افضل است وجمله افغانستان اعتبار شمارا کلیه میدانند وامر و فرمان شمارا جایز میدانند وبعمل می آورند میخواهند که بتدبیر شما را ازترکستان خارج کنند ودرکابل طلب دارند بعد ازان حرفی را بهانه سازند وشمارا عزل نمایند تا اعتبار دیگران باطل شود وسلطنت کماکان بوی باقی بماند خود جناب شما فکر کنید هیچکس باختیار خود سلطنتخود را بدیگری واگذار میشود ؟ از عقل بعید است چگونه امیرشیرعلیخان باین امر رضا میدهد و اینقدر احسان بزرگ کهدولت افغانستان باشد بشما واگذار می شود قیاس باید کرد که امیر شیرعلیخان باین امر رضا نمود وبجناب شما واگذار شود پسرش سردار محمد علیخان که جوان رشید است و امروز در افغانستان خود را بشجاعت طاق میداند و از عهدهٔ سلطنت بر آمده میتواند چگونه رضا میدهد وترك سلطنت میکند الحمدلله والمنه جناب صاحبی ام بزرگ برادران وتجربه دنیارا بسیار دیده‌اند بحرف دشمن فریب خوردن سزاوار عاقل ودانا نیست سخن بسیار مختصرعرضه نمودم اکنون سردار محمد اسلم خان وسردارمحمدحسینخان با اشخاصی که از هرات بصلاح وصوابدید این نیازمند درگاه اللهٔاعلم نموده اند بحضور مبارك فرستاده شد وبخدمت میرسند بسیاری سخنهای خوفیه که کاغذوقلم محرمیت تحریر آن نداشت سردار مذکور عرض حضور میدارد وبك بیك عرضه داشت خواهد کرد صدق است خلص کلام از بسیاری تردد وخطوط سردار محمداعظم خان وتدبیرهای خوفیه که بزبان دیگری بحضور سردار محمد افضل خان میرساند و خود را بی دخل میگرفت عاقبت رای

سردار محمدافضلخان را گردانیدند وراجع بمخالفت نمودند واتفاق را بنفاق مبدل کردند وباعث شکست افغانستان وخرابی خاندان خودشدند واسباب جنگ وجدل وانجام توپ وپلتن وتهیه لشکرکشی وجمیع سرشته نفاق را آباد کردند واسباب بزم را عوض به رزم نمودند بعدازان که سردار کلان راباسرکار امیر شیرعلیخان دشمن کردند و دانستند که تدبیر نفاق را که مدام شب وروز خواهان بودند انجام دادند ومدعای خودرا حاصل کردند بامر سرکار کلان آدمان جرار کارگذار هوشیار رادر سرحدات مقرر فرمودند که شخصی ازترکستان جانب کابل نرودواحوالات ترکستان را خبر بکابل نرساند وجمیع راهارا محافظت کنند هرگاه از کابل جانب ترکستان عازم باشند باکی نیست لاکن سرکار امیرشیرعلیخان ازین قضیه بیخبرو مقرر فرمان محبت آمیز میفرستادوامیدوار ورود سردار محمدافضلخان می بودهرچند بزرگان حضور عرضه داشت میداشتند که قضیه برعکس است وخیال سردار کلان را ازشما وحضور شما ردکرده اند وبرخلاف محبت شما رفتار میدارند واتفاق را بنفاق مبدل کرده اند بندگان سرکار قول بزرگان حضور را ردکرده بنیت خالص خوددرفتار میداشتند تااینکه ازفرستادن خط به تنگ آمدند وجواب صریح از حضور سردار محمدافضلخان نشنیدند بعد از ان بی تحقیقات گشتند وحقیقت را ظاهر ساختند معلوم شد درهای الفت بسته واسباب مخالفت برپاست وهمگی از درمخالفت برخواسته بخرابی سرکار میکوشندچنانچه سرحدات رامستحکم نموده اند ایندفعه امیرشیرعلیخان ناچارشده فرمان فرستادوصریح نوشته کرد که یا مرحمت کرده عازم کابل شوید وبقول فتنه انگیز وغماز عمل نکنید که نیت سرکار خالص و خداوند گواه احوال است لازم که خرسندی سرکار را طالب باشید و هرگاه چنین نکنید و برخلاف نیت خالص سرکار عمل کنید و فریب غمازان و فتنه انگیزان را خورده باشید مهمان پذیر باشید و امر کنید که انشاءالله تعالی خود بندگان اقدس عازم ترکستان شده بخدمت میرسم چون این فرمان بترکستان رسید و منظور سردار محمدافضلخان گردید دانست که تقاضت دستداد وتدبیر غمازان وفتنه انگیزان در بارهٔ دولت خدادادمطابق آمدوبندگان سرکار امیرشیرعلخان بیگانه شد ودیگر محبت نخواهد ورزید زیرا که مزاج سرکار مذکور به بندگان ما معلوم است زودمیرنجد وفلک کج رفتار طبل کج رفتاری زد وفتنه برانگیخت که پایانش ناپایدار است چنانچه فرمودهٔ استاد است .

هر آتش کـه دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

اکنون لازم شد کـه تهیه و تدارك لشکرخودرا نموده چیزی لشکر باتوپخانه وانجام مکمل ومصلح با افسر جنگ دیده وهوشیاردر باجگاه فرستاده شودوامر کرد تادر تنگی باجگاه سنگرزده آمادهٔ جنگ باشند زیرا که دشمن قوی در کمین است .

دشمن اگر لاف مودت زند	صاحب عقلش نه شمارد بدوست
مارهمانست بسیرت که هست	گرچه بصورت بدرآید زپوست

مختصر کلام بعداز فرستادن لشکر وتوپخانه بجانب باجگاه و تاکیدات بسیار سردار محمد اسلم خان کهدردشت سفید نزدیك باجگاه بود فرمان فرستادند که شما و سردار محمد اعظم خان بندگان مارا بر قرار نمانده شورش وفتنه را برپا کردید و اتفاق را

از بین برداشته و نفاق را تازه نموده هر چند که سرشت شما نفاق بود لاکن بندگان مارا فریب داده
اکنون تدبیر از دست رفت و کار حواله به تقدیر است کمر را مردانه بسته و دشت سفید که بندرگاه
است مستحکم کنید و باجگاه را نیز باخبر باشید که از حضور لشکر فرستاده شده و یقین
دارم که عنقریب سرکار امیر شیرعلی خان از کابل حرکت کرده چون سیل بیگمان
بادریای لشکر خواهد آمد و کار بمقابله ومقاتله خواهد انجام یافت .

چو خصم قصد تو کرد از برای دفع ضرر — بجد وجهد بکوش ار بعقل مقهوری
که گر مراد بدست آیدت بکام رسی — وگر بهم نرسد آن زمان تو معذوری

خلاصهٔ سخن چون لشکر فرستادن سردار محمدافضلخان در حدود باجگاه اشتهار یافت
وبندگان امیرشیرعلیخان صریح واقف شدند وظاهر گردید که سردار محمد افضل خان
فریب غمازان وفتنه انگیزان را خورده اتفاق را ازمیان برداشت وراجع به نفاق شد
ناچارشده سردار محمدعلیخان را بحضور طلب کرده امر کرد که لشکری درخور جنگ
باجگاه آماده وتیار کنید که روز پنجم باهمان لشکر ظفر اثر شمارا سر کرده ساخته
میفرستم که در باجگاه رفته بدم لشکر ترکستان مقابل شوید وخودداری کنید تابندگان
اشرف اقدس سرشته لشکر خود را کرده ازدنبال خود رابشما برسانند زیرا که سردار کلان
بفریب دوست نادان آماده جنگ است و در حدود باجگاه سنگرزده خودداری میدارد.

دوستی بامردم دانا نکوست — دشمن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا بلندت میکند — بر زمینت میزند نادان دوست
دشمن دانا نیازارد ترا — گر بیازارد ترا نادان دوست

ارجمند هر چه زودتر رفته در مقابل دشمن تقابل ورزید بهتراست زیرا که دشمن را
بحال خود نباید گذاشت وسرزنش باید کرد سردار دلاور که سالارلشکر وصاحب اختیار
افواج ظفر اثر بودند بحضور پادشاه بدو دست ادب عرضه داشت کردند که فرمان ،
فرمان سرکار است لاکن هرگاه غلام را عفو دارند بحضور مبارك عرضه داشت میدارم
اول از فضل خداوند دوم باقبال پادشاه قوی شوکت جمیع لشکریان آماده وتیار است
انتظار فرمان است که از حضور انور امر بخدمت شوند دیگر معطلی ندارد ازین عرضه داشت
سردار عالی بندگان سرکار خرسندی کردند وفرمودند که ای فرزند چگونه لشکر آماده
ومکمل است زیرا که تاحال ازحضور سرکار بشما امر نشده است سردار عالی مقدار
عرضه داشت کردند که غلام از حرکات سردار محمداعظمخان میدانستم که عاقبت چنین
خواهد شد زیرا که کاکای بزرگوارم سردار کلان شخص خداجوی وصاف دل وصاف
اعتقاد است عاقبت بفریب سردار محمداسلم خان وسردار محمداعظم خان رفتار خواهند
کرد ازآن سبب غلام متوجه لشکر شده انجام دادم اضافه برآن اشخاص دانا وهوشیار
درترکستان فرستاده متوجه حرکات آنها بودم ویوماً فیوماً ازرویداد شان آگاه
وباخبر بودم حال امر وفرمان ازحضور سرکار است بعدازآن بندگان اقدس فرمودند
که باقدری لشکر جرار زودتر عازم باجگاه شوید و درباجگاه بدم لشکر ترکستان
خیمه وخرگاه برپا کنید ومتوجه خود باشید وجنگ برپا ندارید وبتدبیر خودرا ولشکر
خودرا نگاهدارید زیرا بندگان سرکار بابرادر بزرگ خود سردار محمدافضلخان

باوجود لشکرکشی ومخارج دولت وسرگردانی بسیار اصلاً ارادۀ جنگ ندارم وسردار مذکور را بزرگ خود میدانم ازدرگاه خداوند امیدوارم زمانی که سرکار والا درآن حدود برسد شاید اصلاح بذیرد وسخن‌چینان فتنه‌انگیزرا خداوند شرمنده ورسوا گرداند وبه‌رسوائی شهرۀ آفاق شوند ونفاق برطرف واتفاق برقرار گردد بعدازآن اختیار بخداوند است وزمام اختیار درقبضه اقتدار پروردگار است .

باری چون فرمان همایونی باتمام رسید سردار باوقار حسب‌الامر سرکار باشش‌هزار لشکر جرار وافواج خونخوار بادوازده عراده توپ جلوی وقاطری مکمل و مصلح شده ازحضور بندگان اقدس گذارنده دعا وفاتحه گرفته بساعت نیك عازم ترکستان شدند تااینکه بعد از زحمت چند روزۀ سفر درپایان باغ مقابل باجگاه رسیده خیمه وخرگاه باوج ماه کشیدند وازورود لشکر ظفر اثر پنجاه ویك‌توپ شادیانه فرمودند وازرسیدن خود ، لشکر دشمن‌را آگاه نمودند بعدازآن متوجه لشکر وافواج ظفراثر شده افسران کارگذار خودرا سرشته دادند باوجود آن‌ساعت بساعت‌خبرداری کرده‌طریقه سپاهی گری بجا می‌آوردند وآمادۀ جنگ نبودند وخودداری میکردند زیرا که امر سرکار درجنگ کردن نبود اکنون سردار عالی مقدار را در مقابل لشکر ترکستان بگذارید دوسه کلمه سخن ازحضور امیرصاحب تدبیر سرکار امیر شیرعلیخان شنوید چون سردار دلاور ازحضور سرکار بالشکر جرار روانۀ ترکستان شد بعدازآن بندگان اقدس امر کردند که‌درمدت یکهفته جمیع لشکرها ازتوپخانه وپلتن ورساله وخاصه‌دار وخوانین سوار آماده وتیار باشند که‌بعد ازیکهفته بندگان اقدس بخیر وخوبی عازم ترکستان است وبلاتوقف‌منزل ومراحل طی کرده‌خودرا بلشکرظفراثر ارجمندی سردارمحمدعلی‌خان میرسانیم چنانچه درده پوری لشکرگاه کرده خیمه‌وخرگاه وبارگاه باوج ماه‌رسانیدند وانتظار امر سرکار میبردند وارادۀ رفتن داشتند که یکی دویوم حرکت فرما شوند که ناگاه خبر فتح سردار عالی ازباجگاه رسید وطریقۀ مقدمه کردن وابتدأ لشکر کابل شکست یافتن وثانی بدلاوری وغیرت ومردی سردار محمد علی خان بامر خداوند فتح نمودن درعریضه نوشته بود بندگان سرکار ازاین مژدۀ جا فزا وفتح کردن روح افزا بسی‌خرسند شدند وپنجاه‌ویك توپ شادیانه فرمودند تاگوشزد خاص وعام گردد باوجودی که ازفتح نمودن سردار عالی فرحت و خوشی حاصل شد لاکن توقف را جایز ندانسته روز دیگر حرکت فرما شدند وفرمانی بجهت سردار محمدعلی خان فرستادند که ازحدود باجگاه پیشتر بجانب ترکستان حرکت نفرمائید ودرهمانجا توقف‌نمائید تالشکر ظفراثر وبندگان اقدس بلشکر شما برسد وهردو لشکر باهم متفق شوند بعدازان آن چیزی که‌خیر وصلاح دانسته شود بعمل آورده میشود اما متوجه امور لشکر ظفر اثر باشید وباین فتح که‌ازفضل‌خداوندت دست داده مغرور نباید شد زیرا که ازین رهگذر بسی ظاهر شده وعافیت نتیجه برعکس افتد بهر عنوان سرشته کار را ازدست ندهید اینك مع‌الخیر والعافیه بندگان اقدس بالشکر فراوان وافواج خونخوار بشما میرسد اکنون بندگان اقدس‌را بالشکر دریا موج در رفتن گذارید وچند کلمه از رویداد مقدمه لشکر سردار محمد علیخان درباجگاه شنوید .

چون امر وفرمان بندگان اقدس شده بود که شرط احتیاط بجاآرید وجنگ برپا ندارید سردار محمدعلی خان بنابرامر سرکار سنگرزده لشکرهای خودرا جدبجد تقسیم کرده نگاه داری لشکر خودرا میکردند اما راجع بجنگ نبودند لاکن لشکر ترکستان که لشکر کابل را درمقابل خود دیدند و دانستند وخودرا چون شیرغران میدانستند وشب وروز آماده جنگ بودند از رسیدن لشکر کابل بی‌طاقت شده چون شیرغران وببربیابان لشکرکشی کرده خودرا بلشکر کابل میزدند وقتل وقتال میکردند وعرصه‌را برلشکر کابل تنگ نموده بودند تاانیکه افسر وسپاهی لشکرکابل بحضور بندگان سردار عرضه داشت کردند وگفتگوی نمودند که باعث چیست وسبب تحمل چه‌باشد مگر مالشکر کابل مردمیدان نبرد نمی باشیم ازین زیاد طاقت نداریم خواهی نخواهی اجازهٔ میدان بدهید این چه بی غیرتی است که بومیه لشکر ترکستان خودرا مرد میدان دانسته بدون خوف بلشکرگاه آمده مارا پراگنده میسازد دیگر جای طاقت باقی نمانده امر فرمائید تاتقابل ورزیم وجنگ دراندازیم ومردانگی خودرا بلشکرترکستان ظاهرسازیم ونتیجهٔ غروری شانرا نشان بدهیم تاازحدوحدود خود تجاوز ندارند ومرتبهٔ بزرگی ومنزلت مردی و مردانگی خودرا بدانند! بندگان عالی سردار محمد علیخان هرچند نصیحت کردند وبطریق محبت التماس فرمودند واظهار کردند که تاآمدن سرکار والاتبار فرصت بدهید وطاقت کنید .

آن به که زصبر رخ نتابیم ... باشد که مراد دل بیابیم

لشکر جنگجوی مردانه وافواج ظفراثر فرزانه غیرت دامنگیر شده قبول نکردند وداد مردانگی زدند واجازه جنگ خواستند ناچار سردار باوقار وسالار غیرت‌دار که ازهمه افزون خواهش جنگ داشت لاکن ازفرمان سرکار تجاوز کرده نمی‌توانست درینوقت افواج خودرا اجازه‌دادوفاتحه‌نمود وفتح کردن لشکرخودرا ازدرگاه خداوند(ج) امیدوار بود این بود که‌شب آخرشد وصبح صادق دمید و از جانبین طبل جنگ بصدا درآمد وآواز کوس وکرنا گوش فلک‌را کرساخت و فلک کج‌رفتار که درین مدت قلیل تحمل وصبر میکرد بهزار ذوق وشوق طبل کج رفتاری زد وآرزومند چنین روزی بود وصدای جگرسوز درداد که‌ای لشکریان طرفین آگاه باشید که‌امروز خون های شما دشت باجگاه را لاله‌گون میسازد وازبدن های جوانان شما جوی خون جاری میدارد آماده کار وزار باشید وجنگ دراندازید .

روزجنگ است وجنگ باید کرد ... کوشش نام و ننگ باید کرد

القصه ازطرفین صفوف صف کشیدند وصف آرائی کردند وافسران دلاور هریك پیش روی لشکر خود ایستادند انتظار فرمان بودند تا اینکه از جانبین صدای کوس وکرنا بلند شد وصدای حل من مبارز برآمد وتوپ های آتش فشان آتش افشانی کردند و دود ازنهاد دلاوران برآوردند وزمین معرکه رااز خون جوانان لاله گون ساختند وسرهای دلاوران چون گوی در میدان غلطان گردید هنوز توپهای خانمان سوزدر عین‌جوش وخروش آتش افشانی داشت که ازدو جانب صدای رعد آسای تفنگهای خانه خراب کن برآمد وزمین معرکه راازدودتلخ تیره گون کرد وچون شب‌تار

سیاه وتاریك گردانید واز بدن جوانان جوی خون جاری کرده واز قتل بسیار و مقاتلهٔ بی‌شمار از کشته پشته‌ها ساخت وچنان جنگی دست داد ومقدمه پیش آمد که فلك از کردهٔ خود پشیمان شد وسور اسرافیل دمید وفلك متحیر ماند زیرا که پدررا پروای پسر نبود وپسر راباك از مرگ پدر نه. چندین طفل بی پدر گشت وچندان پدر بمرگ فرزند گریبان چاك کرده نه این راظفرونه آنراخطر عاقبت هردو لشکر بهم در آویختند ودست بشمشیر بران کرده باشمشیر بران وخنجر خون چکان دست بگریبان شدند ودرزدوخورد تقصیر نکردند میزدند ومیکشتند ومی بستند تانصف النهارشد وضعف در لشکر کابل پیدا شد وتاب وطاقت جنگ باقی نماند روبگریز نهادند وشکست فاحش خوردند وفراررا برقرار اختیار کردند لاکن لشکر ترکستان چون شیرژیان وبیردمان باشمشیر بران به لشکر کابل در افتادند وحمله‌ور شدند وبسیاری لشکر کابل‌را ازافسر وسپاهی ازپای در انداختند و قتل بسیاری نمودند ولحظه بلحظه شجاعانه حمله می کردند واز مرگ خود باك نمی داشتند واز جان شیرین خود دست شسته بودند گویا لشکر غازیان بودند تااینکه رزمگاه از لشکر کابل باقی نماند واز جنگ روی تافتند امالشکر ترکستان بهمین غیرت ومردانگی بی باکانه از دنبال لشکر کابل میزدند ومیکشتند تا خودرا بسردار دلاور سردار محمد علیخان که چون کوه پابرجا بود واین شکست خودرا سرموئی بشمار نمی‌آورد رسانیدند وچون شیر غضبناك مست ومدهوشانه ازحضور خودسردار عالی‌سوال کردند که‌سردار کابل که‌خودرا شجاع میداند کجاست سردار باغیرت درهمان فرصت باقلیلی سوار وخدمتگار جانفشان درمیدان جنگ بالای تپه ایستاده لشکر کابل‌را ترغیب بجنگ میکردند چون کار جنگ دیگرگون شد ودست ستیز کوتاه گشت واشکر دشمن بیکباره گلوگیر آمد واز حضور سردار مردانه سوال نمودند دراینوقت بندگان سردار بی‌خوف تدبیری بکار بردند که فلك باهمه کجرفتاری وفتنه انگیزی دست حسرت بدندان گزید وملك صد آفرین گفت چنانچه استاد میفرماید .

بیك تدبیر نیکو آن توان کرد — که نتوان باسپاه بی کران کرد
بشمشیر از یکی تاده توان کشت — برائی لشکری رابشکنند پشت

مصدقات این مقال آنکه چون لشکر ترکستان سردار عالی‌را ازخود سردار عالی طلب کردند وسردار صاحب شجاع از کمال تهور نزدیك لشکر گاه کابل‌را نشان دادند وبا تمکین ووقار ایستاده بودند لشکر ترکستان ازکمال بی کمالی وبسیاری غرور مستانه‌وار باتیغ های خون چکان بجانب لشکر گاه کابل تاختند بندگان عالی چون دشمن‌را ازخود بتدبیر دفع کردند بعدازان لشکر هائی که‌در کمین داشتند ودر اول کار بقرار قاعده تدبیر کرده لشکر خودرا آماده کاروزار نگاهداشتند وموقع جنگ میبافتند ومتوجه همان فرصت میبودند دراین‌وقت بطرمچی حضور امر کردند که هرجا لشکر آماده باشد طرم کنید که‌فوراً ازچهار اطراف برآمده خودرا بلشکر ترکستان برسانند وسزای مغروری شان را در کنار شان بگذارند ونگذارند که یک نفر بسلامت جان برد ویااختیار فرار نماید تازمانی که یکنفر باقی نماند حسب الامر ازچهار جانب لشکرهای آماده که‌انتظار فرمان بودند بیکباره برآمده بلشکر ترکستان درآویختند ومابین گرفتند

و باشمشیر های بران درقتل شان تقصیری نکردند وچنان قتالی کردند و کشتند و بستند وراه فرار را بسته داشتند که در هیچ مقدمه چنین گرفتاری دست نداده بود اکنون خرد مندان روزگار بدانند که از هزار جنگ وجدل یك تدبیر نیکو بهتر است چنانچه از تدبیر کامل بندگان عالی که بموقع بکار برد لشکر فتح نمودهٔ ترکستان شکست یافت ولشکر شکست خوردهٔ کابل که هیچ باقی نمانده بود فتح کرد لاکن تدبیر هم از کمال عقل ودانش است زیرا صاحب عقل از عهدهٔ تدبیر برآمده میتواند شخص نادان خود رای خود پسند چنانچه نتیجهٔ لشکر ترکستان که از کمال بیکمالی و بی عقلی ونادانی مقدمهٔ برده را باختند خصوص مغروری که علامه شیطان است هرچند بعضی میفرمایند که جملهٔ امورات وابسته بتقدیر است درست میفرمایند هیچ کار از تقدیر بیرون نیست امادر امور دنیا وسرشته دنیوی خداوند عالم بنده را فاعل مختار قرار داده خواه براه حق گرود خواه بفرموده شیطان عمل کرده مختار است اکنون ازمطلب سخن رانیم چون از تدبیر کامل بندگان عالی لشکر کابل افواج ترکستان رامابین گرفتند ولشکر ترکستان از مغروری ونادانی گرفتار دام بلا شدند وبچنگال شیران گرفتار آمدند که اصلاراه گریز ودست ستیز برای شان باقی نماند همه فناشدند وببلای نادانی سرخود را باختند لاچار خودرا بدریا زدند تاشاید نجاتی حاصل شود دریا نیز بقصد مغروری شان دامن بکمر زده همه را غریق بحر فنا کردند چنانچه یکنفر باقی نماند خلاصه کلام ازلشکر ترکستان لشکری که بقصد انتقام سردار عالی باشمشیرهای بران غضب ناك آمده بودند یکنفر ازدست لشکر خونخوار کابل جان بسلامت نبردند به سه طریقه ببلای عظیم گرفتار شدند فرقهٔ ازدم شمشیر آبدار آب نوشیده سیراب شدند وگروهی غریق دریاب خونخوار گشتند وفرقه ثالث گرفتار چنگ شیردلان لشکر ظفر بیشه شدند و باقی ماند لشکر ترکستان که درحد ود سنگر خود جنگ میکردند ومقاتله مینمودند وبالشکر کابل زد وخورد داشتند چون احوال لشکر خودرا بدینمنوال دیدند نیم نفس که باقی داشتند غنیمت شمرده فرار برقرار اختیار کردند وتوپ وتوپخانه واثاثیه وبارگاه رابرتافته بجانب ترکستان الفرار گویان فراری شدند خلص مدعا از طلوع آفتاب تانصف النهار مقدمه شور وخلق انبوه ازطرفین کشته گشت وبقتل رسیدند تااینکه ازفضل خداوند ومردانگی بندگان عالی فتح بجانب لشکر کابل قرار یافت ولشکرگاه افواج ترکستان رابتاراج بردند واز نقد وجنس وخیمه وخرگاه وبارگاه وا ثاثیه لشکر مذکور را باقی نماندند وبفتح وفیروزی باچنگال بر بخیمه گاه خود باز گشتند وبرقرار نشستند لهذا چون بفضل خداوند این چنین فتح بزرگ دستداد سردار محمد علیخان دورکعت نماز اشکرانه بدرگاه خداوند یگانه ادا کرده فتح نامه بحضور بندگان سرکار هما یون وشهریار والا تبار در کابل فرستادند ودر مطاوی آن نامه عرضه داشت کردند که بعد ازین فتح نمایان که باقبال بادشاه قوی شوکت خداوند عطافرموده دیگر چه امراست وامر سرکار چیست بعد ازعریضه فرستادن بحضور شهریار خداجوی بندگان عالی سردار محمد علیخان امر کردند که جمیع مقتولان را کفن کرده بعزت تمام وحرمت مالا کلام دفن نمایند وزخمی های لشکر طرفین را بجراح قابل سپرده

معالجه بدارند و یک نفر از جملهٔ بزرگان حضور را مامور خدمت مجروحین فرمودند
که متوجه شان بوده نگویند که این از لشکر دشمن است بمعالجه او نپردازید زیرا که همه
خلق خداوند است از شورش و فلاکت و تکبر ماخانواده که نفاق را برپا کردیم
جملهٔ خلق الله ببلای عظیم گرفتار است و بقتل میرسند و تباه می‌شوند هرگاه چنین نبودی
خلقی در مهد امن و امان بمنزل و ماوای خود برقرار بودند و باسایش می گذرانیدند و باعیال
واطفال خود زندگانی می کردند مختصر سخن چون نیك نظر کردند اینچنین مقدمه کمتر
دست داده بود و کهن سالان و سالخوردگان بیاد نمی دادند چنانچه بسیاری از افسر و سرکرده
و بزرگان دربار که هر کدام رکنی از دولت بودند بقتل رسیدند و کشتگان لشکر
ولشکریان از شمار افزون کشته شده بودند خصوص از لشکر ترکستان که از مغروری
خودرا بباد فنا دادند لاکن آفرین بمردی وغیرت شان که پاس نمك بادار خودرا کرده
از جان شیرین دست شستند و بیاران دیرین خود ملحق شدند ونام نکو بعالم گذاشتند
باری مدت هفت روز در باجگاه توقف و استقامت فرمودند تا سرشتهٔ مقتولان و معالجهٔ زخمیان
را نمودند لاکن بعضی بزرگان و سرکردگان که بزرگ و نامدار و لشکر کش بودند
و بقتل رسیده بودند همه را باعزاز واکرام بجانب کابل فرستادند که باعزت تمام در وطن
اصلی شان دفن سازند لهذا چون عریضه سردار محمدعلیخان در دارالسلطنه کابل بحضور
بندگان سرکار اقدس رسید و رویداد جنگ و دستبرد لشکر ترکستان و بتدبیر دفع نمودن
سردار عالی و بقتل رسیدن لشکر ترکستان را سرکار والا شنید و از حضور سرکار
گزارش یافت بندگان سرکار ذوی الاقتدار و جمیع بزرگان دربار از دلاوری و تدبیر
بندگان عالی تحسین و آفرین کردند خصوص همچنین لشکر بزرگی را شکست دادند
و بمردانگی درمیدان جنگ ایستادن و بغیر فتح نمودن موجب هزاران نوازش و مهربانی
وسزاوار ، هزاران تحسین وآفرین میباشند چنانچه شهریار با وقار وسرکار والاتبار
بجمیع افسر وسپاهی فرمان نوازش ومهربانی ورضامندی فرستادند ودرفرمان سردار عالی
امر نموده بودند که تاورود بندگان سرکار که الیوم درمنزل گردن دیوار تشریف
فرمامیباشم بشما لازم که سه ماهه انعام بمقابل تنخواه شان بدهید و نوازش شاهانه دربارهٔ شان
بادا برسانید وانتظار ورود بندگان اشرف باشید که عنقریب بادر پای لشکر بفضل
خداوند عازم آنصوب شده بملاقات ارجمندی نایل خواهم شد وانشا الله تعالی بعد ازورود
سرکار اضافه ازسه ماهه انعام احسانهای مزید بجمیع سرکردگان وافواج ظفر اثر
ازحضور خواهد شد وبهر یك ازسرکردگان منصب وجاه وبهادری داده می‌شود ونشانی
برای لشکر جنگجو امر شده که بعد از تمام شدن بجمیع لشکر داده خواهد شد باری چون
فرمان سرکار بلشکر خونخوار درباجگاه رسید و جمیع لشکر ولشکریان نوازش
ومرحمت شهریار والاتبار را شنیدند وخرسندی بندگان اقدس را دربارهٔ خود ملاحظه
نمودند ازذوق بسیار بگریه درآمده جمیع افسر وسپاهی دربارهٔ پادشاه سپاه پرور دعا
وفاتحه نمودندن زیرا که این فتح درجمیع افغانستان مشهور ونام نیك برای شان حاصل شد
بعد ازان التجاه والتماس بحضور بندگان عالی سردارمحمد علیخان نمودند ورخصت
خواستند واجازه طلب کردند که مرحمت فرموده زودتر ازباجگاه حرکت فرما شوند

وبجانب ترکستان راهسپار گردند تادشمن رابحال خود نگذاشته بی دربی سرزنش بدهیم ودما راز روزگارشان بر آریم خصوص که بندگان سرکارعالی راپیش روشکر ظفر اثر نموده مقدمه را به بندگان عالی سپرده اند واختیار جنگ را بحضور شان اجازه داده اند اینك بندگان اقدس بالشکر بی پایان مع الخیر میرسند بعد ازان عنان اختیار درقبضه اقتدار بندگان اقدس خواهدشد ونوبت بمایان نخواهدرسید اکنون که فرصت باقی است امید واریم ازدرگاه خداوند که تاآمدن بندگان سرکار همایون فال ختم فتح بحضور بندگان عالی گردد وماغلامان جان نثار درجانفشانی مضایقه نداریم چون عرضه داشت افواج دلاور بحضور بندگان عالی باتمام رسید بعدازان ازحضور دربارۀ لشکریان غیور خیلی بندگان عالی نوازش فرمودند وخرسندی کردند ولشکرخودرا تسلی دادندفرمودند که همه وقت اختیار جنگ بماوشمایان میباشد لاکن امرسرکار بماوشما جایزاست زیراکه درفرمان سابق نوازش فرموده بودند که تاورود سرکار ازپاجگاه حرکت نکرده انتظار قدمبوسی باشند بنا برآن ما وشما را لازم است که امر سرکار رافرمان بردار باشیم اضافه برآن ما وشما نوکر وخدمتگار هستیم وبامر سرکار باید عمل کنیم هر گاه چنین نکنیم گویا بی فرمانی کرده باشیم صداقت وجان فشانی شماظاهر است که این چنین خدمت بزرگ را که ازعقل بعید بود بفضل خداوند وکمال مردی وشجاعت باسانی تمام کردید عنقریب بندگان اقدس میرسند بعد ازآنهم پیش رولشکر ظفر اثرما وشما میباشیم خداوند شمارا اجر جمیل عطا کند که درجان بازی کمی وکوتاهی نکردید وتاقیامت نام نیك حاصل کردید باوجود آن بنا بر خرسندی شما ازروی مردانگی وغیرت که باشما ملاحظه میدارم بحضور بندگان سرکار شهریار عریضه میداریم وکمال مردی ومردانگی شما را که اظهرمن الشمس است عرضه میکنم هرگاه فرماندادند واجازه فرمودند بدون توقف کو چا کوچ بجانب دشمن خواهیم رفت وهرگاه اجازه نفرمودند توقف شرط خدمتگار است چناچه عریضه نمودند ومردانگی افواج ظفر شکوه را درعریضه درج کردند لاکن سه منزل مانده بود که بندگان سرکار درپاجگاه برسند ازحضور امرتوقف وفرمان شد که پاجگاه بندرجای وسرحداست بدرستی محافظت دارید ومتوجه نمود واطراف لشکر خود باشید تا ازدشمن گزندی نرسد اینك بندگان سرکار والاتبار بالشکر انبوه وبدبه واثاثه بتوکل خداوند روزچهارم وارد اردوی شماخواهم شد وملاقات خواهدشد بعدازان بطریق سابق ولشکریان حضورشمامقدمه الجیش وپیش جنگ خواهندبود اماتاورود سرکارازسردار محمداسلم خان وبرادرش که دشت سفید جایدادشان میباشد هرچند خود اوشان بحضور سردار کلان است لاکن دشت سفید وپاجگاه عنقریب است ومی شود که پنهان وارددشت سفید شود وهنگامه برپا کنند زیرا که دست پروردۀ سردار محمد اعظم خان است وبسیار فتنه انگیز وغماز است دیگر اوقریب بسردار محمداعظم خان است اهتراز کنید واحتیاط لشکر خودرا بدرستی بدارید که مباداغفلتاً باشما درآمیزدو بلشکر گاه شما شبا خون زند وگزندی برساند بهرحال عنان اختیار وتدبیر را ازدست نداده انتظار رسیدن سرکار والاتبار باشید که انشاءالله تعالی روز چهارم باشما ملاقات خواهم کرد بعد ازآن رضابرضای خداوند است .

کوکب بخت چو طالع شود از برج مراد ‌‌‌ آنچه مقصود بود زود میسر گردد
مدد طالع اگر نیست مرنجان خودرا ‌‌‌ که اگر روی سوی بحر نهی بر گردد

اکنون ای لشکر وای افسران وای بزرگان بندگان سرکار هما یون فال شمارا نصیحت میدهد دل قوی دارید وخود را و پادشاه خود را بخدا وند سپارید و امیدوار فتح وظفر باشید زیرا که خداوند اتفاق رادوست میداردشخص اتفاق کننده را عزیز کرده فتح ونصرت را قرین حال اومی سازد وبرضد آن نفاق کننده را زبون وذلیل میسازد خداوندعالم بضمیر بندگان اقدس دانا وبینا است که اصلا بخواب وخیال وگوشه خاطر نداشتم وندارم که بخاندان امیر کبیر خرابی دست دهد و نفاق افتد ونیت حق طویت بندگان اقدس به اتفاق بود وخواهش داشتم که بدستورالعمل پدر رفتار دارم واتفاق را افضل شمارم وخداوند را خوشنود سازم زیرا که پادشاه حکم شبان است و بهمین اتفاق امیدوار بودم که خلق افغانستان درمهدامن وامان آسوده وبر قرار بوده بدعای دولت خداداد زندگانی کنند چنانچه شاهد قول سرکار پنج فرمان است که پی در پی بخدمت سردار محمد افضل خان که بزرگ برا دران بود فرستادم وخوا هش دا شتم که وارد دار السلطنه کابل شود وبه مصلحت شان سلطنت را برقرار سازیم ورضا بودم که هرگاه بزرگی کنند وبمثل امیر کبیر برادران راجمع آوری دارند وبندگان ما نیز بمثل برادران خدمت گذار شویم وارفرمان شان تجاوز نداریم وفرمان بردار باشیم الحمدلله والمنه شکر گزارم بدرگاه خداوند که نفاق ازجانب اوشان صادر شد ونیت خالص سرکار ظاهرشد وپروردگار عالم ازضمیر سرکار میدا ند که جمیع سخن های سرکار که باشما تقریر شد صدق است چنانچه فتح نمایان ازلشکر ما صادر شد ولشکر بزرگی را شکست داد وبعد ازاینهم بفضل خداوند فتح همه جا ازان شما خوا هد بود و نتیجه نفاق دامنگیر خودشان خواهد گشت اما دانسته باشید که نیت حق طویت سرکار چنان اقتضا می کنند که هیچ گناهی بحضور سردار محمدافضل خان نمیباشد وازنفاق گریزان است لاکن اشخاصی که باوی متفق اند اورا بحال خود نمی گذارند وراجع بنفاق میدا رند. خصوص محرك فتنه وفساد وخرابی خاندان امیر کبیر وبقتل رساندن افواج افغانستان تمامی از نفاق سردار محمد اعظم خان است زیرا ازهمان خورد سالی بهمین عادت پرورش یافته .

(فرد)

خوی بدبر طبیعتی که نشست ‌‌‌ نرود تا بوقت مرگ از دست

چنانچه ازجمله نفاقهای سردار مذکور دروقتی که امیر کبیر عازم هرات شدند جمیع فرزندان سرکار باتوپخانه ولشکر مکمل خود برکاب سرکار مرحومی عازم هرات شدند وهر یك پسران لشکر های خود را مکمل از حضور فیض ظهور سرکار گذرانده سزاوارتحسین وآفرین گشتند تاحتی سردار کلان سردار محمدافضل خان از ترکستان عریضه فرستاده آنکه ده هزار لشکر مکمل اسباب مو جود است هر گاه غلام نوازی کرده امرفرمایند سرافرازی غلام است درهمان فرصت که وقت خدمت وجانفشانی بود وامیر کبیر ازچوب آدم میساخت سردار محمداعظم خان لشکرخودرا در کرم وزرمت

معطل کرد وحرفهای بی‌معنی رادست‌آویز خرابی لشکر خود ساخت بندگان امیر کبیر مقرر درسفر هرات طعنه‌میزد وبدمیگفت وشیوۀ نفاق که‌پیشۀ او بود درمجلس هایاد کرده نفرین میکرد پس ظاهرشد که‌بعادت قدیمی بخرابی افغانستان کوشد تاخلقی را تباه سازد چنانچه ظاهروهویدا بچشم سر ملاحظه میداریم .

بد را بید سیار وعدو را بذو الفقار   وانکه ببین که‌شاه ولایت چه‌میکند

مختصر کلام سخن‌بطول انجام‌یافت اکنون ازمطلب سخن‌رانیم . این بود که‌بندگان سرکار بعداز فرمان نصیحت آمیز که بحضور سردار عالی مقدار سردار محمدعلیخان واشکریان مذکور که در باجگاه استقامت داشتند فرستاد روز دیگر حرکت فرما شدند وروز چهارم بهزارشان وشوکت ودبدبه واثاثه درپائین باغ که‌پیوسته‌درباجگاه بودفرود آمدند وبالشکر سابق‌ملحق شدند سردار باوقار که‌سپه سالار کل‌بود امر نمودند که‌اشکر سابقه که‌در باجگاه‌بودند‌یکصدو یك‌توپ‌شادیانه وورود بندگان اقدس‌رابزنندوپنجاه ویکتوپ اشکر ظفراثر که‌بر‌کاب شهریار کشور گیر درپائین باغ‌فرود آمده‌اند شادیانه بزنند فردای آن‌روز جمیع لشکر باجگاه که مقدمة الجیش لشکر ظفراثر بودندو دشمن را بمردانگی زده‌رام‌آور وشجاع محبوب شده‌اند بامر بندگان سرکار ازحضور گذشته موردشفقت ومهربانی شدند چنانچه یکماهه انعام‌از حضور گرفتند بلکه‌بشرافت لشکرظفراثر باجگاه لشکرجدیدنیز یکماهه‌انعام گرفته‌جمله دربارۀ پادشاه رعیت‌پرور دعاو فاتحه کردند بعدازان بندگان اقدس امجد والا باردیگر روبلشکر ظفراثر نموده بزبان فصیح بیان فرمودند که‌ای اشکریان نبردپیشه وای‌افواج شمشیر زن‌هرچند که‌قبل ازین فرمان‌سرکار بشمارسید واز گذارشات سابقه قل شده‌بود اکنون جملۀ شمایان‌گوش‌فرا دارید و اززبان خود بندگان‌ما شنوید متوجه‌شوید که‌بعد ازتمام شدن کلام سرکار ازشما حق و باطل را سوال‌میکنم بشرطی که‌از حق نگذرید . هرگاه بحضور سرکار ایرادی بدانید شمارا قسم‌میدهم که‌بدون خوف‌وبدون پاس‌خاطر هرگاه درفرمودۀ سرکار ایرادی بدانید بعرض اقدس برسانید زیرا که طینت سرکار راجع بحق‌است وطالب صلح واتفاق ودوری میجوید از نفاق‌وهرگاه برخلاف‌آن سخن‌کنند گردن شما بحضور پرورد گار بسته باشد اکنون بدانید که اینقضیۀ بزرگ ومقدمه سترگ که درباجگاه بشما دست داد وپیش‌آمد وخلقی انبوه تلف‌شدید وفتح گردید نگوئید که‌سرکار والااز فتح شما خرسند شده باشد داغیست که‌برجگر سرکار گذاشته‌شد وتاقیامت باقی‌خواهد ماند چرا چنین نباشد هریك ازمقتولان شماگویا فرزندی بود که‌بحضور سرکار بقتل رسیدند اضافه‌بران بزرگان دربار وخدمتگاران حضور که عمری پرورش‌یافته حضور سرکار بودند وهرکدام رکنی بدولت افغانستان‌شمرده می‌شدند بلکه‌بازوی سرکار وغم‌شریك دولت خدا داد بودند واز زمان‌طفولیت تاحال دست‌پروردۀ بندگان اقدس بودند تااینکه جان خود را نثار کردند وداغی برجگرسرکار باقی‌ماندند بازهم بااین همه‌خطر های بزرگ نیت حق طویت بندگان اقدس‌راجع بصلح است نه‌بجنگ هرگاه سردار محمد افضل خان بصلح و صلاح پیش‌آمد وترك‌فتنه جویان گفت‌وغمازان رااز خوددور ساخت وبسخن او شان عمل نکرد همان‌برادری باقی‌است وهمان‌جایداد پدری مطابق سابق بجا است ومحبت برادری وارسال

ومرسول طرفین جاری خواهدبود وهرگاه چنین نشود بتوکل خداوند جمیع امورات سرکار راخود پروردگار انجام بدهد وفتح ونصرت راقرین حال لشکر ظفراثر سازد ونفاق اندیش را سرنگون داردتااین خونریزی ازمیان برداشته‌شود خلاصه کلام‌سخن بدرازکشید سر مطلب باز گردیم همینکه لشکر کابل در پائین باغ فرود آمدند وبلشکر باجگاه ملحق شدند خبر رسیدکه لشکر ترکستان باردیگر آمادهٔ جنگ شدند ودر حدود روحی آمده سنگر زدند به‌تهیه‌وتدارك جنگ آماده گشتند ومیخواهند که بار دیگر تقابل‌ورزند وداد مردانگی بدهند وانتقام از لشکر ظفر اثر بکشند ونگذارند که لشکر کابل از حدود روحی قدم پیش گذارند وسدراه لشکر خونخوار شوند این بود که خبر لشکر ترکستان گوشزد لشکر کابل شدولشکر کابل که طعمه‌خورشده بودند ازین مژده جان‌فزا آگاه شدند وبهمین خیال شب‌را بروز می‌آوردند در ینوقت بیان‌فرمودند .

براین‌مژده گر جان‌فشانم رواست کهاین مژده آسایش جان‌ماست

خلص کلام بعدازمدت پنج‌روز که‌فراغت‌حاصل‌شد وآسودگی دستداد وجمیع لشکرها ازحضور سرکار گذشتند وازخوان بیکرانش بهره‌مند شدند بعدازآن بیاری باری تعالی ازحدود پائین باغ وباجگاه تمامی لشکر کابل بجنبش درآمده درمنزل مدرکه نزدیك بمنزلگاه روحی است فرود آمدند ومنزلگاه کردند لاکن بندگان سرکار را قاعده چنان بود که‌دنباله لشکر ظفر اثرحرکت میکردند هرگاه شکست وریخت لشکر درراه افتاده بود بامر سرکار انجام مییافت اما افواج ظفر شکوه ولشکر جنگجوی جنگ دیده که‌درمدر جابجا شدند وبفکر لشکر دشمن‌بودند که‌فردا بچه‌منوال جنگ‌دراندازیم وحمله‌ور شویم ودشمن‌را سرنگون سازیم هم‌درآنوقت شخصی‌را که‌بی‌تحقیق بلشکر دشمن فرستاده بودند بازگشته باردوی ظفر شکوه وارد شد وبحضورسردار عالی عرضه داشت کرد که شش هزار لشکر ترکستان باهشت‌عراده‌توپ درآخرروحی سنگر زده در جائی که‌گویا سدراه دشمن‌شده وسدسکندرساخته‌ومحافظت‌خودرا درون‌قلعهٔ آهنین‌نموده با وجود اینقدر احتیاط شب‌وروز ازخوف شمشیر دشمن که در دلهای شان افتاده بود، یکه‌وتنها ازدرون سنگر برآمده نمیتوانستند ومیترسیدند که‌مبادا لشکر دشمن کمین کرده باشند تااینکه شب گذشت وفردا شد واجازه حرکت بجانب روحی داده‌شد ثانی بامربادشاه‌قوی شوکت بندگان سرکار هشت عراده توپ وسه‌پلتن وپنج رجمنت رسالهٔ جرار کارگزار شمشیر زن برکاب بندگان عالی سردار محمد علیخان وافسران کهن سال جنگ دیدهٔ فرستادند واجازه فرمودند که خداوند یار ویاور سرکار ولشکر جرار است وجلو ریز خودرا بسنگر دشمن انداخته بی‌خوف وبیم زد وخورد کنید انتقام ازلشکر ترکستان بکشید وبمثل مقدمه باجگاه احدی را زنده نگذارید تامتنفسی باقی نماند تا دیگری باشد که صلح را گذاشته از درجنگ پیش آید وبروی پادشاه عادل خود که تخت افغانستان را پدر بوی تفویض کرده باشد وکمراورا پدر بدست مبارك‌خود بسته وشمشیر کج حمایل گردن او کرده جمله برادران را باجمیع اقوام وبزرگان لشکر بفرمان برداری او ترغیب نموده باشد هنوز پادشاه نفسی‌راست نکرده و گرد راه سفررا ازخود پاك ننموده بروی‌او تیغ بکشند وسالی در بستر راحت نمانند البته سزای اورا دادن

عین صواب است باری چون لشکر امر شده بر کاب سردارغازی سردارمحمدعلیخان بدون توقف وتحمل وبتلاشی تمام بجانب روحی روان شدند وخودرا در روحی رساندند ومقابل شدند وازجانب لشکر ترکستان آواز توپ برامد ولی درپی گلوله ریزی نمود وآتشفشانی کرد تخمینا پنج دقیقه بتوپ جنگی گزارش یافت که بیك باره لشکر شیر گیر وافواج خونخوار دست بشمشیر بدون خوف ورجاء جنگ درانداختند وخودرا به سنگردشمن زده دشمن کشی نمودند وقتل وقتالی افزون ازشمار کردند تااینکه تاب وطاقت بلشکرترکستان باقی نماند وازسنگر برآمده فراری شدند الفرارگویان راه دشت وبیابان پیش گرفتند چنانچه تا شهر ایبك نفسی راست نکرده وارد ایبك شدند لشکر کابل وافواج خونخوار چون شیرغران وببر دمان پروردهٔ فتح ظفر بودند وطعمه خوار لشکردشمن بنابران ازخیمه وخرگاه واثاثه وبارگاه وخزینه ودفینه لشکر روحی که درسنگر مانده بود بتاراج بردند وذره باقی نگذاشتند وبخرسندی تمام بخیمه گاه خود آسوده نشستند ودعای دولتخداداد پادشاه خودرا می کردند وبخیال مقدمه ثالث کمربسته داشتند و آرزو مند چنان روزی بودند وذوق می کردند که زود تر میسر شود بهر حال مختصرسخن لشکر کابل فوج فوج ازدنبال آمده در اطراف روحی خیمه وبارگاه برپا کردند وپنجاه ویك توپ شادیانه زدند آسوده وآرام وبرقرار بصحبت نشستند چون روز گذشت وشب ظلمانی پیش آمد سرکار ذوی اقتدار ازطریقهٔ خداجوئی ونیت خالص که ازابتداء درسرداشت بندگان اقدس بود وهمه وقت درمجالس ازدرصلاح سخن می کردند پنج نفر ارکان دولت خدادادرا بحضور طلب کرده مجلسی برپا کردند وکنکاش نمودند و باواز فصیح بیان فرمودند که ای مردم وای بزرگان حضور خداوند عالم بضمیر اقدس دانا و بیناست که سرشت سرکار اشرف به نفاق نبوده ونمیباشد و بعد ازین هم خداوند (ج) بندگان اقدس را ازنفاق دور بدارد وراجع باتفاق کند مقصد سرکار این بود ونیت حق طویت چنان اقتضا می کرد که بقرار تقسیم امیر کبیر باجمیع مردم خصوص بخاندان واقوام خود گذران دارم وبهتر وبیشتر نوازش فرمایم واتفاق را ازدست ندهم لاکن ملاحظه نمودم که سرشت برادران بنفاق است وشب وروز بخرابی دولت خداداد میکوشند چنانچه حرکات سردار محمداعظم خان وسردار محمداسلمخان وبعضی ازدیگران اظهر من الشمس است که حاجت به بیان دیگر نیست اضافه بران مقدمه باجگاه وروحی وقتل هم چنان بزرگان حضور وقتل لشکر طرفین که داغی است برجگر بندگان اقدس که تاقیامت باقی است وجمیع شمایان همه را نیکو ملاحظه نمودید پس ازین حرکات آنها بسرکار اشرف لازم بود که بایدبموجب حرکات شان گوش مالی داده میشد تاخلق افغانستان دانسته وعبرت دیگران میگردید چنانچه دومقدمه خداوند عالم فتح بجانب پادشاه نیت بخیر وشکست بجانب اشخاص نفاق اندیش داد لاکن باوجود آنقدر حرکات خلاف امر خداوند (ج) و باغی شدن بحضور پادشاه قوی شوکت امروز نیت حق طویت بندگان اقدس راجع به نصیحت شد ومیخواهد که نفاق را ازخود دور دارند و راجع به اتفاق شوند بنابران ازهمین منزل شخصی را بانامهٔ محبت آمیز و فرمان شفقت انگیز برای سردار محمدافضل خان بفرستم وسخنهای نصیحت وبیان های محبت درنامه درج دارم شاید که ازین خیال های باطل

وفکر های فاسد که سراسر بجانب خودشان ضرر است وخطر های کلی برای شان بار
می آورد درگذرند وپیرو سخن چینان وغمازان وفتنه انگیزان نشوند و آنها را بحال
خود بگذارند تاهریک آنها مطابق کشت خود درو دارند . بواسطهٔ آنها دولت
ترکستان که ولایت بزرگی است ازدست ندهند وخلقی عظیم بسبب نفاق
اوشان تباه نشوند وخود سردار مذکور ازمرتبهٔ بزرگی نیفتند وذلیل وزبون نشوند
وامرسرکاررا واجب‌دانند بعدازان سرکار والا لازم می شود که قدر ومنزلت بزرگی
سردار موصوف‌را برپادارند ودرنزد دیگر برادران مرتبه پدری ورتبه‌بزرگی پنجروزه
دنیای بی‌اعتباررا که سلطنت عارضی‌است وخداوند ودعای پدر اعطافرموده وما به‌اتفاق
برادران واقوام وشما بزرگان باجام رسانیم لهذا شما بزرگان که‌حضور دارید واقوام
سرکار اقدس ودرباریان وخدمتگاران معتمد بحضور میباشید سخن‌های سرکار اقدس را
تمامی شنیدید حال‌خوب اطراف سخن را بمیزان عقل سنجید وچه نحو خیر وصلاح بدانید
وخیر طرفین را ملاحظه کنید بدون خوف وبیم وبدون مضایقه بعرض اقدس برسانید
وخوف وبیم را ازخود دوردارید اضافه‌بران راجع بجانب‌سرکار نشوید وخداوند راحاضر
دانید وملاحظه کنید ازین رهگذر بندگان اقدس زیاده برزیاده ازشما خرسند می‌شود
بلکه دررتبه وبزرگی‌شما افزود میگردد چون فرمان بندگان اقدس درمجالس عام‌تمام‌شد
بعد ازان جمیع بزرگان حضور که داخل کنکاش بودند چند نفر
بزرگان شان برخاسته باتعظیم وتکریم عرضه داشت نمودند
که فرمان وامر اقدس سزا وار بزرگی و اطلاعدادن موجب شوکت وصاحب
سلطنت‌است وپادشاهان اکه‌خداوند مامورسلطنت کرده وظل‌الله نامیده‌شده‌اند ازین‌رهگذر
است که‌با خلق‌خدا رفتار پدرانه میدارد البته‌سزاوار بزرگی‌اطلاع دادن است‌وخرسندی
پروردگاری البته‌درآن است وبحضور بندگان سرکار رعیت پرور ظاهراً هیچ نقصانی
ندارد بعدازعرضه‌داشت بزرگان در بار این بود که‌منشی حضور را امر کردند که نامهٔ
بجهت سردار کلان سردار محمد افضل خان بدینمنوال نوشته بمصحوب سردار سلطان
علی‌خان که‌از سرداران قندهار و ازاقوام بندگان اقدس امجدو شخص کهن‌سال وتجربه
کار بودند فرستادند وامر کردند که بزودی جواب حاصل دارند .

مفادنامهٔ بندگان اقدس امجدا رفع روحنافدا

عطوفت نشانا قبل‌ازین ازدارالسلطنهٔ کابل گذار شاتی ازهرات الی کابل بظهور
رسیده بود بی کم وکاست کماحقه برای‌شما مرقوم نموده حرکاتی که‌از بعضی مردم‌خلاف
راه حق صادر گردیده‌بود نیز در مطاوی آن درج فرموده بودیم تا دانسته حضور شما
شود زیراکه بندگان اقدس جناب شمارا بزرگ دانسته بودم چنانچه کرتاً بعد اخراء
پنج فرمان فرستاده‌ام رویداد را اطلاع دهی‌وهم طلب‌حضور درکابل از طریق بزرگی
وشان شماکه بندگان اقدس منظور داشت بعمل آمده خواهش بندگان حضور این بود

که جمیع امورات سلطنتی را که ضرور و سزاوار بود مشورت میداشتیم خداوند عالم شاهد وگواه ضمیر سرکار است که ازروی صداقت واخلاص بود نه ازکذب ودروغ لاکن فتنه انگیزان وغمازان وسخن چینان شمارا باختیار خود نگذاشته کاری که بخاطر اقدس خطور نمی کرد ودرخواب وخیال سرکار نمی گنجید پیشه کردند و چنان اختیاررا ازدست شما بردند ومدعای خود را که راجع بنفاق بود حاصل کردند تاکار مصالحه بمقاتله انجام یافت وخلقی انبوه تلف تیغ آبدار شدند چنانچه هریك ازینها یابدر ومادر ویاعیال و اطفال داشتند وهمه امیدوار بودند که بدیدار بدر خود خواهند رسید عاقبت پدرشان بباد فنا رفت وعیال واطفال شان بی صاحب ماند نمیدانم که باز خواست خون اوشان را خداوند از کدام یك ماوشما خواهند کرد وممکن نیست که پروردگار عالم باز خواست نکنند لاکن چه توان کرد که عنان اختیار درقبضهٔ اقتدار پروردگاراست وبندهٔ بیچاره را هیچ اختیاری نیست

چون رفته بتقدیر دگرگون نشود یك ذره از انچه هست افزون نشود.

❀ ❀ ❀

آنجا که قضا خیمه تقدیر زند هیچ کس نتواند که لاف تدبیر زند

ودیگری فرموده .

بدردوصاف ترا کار نیست دم درکش که هرچه ساقی ماریخت عین الطاف است

اکنون خاطر حق بین بندگان اقدس چنان میخواهد واز جناب شما التماس میدارد که خط بندگان اقدس را بدیده حق بین مطالعه فرموده وزشت وزیبای او را ازنظر حق بین خود بگذرانند ونیك وبد اورا بدیدهٔ بصیرت ملاحظه فرمایند وعقل خدا داد را متوجه زشت وزیبای کار فرمایند وپیرامون سخن غمازان وفتنه جویان نگردیده راجع بعقل کامل خود شوید وبخاطر جمعی تمام در حدود تاشقرغان با سرکار همایون ملاقی شوید وملاقات دارید تا بدیدار همدیگر مسرور و منور گردیده چند روز مهمان پذیرائی کنید بعد از زمان اندك وبمصلحت دید جناب شما بندگان اقدس واپس عازم کابل شده زمام اختیار ترکستان بقرار سابق در قبضه اقتدار شما باقی باشد وهرگاه چنین نکنید وسخن فتنه جویان عمل دار بود وازدر نفاق در آئید اختیار باخداوند است نقشه ازلی آنچه رفته باشد بظهور خواهد رسید. تایار کراخواهد ومیلش بکه باشد اینك عالیجاه عزت ومحبت نشان سردار سلطان علی خان که ریش سفید وکهن سال قوم ماوشماست وسخن حق همه وقت بزبان شان جاری است واتفاق را دوست میدارد ونفاق اندیش را بنظر حقارت مینگرد بانامه بندگان اقدس بحضور شما میرسد اول نامهٔ سرکار دوم شان خود سردار مذکور که داریم بدون مضایقه اظهار میدارد البته بخدمت شما بیان می کنند وسراسر صدق است ثانی جناب مختارید خلاصه کلام چون سردار سلطان علی خان بانامه بندگان اقدس ازحدود روحی روانه تخته پل شدند بعدازان سرکار ذوی الاقتدار بصلاح وصوابدید ارکان دولت ازروحی حرکت فرما شده

منزل بمنزل حرکت نمودند ودرایبك نزول اجلال فرمودند ومدت پنجروز توقف کردند تالشکریان آسوده خاطرشوند اضافه برآن شاید خبری ازتخته پل برسد وخبرصلح وصلاح باشد وباعث فرحت وخوشی حاصل شود اینست که حضور سرکار خوف وبیم بخاطر شان نرسد زیراکه بندگان اقدس راترس ووهم ازدرگاه خداوند است وبس درامور دنیوی ظاهر وهویداست که حواله بتقدیر رست گاهی موررا سلیمان میخوانند وگاهی سلیمان را احتیاج مورمیسازد ازقتل سپاه طرفین خاطرسرکار متوحش است که ملك ستانی ازان ما ست وقتل وقتال مردم بیچاره ازباعث نفاق وخونریزی وشیطان است که ماخاندان گرفتار آنیم مختصر کلام مدت پنجروز که امرسرکار بااقبال شده بود درایبك توقف شدتاآسودگی اسپ واستر وبارگیر لشکریان دستداد وخودلشکریان نیزقدری از زحمت راه بر آسودند اما یومیه خبرهای متوحش واخبارهای پراگنده ازجانب ترکستان میرسید ومنظور حضور سرکار خداجوی میشد وبندگان سرکار درصبر وشکیبایی می افزودند چنانچه خبر رسید که لشکر ترکستان درتنگی تاشقرغان سراسر سنگرزده سدسکندری ساخته منصدی مانع لشکر کابل شده اند ونمی خواهند که ازحدود سنگر لشکر ترکستان یکنفر بدون اجازه ازفوج کابل قدم پس گذارند واگر برخلاف اجازه حرکت کنند ازدم تیغ بی دریغ خونشان بخاك هلاك افتاد شود چنانچه آمادهٔ جنگ بودند شبزا بروزمی آوردند وخودرا چون شیرژیان وبهردمان میدانستند ومی پنداشتند وانتظار ورودلشکر کابل بودندوسرکار اشرف اقدس درصبروطاقت وتحمل می افزودند ازآن سبب سردار محمدعلیخان بندگان عالی که شخص غیورسپاه پیشه ومردمیدان جنگ است خبرنشود وتحمل بدارد تاخبر سردار سلطانعلیخان که کهن سال وریش سفید قوم است ازتخته پل برسد ونیك وبد معلوم شود بعدازان بهمان منوال بعمل آورده می شود بهرحال بعد یکهفته توقف ایبك بدولت واقبال ازایبك حرکت فرماشده درحضرت سلطان نزول اجلال فرمودند روزدیگر واردمنزل غزنی گك شدند بمجرد ورود لشکر کابل درغزنی گك خبررسید که لشکر ترکستان بتحقیق تنگی تاشقرغان را که بندرگاه مستحکم وسدسکندر ساخته بودند وکمر بجنگ بسته انتظار ورود لشکر کابل میبردند واگزار شده وایس عازم تخته پل گردیدند با وجود این اخبار فرحت آثار سه روز دیگر بندگان اقدس امجد درغزنی گك امر توقف فرمودند مقصد ازباعث جواب عریضهٔ سردارسلطان علی خان داشتند بنابران درتوقف می افزودند اینکه روزدیگر خبررسیدودرعریضه خود درج نموده بودند که لشکر تنگی تاشقرغان بجانب مزار شریف وتخته پل کوچانده تنگی را واگزارشدند چنانچه سرکار با وقار ازمنزل غزنی گك حرکت فرماشده درتاشقرغان نزول فرمودند وتوقف فرمودند وانتظار ورود سردار کلان سردارمحمدافضلخان وسردارسلطان علیخان بودند که زودتر وارد حضورشوند واصلاح بذیرد وسرکار والاتبار مع الخیر والعافیه وایس عازم پای تخت بدری دارالسلطنه کابل شوند. اکنون سر دار سلطان علیخان که درتخته پل رسیدند عریضه بحضور فیض ظهور سرکار فرستادند باین مضمون:-

مفاد عریضه سردار سلطان‌علیخان قندهاری بحضور پادشاه عدالت گستر سرکار امیر شیرعلیخان :

دعا گوی نوازالتصدق حضور مبارکت گردم چون ازحدود روحی ازقدمبوسی حضور سرکار بامر بندگان سرکار مرخص‌شده روانهٔ تخته پل شدم روز هفتم وارد تخته‌پل شدم سردار کلان سردار محمد افضل‌خان بحدود مزارشریف سردار عبدالرحمن‌خان‌را با یکصد سوار و یکصد پیاده پلتن استقبال فرستادند اول بزیارت شیر خدا رسیده حضور بندگان اقدس‌را چقدر ممکن بود بدعا یادآوری کردم ثانی سوارشده عازم تخته پل گردیدم دردیوانخانهٔ باغ بملاقات سردار کلان مشرف‌شده محبت‌های دوستانه وشفقت های مشفقانه ازطرفین بادارسانیدیم بعد ازهردرسخن راندیم وسخن کردیم بعد ازان از جای خود دعاگویان برخواسته فرمان سرکاررا بهدودست ادب‌حضور سردار کلان خواستم که بگذارم سردار کلان ازجای‌خود برخاسته باهزارمهر ومحبت فرمان‌را گرفته بوسیدند و گریه کردند وبحضور درباریان منشی حضور فرمان‌را خواندند بعد ازاتمام خواندن سردار کلان باجمیع مجلس که خورد وبزرگ بودند دربارهٔ پادشاه قوی شوکت دعا و فاتحه کردند باواز فصیح‌بیان فرمودند که‌ای‌خلق‌الله اول ازتقدیرات ازلی ودوم‌ازکردارفتنه انگیزان خانگی فتنه‌ئی آغازشد وعقل خداداد بندگان مارا ضایع ساختند ودومقدمه رابرپا کردند وبروی پادشاه‌اسلام تیغ کشیدند ومارا یاغی کردند وبدنامی ابدی برای بندگان‌ما حاصل کردند تاخلق‌عالم بدانند که‌پسران امیرکبیر مردی نبودند که بعدازفوت پدراقلاً سالی باتفاق بگذرانند ازخود هرات نفاق را برپا کردند وبدنامی را ازخود دور کرده برای من حاصل نمودند اما ازخداوند میخواهم که اول سردار محمد اعظم‌خان ودوم سردار محمد اسلم خان را سرنگون سازد ورسوای عالم گرداند که‌تمامی فتنه انگیزی ازان دونفراست اکنون امر پدر امرخداوند است امروز سرکار امیر شیر علیخان پادشاه افغانستان وفرمان فرمای ملک‌وولایت افغانستان است و بامر پدر پادشاه است هرچندمارا بزرگ‌وبرادر کلان میدانند ازلطف ومرحمت است لاکن‌مایان فرمانبردار و تابع فرمان پادشاه بایدباشیم سلطنت راخداوند بوی‌لایق دیده اضافه‌بران بندگان سرکار خواهند شنیدند که‌سردارمحمد اسلم‌خان راچه نحوازدربارعام ازحضور خودراندم‌وبرای‌سردارمحمداعظم‌خان که‌سرکرده فتنه انگیزان است چه‌خط های پی در پی فرستادم وبفرمان برداری سرکار امر کردم هرچند ظاهراست .

فرد

برسیه دل چه‌سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنی در سنگ

اینک بندگان سرکار واینک ملک‌وولایت واینک ما بندگان‌عالی که ریش سفید قوم وخدمتگار بزرگ پادشاه‌میباشیم واینک جناب شما که‌سردار سلطانعلی خان قندهاری وقوم پادشاه میباشند وبامرپادشاه تشریف آوردید هرحکمی که‌ازحضور پادشاه آورده باشید بجان ودل مضایقه نداریم وبخدمتگذاری بدون چون وچرا حاضریم .

شعر

امروز در قلمرودل دست دست تست — خواهی عمارتش کن وخواهی خراب کن

فدایت شوم دعاگوی چنان مصلحت میدانم که بهمراهی جناب عالی سردار کلان در تاشقرغان بقدمبوسی حضور فیض ظهور بندگان سرکار ذوی الاقتدار رسیده سرافرازی حاصل داریم بعدازان ازرفتار وگفتار وحرکت سردار کلان منظورحضور مبارك می گردد زیاده ادب است والسلام اکنون محرر کتاب بحضور خردمندان روزگار عرضه داشت میدارد اینکه .

فرستاده باید که دانا بود — بگفتن تذلیر وتوانا بود
ازوهرچه پرسند گویدجواب — بشر طیکه داند طریق حساب
سخنهای خویش آشکارا کند — بدان سان که مجلسی تقاضا کند
فرستاده باید فرستادهٔ — درون پرز مکرو برون سادهٔ

چنانچه همین قضیه باوجود جنگ وجدل چنان اصلاح پذیر گردید که سرموئی از کدورت باقی نماند والاهیچ اصلاح پذیر نبود وباوجود آن وقتیکه عریضه سردار سلطان علیخان منظورحضور سرکار همایون شد ومندرجه آن مفهوم خاطر گردیدازروی فضل ودانش واز کمال بزرگی دیگر چیزی بزبان مبارك جاری نکردند وسکوت ورزیدند اما سر شته لشکر داری واحتیاط افواج راازهر خصوص بفرزند ارجمند سردار محمد علی خان که سالار کل افواج وصاحب اختیار کل لشکر بودند امر کردند کهبهر عنوان متوجه امورات لشکرخود شده افواج خودرا مکمل ومسلح داشته باشند وباین سخن های مکر آمیز فریب نخورند وسرشته را ازدست ندهند که بقول دشمن اعتماد نشاید چگونه می شود که در تنگی باجگاه فوج عظیم افتاده وسنگر میزند وآماده جنگ می گرددوصاحب اختیار کل که سردار محمد افضل خان میباشد رضانبودهٔ وملامتی اینکار بسردار محمد اعظم خان در کرم وزرمت میرسد سردار سلطا علیخان حق دارد که باین منوال عریضه فرستاد وقاعده بزرگی بکار برده ومی خواهد که اصلاح پذیرد زیرا که قوم وکهن سال و نمی خواهد که دولت افغانستان بدنام شود خیرخواه طرفین است باز هم شرایط احتیاط بکار بردن از جمله لازمات جهان داری است تادیده شود که از پرده عیب چه بظهور میرسد خلاصهٔ کلام مدت یکهفته ازعریضه فرستادن سردار سلطان علیخان گزارش یافت که عریضه دیگر ازسردار مذکور رسید مختصر آنکه سردار محمد افضل خان معه تارنقی وارمغان بسیار با قلیلی خدمتکار ازتخته پل حرکت کرده عازم حضورسرکار است اطلاعا عرضه داشت حضور مبارك گردید تااینکه بیك منزلی تاشقرغان وارد شدند بعد ازان از حضور بندگان سکندر شان دارا دربان فرمان شد که سرد ارمحمدعلیخان باپنجنفر ارکان دولت مختصر باستقبال بندگان سردار کلان سردار محمدافضل خان که عموی بزرگ وریش سفید برادران میباشد درمنزل مذکور رفته ملاقات کنند وطریقه بزرگی شان را بادار سانند زیرا که بندگان سرکار عزت ومرتبه بزرگی شان را اضافه براضافه میدانیم نگویند که باعث حرکات قبیح و جنگ های بزرگ وسدراه لشکرشدند بندگان همایون آزرده خاطر شده باشندهرچیزی که گذشت تقدیری بود :

چون رفته تقدیر دگر گون نشود ؛

خلص کلام سردار محمد علیخان معه پنجنفر بزرگان دربار و یکفوج رساله برکاب شان بحضور سردار کلان رفتند وسلام کردند وملاقات نمودند وتا نماز عصر صحبت های دوستانه نمودند ولذت صحبت رادیدند و تازگی اتفاق رامـلاحظه فرمودند چون نماز عصر رسید" سردار محمدعلی خان برخاسته رخصت خواستند وسردار محمدافضل خان بنوازشات بزرگانه مرخص فرمودند چنانچه باز گشته بحضور بندگان سرکار اقدس رسیده سلام کردند وصحبت های فی مابین را کـه سراسر ثواب بود ودم از شفقت ومهر ومحبت میزد یك بیك بعرض اقدس عرضه داشت نمودند وطبیعت سرکار والا را ازجانب سردار محمدافضل خان مسرور وخرسند ساختند چون از گذارشات صحبت های دوستانه عموی بزرگ خود فارغ شدند عرضه داشت کردند که فردا چه امر است ؟ از حضور پادشاه قوی شوکت فرمان شد که فردا صبح لشکر های خود را تماماً ازحدود سه توپ الی دروازه نمازگاه دوجانب ایستاده صف بسته کنید و متوجه شکست و ریخت لشکر خود باشید کـه از قاعدهٔ نظام تجاوز ندارند تاورود سردار کلان انتظار میبرید چون سردار کلان نزدیك لشکر رسیدند خودشما پیش روی صف لشکر ایستاده هشت پات امر بسلامی دارید وتوپخانه نیز حد بحد توپ سلامانه بصدا درآورند چون ازسلامی فارغ شدید بحضور شان رفته استقبال دارید وبرکاب شان عازم حضور انور گردید زمانیکه نزدیك باردوی ظفر شکوه رسیدید فوراً آدم بفرستید وبندگان اقدس را عرضه داشت کنید زیرا که سرکار والاتبار بنابر باعث بزرگی شان استقبال دارم و بعزت تمام وارد لشکرگاه شویم تاعزت بزرگی شان بادارسانیده شود هرچند ازآنها نفاق دست داد لاکن خداوندعالم سرکار والاتبار را حوصله عطا کند وبردباری وصبر نصیب سازد تا درعوض بدی نیکوئی بدارد پروردگار عالم دانا وبیناست وضمیر سرکار را میداند البته حق بمرکز خود قرار می گیرد وامید ازدرگاه الهی دارم که ازنیت خالص همیشه فتح وظفر هم عنان دولت واقبال برقرار خواهد ماند خلص سخن شب گذشت وصبح صادق دمید حسب الامر سرکار ذوی الاقتدار جناب سردار عالی تبار باجمیع لشکر از توپخانه وپلتن و رساله وخاصه دار وخوانین سوار وسوار ولایتی که چون دریای آتش مکمل ومسلح بودند ازاردوی ظفر شکوه حرکت فرموده درحدود سه تخت کـه فرمان سرکار تاآنجا بود لشکرگاه کردند وبقرار قاعدهٔ نظام صف بستند وصف آرائی کردند تخمیناً یکفرسخ زیادتر لشکرگاه شده بود لاکن چنان بقاعده و قانون نظام ایستادند کـه فلك دربارهٔ لشکرداری حسرت کش وملـك باهزار زبان تحسین وآفرین نمودند تااینکه سردار محمدافضل خان نزدیك بلشکرگاه رسیدند سردارسالار که انتظار ورودشان بودند درپیش روی لشکر باهزار شان وشوکت و بزرگی ایستاده بودند فوراً بقرار قانون امر بتوپخانه و افواج ظفر امواج نمودند که هشت پات سلامی بدارند و خود سردار سالار چون ماه درپیش صف لشکرایستاده سلامی گرفتند امابقدرت کامله خداوندی از هر طرف موزیکان

بصدا درآمد وتوپهای آتش دهان آتش فشانی کردند چنانچه زمین لشکرگاه را بلرزه درآوردند گویا غوغای قیامت برپاشد وروزمحشر قایم گشت وصدای تفنگ گوش مردم را کر ساخت خصوص دود توپ وتفنگ که زمین لشکرگاه را معهٔ روی هوا قیر گون ساخته بود سردار کلان سردار محمد افضل خان این لشکر و اسلحه را مشاهده کرد واینچنین نظام را برپادید وبچشم بصیرت ملاحظه فرمود دانست که این سرشته ونظامداری از کمال وشجاعت سردارعالی مقدار سردار محمدعلی خان است به آواز بلند تحسین وآفرین نمودند تااینکه به نصف لشکرگاه رسیدند درحدودی که سردار مذکور بسلامی گرفتار بودند درآنجا ایستاده منتظر سلامی بود تااینکه سلامی تمام شد وبعداززمانی دود توپ وتفنگ وگرد وغبار فرونشست چون روشنی شد بعدنزدیك بلشکرگاه آمدند وابتدا بافسران وسرکردگان احوال پرسی ودلجوئی کردند وبهرکدام جداگانه مهرومحبت فرمودند وهمه را پدرانه شفقت ورزیدند پس ازان بصف لشکر نزدیك شده باهرفوج علیحده یك بیك نوازش نمودند وخوش آمدی کردند وبحضور لشکر وافسر باواز بلند درباب سردار محمدعلی خان تمجید وتوصیف کردند بعدازآن دربارهٔ پادشاه قوی شوکت دعا گوئی کردند ومرحمت فرمودند که خداوند عالم حلیه سلطنت افغانستان را بقامت پادشاه ما وشما نیك ومبارك گرداند واول جمیع مایان که برادران سرکار میباشیم وثانی جمیع خلق افغانستان را توفیق خداوند رهبر شود که فرمان برداری بداریم ومطیع ومنقاد فرمان پادشاه خود باشیم زیرا که پدرخلعت وشمشیر واختیار سلطنت را بوی تفویض نموده شخصی را که پدر جانشین دارد وبدست مبارك خود شمشیر بکمرش بندد البته خداوند یاور اوست وسزاوار سلطنت است وهرگاه شخصی دیگر باآنچنان پادشاه خداداده وبدرامر فرموده ، بمقاضت برخیزد وبدشمنی پیش آید ظاهر وهویداست که مردود ابدیست وخداوند ذلیل وزبونش خواهد کرد قبل ازین که قلیلی لشکر درحدود باجگاه حرکت بیجا کردند خلاف امر بندگان ما بود نااینبود که ازحضورما فرمان شده بود محرك اینکار وفتنه انگیزی آن اول ازغمازی سردار محمداعظم خان باوجود دوری راه دوم از سردار محمداسلم خان شاگرد پیشهٔ سردار محمداعظم خان ورفیق فتنه انگیزی مذکور بود ازدرگاه خداوند امیدوارم که امروز وفردا نفاق شان ظاهر شده سیاه روی ابدی شوند وحقیقت کل بحضور پادشاه عدالت گستر ظاهر وهویدا گردد .

بیت :

خوش بود گر محك تجر به آید بمیان تاسیه روی شود هر که دروغش باشد

بهرحال ای مردمان وای افواج ظفرپیشه بدانید وآگاه باشید امروز بندگان ما که برادر بزرگ جمیع برادران میباشم بطوع و رغبت و بجان ودل سلطنت وتخت نشستن سرکار امیر شیرعلی خان را قبولدار و رضامند بوده پذیرفتم زهی سعادت برادران که چنین باشند واز بندگان ما دستورالعمل بگیرند وهرگاه به مخالفت برخیزند واز فرمان قضاجریان پادشاه قوی شوکت تخلف ورزند وتجاوز بدارند برذمهٔ بندگان ماست که جزای بد رفتاری شان را در کنار شان بدهم خلاصهٔ کلام مدت یکنیم ساعت کلام سردار محمدافضل خان بالشکر طول کشید لاکن جمیع افواج متوجه سخن سردار کلان بودند

وکلام شان را یك بیك ملتفت شده بحیرت افتاده بودند تااینکه سخن تمام شد بار دیگر
دربارهٔ پادشاه خود دعا کرده عازم سواری شدند سردار محمدعلی خان رکاب سردار کلان را
که به منزلهٔ پدر بود گرفته سوار نمودند بعد باتفاق دربین راه سخن های محبت آمیز
باهمدیگر صحبت کرده عازم حضور بندگان اقدس شدند ازبین راه سردار عالی مقدار
سردار محمدعلی خان بحضور بندگان سرکار ورود سردار کلان کاکهای خودرا عرضه
داشت نموده بودند تقریباً نیم فرسخ راه بلشکرگاه مانده بود که ازجانب سرکار
ذوی الاقتدار بالشکر رکابی که آنهم سه هزار سوار و پیاده میشد باستقبال سردار
محمدافضل خان که برادر بزرگ وسزاوار عزت بودند وکمال بزرگی اورا خریدار
شدند ولازم دانستند آمدند تااینکه باهم ملحق شدند سرکار امیرشیرعلی خان فوراً ازبالای
حوزهٔ فیل فرود آمدند وازینجانب سردار محمدافضل خان ازاسپ پیاده شدند ونزدیك آمدند
وسلام کردند وبغل کشادند همدیگررا تنگ دربر گرفتند وساعتی گریه وزاری کردند ومردمانی
که چون پروانه بدور شان جمع بودند ازگریهٔ محبت آمیز طرفین همه بگریه درآمدند
بعد اززمانی امیرشیرعلی خان دست سردار کلان را گرفته سوار فیل شدند واتفاق تمام واشفاق
مالا کلام ونوازشات شاهانه جانب لشکرگاه عازم وروانه شدند تادرلشکرگاه فرود آمدند
وبا ملاطفت بزرگانه داخل بارگاه وسراپرده گردیدند لاکن درداخل شدن بارگاه اول
سردار کلان وثانی بندگان اقدس چنانچه دربالای مسند باتفاق نشستند وصحبت های ملوکانه
نمودند ومحبت های بزرگانه بادارسانند وبعیش وعشرت ملاقات کردند چنانچه فلك
کج رفتار حسرت کش مجلس وصحبت شان گردید لهذا بهمین منوال شب وروز گذارش داشت
وداد عیش میدادند وبعشرت می گذرانیدند تااینکه مدت یکهفته گذشت اماروز یکمرا تبه
سردار محمدعلی خان پیش ازحضور سرکار اول بخدمت سردار کلان میرفتند وایستاده سلام
می کردند ومنتظر فرمان بودند بعد سردار کلان دربارهٔ سردار سالار نوازش پدرانه نموده
امر میفرمودند ثانی سردار محمدعلی خان نشسته صحبت میکردند وبامرشان مرخص شده بحضور
سرکار بلند اقبال می آمدند وسلام میکردند اول سخن سرکار این بود که ارجمند بسلام
کاکای خود رفته بودید سردار دلاور عرضه داشت می نمودند که فدایت گردم تاحال بحضور
کاکا صاحب بودم حال برخصت شان بحضور پادشاه قوی شوکت رسیدم بندگان خدایگان
خرسند می شدند وسردار محمدعلی خان رادعا می کردند مختصر کلام دربین یکهفته سه مجلس
کنکاش ومشورت برپاشد وبزرگان دربار ووزیران ومشیران وجمله درباریان داخل مجلس
بودند وهریك سخنی میگفتند عاقبت مصلحت بران قرار گرفت تا ترکستان کماکان ازان
سردار محمد افضل خان وبقرار سابق فرمان فرمای صفحات مذکور باشد اما ازآنجا که
امیرشیرعلی خان جانشین پدر وامیر افغانستان است سردار محمدافضل خان دایم عریضهٔ خود را
بدارالسلطنهٔ کابل بحضور بندگان اقدس فرستاده بطریق امیر کبیر رفتار دارد وهر ساله
ارمغان بطریق یادآوری ارسال دارد وسرکار والاتبار نیز سردار محمدافضل خان را برادر
بزرگ دانسته نوازش پدری رادریغ ندارد ومتوجه احوال سردار مذکور باشند خصوص
بطرفین لازم که سخن غماز وفتنه انگیزرا دربارهٔ همدیگر منظور ندارند بلکه سخن چین
غمازرا جزا داده بسزا برسانند تادیگری شنیده چنین حرکت نکنند مختصر کلام ازطرفین

بهمین منوال عهدنامه نوشته اول بندگان سرکار ودوم سردار محمد افضلخان بعهد نامه مهر کردند وبعد ازان بزرگان دربار دستخط ومهرخودرا بعهدنامه زدند وخواهش طرفین آنکه همین عهدنامه را بمزارشریف بحضور شیرخدا بپایان رسانند وشیرخدارا شاهد بعهدنامهٔ خود بگیرند چنانچه همین مصلحت را پسندیدند وقرارداد براین شدکه سرکار باعزووقار سردارمحمد افضلخان وبعضی بزرگان ازاقوام وغیرآن باقلیلی فوج رکابی ازتاشقرغان عازم مزارشریف شوند چنانچه وارد دربارشیر خدا شدند چون بمزار شریف رسیدند سردارعبدالرحمن خان فرزند ارجمند سردار کلان که درآنوقت عمرشریف شان پانزده ساله بود درتخته پل پای تخت پدر بامر پدر بالشکر ترکستان استقامت داشتند چنان رفتار باخوردو بزرگ وسپاه وفقرا می نمود که ازعقل بعید بود ومردم را مرید ومخلص خودساخته بود که دربارهٔ سردارمذکور جان میدادند وجمله فوج وسپاه ورعیت بخدمت شان آرزومند جان فشانی داشتند وفرمان بردار بودند که ازجان خود مضایقه نمی نمودند بهر حال چون از ارادهٔ سرکاروالاتبار وپدر بزرگوار خود درمزارشریف شنیدند فوراً باانداک سوار وپیاده عازم حضور شدند وبحضور فیض ظهور رسیده سلام کردند وشرایط تعظیم و تکریم بجا آوردند وازحضورمبارك سرکار مهر پدرانه ونوازش شاهانه دریافتند وبسبب سردار کلان که یکفرزند داشت بندگان امیر صاحب زیاد برزیاد لحظه بلحظه دربارهٔ سر دار عبدالرحمن خان الفت می فرمودند، لاکن بندگان سرکار باوجود مهر ومحبت پدری ازجبینش برخلاف قاعده مشاهده کرد ودانست که سرشورش داردهرگاه بزرگ شودعمری بشورش خواهد گذارند بلکه ازین عهدنامه پدر وسرکار باعظمت که اتفاق است دلگیر است اکنون محرر کتاب میگوید که شخص غیوروشجاع ومردمیدان دلاوری اول بخوردسالی وبزرگی چه دخل دارد تهور وشجاعت ذاتی است که خداوند سزاوار اومیداند وعطا می کند چنانچه کدام شخص صاحب غیرت ومردصاحب ناموس رضامیدهد که دیگری بوطن اوداخل شود وبزرگی کند وخودراصاحب سریر ولایت سازد وصاحب ولایت مسخرخودداند بلکه غیرت بدرجهٔ دامگیر میشود که بقتل خود رضا میشود وطاقت دشمن ندارد که بملك خود ببیند اماسردارعبدالرحمن خان که دست ستیز نداشت وعنان اختیاردرقبضه اقتدارپدرش سردار کلان بود لاچار صبر میکرد وفرصت می جست وامید وار درگاه خداوند بود باری سرمطلب بازگردیم بندگان اقدس باعث برادر بزرگ اصلا درظاهر اظهار نکرد بلکه توصیف سردار عبدالرحمن خان روائی کرد چنانچه بدربار شیرخداعهدنامه راباسردار محمدافضلخان تازه کردند وازطرفین بکلام الله شریف دست مانده قسم خوردند کهدربدی وبدخواهی همدیگر نکوشند وسخن چین غمازرا بسزا برسانند چون عهد نامه بپایان رسیدخرسندی حاصل شد در باغ اله چوپان کهجای فراخ وهوادار وسبزه زاراست وازهرجانب آبشارو آبهای فراوان جاریست ودم از سلسبیل میزد فرود آمدند وبعیش وعشرت نشستند وخرسندی نمودند بعدازآن بندگان سرکار چندین امور افغانستان ازهرات الی دارالسلطنه کابل کهرویدادشده بودیك بیك بحضورسردار کلان نقل میکردند وداستهشان می نمودند مقصد ازین بیانهای سرکار یکی اطلاع دهی دوم سبب شفقت ودل صافی اظهار می فرمودند.

لیکن یومیه متوجه گفتار ورفتار وکردار سردار عبدالرحمن خان بودند وحرکات شان راملاحظه مینمودند وبرخلاف قاعده می دیدند بلکه ساعت بساعت از سردار مذکور حرکات مکرر مشاهده می کردند که موجب کدورت حضور اقدس میگشت باوجود آن سرکار ذوی الاقتدار درخورد سالی سردار مذکور محسوب میکردند و ملال خاطر نمی شدند چنانچه بسردار عبدالرحمن خان لازم بود که شب وروز بخدمت کوشند وخاطر سرکار والاراخرسند دارند وحاضر حضور باشند و شرایط مهمانداری بجا آرند ویك لحظه ازحضور پدر وسرکار کناره نگردند زیرا که صاحب ولایت گفته میشدند وبندگان اقدس مهمان دولت شان بودند شخصی که صاحب ولایت و صاحب سلطنت باشد وحکمران ترکستان گفته شوداولا بسردار کلان پدرخود ملاحظه کنند که سرکار والاچه نحوعزت داری میکنند وبزرگ میدانند ورفتار مینمایند پس لازم که مقابل آن بحضوربندگان سرکار که هم پادشاه وهمرتبه پدری داشت خدمت گزاری می کرد تااینکه برعکس آن عمل می کردچنانچه درسه شبانه روز که سرکار ذوی الاقتدار در اله چوپان تشریف داشتند دو مراتبه بحضور آمدند ودیگر درتخته پل استقامت داشتندو بحضور پدروسرکار نیامدند مختصر آنکه کدورت ونفاق سردار عبدالرحمن خان بحضور سرکار ظاهر شد و هویدا گردید ودانسته شد که عاقبت غیر ازنفاق چیز دیگر ازین صادر نمی شود باوجود آن بندگان اقدس درصبر وشکیبایی افزوده بخاطر داشت سردار کلان اظهار نکردند وبدل نگهداشتند وروز چهارم که امر نموده بودند از منزل اله چوپان حرکت فرماشده باتفاق سردار محمد افضل خان واپس بجانب تاشقرغان مراجعت فرمودند وروز سوم در تاشقرغان نزول اجلال نمودند و روزی چند بعیش وعشرت وخرسندی گذرانده ارادهٔ دارالسلطنه کابل نمودند وبخاطراقدس والا مصمم شد که بزودی عازم دارالسلطنه کابل گردند زیرا که زمستان نزدیك و راه کابل کوهستانی بوده وزحمت بسیاردارد بعدازان بزرگان حضور ودرباریان نزدیك ودور ومشران درباررابا افسران لشکر بحضور طلب کرده مشورت کردند و سخن جمله گی برهمین گونه قرار یافت ثانی بندگان عالی سردار سالار سردار محمد علیخان عرضه داشت کردند که هرگاه ازحضور فیض ظهور امرشود و اجازه باشد سه روز غلام را مرخص فرمایند که بزیارت شیر خدارسیده وبقدمبوسی شان مشرف گردم وبدعای دولت خداداد پادشاه قوی شوکت اشتغال ورزم وبلاتوقف عازم حضور معدلت دستور پادشاه رعیت پرور شوم بندگان شهریارعدالت گسترازروی مهرومحبت ونوازش پدرانه سه روز مرخص فرمودند وامر کردند که بایك رساله مکمل که عبارت از چهارصد نفرباشد و بعضی بزرگان حضور خودعازم قدمبوسی شیرخدا شوند وبزیارت علی مرتضی رسیده زودتر مرخص شوند که منعالخیر ارادهٔ رفتن دارالسلطنه کابل بخاطر بندگان اقدس مصمم است این بود که سردار محمدعلیخان رخصت بندگان سرکار روانه مزار شریف شده روز دوم بقدمبوسی علی مرتضی مشرف گردیدند ازانطرف سردار عبدالرحمن خان

ازتخته پل شنیده بخدمت سردارعالی سردار محمدعلیخان بمزارشریف آمده سلام کردند وملاقات نمودند و بندگانعالی دربارهٔ سردار عبدالرحمن خان نوازش فرمودند ودر مسند خودجای دادند وبعیش وعشرت نشستند ولحظه بلحظه شفقت میورزیدند و دراله چوپان که جای خوش آب وصفا بود منزل نموده بودندروزدیگر سردار عالی مقداردرباغ الهچوپان آسوده نشسته بودند که شخص بی نام عریضهٔ بحضور سردار عالی فرستادند نوشته بود که شرط احتیاط بجا آرید زیرا که لشکر تخته پل در حدود سیاه گرد که بیرون شهرمزار شریف است گرد آمده اندوبامر سردار عبدالرحمن خان میخواهند که باشما شباخون زنند خلاصه مدعا ازمطالعهٔ عریضه بی نام سردار محمد علیخان بحیرت فرو رفتندوتعجب کردندلاکن باکسی اظهار نکردند مگررسالهٔ رکابی راخوفیه امر کردند که ازحضورعالی جدانشوندو آمادهٔ کارباشند بعد دوسه نفرراپی تحقیق فرستادندتا مشخص کنند که این سخن اعتباری را شاید یا ؟ چنانچه شخص فرستاده باز گشته بحضور عرضه داشت کرده که بچشم سردیده شد عریضهٔ عارض حقیقت دارد وبقول راوی سه هزارسوار وپیاده بمزارشریف حاضر است لاکن منفرق میکردند قضارا شخص دیگر واردحضور شده وبهمین تفصیل عرصهداشت کرد ورفت ساعتی نگذشته بود که شخص ثالث بحضور رسیده آشکار عرض کرد . خاطر بندگان عالی یکباره مکدرشد بعدازان باواز بلند فرمودند که اسباب صلح وصلاح ازمیان برچیده شد واسباب فتنه انگیزی برپا گشت واز فتنه انگیزی سردار عبدالرحمن خان خرابی دولت ترکستان گردید و سلطنت سردار محمدافضل خان کاکا برباد رفت و فلک کینهجو طبل کجرفتاری را بصدا درآورد وفتنه خوابیده را بیدار کرد اکنون لازم شد که شرح این قضیهرا بحضور بندگان سرکار عریضه بداریم تاچه فرمان آید اتفاقاً فرصتی که شخص ثالث بحضور عالی همین قضیهرا عرضه داشت میکرد سردار عبدالرحمنخان حضورداشت وبیان شخص ثالث را بحضور خود میشنید لاکن احوالش دیگرگون شده بود وپراگنده احوال متحیر مانده ود سردار محمدعلیخان سوال کرد که چرا این چنین حرکات غیرمناسب که سراسر باعث خرابی دولت میشود مینمائید قیاس کنید که مرا محبوس نمودید وبمرادخود رسیدید الحمدلله والمنه سرکار اشرف اقدس بادریای لشکر حاضر است چگونه جواب خواهی گفت وسردار کلان کاکا صاحب پدر شما درتاشقرغان حضور سرکاراسع وسرکار اقدس قرآن کرده وعهد وپیمان نموده ازین حرکات شما البته موجب نفرت است و کدورت دست میدهد وخرابی کلی میآرد مختصر کلام سردار عبدالرحمنخان سکوت ورزیدند وجوابی نگفتند بعد سردارعالی سردارمحمدعلی خان عریضه بحضور پاشاه قوی شوکت فرستاد وگزارشاترا عرض کرده وعرض داشت نمود که اوضاع و اطوار و رفتار وکردار وحرکات سردار عبدالرحمن خان برخلاف صلح وصلاح است هرگاه فرمان باشد محبوس باید شود تاسرزنش یابد وفیمابین بندگان سرکار وعموی بزرگوار نفاق نیفتد و کار باصلاح آید بعد ازفرستادن عریضه خود جناب بندگانعالی درمزارشریف توقف فرمودند وآدمان صاحب اعتمادرا مامور نمودند

تا شب و روز ازحرکات سردار عبدالرحمن خان اخبار دارند وسخن را براستی عرضه نمایند لهذا چون عریضهٔ سردار عالی بحضور بندگان اقدس رسید و از نظر گزارش یافت حرکات سابقهٔ سردار عبدالرحمن‌خان را بخاطر آوردند چنانچه درمزارشریف ملاحظه فرموده بودند وبخوبی یقین‌شان حاصل‌شد بعدازان عریضهٔ سردارمحمدعلیخان‌را بحضور سردار محمدافضل خان نشان دادند سردار کلان خیلی متفکر شد و بسردار عبدالرحمن خان فحش داد وبد گفت و بهما ن مجلس برای فرزند خود خط سرزنش نوشته فرستادند وبحضور بندگان اقدس عذر خوردسالی اورا نمودند وازجانب خود عذر خواستند وسرکار والا نیز خنده نمودند وگناه سردار عبدالرحمن خان عفو کردند بهرحال سردار محمدعلی خان انتظار فرمان سرکار بودند روز دیگر بهتر وبیشتر خبر تازهٔ بروی کار آمد چنانچه همین حرکت نامناسب‌را دروقت ورودبندگان سرکار بمزارشریف هم نموده بود و قصد محبوس نمودن سرکار را بخاطر داشت وسه هزار فوج نظامی متفرق باطراف مزارشریف آورده بود لاکن علاج پذیر نشد بندگان عالی همین قضیه را که خوب بحقیقت رسانده بود بحضور بندگان سرکار عریضه کرد هنوز این غوغا برپا بود که فلک غماز وفتنه‌انگیز بیکباره صلح‌را بجنگ وموالفت را بمخالفت ودوستی را بدشمنی مبدل گردانید وفتنهٔ جزوی را کلی ساخت وطبل کج‌رفتاری را بصدا درآورد وديو لعين‌را ازخود خرسند گردانید مصدقات این مقال آنکه شخصی ازمحرمان ومعتبران سردار عبدالرحمن‌خان که محرم راز وصاحب اعتمادش بود و دائم اسرار مخفی سردار مذکور باوی بود وشخص مذکور را سردار عبدالرحمن خان هم نفس خود میدانست و ازین بیشتر محرم راز نداشت لاکن سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان دراین باب خوردسالی کرد ونا تجربه کار بود چنانچه استاد میفرماید :

دراین زمانه که بردوست اعتمادی نیست   چگونه غره توان شد به گفتهٔ دشمن

واستاد دیگر میگوید :

رازمگشای بهرکس که درین مرکزخاک   سیر کردیم بسی محرم اسرار نبود



ودیگری بیان میدارد :

چه زیبا گفته است آن مرد هشیار   که گر سر بایدت سر را نگهدار

مختصر کلام همان شخص محرم را از سردار عبدالرحمن خان خوفیه بحضور سردار محمد علی خان آمده یک خط بحضور شان داد سردار عالی مطالعه‌فرمودند ملاحظه‌کردندکه مهرسردار محمدافضل خان است که بعد از قسم وعهدنامه باسم‌سردار عبدالرحمن‌خان پسرخودنوشته وفرستاده بود شرح خط ازینقرار نوشته‌اندکه‌فرزند من بعدازورود تاشقرغان رویدادرا دگرگون دیدم و از آمدن خود پشیمان شدم و چون فرصت ازدست رفته بود لاچار تحمل کردم و بعد ازان لاچار بدربار شیر خدا قسم و عهدنامه نمودم شایدکه بتدبیر نجاتی حاصل گردد

ممکن نشد بنا بران بشما اطلاع میدهم که باید و شاید آمادهٔ کار خود باشید و لشکر خود را پراگنده نکنید و مکمل و مصالح داشته تا این نیازمند درگاه الله فرصت یافته خواه شب و روز خود را بشما رسانم و هرگاه چنین نشود از تقدیرات الهی میدانم لاکن خط را بخوانید و فوراً بسوزانید و هوش کنید که احدی اطلاع نیابد زیرا که زمانه را اعتمادی نیست خصوص درین فرصت که دوست از دشمن جدا کردن بسی دشوار است،

شعر

درین زمانه که بر دوست اعتمادی نیست چگونه غره توان شد بگفتهٔ دشمن

ارجمندا بنی آدم مختلف اوضاع است و اعتباری ندارد مبادا کار بر سوائی انجامد و باعث خرابی دولت ما و شما شود و باز چون خط سردار کلان از نظر گذارش یافت ساعتی سردار عالی سکوت ماندند و ازین قضیه عالم سوز بحیرت فرو رفتند و متفکر شدند اتفاقاً در همان حین سردار عبدالرحمن خان حاضر نبود و در تخته پل رفته بود سردار عالی مقدار بعد از تحمل بسیار همان شخص محرم راز سردار عبدالرحمن خان را که نمک حرامی به بادار خود نموده بجرم ساخت و سیاه روی دنیا و عقبا گردید زیرا که هر کسی که پاس نمک نکرد گویا شرمندهٔ دو جهان خواهد بود.

فرد

هر که نمک خورد نمکدان نشناخت درمذهب رندان جهان سگ به از وست

بهر حال شخص محرم را با همان خط و یک پهره رساله بحضور بندگان عالی سرکار فرستاد و در ضمن آن عریضه کرد که فدایت گردم دشمن همه وقت دشمن است و با دشمن دوستی کردن بسی دشوار است تا چند ملاحظه باید کرد هرگاه دوستی میداشتند باعث چه بود که در باجگاه سنگر زدند و جنگ کردند در باجگاه با هر کدام شخص بود خدانخواسته هرگاه در باجگاه بلشکر سرکار فتوری پیرفت یا در مقدمهٔ روحی بعد از آن معلوم میشد که چه نحو با سرکار رفتار میکردند چون اقبال پادشاه را خداوند بلند ساخته و دست ستیز و پای گریز ندارند ناچار شیوهٔ دوستی بکار میبرند فدایت گردم هرگاه ذره پروری کرده زود تر با لشکرهای حضور نزول اجلال در مزار شریف فرمایند از مرحمت است تا سررشتهٔ ترکستان بدرستی بسته شود و تدارک دشمن زود تر کرده آسودگی دست دهد باقی جاب بندگان سرکار پادشاه و صاحب اختیارند چه نحو که خیر دولت خداداد را میدانند مختارند.

حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس

غلام خدمتگار و جان فشان و فرمان بردارم خاص خدمت هستم اکنون راقم حروف و تحریر کنندهٔ این گزارشات در خصوص فقره که تحریر کردم مشوش است و عقلش تقاضا نمیکند بلکه از عقل بعید است هرگاه خردمندان صاحب عقل و دانایان روزگار خوب ملتفت شوند یقین دارم که عقل شان تقاضا نخواهد کرد زیرا که این چنین شخص بزرگ و کهنسال

که بزرگترین فرزندان امیر کبیر باشد وعمری بسلطنت بگذ راند و چندین تجربه های
دنیارا ملاحظه کرده باشد خصوص درینوقت که لشکر بیگانه به نفس ولایت ترکستان رسیده
واستقامت دارد وخود سردار مذکور بلشکر دشمن گویا اسیر باشد ودست ستیز نداشته باشد
واختیار ازدست رفته باشد بکدام عقل خط ومهر بفرزند خورد سال خود می نویسد و اختیار
جنگ ومقدمه بوی میدهد هرگاه ازابتدا شورش میکردند جایز بود زیرا که لشکر وکشور
داشتند فتح میکردند وخواه شکست می یافتند اکنون که ازهمه اختیار خارج شدند چگونه
عقل تقاضا میکند لاکن ازدوشق خارج نیست یکی ازفتنه انگیزان ترکستان خواهد بود
زیرا که سردار محمد اسلم خان ومحمد حسین خان اززمانی که از هرات فرار شده وارد
ترکستان شدند ومدتی فتنه انگیزی وغمازی بکار بردند سردار کلان بسخن شان التفات
نکرد بلکه سردار محمد اسلم خان را از حضور خود براند ممکن است که سردار
عبدالرحمن خان را که خورد سال بود با خود همدست کرده بهر عنوان که توانستند مهر
سردار کلان را سفید مهر گرفتند ودرینوقت بکار بردند تافتنه خوابیده را بیدار کردند
ومقصدشان که نفاق اندازی بود حاصل کردند وسلطنت را برباد دادند دوم ازخدمتگاران
معتبر ترکستان که سالها ازدولت ترکستان بعیش وعشرت میگذرانند لاکن دراصل وابسته
نفاق بودند وشیوهٔ نفاق بکار میبردند چنانچه این رفتار درجمیع دربار افغانستان رواج داشت
می شود که بکید کیادان و بشیرین زبانی غمازان و فتنه انگیزان
در جاده نمک حرامان قرار یافته مهر ساختگی کرده بودند وبمهر سردار محمد افضل خان
مطابق نموده باشند درینوقت سردار کلان بگفته اوشان عمل نکرد کیادان کننده
کار باتفاق همدیگر فتنه انگیزی بکار بردند ودولت بزرگی را برباد دادند لاکن
خود را شرمندهٔ دو جهانی ساختند البته از رتبهٔ بزرگی هم افتادند قصه کوتاه هیچ
کسی تیشه به پای خویش نزده وراجع بخرابی خود نشده بازهم خداوند عالم بهتر میداند
چیزیکه عقل تقاضا کرده تحریر کردم اما تقدیرات ازلی ما سوای عقل است چنانچه
استاد می فرماید مثنوی :

گرشود پرذرات عالم پیچ پیچ   باقضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون قضا بیرون کند ازچرخ سر   عاقلان گردند جمله کور وکر
ماهیان افتند از دریا بیرون   دام گیرد مرغ پران رازبون
این قضا بادیست سخت وتند خو   خلق چون خس عاجز اندر پیش او

مختصر کلام اینقدر سخن ازین فقره تحریر شد بازهم الغیب عندالله خداوند عالم
دانا وبیناست ونیکو ازضمیر بندگان خود میداند اکنون باز گردیم سر مطلب واز
اصل مدعا سخن رانیم بهر حال چون عریضه سردار محمد علیخان معه شخص محرم سردار
عبدالرحمن خان وخط دست آویز بحضور سرکار عدالت گستر در تاشقرغان رسید و
از حضور فیض ظهور گزارش یافت آتش غضب درکانون سینه شعله زدن گرفت ولرزه
درانداممبارک افتاده وچنان غضبناک شد که کسی در مجلس بحضور شان یارای کلام
نداشت وهمه چون نقش دیوار بیحس وحرکت بودند بعدازز زمان طویل سردار سلطان

علیخان را بحضور طلب کرده خط سردار محمدافضل خان را بوی دادند و مرحمت کردند که شما مردم فکر نا کرده متوجه زشت وزیبا ونشیب وفراز نشده بدون تدبیر و تامل کار بزرگ را کوچك می شمارید و عقل خدا داده را ضایع ساخته حکم کنید که باید چنین شود زیرا که خودرا ذکی وصاحب فهم تدبیر وعقل کامل میدانید عاقبت عقل کامل شمارا اینگونه نتیجه می بخشد و کار سلطنت را باینجا میرساند وکیل دولتین باید چنین باشد و خیر خواه طرفین باید چنین کند که پادشاه خود را بدنام وبدعهد سازد وهم دولت بزرگی را برباد دهد وبرای پادشاه خود نام نیکو - اصل سازد تا جمیع افغانستان بدانید که سرکار امیرشیرعلیخان بعداز پدر بجای پدر به تخت افغانستان نشست اول حکمی که راند این بود که با برادر بزرگ خود عهد نامه کرد و بعداز عهدنامه محبوس ساخت وولایت ترکستان را که پدر داده بود بفریب ازوی بگرفت درباره بندگان سرکار خوب خیر خواهی کردید ودرباره سردار محمدافضلخان بسیار نیکویی بجا آوردید حال رفته نزد سردار محمدافضل خان خط شان رابدهید که مطالعه کنند و جواب خط راحاصل کرده بیارید تااز حقیقت کار بندگان سرکار دانسته شده متوجه امورات خود شوند زیرا که شما براستی وصداقت سردار محمدافضلخان قسم میخوردید و حال نیز جواب خط سردارمذکور رابصداقت معلوم کنید سردار سلطان علیخان باهزار خوف وبیم از حضور بندگان اقدس برخاسته نزد سردار کلان سردار محمدافضل خان رفت وخط سردار مذکور را بحضورشان داده جواب طلب شد سردارمحمدافضل خان خطرا کشاده مطالعه کرد خط ومهرخود را آشکار دیددانست کشتی دولت شان طوفانی شده وراه چاره مسدود گردید واین خط جوابی ندارد که صواب باشد امالاچار خودرا ازدست نداده فرمودند که این خط غلط است واصلا بندگان عالی ازین خط خبرندارد هرکس اینخط راکرده باشد یقین دارم بدشمنی کرده است لاکن از مهر خود انکار نمی کنم هر چند که مهر ازمن است اما شخصی بهر فریب که دانسته باشد مهر بندگان عالی را گرفته مهر کرده که قطعاً از ینکار اطلاعی ندارم وقسم میخورم که دشمنان درحق بندگان عالی اسبابی چیدهٔ اند وقصد شان بخرابی دولت بندگان عالی وبدنامی از پادشاه افغانستان است چنانچه مدتی سردار محمد اسلم در تخته پل بحضور بوده وهر قدر مکروفریبی که بخاطر داشت بکاربرد بندگان عالی قبولدار نشد یقین دارم که سبب این فتنه انگیزی و غمازی وباعث خرابی دولت بندگان ما شده باشد خصوص دراین زمانه که اصلابدوستی مردم اعتمادی نیست .

امید که بحضور بندگان اقدس بروید واز جانب بندگان عالی قسم یاد کنید وعرض کنید که رگ وریشهٔ من ازینکار خبرندارد والحمدلله والمنه از فضل خداوند جانشین پدر و پادشاه افغانستان میباشید فکر کنید که بعد از قسم وعهد نامه ازمثل من شخصی چگونه اینکار صادر میشود هرگاه نفاق اندیش میبودم ممکن بود که در ابتدا حرکت میکردم زیرا که درآنوقت یك اعتباری داشتم ولشکر وکشور هم بقدر احوال خود موجود داشتم حال که خود را بخداوند سپردم وبندگان شمارا بزرگ پنداشتم و از همه دولت وعزت خود درگذشتم وبدولت شما مهمان شدم ؤدست تصرف خود را از جمیع

دولت خود کوتاه کردم یقین که از کودک اینکار صادر نشود چگونه از بندگان ما خاطر اقدس قبول فرمایند .

فرد

امروز در قلمرو دل دست دست تست — خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز

باری چون کلام سردار کلان تمام شد سردار سلطان علیخان از نزد سردار مذکور برخاسته بحضور بندگان اقدس رسید و عرض داشت سردار کلان را بحضور فیض ظهور از اول تا به آخر بیان کرد لاکن سرکار امیر شیرعلیخان جمله بیان های سردار کلان را بجوی نخرید وزیاده برزیاده غضب کرد و از آن گهر بار بیان فرمود که دوستی فی مابین برطرف شد و اتفاق ازمیان برداشته شد اکنون سزاوار است که بندگان سرکار عنان اختیار را از دست ندهد و بگفته مردم زمانه عمل نکنند بعد از آن یك کمپانی پلتن معه افسر بگرفتن سردار محمد افضل خان مقرر کرد که محبوس دارند حسب الامر یك کمپانی پلتن رفته اطراف خیمه سردار کلان را گرفتند و دوستی بدشمنی مبدل شد .

فصل دوم

مقدمه برپا شدن دولت ترکستان و محبوس گردیدن سردار محمد افضل خان و تصرف نمودن سرکار امیر شیرعلیخان ترکستان را :

لهذا بعد از محبوسی سردار کلان سه پلتن و دو رجمنت رساله فوراً بمزار شریف نزد سردار محمد علیخان فرستادند و فرمان نمودند که تا ورود بندگان اقدس متوجه امورات خود باشند که مبادا از لشکر تخته پل گزندی برسد اینك خود بندگان اقدس با دریای لشکر بفضل خداوند بی دربی میرسم لاکن درخصوص سردار محمد افضل خان هر چند اسم محبوسی داشت اما در عزت داری شان سرموی تغافل نکرد بلکه در عزت شان افزوده گردید و بیشتر و بهتر متوجه عزت داری و بزرگی شان گردیدند مختصر کلام بعد از فرستادن سه پلتن و دو رجمنت رساله خود بندگان سرکار امر کردند با فواج خون خوار که روز چهارم از تاشقرغان حرکت کرده عازم مزار شریف می گردیم باید آماده و تیار باشند چنانچه روز موعود از تاشقرغان مراجعت کرده روانه مزار شریف گردیدند دو منزل در بین راه نموده روز سوم بیرون دروازه مزار شریف بجانب تخته پل لشکرگاه کرده فرود آمدند و خیمه و بارگاه باوج ماه برپا کردند و خود بندگان اقدس بر تخت خسروی نزول اجلال فرموده بخیریت نشستند و بندگان عالی با لشکر کابلی که درچوپان استقامت داشتند از آنجا کوچیده چون قطره بدریا پیوستند اکنون سرکار امیر شیرعلیخان را با افواج کابل در بیرون دروازه مزار شریف بجاه و جلال بگذارید .

چند کلمه از رویداد سردار عبدالرحمن خان شنوید :

درهمان حین که سردار مذکور از حضور سردار محمدعلیخان از اله چو پان به بهانه اموری کناره شد و از خط سردار کلان وشخص محرم خود هم اطلاع داشت که بحضور سردار محمد علیخان رفته خط سردار کلان را داده بود و خط و ملازم هم بحضور سرکار اقدس درتاشقرغان رفته انتظار فرمان سرکار بودند از ین رهگذرهم خوف بسیاری بخاطر داشت زیرا که این واقعه جان گداز خانمان سوز باعث خرابی دولت پدرشد وسلسله سلطنت ترکستان برباد رفت و خود سردار عبدالرحمن خان از شدت غم واندوه مجنون واربا حوال خود نمی دانست باوجود اینقدر اسباب شکست چون غیرت ذاتی داشت مردانگی رااز دست نداده خود را درتخته پل رسانید و بجمع آوری لشکر کمر بست وقصدمقدمه کرد وخواست که بالشکر خود که همه فدائی بودند بالای سردار محمدعلیخان بمزار شریف رفته چپاول انداز دو سردار محمدعلی خان را دستگیر سازد که ناگاه خبر رسید که فوج بسیاری ازتاشقرغان بحضور سردار محمد علیخان حاضرشد وعنقریب خود بندگان سرکار با افواج خونخوار میرسد اضافه بران چندنفر بزرگان دربار که بحضور سردار عبدالرحمن خان حاضر بودند از شورش و مقدمه مانع شدند وعرض کردند که مقابل شدن با لشکر کابل ممکن نیست بهتر آنست که خود راسرگشته کنیم وازدشمن کناره شویم والا دستگیر خواهیم شدهرچند زودتر تدارک جان خودرا بکنیم بهتراست زیرا که دشمن گلوگیرودست ستیز کوتاه گشت بعداز عرضه داشت معتبران حضور سردار عبدالرحمن خان که تدبیر را مقابل تقدیر ندید و سخن ناصحان پسند افتاد ودانست که کار دیگر گون ودولت پدرسرنگون وسلطنت ترکستان واژگون گردید وحکومت ترکستان ازدست رفت ثانی لشکر های تخته پل را مرخص خانه های شان نموده باقلیلی خدمتگار وخزینه ودفینه زرو جواهر که درخزانه موجود داشتند باخود گرفته بجانب بخارا مرحله پیما شدند خصوص از محبوسی پدر که شنید روز روشن شب تاریک شد ودیگر جای توقف نماند بهرحال باقی مانده اثاثه سلطنت وپادشاهی ازتوپ وتوپخانه وجباخانه واسباب دولت پادشاهی آنچیزی که باقی ماند بتاراج رفت چنانچه بسیاری آن را لشکر و نفری ترکستانی تاراج کرده عازم اوطان خودشدند ومابقی را ماندند به بتصرف لشکر ظفر اثر کابل که برکاب سردار عالی سردارمحمد علیخان درمزارشریف بود بدرآمد اکنون مختصر از رفتار و کردار سردار عبدالرحمانخان که درزمان خورد سالی داشت شمه تحریر کرده سر مطلب باز گردیم سردار مذکور اززمان کوچکی صاحب کمال وشجاع وصاحب غیرت ودلاوری بودشوق تفنگ وذوق شکار ومایل بجنگ وجدل بودوبهمین منوال یومیه می گذرانید لاکن فرمان برداری پدر که رضای خداوند درآنست بخاطرداشت ودردلاوری و شجاعت وسخاوت کمی و کوتاهی نداشت روزی درایام خورد سالی که بمکتب میخواند خدمتگار وغلام بچه وچندنفر بخدمت شان ماموربود چون ازمکتب آزاد می شدند بشوق تفنگ زدن بیرون شهر برآمده نشانه میزدند روزی دربین تفنگ زدن فرمودند که گلوله تفنگ آدم می کشد یاخیر بعدازان غلام بچه خودرا چندقدم دور ایستاد کرده وبا تفنگ زد

و مقتول کرد و خندید چون این خبر بسردار کلان رسید غمگین شد و سردار عبدالرحمن خان را بحضور طلب کرده فحش داد وغضبناك بسردار مذکور نظر افگند وساعتی ازغضب سخن نکرد بعد فرمودند که هرگاه فرزند دیگر میداشتم فورا بعوض فلابچه شمارا بقتل میرساندم اما چاره ندارم که فرزند دیگر ندارم اکنون سزاوار شما آنست که محبوس عمری باشید تاعبرت دیگران گردد چنانچه درکارخانه توپخانه یك سال بیشتر محبوس بود در مدت محبوسی لباس تازه نپوشید و موی سر نگرفت ومی گفت که امرپدر واجب وشخص گناهکار باید چرکین باشد هرگاه چنین نکنم گویا بی فرمانی پدر کرده باشم چنانچه بهمان منوال بسربرد تازمانی که ازقید رها شد وبحضور پدر رسید چون چشم سردار کلان دفرزند افتاد گریان شد وازگناه فرزند گذشت ودعای خیر دربارهٔ فرزند باداِ رسانید این بود که خداوند عالم (ج) سردار عالی را سزاوار سلطنت افغانستان کرد وبدولتهای خارجه مشهور آفاق گشت چنانچه افغانستان بی نام ونشان را بانام ونشان کرد وهمسردول خارجه ساخت اکنون سرسخن باز گردیم مختصر کلام چون بندگان سرکار امیرشیرعلی خان بالشکر ظفر اثر که همه چون ببربیابان واژد های دمان خودرا میدانستند وشب وروز مشتاق جنگ ومایل مقدمه بودند بعد ازورود مزارشریف و توقف نمودن قضیهٔ تختهپل و فرار شدن سردار عبدالرحمنخان شنیدند خصوص سردار عالی با لشکر رکابی صبح همان روز بسرعت تمام خود را درتختهپل رسانده وشهر تختهپل را باجمیع اثاثه سلطنت بتصرف خود آوردند و بعد ازان بحضور فیض ظهور بندگان اقدس عریضه فرستادند چون عریضه ازنظرمبارك سرکارذوی الاقتدار گزارش یافت فردای آنروز ازمزار شریف حرکت فرماشده باافواج کابل درشهر تختهپل نزول اجلال فرمودند لاکن خودبندگان اقدس باقابل لشکرو بزرگان حضورومعتمدان دربار برکاب شان درتخته پل اسنقامت فرمودند وکلیه لشکر ظفراثررا بدور دروازه تختهپل برکاب سردارعالی فرود آوردند وخیمه وخرگاه براوج ماه برافراشتند وبخرسندی وخرمی گذرانده شبوروز ازخوان احسان بندگان عالی بهرهمند وآسوده وبرقرار دادعیش میدادند مختصر کلام چندروزی که از رنج راه برآسودند و به عشرت گذراندند ثانی حسب الامر پادشاه قوی شوکت کارکنان حضور راجع به سرشته ملكداری ونظام داری مامور شدند اول سردار فتحمحمد خان که پسر وزیر محمداکبر خان وبرادرزادهٔ سرکار وافزون ازفرزندان سرکار خواستگار بود اورا بسریر سلطنت ترکستان مامور و به تخت افرا سیابی سرافراز فرمودند وجمیع امر ونهی وفرمان فرمائی ترکستان را کماکان در قبضه اقتدار اوتسلیم نمودند دوم سردار فیضمحمدخان که برادر بندگان اقدس بودندوقبل ازین بامر امیرکبیر بحضور سردار محمدافضل خان مامور وحاکم آقچه بودند بقرار سابق ازحضور سرکار اشرف اقدس بخلعت های فاخره و شمشیر دسته مرصع و اسپان تازی نژاد بازین ویراق طلاء دانه نشان سرافراز گردیده باشوکت وشان عازم آقچه

شدند لاکن بدربار عام که ازسپاه وفقراء حاضربودند بندگان سرکاربزبان گهربار رو بطرف سردار فیض محمد خان نموده جاری کردند که شما وسردار فتح محمدخان وجود بندگان سرکار میباشید وفی مابین شما باید فرق نباشد چنان سرشته ملک ودولترا انجام میدارید واتفاق میکنید وازنفاق کناره گیر میشوید ویك وجودگی را ازدست نمیدهید و رضا وخوشنودی سرکار را طالب میباشید وباتفاق جمیع امورات ترکستان را چنان انجام میدهید که اول خوشنودی پروردگار درآن باشد و دوم خرسندی بندگان سرکاررا خواهان باشید زیراکه ازاتفاق همه امورات انجام پذیرد چنانچه فرموده است .

شعر

مورچگان گربکنند اتفاق   شیرژیان رابدرارند پوست

اضافه بران باوجود عموی بودن بحضور سردار فتح محمد خان فرمان بردار بوده ازگفته حسابی سردار مذکور تجاوز نمیکنی ومتوجه احوال همدیگر میباشید واز نفاق تکرار میفرمائیم که دوری جوئید زیراکه نفاق باعث خرابی دولت است وسردار فتح محمد خان نیز باشما همین رفتاررا میدارد وشما را بزرگ خود دانسته و بصلاح و صوابدید شما بامور ملك وملت وسرشته ترکستان میکوشد البته اتفاق شما وسرشته ملكرا باتفاق همدیگر انجام دادن رضامندی سرکار دران است لهذا بعدازماموریشدن سردار فیض محمد خان بحکومت آنچه ووعظ ونصیحت کردن سرکار طرفینرا بعدازان دیگر عاملان ملك وحاکمان ولایت را بحضور طلب کرده بعضی را برقرار وبرخی را عوض نمودند سردار سلطان مرادخان که صاحب حکومت قندوز وخان آباد وتوابعات قطغن بود بقرار سابق ازحضور مامور حکومت خودشدند وبه خلعتهای فاخره سرافراز گشته بجانب قطغن رائی شدند . میررستم خان که از پدر مامور متولی باشی روضهٔ مبارکه وحکومت مزارشریف بودند بهمان منوال مامور شدند میرکلیمخان بقرارسابق حکمران شبرغان ومیرمحمد خان کوسه که در تمامی میرهای ازبکیه فتنه انگیز وسرشور وباجرئت بود آنهم بقرار سابق حاکم سرپل گردیدند اما درزمان سردار محمدافضلخان سردار محمدزمانخان که حاکم سرپل بود ومیرمحمدخان در کوهستانات سرپل مامور بامر و نهی سردار محمدزمان خان عمل میکرد دریتوقت حاکم بااستقلال شد وسردار محمدزمانخان بر کاب سرکار والاتبار مامور دارالسلطنه کابل گردید خلاصه کلام دراول کتاب تحریر شد که خلص مینویسم دراین وقت هرگاه اینگونه سخن هارا خواهم که جزوار تقریر دارم وحاکم وعامل وغیر ذالك را درقید ترقیم جداگانه درآورم وشرح بدهم ممکن است که دفترها گنجایش آنرا نداشته باشد . بهر حال مدت دوماه ونیم بندگان سرکار اقدس درتخته پل بدولت واقبال در تخت افراسیابی نشسته کارکنان حضور و مستوفیان صاحب کار و کارگزاران نزدیك ودورشب و روزسرشته ملك ترکستان را بسته حسب الامر بهر شهر ودیار وقصبه حاکم وعامل مقررفرمودند وبهر کدام از خوان احسان بندگان سرکار بهره مندو بخلعتهای

فاخره سرافراز گشتند وبفرمان برداری و خدمتگاری سردار فتح محمد خان مامور
کردند وامر نمودند که از گفته حسابی سردار مذکور تجاوز ندارند وامر ونهی
سردار مذکور را براستی ودرستی قبول فرموده برخلاف آن عملی نکنند زیرا که
سردار فتح محمد خان فرزند سرکار است . بلکه بحضور
سرکار ازفرزندان اقدس عزیز تراست لهذا بهمین منوال که سرشته ملك راانجام دادند
همچنین لشکر ترکستان را متوجه شدند بعضی که نمك پرورده واحسان دیدهٔ سردار
محمدافضل خان بودند ازخدمت موقوف کرده اسباب پادشاهی را ازوی گرفته مرخص
خانه وجای شان فرمودند وبرخی را که سزاوار خدمت وجان فشانی داشتند بخدمت مامور
کردند وداخل لشکر ظفر اثر نمودند ونصیحت دادند که نمك حلالی کنید واخلاص بسرکار
داشته باشید البته سزاوار احسان ورتبه خواهید شد خلص کلام درمدت دوماه ونیم ازجمیع
امور ترکستان ازملکی ونظامی وازجزوی وکلی فارغ شده انجام داد ند وامری باقی
نماند وهمه بکمال عظمت وشوکت اتمام یافت بعدازان که خاطر فیض مظاهر بندگان
اقدس فارغ شد اراده کردند که بیاری باری تعالی بروز نیك وساعت سعید ازتخته پل
بجانب دارالسلطنه کابل حرکت فرماشوند چنانچه سردار محمد علیخان که عنان اختیار
جزوی وکلی بدست اقتدار شان بود بحضور فیض ظهور طلب کرده امر کردند که از
امور ترکستان بمرحمت خداوند سرکار اقدس آسوده خاطر شدند اکنون بندگان
سرکار بفضل خداوند ارادهٔ دارالسلطنهٔ کابل دارند لازم که دربین یکهفته سررشته لشکر
ظفر اثر رابخوبی ودرستی انجام داده آماده وتیار باشند که مع الخیر عازم دارالسلطنه
خواهیم شد لهذا بندگان عالی که سالار افواج وصاحب اختیار کل لشکر بودند بنا برامر
وفرمان بندگان اشرف اقدس همایون رجوع بتهیه وتدارك لشکر ظفر اثر نموده جیب
ودامان شان را ازخوان احسان بی کران وخزینه موفوره چه از تنخواه وانعام واحسان
پرداخته جمیع لشکریان راازشاه وگداء وبزرگ وکوچك وافسر وسپاهی وخان وخوانین
جمله را خرسند نمودند زیرا که جمله لشکریان بعداززمان طویل وسفر خیریت اثر عازم اوطان
خود بودند البته سزاوار . صاحب سلطنت و مناسب بزرگی ولایق پادشاهی چنین
باشد که جمیع لشکر وکشور خودرا ازخود خرسند گرداند وهمه را فدایی خود سازد
باری دربین یکهفته حسب الامر ازهمه امور لشکر و لشکریان واثاثه سلطنت فراغت
حاصل کرده بحضور اشرف اقدس همایون عرضه داشت نمودند ورضامندی سرکار
ذوی الاقتدار راحاصل نمودند بعدازان بندگان اقدس بقول نجومی که درکار فلکیات
مشهور آفاق بودند ومهارت تمام داشتند ودایم بر کاب ظفر شکوه مامور و مقرر بودند
بساعت سعید وروز نیك از تخته پل حرکت فرمودند ودر مزار شریف بقدمبوسی
اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب بروضهٔ مبارك شان باهزار عجز وانکسار مشرف شدند .
و زیارت کردند ونذر زیادی باهل خدمه روضه مبارك دادند ورخصت حاصل کردند
روزدیگر بفضل خداوند وتوکل باری تعالی عازم تاشقرغان شدند بعداز ورود تاشقرغان
سه روز توقف فرمودند که هرگاه شکست وریخت وبعضی امورات سپاه باقیمانده باشد
انجام بدهند زیرا که دیگر شهروقصبه تا ورود کابل نمیباشد بهر حال منزل بمنزل طی

مراحل نموده حد بحد دادرسی وبازخواست رعیت وفقراء را بحضور سرکار تمام کرده غوررسی میفرمودند واز روی مهر ومحبت باخورد وبزرگ تکلم کرده می گذشتند ودعاو فاتحه میگرفتند وا نعام وبخشش ونوازش مینمودند وطی منازل می کردند لاکن منزلهارا مختصر میزدند که اسپ وآدم آسوده باشند زیرا که لشکر عظیم و راه کابل همه کوه و کوتل بود هرگاه چنین نمی کردند جمیع لشکر که ازمور وملخ بیشتر بودند بیك روز بمنزل رسیده نمیتوانستند وپراگنده احوال می شدند مختصر کلام مدت بیست وشش روز از تاشقرغان تاورود دارالسلطنه شهر کابل گزارش یافت تا اینکه بفضل خداوند بفتح وفیروزی دولت واقبال وارد دارالسلطنه کابل شدند لاکن روز ورود شهر کابل خلق عظیم ازسپاه وفقراء وشاه وگداء وخرد وبزرگ که باستقبال برآمده بودند هر یك بترتیب وقاعده ایستاده چنانچه نظامی بیك جانب وملکی بدیگر طرف انتظار بندگان اقدس میبردند تا اینکه بندگان سرکار اول بسپاه نظامی رسیدند و توقف کردند زیرا که توپخانه ها بصدادر آمده وباتن ها سلامی گرفتند چون ازسلامی فارغ شدند بعد ازان سرکار بلند اقبال بهریك ازافسر وسپاهی احوال پرسی ونوازش شاهانه ومحبت پدری نمودند وگذشتند تا اینکه نوبت برعیت واعزه واشراف ملکی رسید، بندگان امیرصاحب قدم بقدم باهریك اسم برده بزبان التفات نوازش فرمودند وگذشتند بعدازان داخل شهر کابل شدند ملاحظه فرمودند که کوچه وبازار مملوازمردو با مهااز عیال پیر وجوان از حدافزون همه امیدوار دیدار پادشاه خدا جوی بودند و پادشاه نیزشکرا نگی خداوندی رابجا آورده بازن ومرد وخرد وبزرگ چنان بزبان شیرین تکلم کردند واظهار محبت فرمودند وچنان التفات کردند که زن ومرد به آواز بلند در بارهٔ پادشاه خداجوی خود دعاوفاتحه نمودند گویاعاشق دیدار پادشاه خود بودند تا اینکه بدولت واقبال برتخت موروثی در بالاحصار رسیده بر قرار نشستند وشکر پروردگار عالم را بجا آوردند لهذا مدت سفرخیریت اثر ترکستان یکسال وسه ماه کامل گزارش یافت باری مختصر سخن روز دیگر مردمان کابل که پادشاه عدالت گستر خود را دیدند وشادی نمودند وخرسندی کردند بعدازان فوج ،فوج ،بولك ،بولك بدربار گهربار شهریار عدالت گستر وارد شده سلام می کردند وتارتق خود را از حضور فیض ظهور میگذرانند چنانچه ابتداء قاضی وقضات وعلماء ودوم تجار واهل تجارت وثالث اهل کسبه صنف ، صنف سه روز پی درپی بازار مغازهای خود وارد حضور مهر ظهور شده سلام ودعا ومبارکبادی میکردند ومیرفتند وازحضور بندگان خدایگان پادشاه قوی شوکت چقدر که درمیزان عقل نگنجد نوازش ومهربانی شنیده وخلعت های فاخره پوشیده مرخص می شدند، چرا چنین نباشد زیرا که پادشاه ذوی الاقتدار وفقرای آن دیارنشو ونما یافتهٔ یکدیارند وپرورش شدهٔ یك شهر باید وشاید که پادشاه چنان که فرزند خودرا پرورش میدهد همچنان بافقرا نوازش دارند وفقرا ورعیت هم چنان باشند که شب وروز پادشاه خودرا ازدعا فراموش ندارند خلاصه کلام ازمطلب سخن رانیم بندگان سرکار وپادشاه قوی شوکت چون ازرفت وآمد مردم فارغ شدند وهرطائفهٔ را مناسب حال ازجامه خانه احسان به خلعت های فاخره سرافراز فرمودند ومرخص کردند بعدازان مدتی بعیش وعشرت کوشیدند

وشب وروز داد عیش دادند وجشن خسروی نمودند وباشوکت وشان برتخت دارای برقرار وآسوده نشستند ومشغول عشرت بودند تامدت چهل روز بعد ورود دار السلطنهٔ کابل بهمین منوال گذارش داشت وداد عیش داده با خرمی وفرحت روز را بشب وشب را بروز می آوردند چنانچه فلك کجرفتار ازمشاهدهٔ این جشن فیروزی وازین نشاط بهروزی رشك میبرد وبه حسد می افزود ودر بغض وعداوت افزوده میساخت وکینهٔ دیرینه را اخیار وفتنهٔ خوابیده را بیدار می کرد. بهرحال بطول نیانجامد بعد ازیکهفته که بندگان سرکار داخل دارالسلطنه شدند باوجود عیش وعشرت بهرشهر ودیار وقصبه که حاکم نشین بود رویداد ترکستان وداخل شدن دارالسلطنهٔ کابل را معهٔ گذارشات آن اطلاعاً فرمان فرستادند وهمه را براستی وخدمتگذاری ونمك حلالی ترغیب نموده نصیحت پدرانه کردند وبهریك مطابق رتبه وفراخور منزلت خلعت وانعام واسپ وشمشیر احسان کردند وباعث سپاه پروری وفقیر نوازی سفارش کردند وترغیب بعدل وداد نمودند چون بفضل خداوند ازتمامی شهرهای افغانستان فارغ البال وآسوده شدند باردیگر بدرگاه خداوند شکر گذار شده سجده شکر بجا آوردند وآسوده خاطر نشستند تخمینا ازین رویداد مدت یکسال کم وبیش گذارش یافت واندوهی به پیرامون خاطر والا نرسیده لاکن فلك کینه خواه که در کمین نشسته بغم والم گرفتار بود وفرصت میجست دراینوقت اسبابی رویکار آمد که فلك کج رفتار را دست آویز غمازی شد: آنکه در قندهار کان طلاء پیدا شد وفلك کینه خواه را که انتظار فتنه انگیزی بود دست آویز کلی شد وطبل کجرفتاری را بصدا در آورد وعالمی را بغم والم گرفتار کرده وآن همه عیش وعشرت را بغم مبدل ساخت،

مصدقات این مقال آنکه در قندهار بحدود زیارت باباولی در بغل کوه کان طلاء پیدا شد وازفضل خداوندی یومیه ترقی کرده وطلاء زیادی بهم میرسید وطلاء احمری بعمل می آمد ودرخوبی وتازگی ثانی نداشت سردار محمد امین خان که حاکم بالاستقلال قندهار بود آدمان صاحب اعتماد را مامور نموده بودند که یومیه موجود شدگی را بحضور آورده تحویل صندوقخانه بدارند لاکن سردار مذکور بحضور بندگان سرکار اطلاع دهی نکردند وچندان متاعی بنظر نیاوردند که سزاوار اطلاع دهی بحضور سرکار باشد امابهرشهر ودیار وقصبه شهرت یافته بود تااینکه ازشخص دیگر بحضور بندگان اقدس عریضه رسید وسرکار اشرف اطلاع یافت وازین رهگذر بندگان امیر شیرعلیخان اندوهی بخاطر رسانیدند اما از کمال عظمت وبزرگی بخاطر حق بین ملال کلیه نرسانیده وبرای سردار محمد امین خان که برادر اصلی بودند واگذار شدند واسم نبردند چندی ازین امور گذارش یافت لاکن خوبی وصافی وپاکی طلاء یومیه گوشزد حضور بندگان اشرف اقدس میشد اتفاقا روزی درمجلس حضور سخن از کان طلاء افتاد وسرکار اقدس فرمودند که عجب دارم از سردار محمد امین خان که چرا اطلاع ندادند وقدری نمونه نفرستادند سردار محمد رفیق خان که وزیر اعظم وفتنه انگیز افغانستان بودند دست آویز سخن یافته عرض کردند که باعث این کار سردار محمد شریف خان است وتازمانی که

درحضور سردار محمد امین خان باشد البته نفاق می اندازد وسردار محمد امین خان را بحال خود نمی گذارد وبلکه اسباب های کلی از نفاق بهم خواهد رسانید زیرا که اززمان خردسالی بهمین رفتار عمل کرده .

فرد

خوی بدبر طبیعتی که نشست　　نرود تا بوقت مرگ از دست

حال که سردار محمدامین خان از کان طلاء عرضه داشت نکردند نقصانی ندارد ازحضور فرمان محبت آمیز فرستاده قدری ازنمونهٔ طلاء خواسته شود بلکه در ضمن آن ازحقیقت اصلی ومدعای سردار محمدامین خان وسردار محمد شریف خان منظور نظر حق بین بندگان اقدس میگردد بعد ازان بندگان سرکار ازطریق محبت فرمان شوق مندی وشفقت اسمی سردار محمدامین خان فرستاد درضمن آن قدری ازنمونهٔ طلاء خواهش کردند وکلمهٔ چندی گله آمیز درفرمان درج کردند، مدتی گذشت وجوابی نرسید و در مقابل فرمان سکوت ورزیدند ازین رهگذر طبیعت بندگان اشرف قدری مکدر شد وبه مجلس حضور خطاب کردند که انصاف دهید و ملاحظه فرمائید امروز که خداوند عالم بفضل ومرحمت خود دولت افغانستان را بسرکار والا سزاوار و مناسب دانسته لازم دارد که اشخاص دولتشریك شکرگذار درگاه الهی باشند ودولت سرکار رااز خود دانند خصوص سردار محمد امین خان که وجود و بازوی سرکار اقدس است چقدر که تواند بدولت سرکار متوجه شود وکوشش دارد هرگاه در امورات سلطنت شکستی یا بد وسهوو خطائی ملاحظه فرماید فورا عریضه بدارد وباختیار خود پیوند دهد وسرشته بدارد وخرسند باشد ودولت خدا داد را از خود قیاس کند و بخیر دولت کوشد کجا رو است که اندك چیزی که کان طلاء باشد ودر قندهار ازفضل خداوند وترقی سلطنت بهم رسد ومدت یکسال بیشتر بگذرد تا حال بحضور سرکار اطلاع ندهند وعرضه داشت نکنند پس دراینصورت از دیگران چه توقع وچه امید خدمت کنم ویا چگونه شکایت دارم بعداز بیان سرکار جمیع مجلس حضور سکوت ورزیدندو سر بزیر افگندند سردار محمدرفیق خان که سابق شمهٔ از کردار ورفتار آن تحریر شد دراینوقت سرسخن باز آمد ورجوع بشکایت نمود اکنون محرر کتاب اول دوسه کلمه ازسردار محمدرفیق خان تحریر دارم ثانی سرمطلب باز گردم سردار محمدرفیق خان دراصل از طایفه لودین میباشد وازرمان سابق بحضور سرکار امیرشیرعلیخان خدمتگار بود چنانچه بمنصب وزارت رسیدواز حضور پادشاه قوی شوکت لقب سرداری که سزاوار قوم پادشاه است دریافت کرد ووزیر اول شدامانامبرده درذات چندان صفاتی نداشت وشخصی بودفتنه انگیز ومکار وفتنه طلب وسرشور ونمك حرام وهمیشه بخرابی دولت کمر بسته وشب و روز محرك فتنه انگیزی وفساد بود بلکه از کم ظرفی که درذات پست بود خود راسزاوار سلطنت می دانست وخواهش پادشاهی را داشت از ان سبب بسیار بخرابی ملك ودولت می کوشید وپاس نمك نمیداشت باری محرر کتاب هرگاه از شخص مذکور وفتنه انگیزی مزبور واز غمازی رفتاروی تحریر دارم ازحدفراوان است ودفترها گنجایش

ندارد ومطلب از دست میرود اکنون سرسخن باز گردیم مقصد از کان طلاء بود چنانچه سرکار امیرشیرعلیخان که ازسخن فارغ شدند واهل مجلس سکوت کردند سردار محمدرفیق خان که این چنین سخنهارا طالب بود واسباب فتنه انگیزی را آماده یافت فوراً بسخن در آمده وچه نحوه که عقل شیطانی مذکور بود سخن فتنه انگیزی را بکرسی نشاندواز سردارمحمدامین خان وسردار محمدشریف خان شکایت کردو داد سخنوری داد وسخنهای پارینه را که بجوی نمی‌ارزید بنیاد کرد وبحضور بندگان اقدس فتنه انگیزی کرد وخاطر بندگان همایون راکدورت آمیز ساخت وکیادی خود را بکرسی نشاند. مختصرکلام چون سرکارنیت بخیر بخرابی دولت وبربادی خلق الله راضی نبودند ونیت شان خالص بود سخن سردار محمد رفیق خان را وقعی نه نهاده ازگفتار ناصواب منع کرد و فرمان کرد که وزیر اعظم سلسله دوستی بجنباند وبکار صواب راجع باشد وخیردولت را طالب و خواهان ،نداینکه از درکید سخن راند وبحضور سرکارکه ادی کندوفرزندسرکار رابیگانه سازد امروز سردارمحمد امین خان فرزندوبازوی سرکار است هرگاه ازآنها خطایی صادرشودبدولت سرکار نقصانی ندارد وسزاوارسرکارعفواست نه انتقام، باری چون سخن سرکارتمام شد سردار محمد رفیق خان ازخجالت سربزیر افگند وسکوت نمود روز دیگر بندگان اقدس از روی مهرو محبت وبزرگی بجهت سردارمحمدامین خان فرمان فرستاد وسراسراز شفقت ومحبت در فرمان درج نمودند.

شرح فرمان بندگان اشرف اقدس والا :

ارجمند اقبال نشان سردارمحمد امین خان را خداوندعالم درحفظ وحمایت خودبدارد آنکه از مرحمت خداوند شنیده می‌شود که درقندهار کان طلاء ظاهر شده وازیکسال بیشتر است که منظور حضور بندگان اقدس گردیده سبب چه شد که تا حال اطلاعا عریضه نگردید البته اطلاع دادن شما بحضور سرکاردوفایدهٔ کلی داشت یکی آنکه شکریت خداوند رابادارسانیدن. دوم خرسندی سرکارازکمال عقل ودانش ارجمندی سراسرظاهرمی‌شدنااین بودکه وجود اقدس بی‌دولت بودواحتیاج بکان طلاءقندهارداشت بلکه بندگان سرکار جمیع دولت افغانستان را طفیل سلامتی شما می‌کرد زیرا که فرزندوبازوی سرکار شما بودیدنااینکه شما صاحب اختیارقندهارباشید. دولت وسلطنت سرکار ازان شما است وفرقی نخواهد داشت توقع سرکار آنکه جزوی کاری که پیش آید از کمال دانش باید اخبار کنید وخاطر بندگان اقدس را خرسند سازید بهر حال گذشته راگذشته بایدپنداشت. کان طلاء خواه جزوی خواه کلی سزاوار گفت وشنود ندارد و انسان از سهووخطا خارج نیست خداوند هزار کان طلاء بشما لایق ببیند البته بندگان سرکارشکر می‌کند واحتیاجی ندارد در اینوقت قدری نمونه گویا از طلاء مذکور بحضور اقدس بفرستید تا حقیقت خوبی وزشتی کان بحضور دانسته شود ارجمند جای شکراست که درولایت افغانستان وزمان دولت خداداد این چنین کان طلاء ظاهر گردد کاش پروردگار عالم بهر شهر و دیار افغانستان از هر رقم کان خواه

طلاء وغیر آن عطا کند البته موجب مزید دولت وخرسندی سرکار است خصوص آن ارجمند که فرزند و برادر و بازوی سرکار است البته دولت شما وخود شما ازان سرکار خواهد بود وفرقی نباشد و آن ارجمند صاحب اختیار جمیع دولت پادشاه قوی شوکت میباشد

از برآمدن کان طلاء در قندهار افزونی دولت خداداد باید باشد وخاطر خطیر بندگان اقدس البته خرسند است بدون فکر وخیال وبدون کید و ملال بخاطر حق بین خود چیزی نرسانید هرگاه خاطر ارجمندی خواسته باشد قدری نمونه گویا بفرستید منظور شود بمالیات قندهار محسوب خواهد شد وهرگاه بخاطر ارجمندی ملالی برسد موقوف باشد زیرا که بندگان سرکار باعظمت احتیاجی بان ندارد، ودرخزینه سرکار ازین رقم طلاء بسیار است وموجود ومهیا میباشد اگر آن ارجمندی خواسته باشند عرضه داشت بدارند که فرستاده شود دولت سرکار ازان شما است والسلام. چون فرمان تمام شد بصحابت چاپار درقندهار بحضور سردار محمد امین خان فرستاده شد مدتی گذارش یافت وجواب فرمان نرسید ودرسکوت افزودند بعدازیکماه وچهل روز که جواب فرمان نرسید فرمان دیگر فرستاده شد لاکن شرح فرمان اول تحریر شد بهمین منوال سه فرمان ازحضور فرستاده شد هرسه فرمان سرکار راسکوت ورزیدند وجوابی نفرستادند لاکن از اخبارات خوفیه که ازقندهار بحضور میرسید ظاهر می شد که محرك این فتنه وفساد سردار محمد شریف خان کوبرا درخود سرکار اقدس وسردار محمد امین خان است میباشد زیرا که ازز مان امیر کبیر درقندهار بحضور سردار محمد امین خان مامور بودند وباعث این همه مانع شدن وفتنه انگیزی کردن وشب وروز ازسرکار والا بحضور سردار محمد امین خان شکایت نمودند وفتنه خوابیده رابیدار کردن واتفاق را بهنفاق مبدل نمودن جمله فساد ازسردار محمد شریف خان است ویومیه درمجالس بندگان اقدس را بهبدی یاد کردن پیشهٔ اوست همچنان که سردار محمد رفیق خان بحضور سرکار بخرابی دولت می کوشید سردار محمد شریف خان درقندهار نیز درفتنه انگیزی بهتر ازاست هرگاه محرر کتاب خواسته باشد که شمهٔ از رفتار وکردار وگفتار و غمازی وفتنه انگیزی سردار محمد شریف خان درقید تحریر درآورم یقین دارم که خواننده وسامع را ملال میرسد ومحرر کتاب راملامت میدارند پس بهتر آنست که ازین قضیه بگذرم واز مطلب سخن گویم تادوستان ملال خاطر نشوند. اکنون سرکار ذوی الاقتدار پادشاه قوی شوکت سرکار امیر شیر علی خان رابرتخت دارالسلطنهٔ کابل بهعیش و عشرت بگذارید قدری ازرویداد وگزارشات ووقایعات قندهار ازحضور بندگان عالی سردار محمد امین خان وازپسرش سردار محمد اسمعیل خان شنوید. زیرا که فرموده استاد است :

قطعه

قضا شخصی است پنج انگشت دارد	چو خواهد بر کسی محنت گذارد
دو بر چشمش نهد آندم دو بر گوش	یکی بر لب نهد گوید که خاموش

چنانچه گردشات فلکی که بکس پیش آید باید هم چنین کند تاعزت را بزحمت مبدل گرداند ودولت بزرگی رابرباد دهد.

رباعی

دردا که درین سوز و گدازم کس نیست — همراه در این راه درازم کس نیست
در قعر دلم چو ا هر راز بسی است — اما چکنم محرم رازم کس نیست

اکنون از گزارشات قندهار و کج رفتاری فلک کج رفتار شمهٔ تحریر داریم سردار محمد امین خان سرپرشوری داشت که همه وقت خودپسند وخودرای بود وسخن ناصواب خودرا قوی‌میدانست‌چنانچه ازخود پسندی همه‌وقت ذلیل وزبون بود باوجودی که باغیرت وشجاع ومردانه ودلاور بود ودرمردانگی وشمشیر ثانی نداشت.

« هر چه شاهان همه دارند تو تنها داری » سردار محمد اسمعیل خان نام‌داشت لاکن مدام برخلاف امر پدر حرکت می‌نمود وبعضی اوقات جاهلانه رفتار می نمود ودربسیاری امورات بی‌باکانه کار میکرد که‌از قاعده بیرون بود وسزاوار شان بزرگی نبود چنانچه حرکات مذکور بحضور پدر ناگوار می‌افتاد اما باعث خرد سالی پدرش سردار محمد امین خان تحمل میکرد واشخاص حضور محمد اسمعیل خان را میفرمود که نصیحت کنید وبگوئید که‌این حرکات مناسب‌نیست باعث‌ذلت وخواری خواهد شد لاکن سردار محمداسمعیل‌خان باوجود نصایح درفضیحت می‌افزود وحرکات نامناسب خود را یومیه ترقی میداد تا از درجهٔ اعتبار ساقط شد بازهم از حرکات خودپسندی دست نمی کشید بلکه بی شرمی را بالا گرفته چنانچه خدمت گاران معتبر حضور پدر را که بد میگفت وفحش‌میداد وسرزنش‌میکرد تا آنکه‌دونفر خدمتگار بزرگ پدر را بدون گناه محبوس کرد اما خدمتگاران پدرش‌ملاحظه می کردند وبحضور سردار محمدامین‌خان پدرش اظهار نمینمودند‌.وصبر و تحمل مینمودند بعداز آن که‌حرکت سردار مذکور ازحد گذشت‌وکار خدمت کاران پدرش به محبوسی رسید ورسوائی بالا گرفت پدرش سردار محمد امین خان اطلاع یافت وتحقیق کرد وناچار خدمتگاران عرضه داشت نمودند چنانچه ازابتدا تاانتها سردار کلان واقف شد لاکن ازبی آبی خدمتگاران حضور خود خفه شدند وملال آگین گشتند زیرا که هریك ازخدمتگاران گویا بسردار محمد امین خان‌برادر وفرزند بودند وعمرشان بحضور سردار کلان بخدمت گذاری وجان فشانی گذشته‌بود ازحد افزون اند وه ناك شده دیگر طاقت باقی نماند وبسیار خفه شدند تا چار فرزند خود را بحضور طلب کرد نصیحت کردند وسخن‌ازدرمهرومحبت‌زدند وگفتند ای‌فرزند امروز بزرگ فرزندان‌شما میباشید لازم که جمیع امورات قندهار را سرشته کنیدو بمثل سردار محمد علیخان بازوی پدرشوید واز تمامی سپاه وفقرا باخبری داشته باشید چنانچه رعیت وسپاه بدولت خداداد فدائی شوند خصوص افواج نظامی ازتوپ‌وتوپخانه وکارخانه جات ویراق واسلحه وجباخانه را چنان متوجه شوید که اثاری ازشکست وریخت باقی نماند زیرا که زمانه را دیگر گون میدانم البته ازین کردار شما پدر آسوده میشودلازم که‌بهمین رفتارعمل کنید وپدر را ازخود خرسند سازید وملك ودولت را بخود بسته کنید زیرا که‌جانشین پدر می‌باشید تا اینکه عزت خود را بر باد دهید

وخودرا مقابل خدمتگار میسا زید اضافه اشخاصیکه خدمتگار قدیم بندگان ما میباشد باید اوشان را عزیز بدارید وعزت بدهید که فدائی ما و شما میباشند اکنون بعد ازین دیگر بی‌عقلی نکنید ونصیحت پدر را ازخاطرفراموش نسازید وبگفتارپدر عمل کنید باری چون سردارمحمد امین‌خان فرزند خودرا کامل‌نصیحت‌دادند وازحضور مرخص کردندلاکن خوفیه شخصی ماموری کردند که از حرکات سردارمحمد اسمعیل‌خان یومیه باخبر باشد وعرضه داشت حضور بدارد سردار محمد اسمعیل خان مذکور از حضور پدرش مرخص شد جمیع وعظ ونصیحت پدررا بجوی نخرید بلکه حرکات مذکور ازبد بترشد تاآنکه سردار کلان می خواستند که محبوس فرمایند و زنجیر بند بدارند پنجنفر خدمتگار حضور که دولت‌خواه بودند ونمک حلال بندگان‌عالی از محبوس نمودن سردار محمد اسمعیل خان مانع شدند ورضا ندادند اما .

خوی بد بر طبیعتی که نشست   نرود تا بوقت مرگ از دست

چنانچه حرکات سردار محمداسماعیل خان اول اضافه ترشد و از حرکات بدخود دست نکشید بلکه افزون کرد تاآنکه فرار را برقرار اختیار کرد واراده نمود که ازقندهارفراری شود خدمتگار محمداسمعیل که لاله مذکوربودواز خردسالی پرورش داده بود هرقدرشب وروز نصیحت‌دادفضیحت‌شنید خصوص در باب فرار شدن هرچندمانع‌شدسود نبخشید تاآنکه عزم‌فرار اختیار کرد بعدبحضورسردار محمد امین خان پدر خود آمده باسم شکار رخصت طلب کرد سردار کلان از بین فرزند هویدادید ودانست که خیال فاسد بسر دارد لاکن ازمهر پدری آغاز نصیحت کرد ممکن نشد و اظهارشکار کرد ثانی سردار محمد امین خان فرمان کرد که‌ای‌فرزند با شد که‌پشیمان‌شویدواز کردار خود برگردید‌اما درآنوقت سودنه‌نبخشد اکنون شکار را بهانه میکنید و میروید مختارید ازجانب پدر مرخص هستید لاکن ظاهر وهویدا میدانم که چه خیال دارید وبکجا میروید وارادهٔ شما‌چیست هوشیار باشید که‌خاتمه آن سود نمی بخشد و پشیمانی بار میاورد‌باقی شما دانید ، چنانچه شاعری میگوید :

بر سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین بر سنگ

خلاصه کلام سردار محمد امین خان چون فرزند خود را از فرمان بیرون دید مانع از رفتن نشد و بعنوان شکار مرخص کرد و بحال خودش واگذاشت سردار محمد اسمعیل خان با قلیلی سوار رکابی که اعتماد داشت و فرمان بردار میدانست بجانب کابل راه سپار شد تااینکه داخل کابل گردید و بحضور بندگان اشرف اقدس‌امجد شهریار امیرشیرعلیخان وارد شد وازحضور سرکار نوازشات‌شاهانه دیدوسر افرازی کلی حاصل کردلاکن بندگان‌اقدس‌از ورود سردار محمد اسمعیل‌خان خفه شدند زیراکه وقت باریک‌وتقاضای زمانه بدومردم فتنه‌انگیزبسیار . خصوص‌دونفر شیطان که شب وروز بخرابی دولت طرفین می کوشیدند که‌یکی‌سردارمحمد رفیق‌خان بحضور سرکار است ودوم سردار محمدشریف خان بحضور سردار محمد امین‌خان میباشد ومحرك فتنه و فساداست هرچند که‌امروز محمدرفیق‌خان درشیطانی مشهورشده

وبندگان اقدس بگفتهٔ نا صواب مذکور عمل نمیدارد لاکن سردار محمد امین‌خان ازگفتهٔ سردار محمد شریف خان نمی گذرد وگفتهٔ اوراعین صواب میداند اضافه‌بران تقاضای زمانه چنین است که دوست از دشمن شناخته نمی شود بهر حال درین فرصت آمدن سردار محمد اسمعیل خان دست آویز فتنه‌جویان وفتنه انگیزان گردیده‌هرگاه توانند هزاران فتنه خوابیده را بیدار می سازند بنا بران سرکار امیر شیرعلیخان درظاهر سردار محمداسماعیلخان راتسلی میدادندلاکن درباطن دل گیربودندچون چندروزی ازآمدن سردار محمد اسمعیلخان گزار شیافت وازرنج‌راه‌برآسودند واعزاز واکرام بسیاردیدند روزی بندگان اقدس‌سردارمحمداسمعیل‌خان رابحضورطلب کرده نصیحت‌دادند وتسلی نمودند ودلاساءفرمودند بعدازان گفتند که ای فرزند غلط کردید که از حضور پدر کناره شدید وازفرمان پدر تجاوز نمودید وپدر را از خود خفه و خود را از حضور پدر محروم ساختید فرزند باید فرمان بردار پدر باشد نه برخلاف رضای پدر رفتارکند بازهم بندگان سرکار از شما خرسندم زیرا که بحضور سرکار ذوی الاقتدار مشرف شده‌خودراآوارهٔ دشت غربت نساختید اکنون رضامندی بندگان اقدس دران است وخواهش دارم که‌عذرشما رابرای پدر شما فرمان بفرستم والتماس دارم که ازگناه شمابگذردوشما را طلب کند وحرکت‌شمارامعاف دارد امااحتیاط کنید وشرط احتیاط بجا آرید که فرمان برداری پدر رضا و خوشنودی خدا و ندست؛ ومزید عمرودولت است بعدازاین ازامرپدر تجاوز نکنید وفرمان پدررا واجب‌وفرض دانید هرگاه فرزند ازامر پدر تجاوز کند یقین‌دارم که موجب غضب پرودگار است. اکنون بمنزل خود رفته آسوده خاطر باشید تاجواب فرمان برسد ثانی بعد از مرخص کردن سردار محمداسمعیلخان فرمانی بجهت پدرش سردار محمدامین‌خان باین‌مضمون فرستادند.

سواد فرمان بندگان اقدس درخصوص عذر خواهی سردار محمد اسمعیل خان حضور پدرش .

ارجمند اقبال نشان سردار محمدامین خان دام عزه واقباله! ارجمنداشیب‌وفراز عالمرا یقین که بعقل کامل وچشم بصیرت بخوب وجه پیموده باشید وتقاضای زمانه غدار را نیك ملاحظه فرموده باشید وفتنه انگیزان وغمازان را البته ازنظر گذرانده باشید ومردم فتنه انگیزرا میشناسید ومیدانید که چقدر کید دارند وچه نحوکیادند وچگونه سلسله کیدرا به جنبش می‌آرند و بلباس دوستی هزاران دشمنی بپا میدارند پس درایصورت خودرا ازشر حسودان وغمازان باید نگاهداشت وبروش زمانه باید رفتارکرد لاکن ازچنگک فتنه انگیزان باید خودرا محافظت ساخت تاکدورت وارد نشود چنانچه حرکات سردار محمداسمعیلخان ازکید کیادان وفتنهٔ فتنه‌جویان وغمازی غمازان خواهد بود والا چنین حرکت نمی‌باید کرد وبهرحال تقدیر چنین رفته بود.

شعر

باقضا کار وزار نتوان کرد گله از روزگار نتوان کرد

کردگار هرچه میکند نیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

اکنون ارجمند محمداسمعیل‌خان ازطریقه‌نادانی بحضور شما حرکات بیجا کرده اما زجر و زحمت و خواری ودربدری را بخود گرفت و حال تباه و سراسیمه احوال و پراگنده روزگار بحضور بندگان سرکار رسید باوجود بی امری پدر بندگان اقدس خرسندم که عازم حضور فیض ظهور گردید وباهمه نادانی وخردسالی عجب است که خودرا فرار دشت ادبار نکرد وامروز ازکردار زشت خود پشیمان است وسرزنش بندگان اشرف اضافه بران است . اکنون عذر نادانی وخطاکاری اورا بحضور ارجمند اقبال نشان مینویسم و التماس ازان برادر خجسته خصال میدارم که باعث رضامندی سرکار ازگناه اوگذشته سردار محمداسمعیل خان را بگذارید وخطای اورا عفو دارید و خط تسلی برای مذکور بفرستید که بخاطر جمعی تمام بحضور شما فرستاده شود وبخاطر داشت سرکار نامبرده‌را معاف دارید وگناه اورا بخشش کنید همین خجالت وشرمندگی برای مذکور کافی است وتقاضای خرد سالی سراسر ملامتی است زیاده براین موجب مزید عافیت است والسلام .

مختصر کلام چون فرمان سرکار امیر شیرعلیخان بقندهار رسید و سردار عالی مقدار سردار محمدامین خان مطالعه کرد ازغضب براشفت و آتش غضب در کانون سینه اش شعله زدن گرفت وفرزند خودرا بدگفت وبزشتی یادکرد ونفرین نمود ودر مجلس بزبان خود جاری کرد ومرحمت فرمود که این چنین فرزند ازاختیار پدر بیرون من که پدر باشم ازوی بیزارم خداورسول اکرم (ص) از وی بیزار باشد زیرا که زحمت ورنج وی بمن بسیار رسیده است . امیدوارم که دردنیا ذلیل وزبون باشد ودر عقبا گرفتار غضب پروردگار گردد . روز نیکی وخوشنودی نصیب وی نشود بعدازان بمنشی حضور امر کرد که جواب فرمان سرکار والاتبار را عریضه کنید ودر عریضه عرضه داشت بدارید و درج کنید که اسمعیل نام فرزندی ندارم فرزند باید بپدر ثمر بخشد نانیکه زهر هلال شود وبحاق پدر ریزد عنان اختیارش بخودش واگذار شوید خواه حضور سرکار خواه فرار دشت‌ادبار گردد مختاراست وممکن نیست که اسمعیل نام را فرزند بدانم و طبیعت عالی مایل بوی شود رفتاری از وی مشاهده کرده ام وکرداری ازوی صادر شده که سراسر ناموس شکن است بعد ازتحریر وتقریر نمودن بندگان عالی منشی حضور بدینمنوال عریضه نمود :

عریضهٔ سردار محمدامین‌خان درجواب فرمان بندگان اقدس درخصوص عذر خواهی سردار محمد اسمعیل‌خان .

فدایت گردم فرمان بندگان شهریاری رسید . از نظر دعاگوی گزارش یافت وسه کرده سرافرازی حاصل شد درخصوص محمداسمعیل فرزندی که درعین کودکی وخردسالی حرکت بزرگی کند وخودرا ازنادانی صاحب عقل بلکه افلاطون زمان شمرد ازهمه افضل پدرخودرا بجوی نخرد ومنظور ندارد وازفرمان پدر تجاوز کند وخدمتگاران حضور پدررا که هریك ازآنها بمنزلهٔ فرزند وبرادر وبازوی بندگان عالی میباشند واززمان قدیم تاحال شب وروز بخدمت حضور جان‌فشانی دارند یك‌ذره ملاحظه پدررا

نکرده بدون گناه باختیار خود محبوس دارد وازپدر حذر نکند وخوف ندارد وچندین حرکت های نامناسب ازوی صادر شود و بظهور رسد که هریك حرکات آن ناموس شکن باشد واز خجالت سزاوار تحریر نباشد که بحضور مبارك عرضه داشت بدارم عاقبت آن همه ناهنجاری وکذابی باسم شکار اجازه بگیرد وفرار را برقرار اختیار کند ونگوید که موجب بدنامی پدر است هرچند حضور سرکار که منزله پدر است وارد شده است بخاطر این نیازمند ملالی نمیرسد لاکن همین اسم فراری به شخص بزرگ کافی است زیرا که مشهور آفاق میگردد امیدوارم که غلام نوازی کرده در باب محمداسمعیل خان عفو فرمایند واز حضور مهر ظهور معاف دارند وعذر پدر آزار را نخواهند که سزاوار حضور پدر وخواستن نیست و دیدار اورا دیدن بسی دشوار اما تسلی خاطردارم که حضور سرکاراست لاکن تازنده باشم نخواهد که نام اورابزبان آرم وبخاطر گذرانم من ازوی بیزارم خداورسول اکرم (ص) ازوی بیزارباشد زیاده عمر ودولت وسلطنت درترقی وتزاید باد بربالعباد ۰ خلاصه کلام چون عریضه سردار محمدامین خان بحضور بندگان اقدس رسید ودانست که رفتن سردار محمداسمعیل خان بحضور پدرممکن نیست ناچار سرشته کلی ازاسپ واسباب ومنزل ومکان وخدمتگار وازنقد وجنس برای سردار محمداسمعیل خان مقرر فرمودند وازهرباب وهر خصوص تسلی داده بخدمت حضور مامور نمودند اضافه بران بجهت حضور سردار محمداسمعیل خان یکصد نفر پلتن ویکصد سوار رساله مقرر کردند که شب و روز بخدمت شان حاضر باشند وپهره داری کنند ودیگر خدمات شان را بجاآرند واز فرمان تجاوز نفرمایند باری سخن بطول انجامید اکنون ازسردار محمداسمعیل خان شمهٔ تحریر دارم ۰ آنکه سردار محمداسمعیل خان بر کاب سرکار قایم مقام شد واز حضور پدر دوری جست وناامید گشت بعد ازان که مامور حضور بندگان اقدس شد رجوع بفتنه انگیزی نمود وشب وروز ازرفتار وکردار وگفتار و حرکات پدر خود بحضور بندگان شهریار عرضه داشت مینمود وفتنه انگیزی میکرد وازبد رفتاری پدر شکایت میداشت وسخنهای خوفیه پدر وسردار محمدشریف خان عموی خود را آغاز میکرد وبسیاری فتنه انگیزی وغمازی راجع بسردار محمدشریف خان کاکای خود مینمود بلکه لحظهٔ نمی گذشت وساعتی نبود که یك فقره شکایت بحضور اقدس عرضه داشت نمی نمود ازان جمله حکایت کان طلاء ونمونهٔ خواستن بندگان سرکار ومانع شدن سردار محمدشریف خان کاکای خودرا بکرات ومرات شرح حضوراقدس ساخته سخن چینی را بدرجهٔ اعلا رسانید وختم کرد اضافه بران ازتجدید درودیوار وشیرازه وکندن خندق شهر ومرمت کاری آنها وانبار نمودن غله واجناس دیگر ازاسباب قلعه داری وقلعه بندی مثلاً انجام ضروریات آن که به کار سلطنت به کار میرود ودرحضور پدر وسردار محمدشریف خان ملاحظه نموده بود یك بیك عرضه داشت میساخت ویا بعضی اوقات که سخنهای خوفیه از تدبیر ملك داری وسلطنت سردار محمدامین خان وسردار محمدشریف خان میزدند وسردار محمداسمعیل خان که ازخود وفرزند بود می شنیدند هیچ یك را باقی نماند وبحضور سرکار ذوی الاقتدار بی کم وکاست عرضه داشت کرد ویومیه خاطربندگان اشرف را

ملال آگین و کدورت آمیز نمود چنانچه خوفیه نویس بندگان سرکار که در قندهار مامور خوفیه و آشکار بودند آنها نیز رویداد گزارشات قندهار را مینو شتند چون سرکار ظل‌الله مطابق مینمودند بسخن های سردار محمداسمعیل خان موافق می آمد وفرق نمیکرد ازان سبب در کدورت سرکار می‌افزود لاکن بندگان سرکار از کمال عظمت وبزرگی صبر می کردند وتحمل ، وبکس اظهار نمیساختند و طاقت کرده شیوهٔ بزرگی به‌کار میبردند ورفتار پدرانه را پیشه کرده بخاطر عاطر نمی گذراندند که شاید سردار محمدامین خان ازین کردار ناصواب برگشته براه حق دعوت شود و از اندازهٔ خود تجاوز نفرماید بهمین منوال چندی گزارش یافت تا اینکه ظاهر شد که سردار محمدامین خان به گفتار ناهنجار سردار محمدشریف خان گرفتار آمده رجوع به خرابی وفتنه‌انگیزی دارند ومیخواهند که‌درمقابل‌سرکار‌تقابل ورزند بعدازان‌بندگان اشرف ازبسیار شنیدن واز اندازه افزون تحقیق کردن به‌تنگ آمدند واز ناچاری بسیار ناچار شدند وبحضور مجلس وبزرگان حضور وخدمتگاران نزدیك و دور که بحضور اقدس حاضر بودند اظهار فرمودند و بیان کردند که ای بزرگان دربار وای خلق خدا وای مردمانی که حضور دارید بندگان اشرف به گناه خود نمیدانند که موجب این همه کدورت چیست وایراد سرکار که تعلق به نفاق دارد کدام است که یومیه سردار محمدامین درنفاق می‌افزاید وازاتفاق دوری میکند خدا شاهد است که بندگان سرکار بازوی خود وفرزند خود میدانم هرگاه ازطرف سرکار نتیجهٔ نفاق دست داده باشد کدام‌است شما که خیرخواه‌دولت‌خدادادمیباشید ونمك پروردهٔ حضور سرکارهستید چرابخیر سرکار نمی کوشید ومانع ازنفاق نمیدارید وبدون خوف‌ورجاء بعرض اقدس نمیرسانید خصوص بابرادران اگر از حضور سرکار بدرفتاری شده باشد که ازحرف حق بندگان اشرف بخطاء خود نداند سبب چیست که بحضور عرضه داشت نمی‌نمائید کدام وقت باشد که ازحرف حق بندگان ما ازشما پنجنفر خدمتگاران رنجش یافته باشد و شمارا مانع نموده باشد هرگاه قضیه سردار محمدافضل خان را مدنظر می‌آرند ودست آویز می‌سازند سزاوار‌است که تحقیق بدارند و سنجش نمایند و از حضور دست اویز طلبند تا سرکار جواب بگوید باوجودی که قضیه سردار محمدافضل‌خان اظهرمن‌الشمس است وبه‌جمیع شمایان وبه‌تمامی لشکر وسپاه وبزرگان قوم ومعتبران دربار که بر کاب سرکار درترکستان حاضر بودند و حضور داشتند وبچشم سر ملاحظه نمودند ظاهر وهویداست وکما حقهٔ جمله شان میدانند ویقین دارم که غباری ازبدرفتاری دامنگیر سرکار نخواهد بود باوجود آن ازشما خدمتگاران لازم‌است که بی‌پرده سهو وخطای سرکار را اگر بدانید بحضوراقدس عرضه بدارید زیرا که سزاوار خدمتگاران حضور که نمك پروردهٔ حضور اند ومحرم راز . آنست که سخن حق‌را مضایقه ندارند وبگویند و سردار محمدامین خان باوجودیکه بازوی سرکار و قوت سلطنت افغانستان بندگان اقدس خودرا میداند ازین رهگذر هرگاه ملال خاطر شده باشند بمثل شمایان عرضه بدارند بلکه مانع شوند زیرا که بازوی سرکار وصاحب اختیار سلطنت افغانستان است بلا مضایقه سخن گویند وخیر وشر دولت خداداد را بعقل کامل سنجیده عرضه داشت بدارند البته فرمودهٔ ارجمندی رضا مندی

سرکار است وهیچ وقت بندگان اشرف ازگفتهٔ حسابی سردارمذکور آزرده خاطر نمیشود شاید ازقضیه سردار محمدافضل خان برعکس شنیده باشد بعدازاینکه عرضه داشت بدارد ازدوحال خالی نیست یا بندگان سرکار بدلیل وبرهان ملامتی را ازخود ردمیکنند یا عرضه داشت شان را تصدیق میدارد لاکن باعث کدورت کردن وباندك چیز خاطر خطیر بندگان ما را آزرده ساختن ازبهر چیست مختصر کلام بازهم بندگان سرکار ازکمال بزرگی وعظمت شنیده را نشنیده انگاشته ازروی مهر ومحبت سخن می کردند باوجودیکه خوفیه نویسان رویداد ولایت ورفتار وکردار سردار محمد امین خان وسردار محمدشریف خان واراده نمودن وحرکات شان را ازروی تحقیق تشخیص کرده بدون کید وریاء بحضور سرکار اشرف والابی کم وکاست عریضه می کردند تامنظور حضور اقدس شده درانجام آن کوشند تازیانی که شخص فرستاده بعدازموعد امر شده ازقندهار بازگشت وبحضور بندگان اقدس رسید وجمیع احوالات وگزارشات و تمامی حرکات وکردار سردار محمدامین خان ومحرك فتنه وفسادبودن سردار محمدشریف خان را کما حقه بعرض اقدس رسانید وبندگان سرکار را بحیرت انداخت بعد ازان سرکار ذوی الاقتدار بعد ازتحمل بسیار واندیشه بی شمار مجلس کنکاش نمودند وازهر طایفه بزرگان قوم را طلب فرمودند ومجلسی بزرگی که عبارت ازدوهزار نفر ازهرقوم جمع آمده بودند برپا کردند و بزبان مبارك فرمان نمودند که ای مردم وای بزرگان افغانستان دانسته باشید وآگاه شوید که سردار محمدشریف خان شیطان وفتنه انگیز ونفاق اندیش است وشورش را برپا کرده وفتنه خوابیده را بیدار ساخته و اتفاق را به نفاق مبدل گردانیده چنانچه ازین کردار ورفتار فلك کجرفتار را بحیرت انداخته اکنون بدانید وآگاه باشید که شهریار عدالت گستر را برقرار نماند وآسوده خاطر نگذاشت وفتنه انگیزی وغمازی را بپایان رسانید واتفاق از دست رفت حال لازم شد که صریح بجهت سردار محمدامین خان فرمان بفرستم واخباراتی که ازابتداء تاانتها بظهور رسیده وبه تحقیق پیوسته وحرکاتی که صادر شده همه را در فرمان درج بدارم ویك بیك جویا شوم وسبب آنهارا سوال نمایم وجواب طلب باشم تادیده شود که چه نحو جواب میدهد شما مردم که اقوام ونمك خوار و خدمتگار میباشید وخودرا دولت شریك وخیر خواه میدانید چگونه خیر وصلاح باشد ومصلحت بدانید بدون خوف ورجاء بعرض حضور برسانید ومضایقه ندارید وسخن را بحق وراستی بیان سازید اضافه بران شمارا بخداوند قسم میدهم که لحاظ بندگان اشرف را نکنید واز در راستی سخن کنید بهکدام جانب که کمناء باشد بدون کم وزیاد عرضه دارید .

فرد :

مرد را دوستان صاحب دل زیور دین وزینت دنیا است :

زیرا که بندگان سرکار شمارا صادق میدانند وحرف شمارا بصدق میدانند هرچند که خود بندگان اشرف جمیع امورات سلطنت خودرا کما حقه میدانند لاکن امور دنیا و روش زمانه چنین است و مشورت خالی ازخلل است باری چون کلام سرکار

تمام شد جمیع ارکان دولت متفق‌الکلمه فرمان شهریار والاتبار را حق گفتند و فرستادن فرمان را مصلحت دادند وخلاف قانون جهانداری را راجع بطرف سردار محمدامین خان نهادند وقسم یاد کردند که حق بجانب سرکار وخلاف آن بطرف سردار محمدامین خان است . بهر حال چون مجلس حضور تمام شد بعد ازان بندگان اقدس وپادشاه عدالت گستر بنا به‌مصلحت دید ارکان‌دولت بجهت سردارمحمدامین‌خان فرمان فرستادند باین مضمون :

(سوادفرمان سرکار والاتبار امیرشیرعلیخان باسم سرادرمحمدامین‌خان)

ارجمند اقبال نشان برادر مهربان سردار محمدامین خان ازدور ونزدیك شنیده میشود واخبار های متواتر ازنفاق بحضور سرکار میرسد و از دوست ودشمن سخنهای ناصواب ونفاق اندیش منظور حضور می‌گردد چنانچه سردار محمدشریف‌خان را محرك فتنه وفساد میدانند لاکن بندگان اقدس میداند که درضمیر محبت تخمیر شما این‌چنین سخنهای نفاق اندیش که موجب خطر است تاثیر نمی‌بخشد بلکه و اضح و روشن است که سخن چین فتنه انگیزرا رونق سخن گفتن نمیدهد وبعقل کامل وضمیر روشن راجع شده نیك‌را ازبد ودوست را ازدشمن سوا میدارید باوجود آن همه مطمئن خاطری که بندگان اقدس ازارجمندی دارد باری ضمیر صافی‌نهاد چنان پرتو انداخت واقتضا نمود که ازطریقه محبت پروری اخبارات شنیده‌را اطلاعاً فرستاده وارجمندی‌را واقف گردانم احاناً این اخبارات اصل دارد یاخیر باوجود آن خاطر اقدس از رفتار وگفتار سردار محمدشریف خان که شب وروز بحضور شما حاضر است ونسبت برادری دارد چون بید لرزان است . صدقاً میدانم ویقین میدارم که سردار مذکور شب‌وروز باید ازکید وکیادی فارغ نباشد زیرا که اززمان خردسالی سرشت او راجع به‌نفاق است ونفاق‌را دوست میدارد هرچند فرزند یك پدر ومادر است اما خداوند عالم (ج) پنج انگشت‌را برادر ساخته وبرابر نکرده هریك‌را خصلت دیگراست بعضی‌را رفتار نیکو عطا کرده وبرخی را برعکس آن چنانچه دشمن دانا ازدوست نادان بهتر است وفرموده استاد است .

فرد

خصم‌دانا که آفت جانست بهتر ازدوستی که نادانست

چنانچه ازاخبارات متواتر ظاهرمیشود که برج‌وباره ودرودروازه وخندق وشیرازهٔ قندهار را جدید تعمیر میدارید ومبلغ های خطیرصرف ومیل میسازید ارجمندا هرگاه راست باشد بکدام دولت فراوان وخزینه های بی‌پایان که درقندهار موجود دارید اینقدر مصارف‌میکنید وهرگاه شکست وریخت شده باشد وضرور شود مرمت باید کرد نااین قدر مبالغ صرف خاك ولای که یك پول فائده ندارد ومخارج باید نمود الحمدالله والمنه امروز ازفضل خداوند (ج) ودعای پدر بزرگوار بندگان اقدس میداند بل ظاهر است که خطهٔ افغانستان آسوده و آرام است وازهیچ طرف غباری ندارد وملالی بهم نرسیده وامید ازدرگاه خداوند (ج) چنان است که بعدازین هم نرسد البته آن ارجمندی هم میدانند وهرگاه ازقول اخبارات خاطر شما نگران است

واز حضور سرکار والا تبار مشوش خاطر وپریشان احوال میباشید خلاف محض است حاشا و کلا خدا وند نخواسته باشد که درضمیر سرکار گذشته باشد ویا بگذرد چگونه رواست که بندگان اشرف بازوی خود را قطع کند وبشکست دولت خود کوشد وخود را بدنام عالم سازد هیچ عاقل ودانا، بلکه نادانی با شد که بدون درد والم از اندك اعضای خود که گویا یك دندان باشد بگذرد تا به قطع دست و یا چه رسد افضل از همه آنکه شنیده شد که مالیات ملك رااز فقراء غله گرفته درشهر انبار کرده باشید و مثل آن از هراجناس واشیاء که تعلق به قلعه بندی داشته باشد انبار های وافر بهم رسانده باشید اکنون همه این حرکات که از اخبارات شنیده شده بلکه به تحقیق انجا میده موجب حیرت است! وسرکار والارا بحیرت انداخته باز هم بندگان اشرف امر می کنند که هرگاه یکان نتیجه از نفاق از حضور اقدس ظاهر شده باشد کدام است ممکن است که ازخاطر سرکار محو شده لازم آنکه اطلاعاً عرض داشت بدارید وسزاوار برادری را بجای آرید و گوشزد نمائید تا حقیقت آن منظور حضور اقدس شده ازان اراده وفعل ناصواب دست کشیده شود وپیرامون آن نگردد لاکن حضور اقدس هر چند ملاحظه میدارد متوجه دولت خدا داد میشود آثاري از این گونه درضمیر سرکار نمی گذرد وحرکتی که موجب خرابی دولت وبدنامی سرکار باشد قطعاً بمد نظر نمی آید هرگاه ایراد درنمونهٔ طلاء باشد سزا وار کدورت ندارد و نقصان پذیرنیست هرگاه آمدن از چمندی سردار محمد اسمعیل خان شما را متوحش ساخته باشد آنهم سزاوار اندیشه نباید بود فرزند شما و خود شما فرزند و بازوی سرکار و غم شریك می باشید و نیت حق طویت بندگان اقدس چنا ن است و چنان میخواهد که دشمن را بفضل خداوند بقوت و زور بازوی شما دفع سازد چه نحو میشود و چه گنجایش دارد که سرکار اشرف بازوی خود را قطع دارد و دشمن رابخود قوی سازد .

بهر حال خواهش اشرف اقدس از شما آنکه غماز فتنه انگیز بسیار است خصوص سردار محمد شریف خان که سرشت او پرورده آب و گل نفاق است و از زمان طفلی تا حال غیر از نفاق از وی چیز دیگرصادر نشده و بعد ازین چگونه خواهد شد شعر فردوسی در بارهٔ او مطابق است :

درختی که تلخ است وی را سرشت	گرش بر نشانی بباغ بهشت
و رازجوی خلدش بهنگام آب	به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد	همان میوهٔ تلخ بار آورد

اکنون خرسندی و رضامندی حضور سرکار آنکه راجع به سخن آنها که غماز

وسخن چین باشد باید نشوید وبه عقل خدا دادهٔ خود عمل کنید وعاقلانه متوجه ضمیر حق بین صافی نهاد بندگان اقدس شوید وضمیر روشن منیر صاف اعتقاد خودرا ازین دغدغه صاف دارید وخودرا وسلطنت خودرا ازسرکار ودولت خداداد سرکار شهریار راز خود دانسته بادل قوی بامور ملك و سپا و فقراء و رعیت پرداخته از طرف سرکار ذوی الاقتدار و بندگان اشرف مطمئن خاطر باشید که هیچ وقت بخرابی دولت خود وبدنامی وخرابی بازوی خود راجع نمیباشم بهمین گفتار خود خدا وند راشاهد میدارم که ازروی صدق وصفا است لازم که آن ارجمندی بخاطر جمع بی دغدغه کیادان رویداد وکذا رشات خود را با امورات سلطنتی وآسودگی سپاه وفقراء قلمی دارید واز اخبارات شنیدهٔ سرکار که در فرمان از طریقهٔ محبت درج است از حقیقت آن خاطر بندگان اقدس را جمع سازند اکنون هرگاه گناه سردار محمد اسمعیل خان راکه فرزند ما وشما است وگناهکار است عفودارند وازباعث خردسالی بخاطر داشت بندگان شهریاری از گناه گذشته مذکور بگذرند وبخاطر داشت سرکار طلب حضور بدارند که فرستاده شود لاکن ازشخص نادان وجاهل خصوص از باعث خرد سالی امید عاقلی ودانائی داشتن بسی دشوار بلکه ممکن نیست ونخواهدبود اما چه باید کرد .

فرزند اگر چه عیب ناك است   در چشم پدر زعیب پاك است

مختصر کلام چون فرمان قضا جریان بندگان اقدس سرکار امیر شیر علیخان درقندهار رسیدومنظور حضور سردار محمد امین خان گردید واز نظر سردار مذکور گزارش یافت ومضمون مندرجه اش مفهوم گردید خصوص که فرمان سرکار ازنظر سردار محمد شریف خان گزارش یافت وشکایت خودرا درفرمان درج دید ازشدت غیظ چون مارا رقم بخود پیچید وازغلیان غضب کف از دهن سرداد ولرزه در اندامش افتاد چنانچه رشحه ولرزه خودرا سرشته کرده نمیتوانست باوجود آن زبان بشکایت باز کرد وبسی شکایت نمود وسخنهای بی باکانه اززشت بسیار گفت واز بزرگی برادر که پادشاه بود وبزرگ زادگی وبرادری خودشرم نداشت چنانچه ازطرف سرکار درطبیعت صافی طینت سردار محمدامین خان کدورت انداخت وملال آگین ساخت بعدازان سلسله نفاق را بجنبانید ودر فتنه انگیزی دادسخن وری داد ودر حضور مجلس بهآواز بلند سرکار امیرشیر علیخان راسخن های ناسزا ونا مناسب گفت وپاس خاطر پادشاه رامنظور نکرد چنانچه سخن های مکر آمیز وبیان های شور انگیز مذکوربه سردار محمد امین خان تأثیر نمود وقلباً سردار محمد امین خان ازطرف سرکار کدورت آمیزشد واز جادهٔ مروت بدرگردیده راجع به نفاق گردید لهذا سردار محمد شریف خان چون کاررا بمدعای خود دریافت وسردار محمدامین خان رابا کید خود ازخود کرد وباسرکار امیر شیر علیخان دشمن ساخت وکیادی خودرا بکرسی نشاند بعد ازان سخن های مکر آمیز خودرا بروی کار آورد وبحضور سردار محمد امین خان عرضه کرد که سرکار امیر شیر علیخان ماوشمارا بحال خودنمی گذارد که با حکومت قندهار که از پدر میراث داریم حکومت ورزیم وبا دادپدر قناعت داریم اول فرمان اورا جواب نباید

فرستاد دوم زود تر بتدارک لشکر کشی باید شد و انجام لشکررا منظم باید کرد و آمادهٔ جنگ باید بود و لشکر کشیدن و آمدن سرکار اقدس را انتظار باید داشت زیرا که سرکار از ما و شما شکایت کرده و بندگان ما باید از کردار وی شکایت داریم و یقین داریم که عنقریب بادریای لشکر خوهد آمد و ما و شمارا آسوده و آرام نخواهد ماند هرچند زودتر تدارک کنیم داریم بهتر است باری چون سلسله کید ربا شد وفتنه انگیزی سردار محمد شریف خان ثمر بخشد و عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار مذکور شد اول درجواب فرمان سرکار سکوت ورزید وجوابی نفرستاد دوم لشکرهای قندهار را آماده ومکمل ساخت سوم به تسخیر قلعه کلات که در آنوقت بدست سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان بود کمر بست و اراده گرفتن کرد لهذا سردار محمد امین خان سردار محمد شریف خان را به تهیه وتدارک لشکر کشی در قندهار بگذارید.

اکنون از حضور سرکار امیر شیرعلی خان تحریر دارم.

لهذا بندگان اقدس بعد از فرستادن فرمان قندهار امیدوار جواب از حضور سردار محمد امین خان بودند جواب نرسید هرچند که یومیه اخبارات نفاق متواتر از جزوی و کلی از قندهار میرسید ما بندگان اشرف در صبر وتحمل می افزودند و بزرگی را از دست نمیدادند تا آنکه مدتی طول کشید و جوابی نرسید خیلی مزاج اقدس تغییر کرد و کدورت آمیز شد ناچار فرمان ثانی اسمی سردار محمد امین خان فرستادند ومختصر حرف چند درج کردند اعنی جواب نفرستادن و سکوت ورزیدن از بهر چیست پاسخ فرمان دوم از فرمان اول اضافه تر طول کشید وجوابی بحضور اشرف اقدس نرسید چون فرمان ثانی تاخیر شد وجوابی نرسید تاب وطاقت بحضور شهریار عدالت گستر باقی نماند و غضب بر طبیعت بندگان سرکار مستولی شد و بحیرت ماندند ومتفکر شدند بهرحال چند روزی چنین گذشت بازهم از کمال عظمت و بزرگی در صبر وشکیبائی افزودند فرمان ثالث باین مضمون فرستادند که ارجمندا فرمان اول محبت آمیز و فرمان ثانی شفقت خیز به آن ارجمند وبرادر پرستیز فرستاده شد و انتظار جواب مدتی گزارش یافت و از تاخیر درگذشت وجوابی نیامد ظاهر شد که دولت خداداد منظور نظر سردار محمد شریف خان نشد و شما نیز گفتهٔ او را عمل کردید و اتفاق مبدل گردانیدید بکردار خود مختارید اکنون لازم است که باید و شاید جوابهای بندگان اقدس را صریح درباب فقرجات فرمان اول و فرمان دوم که بفرموده سردار محمد شریف خان غماز وفتنه انگیز که بخرابی دولت افغانستان می کوشد سکوت ورزیدید فرمان سوم را سکوت نکنید و تاخیر ندارید که موجب کدورت وباعث تفرقه و بربادی دولت خواهد شد و دیگر بندگان اقدس طاقت نمیدارد هرچند واضح است که عقل خدا داده را برباد دادید وبکید کیادان گرفتار شدید و فتنه انگیزان عنان اختیار را از دست شما ربودند و بخرابی دولت شما و بدنامی دولت خداداد کوشیدند و فرمانهای بندگان سرکار که [illegible] نصیحت وشفقت بود درباب شما بجوی نخریدند

اکنون در امورات خود مختار [illegible] التماس میدارم که جواب فرمان سرکار را واضح بفرستید تا از روی [illegible] اشرف گردیده بعمل آورده شود

تاکید است مختصر کلام چون فرمان ثالث بقندهار رسید وسردار محمدامین خان وسردار محمد شریف خان مطالعه نمودند سردارمحمد شریف که مایهٔ فساد وکینه بود وفتنه‌را برپا نموده بود جواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان رابدون امر واجازهٔ سردار محمد امین خان باختیار خود نوشته کرد وبحضور سرکار فرستاد .

سواد عریضه قندهار درجواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان ازجانب سردار محمد شریفخان فدایت شوم‌فرمان اول‌وثانی وثالث رسیده زیارت شدامیر کبیر جناب بندگان سرکار اشرف اقدس راپادشاه خطهٔ افغانستان وجاه نشین مقرر کردند ونگین‌دولت افغانستان را کما کان به تصرف بندگان سرکار درآوردند وبرادران واقوام وجمیع‌افغانستان راامربفرمان برداری سرکار والاقدر نمودند وجمله را نصیحت دادند که‌ازفرمان سرکار تجاوز ندارند وبامرونهی پادشاه خود باید مطابق فرمودهٔ خداورسول اکرم ص (بعمل) آرند اکنون اظهر من‌الشمس است که جمیع افغانستان تحت‌فرمان وخدمتگاروداعگوی دولت خداداداست‌اما یقین حاصل است که امیرکبیر درخصوص‌برادران واقوام وبزرگان افغانستان‌البته بجناب سرکارهمایون هم سفارش نموده‌باشند افضل‌ازهمه دربارهٔ برادران وجایداد موروثی‌شان بیشترتاکید وسفارش کرده‌باشند چون‌بندگان اقدس بدولت واقبال‌برتخت سلطنت افغانستان برقرار شدند هنوز سالی نگذشته بود که باندک بد رفتاری سردار محمداعظم خان بخرابی برادر بزرگ سردار محمدافضل‌خان کمر بستندودولت عظیمی‌خرج کردند ورنج سفر ! برخود گرفتندتابه ترکستان مشرف شدند عاقبت بگفتهٔ سردارمحمدرفیق‌خان که شکست دولت افغانستان را خواهانند یك رکن سلطنت خود را خراب کردند وملك موروثی او را از تصرف او بدر نمودند اضافه براین همچنان شخص بزرگ که بزرگترین برادران بودند وسزاوار صدگونه نوازش داشتند هرچند گناه‌کارمی‌بودند مناسب ولایق حبس نبود ند هنوز همان قضیه انجام نیافته وبرپانهاجاریست وسالی ازین فتور وبد نامی نگذشته ومردم زمانه متحیرند وسبب قضیه رایکی ازدیگر سوال میکنند که چرابندگان اقدس چنین کردند فدایت گردم همان قضیه هنوز برپاست واز زبان مردم نیافتاده که خیال سرکار بخرابی قندهار کمر بسته وفوراً جز وی سخن را دست آویز میسازند چنانچه کان طلاء که بنظر مردم مشهور آفاق گردیده لاکن قلیلی موجود نشده هرچند درکان تردد ومخارج بیشتر می‌شود کمتربهم میرسد غمازان وفتنه انگیزان آنرادولت بزرگ قرار داده‌اند وبندگان سرکار بگفتهٔ اوشان حمل کرده طالب شده اند وطلب حضور فرمودند وحقیقت کمی وافزونی کان طلاء را بحضور مشخص نمی دارند انصاف باید کرد کجا سزاوار بزرگان و پادشاهان خواهد بود عرضه داشت دیگر درخصوص شکست وریخت دیوار واطراف شهر قندهار که برهم وخراب شده‌بود بعد ازسفر هرات که خرابی وفرسودگی اوبه نظر معلوم می‌شد امربمرمت کاری فرموده شداین راسرکار ذوی الاقتدار بگفتهٔ فتنه انگیزان وغمازان اسباب بزرگ پنداشته سبب آبادی اورا فرمان فرستادند وحقیقت چون وچرای او را خواهش کردند خوشتر ازهمه نوازشات بندگان سرکار که غلام عقیدت کیش را فتنه انگیز خطاب کردند افضل آنکه مرحمت

فرموده اند که اززمان خورد سالی پیشه غلام غمازی باشد البته یقین خواهد بود زیرا که
پرورش یافته حضور بندگان اقدس میباشم واز طینت غلام میدانند و حال خداوند عالم
راگواه طینت خود میگیرم که شب وروز کشش و کوشش وسعی دراتفاق میدارم وازنفاق
دوری میجویم باوجود آن از حضور سرکار نفاق اندیش مرتبه بزرگی یافته ام وباین اسم
سرافرازی حاصل نموده ام پس درینصورت پادشاه افغانستان وسریر آرای خطهٔ مذکور
بهر بـاب وهر خصوص دربارهٔ دعا گویان مختارند وامرامر بندگان اقدس است واین
دعا گویان وخدمتگاران فرمان برداراند هرگاه مرحمت شهریاری این خدمتگاران را
سزاوار حکومت قندهار ولایق خدمتگاری ندانند مختارند فرمان عزل بفرستند البته
دعا گویان سررا قدم ساخته بحضور سرکار انور والا رسیده میشود امید است کـــه
درحضور فیض ظهور بخدمت گذاری چندالی (کفش برداری) ؟ سرافرازفرمائید زیرا
که چند الی حضور بهتراست ازحکومت قندهار وفخر غلامان است والسلام . خلاصهٔ سخن
چون عریضهٔ قندهار بحضور اقدس شهر یاری واردشد واز حضور مبارك گذارش یافت
ومضمون عریضه که سراسر فتنه انگیزی ونفاق بود سرکار عدالت گستر رابه غضب درآورد
وعریضهٔ مذکور را درحضور بزرگان مجلس خواندند وبزبان مبارك جاری کرده اند که
ای مردم امروز بفضل خداوند درافغانستان اسم پادشاهی بنام بندگان ما ثبوت است
وجای نشین پدرمیباشم هرگاه افغانستان که تابع فرمان سرکار اقدس میباشند امری
پیدا شود وظاهر گردد چنانچه کمان طلاه قندهار لازم خواهد بود که خود عاملان ملك
وحاکمان ولایت بحضور سرکار عریضه بدارند یانه ، بعد ازان که آنها غفلت ورزند
ویاسهواً فراموش دارند واطلاعاً عریضه ندارند وبندگان اقدس ازدیگر طرف اطلاع
یابند سزاواراست که فرمان فرستاده جویاشود یاخیره رفت ازآنیکه سرکار بازخواست دارد
وجویا شود به حاکمان ولایت بدرسد وسلسله کید جنبانند وفتنه انگیزی را برپا دارند
وفرمان سرکار را وقعی نگذارند بعد ازان چه توان کرد واز کمال بزرگی وعظمت
وفرمان روائی چه باقی خواهد ماند انصاف دهید واز در انصاف بحضور اشرف عرض
دارید وسخن حق را بلا مضایقه وبلا ملاحظه اظهار دارید چه اگرحرف بندگان اشرف
وسخن سرکاربرخلاف مروت وانصاف باشد وازقاعده بیرون سخن کند واز در انصاف
تجاوز دارد باید سرکار راما نع شوید ونگذارید که دیگر ازین رهگذر خواه کان طلاء
ویاامور دیگر باشد باز خواست دارد اضافه بران هرگاه دلیل دیگر و رفتــار دیگر
وکردار دیگر که لازم باشد وسرکار نداند ومتوجه نشود ظاهر دارید تاسرکار
والاتبار بهمان منوال رفتار وخود راازملامتی مردم واز خود وبیگانه نگاه دارد لهذا
چون کلام بندگان اقدس تمام شد جمیع برادران واقوام وبزرگان دربار باتفاق عرضه
داشت نمودند وفرمان بندگان اقدس را تقویت کردند وعرض داشت نمودند که امروز
خداوند عالم تاج وتخت وسلطنت افغانستان را بسرکار رعیت پرور لایق دیده وعطا
نموده وتمامی امر ونهی خطهٔ مذکور را در قبضهٔ اقتدار سرکار امر فرموده که
از جزوی وکلی اموری که ظاهر شود سزاوار است کـه سرکار نیك اختر

باز خواست دارند و بجمیع خدمتگاران وحاکمان لازم است که هر امری باشد چه از جزوی و کلی بحضور فیض ظهور عرضه داشت بدارند وفرمان سرکار ومرحمت شهریار دراین خصوص حق است ودلیلی دیگر بهتر ازین بخاطر غلامان نمیرسد که بعرض اقدس رسانیده شود باری چون سخن بدینجا رسید سردار محمدرفیق خان که وزیراعظم بود ودرفتنه انگیزی وغمازی خیلی مهارت داشت بلکه در اباس تلبیس از وی پیش قدم ترموجود نمی شد چنانچه قبل ازین شمه ای ازسخن چینی وفتنه انگیزی مذکور تحریر شده بود ودراینوقت دست آویز فتنه انگیزی را دریافته بسخن درآمد بحضور سرکار والاتبار عرضه داشت نمود که فدایت شوم خدمتگاران حضورو وزراءودرباریان نزدیك ودور پوشیده سخن کردند وپوشیده بعرض حضور رسانندند غلام نمك پرورده و خرد بزرگ شدهٔ حضور شهریار اقدس والامیباشم وحیات غلام حضور سرکاراست هرچند غلام راازعرضه داشت مانع دارند امارگ وریشه ام طاقت آورده نمیتوانند غلام نیز چیزیکه بخاطر برسد بدون مضایقهٔ عرضه داشت میدارم باوجود که غلام دو سه کلمه عرض کردم هرگاه اجازه باشد وازحضور مبارك امر فرمایند بدون خوف واضح بحضورفیض ظهور ازروی صدق وصداقت عرضه داشت میدارم.غلام نوازا این سلسلهٔ نفاق نه این است که امروز درافغانستان جاریست ازقدیم اینگونه رویدادواین طریقه گزارشات درعالم بوده وهست چنانچه درعصر آدم علیه السلام قابیل درحق برادر خود هابیل چه کرد باوجودیکه اول دنیا وپیغمبر زاده بودند و در تواریخ عالم ازین رقم بسیار ثبت است چنانچه درزمان فریدون پادشاه کیان که فرزند خود ایرج را به تخت سلطنت کیانی نشاندند سلم وطور که برادر بودند بچه نوع ایرج را به قتل رسانندند واورنگ زیب پسر شاه جهان باعث پنجروزه دولت دنیا که بقایی ندارد پدر را ازچشم محروم کردودو برادرخود را به قتل رسانیدند و خودرا بسلطنت عارضی پنجر وزه باوجودیکه میدانست برقرارکرد ونادر شاه افشار همچنان فرزند خود راکه برتخت دارای برنشاند عاقبت باندك حرفی ازدوچشم بیکار کرد هرگاه از پادشاهان قدیم خصوص ازطایفه کیان که سبب همین حکومت بی بقاء پدر بفرزند وفرزند درحق پدر چه کردند تقریر دارم سخن بدرازمیکشد ومطلب غلام ازدست میرود لاکن درجمیع تواریخ عالم دراین خصوص نظرافگنده شود شاهد مدعا است وخلافی دران نیست فدایت گردم پادشاه وصاحب سلطنت که تخت نشین شد پدروبرادر وفرزند ندارد وهمه کس خواهش دارد که خودرا صاحب تاج وتخت سازد وپادشاه گرداند اگرچه حال سلطنت نداشته باشد لاکن خداوند بهرکس لایق نمی بیند ومناسب نمیداند امروز خداوندعالم پادشاهی افغانستان رابقامت سرکار سزاوار دانسته وزیبادیده وعطاء فرموده هرگاه بندگان اشرف میخواهند که برفتار امیرکبیر رفتاردارند خصوص بابرادران بسی دشوار است برادران امیرکبیر پنجنفر خدمتگار داشتند ودست تصرف شان ازهر خصوص کوتاه بود امروز ازامیر کبیر نـزده پسر موجود است وبسیاری آن لشکر وتوپخانه دارند وبحکومت میگذرانند وهمه شان خودرا چون سرکار والاتبار بزرگ میدانند لاکن نمیدانند وازحدخود تجاوز مینمایند و غلط فهمیده اند ،

فرد

چراغیرا که ایزد بر فروزد　　هرانکس پف کند ریشش بسوزد



باخدا داد گان ستیزه مکن　　که خدا داده را خدا داده است

مختصر کلام عرض غلام آنکه خواه برادر واقوام خواه خدمتگار آنست که فرمان بردار و تابع فرمان باشد وبا خلاس کمربندد وبامر سرکار جان فدا کند وحق نمك خوارگی بجای آرد البته همان شخص قوم و برادر و خدمتگار است زیرا که فرمان بردار است و پادشاه خودرا ظل الله وخودرا خدمتگار وجان فشان میداند دراینوقت که نگین سلطنت راخداوند با کف کفایت سرکار عطا کرده زهی سعادت شخصی که تابع فرمان باشد و فرمان پادشاه رابخود واجب داند والبته روزافزون خواهد بود هر کس که ازفرمان پادشاه تجاوز کند و بامر پادشاه عمل نکند و گرفتار نفس پلید ورهبرا بلیس باشد البته سزای او در کنارش داده شود تا گوش زد دیگران گردد هر کدام بمرتبهٔ خود دانند وازحد خود تجاوز نفرمایند غلام چون اززمان طفلی و ایام خورد سالی دست پروردهٔ حضور و خدمتگار قدیم وتربیت یافته و نمك خواره ام عرضه داشتی که بخاطر دارم وبه عقل ناقص دریافته باشم بدون کم وزیاد وبدون شیب وریب و بدون کید وفریب بحق وراستی بعرض حضور بندگان اقدس برسانم و پاس نمك خواری بجای آرم زیاده براین امر امر سرکاراست. «حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس. »

امور مملکت خویش خسروان دانند　　گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

خلاصه کلام هرچند سخن بطول انجامید لاکن محرر کتاب ناچارم باید بعضی رویدادراشرح وار بنویسم تاخرد مندان روزگار و دانشمندان کار وزار ازگزارشات چون وچرای رویداد آگاه شوند وبرایشان واضح وروشن وهویدا گردد بهرحال بعد ازبیان های سردار محمدرفیق خان سرکارذوی الا قتدار پادشاه رعیت پرور شهریار خداجوی بفکر افتادند ومتفکر ماندند زیراکه نیت بندگان سرکار امیر شیرعلیخان اصلاً مایل وراغب به نفاق نبوده و میخواست که برفتار امیر کبیر بابرادران ودیگران رفتار دارند لاکن تقاضای زمانه در ایام سلطنت سرکار بر عکس آن رفتار داشت چنانچه ازرفتار نفاق اندیش برادران وکردار وگفتارشان ظاهر شدبهرحال چند روزی درتحمل افزوده دیگر درمجالس اظهار نمیفرمودند امادفعه دیگر شخصی را خوفیه که خدمتگارصادق بود درقندهار فرستادند وامر کردند که چگونگی رویداد قندهار را کماحقه وبدون کم وزیاد بعرض اقدس عرضه دارید .

این بود که ازین واقعه یکماه ونیم گزارش یافت شخص فرستاده بازگشته بحضورسرکار واردشد وجمیع رویداد قندهار را ازجزوی وکلی بخود مشخص کرده وملاحظه نموده بود بحضورسرکار بازگفت وهمه عرضه داشت مذکور ازنفاق ونفاق اندیشی که دیده بود بعرض اقدس رسانید وبغیر ازنفاق سخن دیگر ازقندهارنیاورده بودچنانچه افضل نفاق آنکه سردار محمدشریف خان بتسخیر کلات کمرخود رابسته ومیخواهد که بزودی لشکر فرستاده تصرف بدارند چون سخن بدینجا پیوست خصوص تسخیر کلات که بعرض بندگان والارسید دیگر صبروتحمل بسرکاراقدس باقی نماند فوراً سردارمحمدعلیخان که ولیعهد

و صاحب اختیار دولت افغانستان بودند بحضور مبارك طلب کرده امرفرمودند که
بزودی سرشته لشکر وانجام سفررا ازهرخصوص آماده وتیار کرده شش ماهه تنخواه بجمیع
لشکر وافواج خونخوار داده انتظار فرمان باشید که عنقریب بفضل خداوند عازم قندهار
خواهیم شد وفوراً سه هزار لشکر جرار جنگ دیده باسرکردگان هوشیار مامور کلات
بدارید که بلاتوقف خودرا بزودی در کلات برسانند ودر کلات ازدست برد دشمن خودرا
تا ورود بندگان اقدس نگاهداری نمایند زیرا که سردار محمد شریف خان اراده دارد
ومیخواهد که بالای کلات لشکر گرفته برود و با عیال سردار فتح محمد خان مقدمه
بدارد وشمشیر خودرا باعیال نشان بدهد وظاهرسازد اماازدرگاه خداوند امید وارم
که عیال سردار فتح محمد خان باقلیلی خاصه دار که در کلات موجود داست از عهدهٔ
سردارمحمدشریف برآید مختصر کلام چون بندگان همایون بسردارعالی سردار محمدعلی خان
انجام سفر راامر فرمودند وبعدازان رفتن قندهار رابخود جزم کرده روزرا بشب شب
را بروز می آوردند وخیال رفتن شان بجانب قندهار بسیار بود واراده وتلاش شان ازحد
افزون چنانچه منشی حضور راامر فرمودند که فرمان صریح بجهت سردار محمد امین خان
تحریر کند که مهمان پذیر باشند .

(سوادفرمان سرکارامیرشیرعلیخان درقندهار باسم سردارمحمدامین خان)

مدت یکسال بیشتر است که بندگان سرکار آن ارجمند برخوردار را بفرمان بسیار
ازفرستادن زحمت داده چنانچه زمانی که ازسفرترکستان بازگشته وارد کابل گردیدیم
تاحال چندین فرمان محبت آمیز که سراسر شفقت ومحبت بود بجهت ارجمند فرستاده شد
بلکه ارجمندی را بازووفرزند ودولت شریك وغم خوار سرکار دانسته بطریق التماس
بعضی مطالب رادرفرمان درج میفرمودم چنانچه نمونه طلاء دست آویز سخن چینان شد
واین همه فتنه انگیزی برپا گشت وکیدوکیادی برروی کار آمدوالا نمونه طلاء خواستن منظور
ازشکر یت درگاه پروردگار وخرسندی حضور بندگان اقدس بود سبب توقف کردن
وجواب نفرستادن چه شدوبرعکس آن رفتارنمودن ازچه روست اضافه بران یومیه اخبارات
متوحش بحضور رسیدن وبه تحقیق انجامیدن چرا از حضور اقدس کدام بدرفتاری
صادر شده که باعث این همه کدورت ارجمندی گردیده وشما را بخوف وانداخته است
خداشاهد احوال است که بندگان اقدس تاکنون دولت شما را ازخود میدانست
وشمارا بازوی خود قرار میداد وچندین اخبارات تحقیق شده را که شنیده می شد
ناشنیده می انگاشت وتحمل میکرد با وجودیکه کاملاً دانسته بندگان اقدس
بود که فتنه انگیز بزرگ وسخن چین غماز محمد شریف خان که در حضور شما
حاضر است بلکه کلیه اخبارات راازدست شما ربوده اند چنانچه فرمان سرکار باسم
شما فرستاده شد وجواب فرمان بمهر سردار محمد شریف خان بحضور اقدس رسید که
سرا سرنوشته مذکور ازنفاق وفتنه انگیزی بود که تمامی عریضه اوچیزی نوشته بود
که سزاوار شان خود مذکورمیداشت اینقدرجرئت وبزرگی ازکجا پیدا کرده که اینچنین

بی‌اد بانه عریضه کرده و سبب چیست که خود شما باختیار خود عریضه نمی فرستید و هر مطلبی و خواهشی که داشته باشید در عریضهٔ خود درج نمی‌دارید وعنان اختیار خود را بسردار محمد شریف خان فسادپیشه وامیگذارید که خود را مشار الیه وصاحب اختیار میسازد وگستاخانه پیش‌میاید لهذا هرگاه عریضه مذکور بامرشما است عجب‌است وعقل خدادادهٔ شما کجا رفت وحرمت برادری وبزرگی سرکار چرا حك‌شدوهرگاه ازامرشما بیرون است عجب‌تر ازان است زیرا که نامبرده از گفتار های ناصواب خودعالمی را برباد داده ومیدهد چنانچه اظهر من الشمس است که خاطر شما را ازحضور سرکار وخاطر اقدس را ازشما آزرده ساخته ومیسازد پس دراین صورت که اختیار دارحضور شما سردار محمد شریف خان باشد ازحضور سرکار خبر بدهید که خوفیه سخن نکنند ومطلب را مردانه اظهار بدارد چنانچه میرزا زکی در کتاب درهٔ نادری تحریر کرده است:

تمامه

چون بوقلمون مباش هرلحظه برنگ | یا نرم چو موم باش یا سخت چوسنگ
یا برسر صلح باش یا بر سر جنگ | یا رومی روم باش یا زنگی زنگ

مختصر کلام ارجمندهرگاه نقصان وضرری ازحضور سرکار ذوی الاقتدار بشما رسیده باشد کدام است که بندگان اقدس بیدرفتاری خود نمیدانند اما ظاهر وهویدا است که این همه زشتی ونفاق دلیل دیگر ندارد الا آنکه از صحبت وهم نشین بد وفتنه انگیزی آن چنانچه دراین آوان و دراین اوقات شنیده میشود که بخیال فاسد سردار محمد شریف خان اراده دارد که کلات را تسخیر کرده بتصرف خود در آورد اکنون فکر کنید وملاحظه بدارید که سردار فتح محمد خان برادر زادهٔ برادر بزرگ ما وشما است باوجودیکه کلات تصرف کردن بفضل خداوند واقبال پادشاه عدالت گستر آسان نیست باآنکه عیال‌سرپرست کلات میباشد وقلیل خاصه‌دار خدمتگار است. پس دراینحال ظاهرشد که سخن غمازوفتنه انگیز بحضور شما تاثیر بخشیده ومیبخشد وشمارا وعقل‌شمارا ضایع‌ساخته وبرقرار نمیگذارد وهرگاه عقل‌وهوش و فکر شما ضایع‌شده باشد نصایح چه تاثیر میبخشد وارسال نامه‌های محبت آمیز چه سود زیراکه رهبر شما فتنه انگیز است وشما مخلص وپیرو آن حال بحضور بندگان اقدس لازم‌شد که مع الخیر والعافیه عازم قندهار شود چنانچه امروز اراده سرکار به آمدن قندهار جزم است انشاالله تعالی که عنقریب بفضل خداوند ومرحمت حق‌سبحانه وتعالی بادریای لشکر خونخوار وافواج بی‌شمار کوچ کوچ عازم قندهار وملاقات برادرعالی مقدارخواهم شد امیداست که آن ارجمندی از روی محبت وبرادری مهمان پذیر باشند و بعد ازرسیدن قندهار آن برادر نیکو خصال از طریقه صداقت وراجع بعقل کامل خود شوند بلکه ازروی نصیحت‌بندگان اقدس

التماس میدارد که ازفتنه انگیز وغماز سخن‌چین بدرفتار گفتاره جویند که ازین زیاده ترموجب کدورت ورسوای نشود خلاص سخن‌چون فرمان بندگان سرکار روانه قندهار شد بعدازان برفتن قندهار عزم سرکار جزم شد که باید وشاید بزودی عازم آنصوب شوند ودررفتن تاخیر ندارند چنانچه سردار محمد علیخان رابحضور مبارك طلب فرموده جویا شدند که قبل ازین درباب انجام رفتن سفر فرمان شده بود تاحال البته سر شته لشکر وافواج ظفرامی رابخوبی ودرستی کرده باشید زیراکه بعدازفرمان فرستادن جای صبر وتحمل باقی نمانده باید بزودی اراده شود اتفاقاً درهمان حین که طبیعت سرکار کدورت آمیز وملال آگین بود ازتقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی که چون وچرارا درآن مدخلی نیست اسباب دیگر برویکار آمد که سراسر نفاق بود چنانچه شاعر میفرماید .

قطعه

چون رفته بتقدیر دگر گون نشود یکذره ازآنچه هست افزون نشود
همان تاجگر خویش زغم خون نکنید کز خوردن غم بجز جگر خون نشود

مختصر کلام مصدقات این کدورت آنکه عریضه عیال سردار فتح‌محمد خان باتفاق سرکردگان خاصه‌دان که مامور کلات بودند بحضور شهریار بلند اقبال سرکار ذوی الاقتدار رسید مضمون عریضه آنکه فدایت گردیم سه یوم میشود سردار محمد شریف خان بالشکر فراوان بتسخیر کلات وارداطراف قلعه شده وقلعه‌راچون نگین درمیان گرفت وباطراف قلعه لشکرگاه ساخت لاکن تاحال مقدمه برپا نشده اطلاعاً عریضه بحضور اقدس فرستاده شد امید واریم ازدرگاه الهی که بفضل کردگار و طالع همایون سرکار دست تهی باخجالت بسیار برگردند وسردار مذکور بقیاس آنکه در کلات یك نفر عیال میباشد وفوراً کلات رامسخر میکنم زهی خام طمع از درگاه خداوند امیدوارم که چنان سرزنش داده بجانب قندهار الفرار گویان فراردشت ادبارسازم که درجریده های روزگار ثبت گردیده بیادگار باقی بماند اکنون محرر کتاب وتحریر کننده گزارشات بعرض خرد مندان دشوار پسند ودانایان دانشمند ونکته گیران روزگار میرساند که درافغانستان مقدمه جات بسیاری همیرسیده چنانچه یکجانب فقرا وجانب دیگر سپاه وبعضی جنگ های مختصر زیاد رخداده که چندان مطاعی درنزد جنگ‌های بزرگ نمی باشد هرگاه در تاریخ هشتاد ساله کتاب که تحریر میدارم بشمار می آورم افزون ازشمار بقلم می آید لاکن ازآنها درگذشتم ودر تواریخ هذا بحساب نشمردم مقدمه جاتی که بزرگ بود وطرفین آن دوپادشاه قوی شوکت بهم میزدند وجنگ میکردند وبهر جنگی خلقی ازطرفین کشته میشدند وبقتل میرسیدند و سلطنتی برباد میرفت وبزرگ پادشاهی ذلیل وزبون میگشت اینچنین مقدمه جات را فصل قرارداده در قید تحریر درآوردم وبهتر ومختصر دانستم تا برخوانندم و سامع و شنونده ملال نرسد وبذوق وشوق تمام ازنظر گذرانده تحریر کننده را که زحمت بیحد دیده بدعا یاد فرمایند .

فصل سوم مقدمهٔ قندهار در حدود جلتك وقتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان وشکست لشکر قندهار وفتح نمودن لشکر کابل

مختصر کلام چون عریضهٔ کلات منظور حضور سرکار امیر شیر علیخان گردید وآمدن سردار محمدشریف خان ورخصت فرمودن سردار محمدامین خان ومقدمه کردن باعیال برادر زاده خودشان آتش غضب درکانون سینه سرکار شعله‌زن شد و متحیر ماند وبحیرت فرورفت وتعجب کرده که بمثل سردار محمد امین خان شخص کامل وعاقل وپادشاه زاده که‌چندین نشیب وفراز رابه‌نظر دیده وتجربه حاصل کرده بکدام دلیل وبکدام عقل و هشیاری میگذارد که سردار محمد شریف خان بالشکر بسیار بالای کلات بمقدمه یك نفر عیال که آنهم عیال سردار فتح محمد خان برادر زاده خود مذکور باشد ازهمه افضل که‌بدون شوهر باشد وشوهرش در ترکستان صاحب حکومت وهمه رامیداند ومنظور نظرش باشد بکدام دلیل وبرهان وبکدام غیرت ومردانگی وبکدام ناموس‌خواهی سردار مذکور رامیفرستد که با لشکر بسیار بجنگ عیال اورود ومقدمه [illegible]
سرکردگان کلات فرمان فرستادند ودرفرمان درج کردند که قبل ازین ازحضور اقدس لشکری آماده ومکمل بجانب کلات فرستاده شدالبته‌وارد کلات‌شده باشند امیدوارم ازدرگاه خداوند که‌بعد ازورود بکلات سزای بدرفتاری سردار محمد شریف خان‌را درکنارش‌داده‌باشند وانشاالله تعالی‌خود بندگان‌سرکار بتوکل کردگار با لشکرخونخوار وفوج بی‌شمارچون دریای موج‌دارعنقریب کوچا کوچ‌عازم کلات‌وقندهار است‌لازم‌که کمر مردانگی بسته تا ورود بندگان‌سرکار کلات رانگاهداری کنندونیکنامی وسرافرازی خودرا بحضور اقدس‌طالب‌باشند زیرا که ازمردان‌روزگار نام‌نیکودرعالم دنیا بیادگار است خلاصه کلام هنوز فرمان سرکار درکلات نرسیده بود که لشکر نامور کلات بنزدیك کلات رسیدند وبیك منزلی فرود آمدند که فردا باید بسردار محمدشریف‌خان ولشکر مذکور مقدمه کنند اما خبر ورودشان بکلات رسید لشکر قلیل حصار خرسندی کرده ازتپهٔ نارنجك که‌مابین کلات است ومنزلگاه‌توپ‌بیست ویك توپ شادیانه زدند وگوشزد لشکر مخالف کردند لاکن لشکر قندهار که بدور قلعه افتاده بودند وبخیال گرفتن‌قلعه‌روزرا بشب میرساندند ازشنیدن این‌اخبار‌تاب وطاقت‌برای‌لشکرقندهار باقی نماندترك کلات گفتندوراه قندهاررا پیش گرفتندلهذاهنوز بندگان اقدس‌ازدارالسلطنه کابل حرکت‌فرمانشده بودند که عریضه‌سرکردگان کلات بحضور سرکار رسید مضمون عریضه آنکه باقبال پادشاه‌قوی شوکت بورود لشکر کابل دریکمنزلی کلات‌تاب و توان بلشکر قندهار باقی نمانده فراردشت ادبار گردیده راه‌قندهار بادل پردرد سرکردند وخبرفراری شدن خودرا بسردار محمدامین خان مژده‌رسان کردندزیرا که بامر سردار مذکور آمده امیدوارفتح کلات بودند بعد ازان لشکر جرار کابل که کمر بجنگ بسته بودند وقصد مخالف کشی داشتند فردای آن واردشدند لهذابعد ازعریضه کلات سرکار اقدس سردار سالار وصاحب اختیار لشکر سردارمحمدعلیخان که‌قبل‌ازین‌تهیه وتدارك لشکررا بدرستی نموده‌بودند بحضور طلب کرده‌امر فرمودند که لشکر نظام وافواج در یاموج

بیکی دو یوم حرکت فرماشده کوچ کوچ عازم وروانه قندهار شوند وتا حدود مقرکه سرحد کلات است رفته استقامت دارند وانتظار ورود بندگان اقدس باشند لاکن بخوبی ودرستی خود را ولشکر ظفر اثر را نگاهداری کرده شرط احتیاط که لازمه سپاهی گریست بجا آرند که انشاءالله تعالی بتوفیق کردگار عنقریب بندگان اقدس امجد والا از دنبال رسیده در منزل مقر نزول اجلال میفرمایند بعد ازان بتوکل خداوند با جمیع افواج خونخوار وتوپ وتوپخانه واثاثه ازمنزل مذکور حرکت فرماشده عازم مقصود میگردیم تا خداوند چیزیکه خواسته باشد از پردهٔ غیب بظهور خواهد رسید اما بندگان سرکار بازهم رضاء بخرابی دولت خدا داد نمی باشد با وجود اینقدر بدرفتاری سردار محمد امین خان هرگاه ازخواب غفلت بیدار شده بگفته فتنه انگیزان عمل ندارد و باداب پیش آید وملاقات سرکار را بخود سزوار داند وبی نفاق نگردد ونفاق اندیش را ازخود دور دارد البته بندگان اقدس نیت خرابی بهیچ بندهٔ خداوند اگرچه جزوی باشد ندارد خصوص بسردار محمد امین خان که فرزند وبرادر وبازوی سرکار است چگونه ضرر روا میدارد وبخرابی فرزند خود کمر می بندد بلکه تیشه برپای خویش میزند وبخرابی دولت خود میکوشد ورکن سلطنت خود را برباد میدهد وبازوی خود را قطع میسازد امیدوارم ازدرگاه خداوند روزی که بعقل خداداد سردار محمد امین خان بی دغدغه بحضور اشرف مشرف شود وبدیدار خود سرکار والا تبار را ازخود خرسند سازد درهمان منزل که ورود سرکار باشد خلعت وانعام باشمشیر جواهر نشان واسپان تازی نژاد بوی انعام فرموده از حضور فیض ظهور با سرافرازی تمام واپس بملک موروثی که قندهار باشد فرستاده شود وبندگان سرکار با لشکر جرار ازهمان منزل واپس عازم کابل شده شکر یت خداوند را بجا آرد. زهی سعادت ونیك اختری سردار مذکور که براه حق دعوت شود زهی اقبال وفرخ فالی بندگان اشرف که بدون بدنامی دولت خداداد آسوده جانب مقصد بخرسندی مرحله پیما شود لاکن بفکر بندگان اقدس میرسد که امروز جمیع امور قندهار واختیارات کلی و جزوی تا آنکه عنان اختیار سردار محمد امین خان درقبضهٔ اقتدار سردار محمد شریف خان فتنه انگیز ونفاق اندیش می باشد ومطابق نیت وگفتار سرکار سردار مذکور بعمل نیاورد وخود را ذلیل وزبون سازد وبرای سرکار بدنامی حاصل دارد وازجادهٔ خود تجاوز کند ورجوع بشکست دولت نماید وبهمین احوال که ظاهر ملاحظه میرود باقی بماند پنبهٔ غفلت درگوش دارد وبفریب سردار محمد شریف خان رفتار دارد ودرمقابل سرکار لشکر کشی کند چنانچه بالای کلات لشکر فرستاد وبی نیل مرام بازگشت بعد ازان لازم می شود که بندگان سرکار درمقابل حرکت شان رفتار بدارد وسزای بدکرداری شان را درکنار شان بدهد وفتنه انگیزی اورا که ظاهر وهویدا است بجزا وسزا برساند تا گوشزد دوست ودشمن شود وهرکس ازجادهٔ خود تجاوز ندارد وعبرت مردم زمانه گردد هرگاه سرکار اقدس چنین نکند وبازخواست ندارد پس ازمنزلت سرکار ونشان سلطنت چه باقی خواهد ماند وعظمت وشوکت پادشاهی چگونه خواهد شد اکنون درچند مجالس بندگان اقدس اینقدر سخن راند وبیان فرمود خداوند عالم را بصدق نیت خود شاهد گرفتم که بحق سخن کردم وبراستی بیان فرمودم اضافه بران بخاطر داشت ارجمندی سردار محمد علیخان که ولیعهد وجانشین بندگان سرکار

است و در باب کاکای خود سردار محمد امین خان همیشه از در صلح و صلاح سخن میزند و رجوع بصلح میدارد و همه سخنهای ارجمندی بسرکار اقدس منظور است و از نیت صافی خود بحضور سرکار عرضه میدارد و حق بجانب ارجمندی است اول درجها نداری کمتر قدم زده زیرا که خردسال است دوم بصحبت کاکای خود ملحق نشده و از طینت و رفتارشان آگاهی ندارد با وجودیکه حرکاتشان را در نمونه طلاء ولشکر فرستادن بالای کلات ملاحظه فرموده با آن همه راجع بصلح است . اکنون که مع الخیر در مقابل سردار محمد امین خان کاکای خود ارجمندی رسید و حرکات شانرا ملاحظه فرمود و رفتارشان را بچشم سر دید بعد از آن بحقیقت شان میداند و آگاه میشود اکنون بتوکل خداوند ارادهٔ رفتن و عزم سرکار جزم است ای فرزند زودتر بخیر و خوبی با لشکر جرار و افواج بی شمار که قبل از ین از حضور امر شده بود باید یکی دو یوم از شهر کابل حرکت کرده عازم و روانه قندهار شوید و تاخیر ندارید تا روزیکه وارد منزل مقر شوید بعد از آن در منزل مقر توقف میدارید هر گاه در غزنین بنا بباعث آسودگی لشکر و آرامی اسپ و اشتر یکی دو یوم استقامت کنید جایز است لاکن تا منزل مقر کوچ کوچ میروید زیرا که دیگر جواب و سوال باقی نمانده و آنگاه که داخل مقر شدید تا ورود سرکار شرط احتیاط بجا می آرید و امیدوار ورود بندگان سرکار میباشید که انشاءالله تعالی بندگان اقدس نیز عنقریب با افواج کوه پیکر و لشکر بی حد و مر از دنبال بشما در منزل مقر رسیده باهم ملحق میشویم و بجانب قندهار باتفاق همدیگر چون سیل بی گمان خواهیم رفت مصرع. تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد خلاصهٔ کلام حسب الامر سرکار والا بندگان سردار عالی مقدار با لشکر فراوان و افواج بی پایان با فر فریدونی و شوکت جمشیدی و جرئت بهرامی و طنطنهٔ اسکندری اماده و تیار و بحضور سرکار باعث دعا و فاتحه رسیده اذن رفتن خواستند بندگان سرکار با بزرگان دربار از تخت دارائی حرکت فرما شده داخل لشکرگاه سفری شدند همچنان لشکری به نظام دیدند که چشم بینده ندیده بودند بعد از آن یك یك سپاه را از افسر و سپاهی از مد نظر گذرانده کمال پادشاهی و بزرگی را در بارهٔ سپاه بجاه آوردند و مرحمت شهریاری را بادارسانیدند و جمله لشکریان را از زیر قرآن بصحابت علماء و سادات گذرانده دعا و فاتحه دادند و به فتح و فیروزی مرخص کردند بعد از آن فرزند ارجمند خود را در بارهٔ لشکرنوازی نصیحت فرمودند و بدست مبارك شمشیر جواهر نشان با کمربند دانه نشان در کمر فرزند خود بسته باتفاق سادات و علماً و بزرگان در بار دعا و فاتحه دادند و سوار اسپ گلگون نژاد خانه‌زاد نمودند و از حضور مرخص فرمود بعد از خود بندگان اقدس بدولت و اقبال باز گشته در تخت کیانی برقرار نشستند و سردار محمدعلیخان الشکرهای فراوان چون ماه سریع السیر منزل و مراحل طی کرده وارد غزنین شدند دو یوم اجازه توقف دادند . اکنون چند کلامه از جای دیگر شنوید سردار محمداعظم خان که در کرم وزرمت حاکم بود و قبل از ان در وقت سفر ترکستان و محبوس شدن سردار محمد افضل خان چقدر کوه بشري داشت بمثل سردار محمدشریف خان در نفاق تردد کرد و بخاطر داشت که شاید با سردار محمد افضل خان که برادر اصلی او بود متفق شده گوی مراد از میدان سلطنت افغانستان بر باید ممکن نشد عاقبت که ترکستان از تصرف سردار محمد افضل خان بر آمد و دست

انتقام سردار محمد اعظم خان کوتاه گشت ناچار در جایداد موروثی خود که کرم وزرمت بود استقامت کرد و انتظار فرصت می‌جست درینوقت که ازنفاق سردار محمد امین خان ولشکر کشی دارالسلطنهٔ کابل شنیدوشب وروز آمده کارزار بودفوراً افواج خودرا آماده وتیار کرده بفکر شبخون بود که شاید غفلتهً خودرا بلشکر کابل زند وحمله‌ورشود چنانچه بهمین خیال باطل درحدود کرم وزرمت شب را بروزمیا ورد و بجهت سردار محمد امین خان نیز مشفقانه سلام کرده خطدوستی میفرستادً وخودرا پیوند میداد وشیوه غمازی بکار می‌برد وخواهش داشت که باسردار محمد شریف خان رابطهٔ دوستی پیدا کرده خرابی کلی بهمرساند چون دراین وقت که ازفرستادن لشکر کابل بجانب قندهار اطلاع یافت که سردار محمد علیخان با لشکر هلی فراوان بیشتر عازم مقرمیباشند خیال کرد که بلشکر سردار مذکور دستبردی بدارد وغفلتهً شباخون بزند بهمین ارادهٔ فاسد لشکرهای آمادهٔ خودرا حرکت داد ونیت کرد که دربین راه کمین کرده چشم زخمی بلشکر ظفراثر برساند وکاری ازپیش برد لاکن شاعر میفرماید

فرد

جنگ وصلح بی‌محل ناید بکار　　　جای گل گل‌باش جای خار خار

واستاددیگر گفته

مکن ستیزه که چرخ ازستیزه کاری خویش　　　رهٔ ستیزه ببندد ستیزه کاران را

مختصر کلام سردار محمد علیخان که داخل غزنین شده دوروزامر بتوقف لشکر فرمودند اتفاقاً این خبرگوشزد سردار مذکور شدوبه‌تحقیق رسید بندگان عالی رو بداد سردار محمد اعظم خان را بحضور پادشاه قوی شوکت عرضه داشت نموده گزارشات که شنیده بودنددرعریضه درج کردند وفرستادند واجازه مقدمه خواستند وعرض کردند که یکنفرسرکردهٔ جرار با لشکر ظفراثردرمقابل لشکر سردار محمد اعظم خان فرستاده شود تادمار ازروز گارشان برآورد باری چون عریضه سردار مذکور بحضور سرکار والاتبار رسید ازحضور فیض ظهور گزارش یافت.

بعدازان ازحضور سرکار اجازه‌شد چون فرمان اجازه بسردار دلاور رسید پنجهزار ازلشکر خونخوار باتوپهای آتش بارازپیاده وسوار بسرکردگی جرنیل داود شاه خان که افسر بزرگ وسرکرده سترگ ودلاور میدان جنگ که خدمتگار قدیمی بود درمقابل لشکر سردار محمد اعظم خان فرستادند وسرکار امیرشیرعلیخان ازدارالسلطنه کابل سه‌هزار سوارو پیاده وتوپخانه که همه نظامی بودند ازحضور بکمک لشکر سردار مذکور مامور فرمودند که کوچا کوچ بلاتوقف خودرا بلشکر جرنیل داود شاه خان برسانندوباتفاق همدیگر بجانب دشمن مرحله‌پیما شوندلاکن لشکر سردار عالی به‌چستی وچالاکی درحدود اشترگردن خودرا به‌لشکر دشمن رسانیده خیمه وخرگاه برپا کردند روزدیگر ازنصیبه ازلی مقابل کوه بجنگ شدند وساعتی ازطرفین بجنگ کوشیدند وباتوپ وتفنگ جنگ پیوستند.

شعر

روز جنگ تو شود سرخ و سیاه از خون و گرد   موج دریای محیط و اوج گردون برین

تا اینکه تاب وطاقت از لشکر سردار محمد اعظم خان برطرف شد ودر مقابل لشکر کابل که همه چون شیر ژیان وببر بهمان باك ازمرگ نداشتند بجنگ شان طاقت نیاورده فراری شدند وبجانب کرم وزرمت فرارودشت ادبار گردیدند بعد ازان لشکر ظفراثر با فتح وفیروزی درمنزلگاه دشمن فرود آمده ازاسپ واشتر وخیمه وخرگاه وبارگاه که ازلشکر فراری باقی مانده بتاراج بردند وبرقرار نشستند روز دیگر بقتل رسیدگان هردولشکر وکشته شدگان طرفین را کفن کرده بخوبی ودرستی دفن نمودند روز سوم بجانب کرم وزرمت با لشکر ظفراثر راهی شدند تا اینکه بحدود کرم وزرمت رسیده با لشکر دشمن مقابل گردیدند وخیمه وخرگاه برپا کردند سه روز درمقابل همدیگر دست بازی داشتند ودستبردی بهمدیگر نکردند روز چهارم آواز کوس وکرنا ازلشکر طرفین برآمد وازجانبین جنگ درافتاد ومقدمه برپا شد وبجنگ درآمدند وجنگ پیوستند وجنگ درانداختند ودادمردانگی دادند وبدلاوری کوشیدند وسرموی درزد وخورد تقصیر نکردند و ازکشته پشته ها ساختند وزمین معرکه را ازخون دلیران گلگون نمودند درمردی ومردانگی وغیرت وناموس داری داد مردانگی دادند تا اینکه ازغیظ وغضب بسیار که طرفین درناموس داری گرفتار غیرت بودند نوبت به تیغ تیز وخنجر خونریز وشمشیر بران رسید وبا همدیگر درآویختند وپی درپی حمله ها کردند تا زمانیکه حرکت دربدن شان باقی نماند با وجود آن میکوشیدند وداد دلاوری میدادند عاقبت شکست با لشکر کرم وزرمت افتاد وتاب وطاقت باقی نماند باتفاق سرکردهٔ بزرگ وسرکردگان دیگر فراری شده داخل قلعهٔ درهٔ کی که قلعه بزرگ وحاکم نشین بود درآمدند و دروازه هارا بستند ودرودیوار قلعه را فروگرفتند ورجوع بقلعه بندی نمودند اما لشکر کابل مست ومدهوش چون گرگ گرسنه وپلنگ درنده دست بشمشیر حمله ورشده لشکر دشمن را ازنبردگاه بدر کردند تا اینکه داخل قلعه کردند بعدازان بفتح وفیروزی اردوی دشمن را تاراج کرده با آرامگاه خود که اردوی ظفرشکوه بود درفتند وبرقرار نشستند و بعد ازساعتی بتدارك قلعه گیری کنکاش نمودند لاکن ازبسیاری تردد که افزون پراگنده شده بودند شب را توقف کردند روز دیگر کشتگان طرفین را بخوبی وپاکیزگی دفن کردند و خود را آسوده کردند ثانی بتدبیر گرفتن قلعه مشورت نمودند اما لشکرخودرا درمقابل قلعه بندی قلیل میدانستند زیرا که قلعه بزرگ ودست پروردهٔ چندساله سردار محمداعظم خان بود ودرمستحکمی ازحدزیاد محکم البته سردار محمداعظم خان که شخص صاحب تدبیر و دور اندیش بود سال بسال مرمت کاری کرده ازروی عقل ودانش خاتمهٔ کار را میدانست اکنون چون سد سدید قلعه مذکور قوی وبزرگ ومستحکم بلکه حمله بردن بسی دشوار وبسا مشکل ظاهر می شد وسه هزار فقرا با عیال واطفال درون قلعه نشیمن داشت باینکه فقرا نامیده می شدند همه فدائی بخدمت سردار محمداعظم خان بودند وعمری بخدمت شان آسوده ونوازش یافته واحسان دیده بخرسندی میگذرانیدند امروز باید وشاید که از سپاه نظامی

زودتر جان فدا کنند و مضایقه ندارند بنابران لشکر کابل متفکر بودند و مشورت می‌نمودند
قضارا هنوز مشورت انجام نیافته بود که لشکر دارالسلطنه کابل ماموری کرم وزرمت بیك
منزلی قلعه وارد شدند و خبر ورود خود را فوراً بخدمت جرنیل داود شاه خان و اشکر
رکابی مذکور اطلاع دادند و بعد ازان که از جنگ شنیدند بلا توقف
حرکت کرده خود را بلشکرگاه جرنیل رسانیدند و بلشکر خونخوار پیوستند و
ملاقات کردند و داخل مشورت شدند و کمر به مردی و مردانگی بستند
و بیاری حق سبحانه وتعالی و با قبال پادشاه اسلام پناه دعا وفاتحه کردند بعد از چهار
جانب قلعه راچون نگین درمیان گرفتند وحصاری کردند و بهر جانب قلعه دمدمه های
ساختند و توپهای آتش فشان را بصدا درآوردند و قلعه‌گیان را ازخواب غفلت بیدار نمودند
وقلعه را بضرب توپ وتفنگ بلرزه انداختند وفقرای درون قلعه را ازضربت توپ وتفنگ
بفغان آوردند چنانچه فغان شان بفلك رسید وفلك کجرفتار بحیرت افتاد ومتحیر ماند بهرحال
مختصر کلام آنکه لشکر درون قلعه با وجود اینقدر پراگندگی اصلاً باك از مرگ خود
نداشته بادل قوی داد مردانگی میدادند ودرمقابل دشمن قوی بمردانگی میکوشیدند
ودر جنگ وجوش تقصیری نمیکردند و دلاورانه ازطرفین حمله ور بودند همچنان
بغیرت جنگ می کردند که گاه گاه لشکر کابل را لشکر قلعه پست می کردند چنانچه ازسنگرها
بر آمده بدشت فرار می نمودند اما لشکر کابل این چنین شکست هارا بخاطر نیاورده
با قلعگیان حمله میکردند ودلاورانه داخل قلعه می شدند وباتیغ وخنجر میزدند و میکشتند
و کشته می شدند وشجاعانه شمشیر میکردند و میکوشیدند ومیجوشیدند و قتل وقتال مینمودند
تا آنکه چهار ساعت بخوبی مقدمه طول کشید و خلق انبوه ازجانبین کشته شدند وآثار
فتح بهیچ طرف ظاهر نشد لاکن فقرای درون قلعه بستوه آمدند زیرا که منزل ومکان
برای شان باقی نماند ازهمه افضل آنکه بسیاری عیال واطفال شان ازضرب توپ وتفنگ
لشکر کابل بقتل رسیده بودند ازآنهم افزون تر ازگرسنگی وکم غلگی فغان شان
بفلك رسیده بود ازبرای ماست مهتاب وازبرای قرص نان خود را بخورشید تسلی میدادند
لاکن درکاهکشان فلك موجود نمی شد گندم را نام وبرنج را نشان نبود تا بدیگر غله
چه رسد سبب آنکه دراوائل حال غفلت ورزیده اسباب قلعه بندی را آماده نکرده بودند ظاهر است
که این چنین روز را بخاطر نداشتند مغرور جان خود ودولت ولشکر خود بودند وبخیال خام
وطمع نافرجام روز می گذرانیدند اما ظاهر وهویدا بود که سردار محمد اعظم خان دولت
نداشت وعمر خود را ولشکر خود را بتدبیر نگاه میداشت باوجود آن هوای پادشاهی
وسلطنت افغانستان شب و روز بخاطر داشت لاکن استاد میگوید . مصرع (این خیال
است ومحال است وجنون) چنانچه از قلعه بندی دست تهی باید قیاس کرد :
بزرمی توان لشکر آراستن که بی زر نتوان سپاه خواستن .

خلاصه کلام درقلعه بی غلگی دست داد وفغان مردم بفلك رسید چنانچه شاعری میفرماید :

فغان طفلکان در آسمان رفت　　زنان راشیر در پستان نمانده

بهر حال درقلعه غله ونام غله موجود نمی شد وشکمهای مردم قلعه از انبار های جو وگندم داد خواه بودند تااینکه بحضور سردار محمد اعظم خان داد خواه شدند وجمیع فقرا عریضه دادند ودرعریضه تحریر کردند که دست تهی قلعه بندی بسی دشوار تا چند گرسنه وفاقه جنگ باید کرد وتاکی باین طریقه گزارش خواهد یافت وچه نحو زندگانی خواهیم کرد جمیع دردها علاج پذیرد اما گرسنگی وفاقگی که بغیر ازهلاك چاره ندارد امروزدرقلعه تخمیناً دوازده هزارنفوس خواهدبود وغله درکهکشان فلك موجود نخواهد شد وحکم عقلاء خواهد داشت اکنون دوکار باید کرد که رضای فقراء درآن است وعلاج پذیر است اول آنکه ازقلعه برآمده باشان و شوکت مکمل ومسلح کمر بمردانگی بسته دلاورانه بالشکر کابل تقابل ورزند تاخداوندچیزیکه خواسته باشد بظهور خواهد رسانید هرگاه ازعهدهٔ مقابل شدن لشکر کابل برآمده نتوانند بهتر آنکه ازخون بناحق ریختن لشکر وفقرا بیچاره دست باز کشیده قلعه را واگذارید وفقرا وسپاه بلکه خلق خدارا آسوده گذارید وبندگان عالی بی خوف ورجای فقرا ارادهٔ هرکجا وهر ولایت دارند معالخیر والعافیه بروند وفقرا مظلوم را که سالها بخدمت عالی متعالی جان فدا کردیم وازگرسنگی بهلاکت رسیده ایم ازقید گرسنگی رها کرده جان بخشی بدارند زیراکه طاقت گرسنگی اطفال کودك را نداریم باقی جناب بندگان عالی که پادشاه وپادشاه‌زاده وحکمران مامردم فقرا است وفقراچندین سال نمك پروردهٔ حضور عالی میباشیم بخیر دولت خود وخیر فقراء ذلیل خود بهتر می دانند خلاصه کلام از عرضداشت فقراء درون قلعه خاطر سردار محمد اعظم خان پراگنده شد وعنان اختیار وتدبیرات یومیه ازدست رفت ناچار باسر کردگان لشکر خود مشورت کردند ومصلحت رابراین قرار دادند که بدون ازجنگ فراری شدن مایهٔ بی ناموسی است یکدفعه بتوکل کردگار مقدمه مردانه بالشکر کابل میداریم وچقدر توانیم کوشش وکشش درجنگ میکنیم هرگاه فتح حاصل شد ونصیبهٔ ازلی بعزت عالی وسلطنت داری بود زهی فرخنده بخت وزهی فرخنده طالع وهرگاه تقدیر مقابل نیفتد وتدبیر دیگر گون شود وبخت بر گردد ناچار فرار وبجانب پشاور راه سپار خواهیم شد ، باری بعد ازفرموده وکنکاش بندگان عالی سردار محمد اعظم خان سر کردگان لشکر ودلاوران شمشیرزن ومردان جنگ آزموده بهمین اراده کمر بمردانگی بستند وبا لشکر قلیل خود دست

ازجان شستند ورجوع بجنگ کردند ازآن جانب لشکر کابل که در بیرون شهرچون اژدهای دمان وچون ببر بهمان امید وار چنین روزی بودند وبشوق جنگ شب رابروز می آوردند چون این مژدهٔ جانفزا راشنیدند بیغام دادند وبفرداستاد جواب وشنه فرستادند

فرد

براین مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

مختصر کلام روز دیگر مردان دلاور ورزم جویان غضنفر وشجاعان طرفین و غیرتمندان دلاور بجنگ در آمدند وباتوپ وتفنگ مقدمه کردند تخمیناً یك ساعت کامل بعدازان نوبت بشمشیر بران وخنجرجانستان وسرنیزه خون افشان باهم درافتادند واز جان شیرین درگذشتند چنانچه جوی خون ازبدن رزم جویان جاری کردند واز کشتهٔ پشته ها ساختند وسرهای دلاوران چون هندوانهٔ ابوجهل درصحرا غلطان میکردند وازخون شفق گون بیر وبرنا بردست وپاحنا می بستند وشبدیز دلاوران خسرو شکوه اززخم سیف وسنان گلگون گردید چنانچه فلك کجرفتار راازین مقدمه جانسوز و ازین غیرت ودلاوری وازین زدوخورد وکینه خواهی بفغان درآوردند وفلك را بحیرت انداختند تااینکه نصف النهار شدوبهمین منوال بضرب توپ وتفنگ و شمشیربران و خنجر جگرشکاف جنگ پیوسته بوده وسرموبی درمردی ومردانگی وقتل وقتال تقصیری نکردند وبه مردی کوشیدند وبغیرت جوشیدند وداد مردانگی دادند اما عنان اختیار چون درقبضهٔ اقتدار پروردگار است کوشش بندهٔ بیچاره سود نمی بخشد ٠

قطعه

با قضا کارزار نتوان کرد گله از روزگار نتوان کرد

کردگار هرچه میکند نیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

تااینکه بعد ازنصف النهار تاب وطاقت بر جگر لشکر قلعگیان باقی نماند وشکست فاحش کردند والفرار گویان بجانب قلعه روان شدند ودرمقابل لشکر کابل تاب نیاوردند فقرای بیچاره که در درون قلعه اسیر پنجهٔ اعنی حصاری بودند وازگرسنگی وفاقگی بجان آمده بودند الامان گویان درهای قلعه را کشودند وبلشکر کوه پیکر پناه آوردند هرچند که جمیع مال واموال شان ازسپاه ونقرا بستاراج رفت وآثاری باقی نماند وباوجود آنهم فقرا فلك زده که اطفال شان بهلاکت رسیده بودند ازقید گرسنگی نجات یافتند لاکن ازمال ومتاع صدسالهٔ خود جداشدند باز هم شکرانگی خداوند را بجا آورده خرسند بودند زیراکه زنده سر از چنین بلای بزرگ نجات یافتند وبسلامت برآمدند اکنون سردار محمد اعظم خان که قضیه را برعکس دید وتدبیر خودرا مقابل تقدیر نیافت ناچار باقلیل سرکرده وجزوی سپاه که باقی مانده بود بعداز فکر بسیار وتدبیر ازیك جانب قلعه برآمده باخوف ورجا فراری شدند اما لشکر ظفر اثر که لشکر وذکرشان دستگیر کردن سردار محمد اعظم خان بود دراینوقت از بسیاری تردد وجنگ وجوش که ازطلوع آفتاب تا نصف النهار درجنگ بودند وبمردی

ومردانگی شمشیر زدند تافتحرا بخود حاصل کردند وبعد ازان سپاه ظفر پناه بتاراج گرفتار شدند جمله خرد وبزرگ افسر وسپاهی ازگرفتن سردار محمداعظم خان فراموش کردند بعداز زمانی که باآر گاه خودرفتند وآسوده خاطر شدند نماز شام بخاطر آوردند لاکن تیر ازشصت رها شده بود چاره سود مند نشد باری بعد از فتح قلعه « دره کی » و فراری شدن سردار محمداعظم خان سه روزدیگر بگرفتاری و سرشتهٔ قاتلان طرفین گرفتار بودند تاهمه را کفن کردو دفن نمودند وزخمی هارا بجراحهای قابل ودانا که درکابل بودند مقرر داشته تامداواچه بدارند وفتح نامه وعریضه کردند یکی بحضورسرکار والاتبار ویکی بخدمت سردارعالی مقدار فرستادندوازغیرت ومردانگی لشکر ظفراثرخیلی درعریضه درج کردند بعدازان چندروز دیگر بسرشته ملکداری گذرانده هرکس را بخدمت مامور فرمودندوبقدر کفاف لشکری درحدود کرم و زرمت مقرر داشتند تاگزندی ازدشمن نرسدچون ازهمه امور ملک ولشکری آسوده خاطر ساخته منتظر فرمان بودند تااینکه ازحضور بندگان عالی فرمان رسید وطلب حضور نمودند ثانی بعد ازدوسه روز تهیه و تدارك رفتن رادیده روزدیگر حسب الامر بافتح وفیروزی از کرم وزرمت حرکت فرماشده کوچا کوچ منزل ومراحل طی فرموده مع الخیر والعافیه درمنزل مقر بلشکر بزرگ پیوستند وبحضور سردار عالی سردار سالار کل داخل شدند وسرافرازی کلی ازحضور عالی دریافتند چنانچه جرنیل داؤد شاه خان که سرکرده کل وبزرگ لشکری وصاحب اختیار ملکی وجنگی بودند ازمرحمت واحسان عالی ومتعالی بنابر امروفرمان حضور اقدس سرکاروالاتبار ازاسپ ویراق وشمشیر جواهر نشان وخلعت های فاخره سرافرازی حاصل کردند بعدازان بفرموده جرنیل مذکور بجمیع افسران که در مقدمه کرم وزرمت خدمت نموده بودند بقرارمنصب وجاه عزت یافته ازحضور سرافرازی حاصل کردند.

(اکنون لازم افتاد که ازشیخ میرخان جرنیل شمهٔ تحریر دارم) زیرا که افسر کل وصاحب اختیار کل لشکر ازحضور پادشاه بود و بعدازین چندین قضیه ازنامبرده صادر می شود که موجب عبرت است باید خواننده وشنونده ازحقیقت اصلی مذکور آگاه باشند مختصر کلام نامبرده اززمان خردسالی نمك پرورده حضور سرکار ودست نشانده بندگان سردار عالی سردار محمد علیخان استودراصل ازطایفهٔ کوهستان کابل قشلاق کاهدره که نزدیك شهر کابل است میباشد ونشو ونما یافتهٔ آنجاست وپدرواجداد آن متوطن قشلاق مذکور میباشد لاکن مردم شان جنگجوی و ستیزه گرومدام فی مابین ازخودو بیگانه بشمشیرتیز عمر گذرانده اند چنانچه خودجرنیل درزمان خردسالی وغرورجوانی ازباعث دشمن داری بخدمت نوکری افتاد وبحضور اشرف اقدس خدمتگاری میداشت وچست وچالاك خدمت میکرد تااینکه مرتبه بزرگی یافت ویومیه ترقی کرد تابمرحمت خداوند ونظر پادشاه عدالت گستر بمنصب جرنیلی رسیددرهمان عصر وزمان ازرتبهٔ جرنیلی بزرگتر منصبی درافغانستان نبوداضافه بران ازحضور فیض ظهور الطاف ومهربانی دربارهٔ مذکوربدرجهٔ بودکه ثانی نداشت چنانچه جرنیل داؤدشاه خان باوجود اسم جرنیلی بحضور شیخ میرخان نائب بود بلی سخن بطول انجامید اکنون شمهٔ ازبزرگی

جرنیل مذکور تحریر دارم وازرفتار وگفتار وکردار مذکور قدری بقیدقلم درآورم نامبرده درمرتبه جرنیلی رسید ونوازش شاهانه اضافه بران شد یکبار ره ازجادهٔ خود تجاوز کرد ویکباره ازدرجه اعتدال بیرون رفت وازشناخت خود دور افتاد وازاحدی چه خرد وبزرگ وشاه وگدا حذر نکرد بلکه بحضور مذکور احدی اجازهٔ سخن کردن نداشت وممکن سخن زدن بکسی نبود خصوص لشکر نظامی که گویا بندهٔ زرخرید وی باشند اضافه بران نادانی مذکور بدرجهای رسید وخودرا بدرجهای قیاس کرد که احدی غیراز فرعون چنین نکرد ونخواهد کرد بدذاتی مذکور بدرجهای رسید که فرمان پادشاهی را منظور نمی کرد وکسی را بامر پادشاه منصب نمیداد بلکه فرمان پادشاه را پاره میکرد والفاظ قبیح بزبان جاری میکرد که سزاوار شان خود او باشد مثلاً اگر فرمان سردار عالی که سردار سالار کل بوده است شخصی بحضور شیخ میرخان می آورد فرمان را نخوانده پاره میکرد ومیگفت که هرگاه سالار بدمد وسرکار اقدس امر کنند وچهار یار کبار متفق شوند ورسول خدا رانعوذ بالله واسطه نمایند وخداوند عالم مرحمت فرمایند بدانید وآگاه باشید که شیخ میرخان نخواهد داد ازآن سبب که فرمان ازمن است وبازخواست گروکل اختیار من هستم هرگاه حرف مرا منظور ندارید هرکجا رفته ازمن شکایت کنید باکی ندارم مختصر کلام رفتار وکردار وگفتار جرنیل مذکور که رانده خدا ورسول است بسیار است هرگاه فقره فقره تحریر دارم دفترها شرح کردار آنرا گنجایش نمیدارد لاکن مدعای تحریر کننده جای دیگر است که باید در وقتش درقید تحریر درآورده شود تادانسته خرد مندان گردد خصوص مرحمت واحسان سرکار ونمك حرامی جرنیل نمك حرام راخوبتر دانسته عالم گردانم که بکدام درجه نمك حرامی کرد تاحتی بادار خودرا که پرورش یافته حضورش بود بقتل رسانیده که درجایش تحریر کرده خواهد شد. فقرهٔ دیگر هرگاه از گفتار کفر آمیز جرنیل مذکور بحضور سرکار خبر میرسید بندگان اقدس نامبرده رابحضور را طلب کرده نصیحت میدادند وسرزنش میکردند ومانع می شدند خصوص ازالفاظ کفر که موجب غضب پروردگار است وبلای عظیم گرفتاری دارد جرنیل مذکور خودرا بفریب خلاص میکرد وسخن کفر وقبیح خودرا به بهانه رد میکرد ومی گفت خیر دولت خداداد را چنین دیده میگویم وبخیر دولت سرکار بهمین منوال رفتار میدارم باوجودیکه خودرا بدنام وقبیح به نزد خلق میسازم اماچون نمك خورده ام بخیر سلطنت میکوشم بندگان اقدس میفرمودند که ای جرنیل غلط قیاس کردید وخطا فهمیده اید هرگاه خیر دولت چنین باشد نکنید وواگذارید، تدبیر دنیا بسیار وسرزنش کردن مردم بیشمار است چه لازم که خود را داخل کفر میسازید وسرکار والا را بدنام عالم مینمایید ازین گفتار ناهنجار درگذرید وبدرگاه خداوند توبه کنید تاخداوند توبه شمارا قبول فرماید وبندگان اقدس ازشما رضامندی دارد لاکن فرموده استاده است.

فرد

پسر سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین برسنگ

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ‌ ‌ ‌ ‌ به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
وشاعر دیگر بیان نموده:
خوی بد در طبیعتی که نشست ‌ ‌ ‌ ‌ نرود تا بوقت مرگ از دست

مختصر کلام تا اینکه خاتمه جرنیل مذکور بغضب خداوند گرفتار شده و بجزای اعمال خود رسیدن است چنانچه در وقتش تحریر کرده میشود اکنون سر سخن باز گردیم و از مطلب تحریر داریم زیرا که لشکر ها درمنزل مقر انتظار تحریر کننده است و یومیه فرستاده و میفرستند که ای تقریر کننده کتاب از گفتار ناهنجار جرنیل شیخ میر خان دست کشیده بدارید کردار مذکور عیان و بعد ازین بیك بیك بظهور میرسد که دانسته روزگار گردد اکنون راجع بحال لشکرگاه شوید تا زودتر با فتح و فیروزی عازم قندهار شویم خلاصهٔ کلام چون قبل ازین تحریر شده بود که لشکرهای کرم وزرمت با فتح و فیروزی داخل مقر گردیده بر کاب بندگان عالی حاضر بودند لاکن بندگان سرکار ذی اقتدار سکندر شان دارا دربان اقدس امجد ارفع در دار السلطنه کابل توقف داشته انتظار فتح وظفر لشکر ماموری کرم وزرمت بودند بعد ازان که مقدمهٔ مذکور انفصال شد ولشکرهای ماموری واپس داخل مقر شدند بعد بندگان سرکار از شهر کابل حرکت فرما شده منزل بمنزل طی مراحل می فرمودند وچون ماه سریع السیر با فر فریدونی وشوکت جمشیدی ودبدبه بهرامی طی منازل نموده روانه منزل مقصود بودند بهر منزل که سزاوار توقف میدانستند یکی دو روز استقامت میکردند تا اینکه بیك منزلی مقر نزدیك شدند سردار سالار لشکر مقر با چند نفر افسران بزرگ از مقر سوار شده بحضور بندگان سرکار والا تبار مشرف گردیده دو ساعت بحضور مبارك بودند وبعد آن مرخص شدند فردای آنکه ورود بندگان سرکار در منزل مقر بود جمیع افواج ماموری مقر را در بین راه بقاعده وقانون نظام مکمل ومسلح برده انتظار مشرف شدن سرکار والا را میکشیدند چون بندگان اقدس همچون آفتاب تابان نمایان شدند سالار لشکر بقانون نظام حکم سلامی دادند وهشت بات سلامی گرفته بعد برکاب سرکار همایون فال در منزل مقر نزول اجلال فرموده بسرا پرده زرنگار وبارگاه شهریار فرود آمدند وبر تخت دارای برقرار شدند وچون جمشید جم نشستند وشکرانگی بدرگاه خداوند بجای آوردند وجشن خسروی برپا کردند وسه روز داد عیش دادند بعد از سه یوم که قدری از زحمت راه برآسودند روز دیگر افواج دلاور و لشکر غضنفر اعنی لشکر ماموری کرم وزرمت را که شمشیر نمایان زده وفتح نمایان کرده دشمن را فرار دشت ادبار نمودند در اینوقت حضور سرکار که چون اکسیر اعظم است حاضر شده بنوازشهای شاهانه از حضور مبارك فراخور احوال ومطابق منصب خلعت های فاخره پوشیدند وبمنصب نظامی سرافرازی حاصل کردند و با هزار نوازش ومهربانی از حضور مرخص شدند ولشکر مذکور در بارهٔ پادشاه دادگر عدالت گستر دعا وثنا کرده بخرسندی وسرفرازی باز گشته بخیمهای خود داخل شدند روز دوم سرکار اقدس افواج دیگر را فوج فوج بحضور مهرظهور طلب فرموده ازنظر کیمیا اثر میگذرانیدند وبا افسر وسپاهی نوازش ومهربانی نموده بهر کدام بقدر قوه ومنصبشان ازخوان احسان بیکران انعام میفرمودند وشفقت پدرانه مینمودند چنانچه روزی چند بهمین منوال گذارش یافت

لاکن از توقف کردن بندگان سرکار در منزل مقر و تحمل نمودن اقدس اشرف مقصد از آوازه کردن و گیوند سردار محمدامین خان نمودن بود که شاید کار ستیزه بخیر انجامد و به نیت حق طویت اصلاح بود و بجنگ کردن مایل نبودند چنانچه توقف دارالسلطنه کابل هر چند در ظاهر انتظار احوال لشکر کرم وزرمت بودند لاکن در باطن نیت خیریت دولت طرفین بودند زیرا که گاه گاه هم بزبان مبارك جاری میکردند که خرابی طرفین خرابی دولت خداداداست وقطع بازوی سرکار کردن است ازان سبب تاخیر میکنم که شاید سردار محمدامین خان از خواب غفلت بیدار شود و از در صلح سخن کند و بعقل کامل خداداد راجع شود و بداند که شکست طرفین خرابی خود مذکور است لازم که بندگان اقدس را پدر بداند و بگفته شیطان وغماز و فتنه انگیز عمل نکند چنانچه تا حال که بفریب شیطان عمل کرده چه ثمر بخشیده منزل مقر جای توقف نبود ونمیباشد بخاطر سرکار میرسد که شاید بعقل کامل عریضه بحضور سرکار بفرستند و براه حق دعوت شود بعد ازان سردار محمد علیخان را بخدمت شان بفرستم وسرافرازی برای مذکور حاصل دارم بهر حال چون چندروزی در منزل مقر گزارش یافت از طرف قندهار آثار خوشی و فرحت وانجام صلح وصلاح دست نداد بعد ازان بندگان سرکار ناچار شده جمیع اقوام وبزرگان دربار ووزیران حضور ومشیران نزدیك ودوررا بحضور طلب کرده مجلس کنکاش نمودند وسردار محمد علیخان که شب و روز از در صلح سخن میزد واصلا راغب بجنگ نبود چنانچه در خلاء وملا بزبان مبارك شان حرف صلح جاری بود ونمیخواست که با سردار محمدامین خان که عموی شان بود نقاضت شود وکار بجنگ پیش آید ازان سبب در مجلس حضور حاضر شدند بعد ازان در مجلس کنکاش بندگان اقدس فرمودند که خاطر حق بین اقتضا میکند که ازهمین منزل مقر فرمانی بجهت سردار محمدامین خان فرستاده شود وسخنهای نصیحت آمیز وبیانهای محبت خیز در فرمان درج شود شاید که از خواب غفلت بیدار شود وبعقل خداداد عمل کند وپیرو سخن فتنه انگیز وغماز نشود تا خلق خدا در امان مانند هر چند ظاهر است وبندگان سرکار آشکار میداند که فتنه انگیز در حضور دارد ونمیگذارد که راجع بصلح گردد بلکه تا تواند کار فتنه را بالا میگیرد وبرپا میدارد عالمی را برباد دهد باوجود آن امروز که شما یان نمك خوار وخدمتگار وخیرخواه دولت خداداد میباشید چیزیکه خیر وصلاح میدانید یا اینکه بصلاح وصوابدید آن ارجمندی سردار محمد علیخان که بسیار مشتاق ملاقات عموی خود میباشد وشبانه روز از خاطر خود فراموش نمیدارد چندروزی بطریق مهمانی بر کاب آن ارجمندی عازم قندهار شوند البته در آنوقت التماس سرکار که آن ارجمندی از گناه سردار محمد اسمعیل خان هم بگذرد اورانیز بر کاب ظفر انتساب باتفاق ارجمندی سردار محمدعلیخان بجانب قندهار رهسپار شوند شرحی از سردار محمد اعظم خان نفاق اندیش که درین ایام بظهور رسیده اطلاع دهی فرمایم ارجمند سردار محمداعظم خان که در کرم وزرمت استقامت داشت دایم لشکر آرایی کرده بقصد انتقام از حضور سرکار شیوهٔ غمازی پیشه داشت تا اینکه بندگان اقدس در کابل وسردار محمدعلیخان روانه مقر شدند در حدود غزنین خبرداران خردمند ارجمند که پی تحقیق رفته بودند بسردار مذکور

خبر دادند که سردار محمد اعظم خان از کرم وزرمت حرکت کرده قصد شبخون بلشکر ارجمندی در بین راه دارد سردار محمد علیخان بحضور عرضداشت فرمودند واز حضور امر شد که جرنیل داودشاه با پنجهزار لشکر بجانب کرم وزرمت رفته سد راه لشکر سردار محمد اعظم خان شود و از حضور سرکار نیز سه هزار سوار و پیاده نظامی با یکصد جرنیل داودشاه خان فرستاده شد هنوز لشکر کابل ملحق نشده بودند که لشکر جرنیل مقابل شده رجوع بجنگ آوردند از تفضلات الهی واقبال پادشاه خدا جوی دو مقدمه بزرگ را پی در پی فتح کردند وتا اینکه سردار نفاق اندیش با لشکر شکست خورده در قلعه درمکی که گویا پایتخت سردار محمد اعظم خان بود رسانیدند و اطراف قلعه را گرفتند در همین فرصت که جرنیل بفکر قلعه گیری بودند لاکن لشکر خود را قلیل میدانستند که لشکر کابل رسید قلعه را چون نگین درمیان گرفتند وجنگ درانداختند از فضل خداوند باندک روز داخل قلعه شدند واز کشته پشته ها ساختند اضافه بران چقدر از مردم فقرا که درون قلعه بودند وبسیاری آن فدایی سردار محمد اعظم خان بودند بقتل رسیدند عاقبت سردار فتنه انگیز با قلیلی لشکر سوار راه فرار سر کرده وبجانب پشاور رهسپار شد وسرزنش کلی یافت واز ملک ومملکت دست تهی بیکاره جدا شد اکنون خداوند عالم گواه ضمیر سرکار است که با وجود فتح وظفر خاطر حق بین بندگان اقدس ملال آگین شد زیراکه این کارها موجب نفاق است وسرکار اشرف نفاق را نمیخواهد وراجع باتفاق است عرضداشت بدر رید تا سرکار همایون والا دانسته شده بخیر دولت خود ملاحظه فرمایند بعد جمیع بزرگان دولت باتفاق امر سرکار را جایز وخیر وصلاح دانسته بعرض حضور رسانندند خصوص سردار عالی مقدار که فکر وذکر شان صلح وصلاح بود از امر سرکار خرسند شدند بعد ازان بامر پادشاه قوی شوکت منشی حضور فرمانی بجهت سردار محمد امین خان باین مضمون نوشتند وبحضور فیض ظهور بندگان اقدس امجد ارفع شهریار عدالت گستر منظور کردند .

سواد فرمانیکه از حضور سرکار امیر شیر علیخان بسردار عالی سردار محمد امین خان در قندهار فرستاده شد .

ارجمند اقبال نشانا مدت دو سال کامل میشود که اقدس اشرف سرکار والا از روی محبت و پدری وشفقت فرمانهای پی در پی فرستاده وسراسر سخن های پدرانه در فرمان قلمی گردید واز در مهر ومحبت سخن کرده امیدوار بودم که منظور ارجمند خواهد شد لاکن تاثیر نبخشید واز نصیحت های پدرانه سرکار غماز غمازان وفتنه انگیزی فتنه جویان خوبتر وبهتر منظور ارجمندی گردید اما در این خصوص خاطر بندگان اقدس ملال آگین شد تا از تقدیرات ازلی بندگان اقدس ناچار شده با لشکرهای فراوان وافواج بی پایان از دارالسلطنه شهر کابل حرکت فرماشده وارد منزل مقر گردید واستقامت فرماشد اکنون هم خاطر بندگان اقدس خواهان دیدار ارجمندی میباشد که آن ارجمند هرگاه از حضور سرکار کینه وکدورت دریافته باشد بخاطر حق بین خود راه نداده بادل قوی وخاطر جمع وقوت اسلام عازم حضور شده بملاقات اقدس برسند .

فرد

چه‌خوش باشد که بعد از انتظاری   بامیدی رسد امید واری

باری ارجمندا . بندگان سرکار با آمدن آن ارجمند دو مطلب حاصل میدارد کلیه دیدار ارجمندی که‌مشتاق است . دوم بسته شدن زبان بدگویان وسیاه‌روی شدن فتنه انگیزان بعد از آن به نیت خالص و صلاح آن ارجمند اقبال نشان بامید خداوند نیت سرکار ازدوحال خالی نیست یاخود بندگان سرکار یا ارجمندی سردار محمد علیخان باتفاق لشکر ظفراثر وا پس عازم دارالسلطنه کابل خواهیم شد .

خصوص ارجمندی که‌فرزند و بازوی سرکار است چگونه‌خدانخواسته بخرابی بازوی خود رضا میباشد ورو امیدارد . اکنون بندگان اقدس در منزل مقر امیدوار جواب باصواب است لهذا محرر کتاب بعرض خردمندان میرساند که سرکار امیر شیرعلیخان از بسیاری نصیحت کلی وفرمانهای محبت خیز نزدیك رسانده که کتاب تواریخ پرشود ودرمقابل تقدیر بکار رود لاکن هزار فکروتدبیر وشفقت ونصایح درنزد تقدیرات الهی نمی ارزد چنانچه فرمودهٔ استاد است .

بیت

هر آتش که دست قضا برفروخت   همه فکر وتدبیرها را بسوخت

خلاصه کلام چند روزی که از فرستادن فرمان گذشت وازجانب قندهار جوابی حاصل نشد . ظاهر شد که‌فرمان سرکار والاتبار را سکوت ورزیدندو درجواب فرمان عریضه نفرستادند وبتدبیر جنگ شب وروز کوشش دارند وخود را آمادهٔ کارزار میسازند بهمین منوال اخبارات بتواتر ازقندهار بحضور سرکار میرسید ودر کدورت میافزود ناچار ارادهٔ سفر کرد و عازم قندهار شد اکنون بندگان اقدس را ازمنزل مقر روانه قندهار باید .

چند کلمه‌از رویداد و گزارشهای سردار محمدامین خان وقندهار شنوید

چنانچه قبل ازین تحریر شده بود که سردار محمدامین خان شب وروز بسر شته قلعه بندی وجمع آوری غله‌واجناس دیگر بجهت قلعه داری مشغول میباشند تااینکه ازجمیع کارهای شهر قندهار وازمرمت کاری درو دیوار وخندق وشیرازه وجمع انبارهای غله‌وغیره اجناس دیگر که‌لازمه قلعه‌داری بود فارغ شدند وتمامی آن انجامیافت وفرمان سرکار که‌دربین همین گیرودار رسیده بود اورانیز سکوت ورزیدندو ازبخت برگشتگی وغفلت جوابی نفرستادند اضافه بران ازتدارك وتهیهٔ لشکرهم آسوده خاطرشده جمیع لشکرهای خود رانیز مامور فرمودند . اکنون از امور ملکی ولشکری کاری باقی نماند وهمه انجام پذیرفت ومتوجه آمدن لشکر کابل بودند اتفاقاً روزی سردار محمدامین خان بطریق سیاحت وتماشای شیرازه وخندق سوار اسپ گلگون نژاد گردیده دشت پیما شدندو قلیلی سوار که همه بزرگان دربار بودندباهم صحبت کنان میرفتند دربین بازار پیره زنی سالخورده با دخمیده مقابل آمد سلام کرده ودعا گفت ثانی عرضداشت کرد که پادشاه من صاحب من رعیت پرور پادشاه عدالت گستر پادشاه فقیر نواز چه‌خیال داری؟ واین قدر زحمت ازبهر چیست که‌درمدت یکسال شب وروز گرفتار هستید دشمن دولت کدام است واز کدام جانب دشمن میاید ونام دشمن چیست سردار محمدامین خان شرح رویداد و آمدن امیر شیرعلیخان را با دریای لشکر به قصد

ازعقل بعید است که سر کار امیر شیرعلیخان بخرابی احدی رضا باشد و کوشش کند خصوص بخرابی شما چگونه کمرمی بندد ودولت عظیمی خرج کرده لشکرکشی میکند وبالای شما می آید وبازوی خودرا قطع میسازد وخود رابدنام عالم میدارد تادر جریده های روز کار ثبت بدارند خصوص برخلاف وصیت پدر چگونه عمل میکنند امیر کبیر دروقت مرگ دربارۀ برادران واقوام وجمیع خلق الله تاکید بسیار نموده بودند مگر امیر شیر علیخان بی فرمانی پدر خواهد کرد وبر خلاف وصیت پدر رفتار باید نمود این پیرزن فرسوده سال خورده که دعاگوی دیرینه و نمک خوار قدیمی جناب عالی میباشم ونشیب وفراز عالم رابسی پیموده ام چون جناب عالی خدا جوی وفقیر نواز ورعیت پرور ونیک رفتار وخوش خلق وخوش گفتار میباشند دو کلمه که بخاطر نمک خواره رسید بحضور فیض ظهور جناب بندگان عالی عرضداشت گردم باقی حضور بندگانعالی صلاح دولت خدا داد را بهتر میدانند :

بیت

امور مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

باری از عرضداشت پیرزن قد دوتای سردار محمد امین خان واشخاصیکه بر کاب شان حاضر بودندمات ومبهوت ماندند وبفکر وعقل کامل وسخن های شایسته و رموز دان رمز گوی نیکو خصال شیرین زبان حق گوی صاحب جرائت بحیرت افتادند ثانی سردار محمد امین خان متحیرانه ازپیرزن سوال کرد که مادرک من عجب است ازعقل شما وعجب تر ازدلاوری وآفرین از گفتار پسندیده شما نمیدانم که این سخنها را از عقل ودانائی خود عرض کردید یا محرک دارید بهرگونه سخن شما خیلی پسند افتاد وبندگان عالی را خوش آمد حال ازشما سوال میدارم که پس چه باید کرد امیر شیرعلی خان کوچاکوچ آمده در منزل مقر توقف دارد و دریای لشکر باخودآورده میخواهد ازما انتقام گیرد وقندهار را از تصرف ما بدر کند بلکه بطریق سردار محمد افضل خان محبوس دارد مگر مقدمه ترکستان را شنیده ندارید ویا خبر قضیه ترکستان بشما نرسیده وگوشزد شما نشده است در ثانی پیرزن بعرض عالی رسانیدند که پادشاه من و رعیت پرور عدالت گستر من هرگاه شما فرمان برداری کنید

واز در ستیزه برنخیزید هیچوقت سر کار اقدس خیال بدی باشما نمیدارد خوب ملاحظ کنید واطراف این کار بزرگ را سنجیده قدم زنید وکوچک نشمرید که سراسر موجب خطراست اکنون که اجازه سخن کردن وتکلم نمودن وسخن را بحق گفتن امر کردید این دعا گوی دیرینه از روی صداقت مطابق عقل و دانش عرضداشت میدارم همان بهتر که با قلیل خدمتکار بلا فکر وتحمل ازقندهار حرکت فرماشده بدون خوف با خاطر جمع عازم مقر شوید و پادشاه وبرادر بزرگ که منزلی پدری دارد ملاقات کنید وخود

را فرمانبردار وسرکار اقدس را بزرگ وفرمان فرما دانید از درگاه خداوند امید وارم که بفرحت وخوشی منظور شوید وبسر افرازی و خرسندی وابس مرخص شوید ونام نیکو در عالم گذارید خصوص که خلقی را ازقتل وقتال نجات بخشید بلکه ضمیر این دعا گوی دیرینه چنان اقتضا میکنید که درسلطنت شما افزود گردد و سرکار اقدس را

ازخودمسرور گردانید اماشنیده دارم که بحضورشما غماز وفتنه انگیز بسیاراست وشمارا بحال خود نمی گذارند واز خرابی شما باکی ندارند اما خود جناب شما بفکر دور اندیش خود متوجه احوال خود شوید واطراف خود را به عقل خود ملاحظ کنید ودور ونزدیک کار را ازخیر وشر بسنجید کدام جانب که خیر باشد بعمل آرید هرگاه رفتن حضور سر کار اشرف را خیر ندانستیدبعد از ان اراده مقدمه بدارید لاکن در مقدمه کردن هم خوب فکر کنیدولشکر خود رادر مقابل لشکر امیرشیرعلیخان بسنجید هرگاه ازعهدهٔ جنگ وتقابل شدن وشمشیر زدن مطابق لشکر سرکار برآمده میتوانید ازینچه بهترمردانه جنگ کنید وشمشیر زنید وانتقام ازدشمن قوی بکشید تادر روز کارهانام بماند ودوست ودشمن آفرین کنند لاکن ازقلعه بندی درگذرند وخلق درون قلعه راپایمال دشمن نسازند وازگرسنگی بهلاکت نرسانند زیرا پیرفرتوت سه قلعه بندی را ملاحظ نموده امشخصی کهدر قلعه محبوس شد امید نیکی نبایدداشت وازنادرات است که نیکی به بیند بهترآنست کهاستقبال لشکرد شمن رفته مردانه رزم کنید ومردانه شمشیر بزنید ومردانه بکوشید ومردانه جوشیدتوکلت علی الله مصرع : «تایارکرا خواهد ومیلش بکه باشد» بازهم ای پادشاه عادل وفقیرنواز رعیت پرور یقین درعرضداشت نصیحت آمیز امیدوارم که رفتن شما بحضور سرکار امیر شیر علیخان سر اسر خیر است و خطری ندارد ظاهر است که لشکر شما درمقابل لشکر کابل قلیل است وتاب مقدمه بادشمن قوی ندارند واز قلعه بندی چند روز هم امید ثمری نیست و هم خلقی بزحمت گرفتار میگردد وهم فقرای بیچاره ازگرسنگی بهلاکت میرسد وخاتمه آنهم ندامت بارمی آورد بلظاهر

است کهشخص محبوس غیر ازندامت حاصلی ندارد زیراکه عاقبت آن بتنگدستی و گرسنگی وفلاکت وزبونی است وعاقبت قلعه بندی شمانیز چنین است وپشیمانی بارمی آورد باقی صاحب من گستاخی وزباندرازی ازحد گذشت امید عفودارم. جناب سردارعالی مقدار کهپادشاه قندهار است وفقیر نوازی ورعیت پروری شانظاهر استخیر دولت وسلطنت خود رابهتر میدانند خلاصه کلام چونسخن عیال کهنسال رموزفهم رموزدان رموزگوی که ازکمال دانائی سخنحق را بکرسی نشانند رخصتطلب شد سردار عالی مبلغ یکصد روپیه قندهاری به پیرزال انعام داده رخصت فرمودند بعدازآن بهآواز بلند امر کردند کهاز قلعه بندی در گذشتم ودرمقابل دشمن خواهم رفت ومقابل خواهم شدتااز پردهٔ غیب چه بظهور خواهد آمد وبظهور خواهد پیوست باری چون عیال پیرزال ازحضور مرخص شد بندگان عالی امر کردند کهجو یاشوید واطلاع یابید کهاینعیال سالخورده بااینقدر عقل ودانش وجرائت ازکدام خاندان است وچگونه اینقدر فضل وسخنوری کهسزاوار خردمندان است ازوی بظهوررسید لهذا بعدازتحقیق وتردد ظاهر شد کهازخاندان سردار کهندل خان وسردار

مهردلخان برادران امیر کبیر امیردوست محمد خان وپرورش یافته دست بزرگان است وسالش ازهشتاد گذشته است مدعا وخلص سخن هرچند تحریر کننده گذارشها میخواهد که مختصر تقریر کند علاج پذیر نمیشود زیرا که بعضی فقره سخنهای پیدا می شود که بمثل پیرزن که چقدر کمال خودرا ظاهر ساخت باید درقید تحریر درآورده شود چارناچار باید داخل کتاب بدارم بهرحال چون عبال نیکوسیر حرفهای نصیحت آمیز خودرا بکرسی نشاند و بدون خوف وبیم سخن را بحق بازگفت ومرخص شد بعدازان سردار محمدامین خان متفکر وپراگنده شد وبخیال دور ودرازافتاد وبحیرت ماند که چه باید کرد چنانچه یکشبانه روزمتفکر ماند عقل راجع بحضور سرکار امیرشیرعلیخان می کرد ومیگفت که خیر دولت بحضور بندگان اقدس است که باید بروم وبرادر بزرگ خودرا که منزله پدری دارد سلام کنم سردار محمدشریف خان که بدخوی وبدرفتار بود ومحرک اینهمه فتنه انگیزی سردار مذکور بود برعکس آن گفتار میکرد خصوص که سردار محمدامین خان را راجع بصلح یافت از کردار بدخود ترسید زیرا که مایهٔ کل فسا بود، بار دیگر سلسله کیدرا بجنبانید و بحضور برادر خود عرض کرد که صاحب من چرا خودرا بازی میدهید کار ازکار گذشته است مگر فرموده استادرا نشنیده اید .

بیت

دشمن دانی درچه محل گردد دوست وانگاه که سیاهی زشب دور شود

دراینوقت اسباب صلح ازمیان برچیده شد وکارفتنه وفساد بالا گرفت فکر نباید کرد وخودرا پریشان نباید ساخت اختیارازخداوند است همان بهتر که سرشته برآمدن ودر مقابل دشمن رفتن وتدبیر جنگ کردن را تدارك کنیم امیر شیرعلیخان برادر خودرا بهتر می شناخت که خود رای وخود پسند است ومزاج برقرار ندارد خصوص دولت عظیمی مغارج کرده واراده قندهار دارد ممکن نیست که از کردار خودباز ماند تاما وشمارا برباد ندهدو قندهار راازما وشما نستاند مگر رویداد ترکستان بماوشماعبرت نمی شود حالا ازین خیالات درگذرید وعقل خدادادرا پراگنده نسازید وتدبیر کاری را که پیش گرفته ایم ازدست ندهیم زودتر بتدارك لشکر کشی شویم که دشمن قوی نزدیك رسیده است وفرصت نمیدهد وعنقریب بخود قندهار میرسد هرگاه چنین شود دست تدبیر کوتاه خواهد شد باقی خود جناب شما بزرگ میباشید وبهتر میدانید اختیار بشماست لهذا چون عرضه داشت سردار محمد شریف خان تمام شد بعد بزرگان حضور وخدمتگاران دربار باتفاق، سخن سردار محمد شریف خان را تقویت کردند وبعرض عالی رسانیدند که فدایت گردیم دست تدبیر کوتاه گشت واسباب صلح برباد شد حال کمر بمردانگی بستن وبادشمن قوی مقابل شدن لازم افتاد اکنون ازغیرت و دلاوری وشمشیر زدن وشجاعت کردن سخن باید کردومردانه بمیدان جنگ رفته رزم مردانه باید نمود تانام نیکو حاصل وبخت کرایاری دهد توکلت علی الله ازین زیاده تدبیری بکار نیست حواله بتقدیر خداوندی است .

شعر

چون رفته بتقدیر دگرگون نشود یکذره ازآنچه هست افزون نشود

مختصر کلام بعدازعرضه داشت وزرا وبزرگان دربار عزم راجزم کرده امرفرمودند که پیش خانه وخیمه وخرگاه وبارگاوسراپرده های زرنگاررا ازشهر بدرکردخود درحدود

ده‌خواجه بدروازه کابلی برده برپا کنید این بود که جمیع اعزه واشراف و بزرگان دربار وتمای لشکر ازنظامی وملکی بذوق تمام‌فوراً در حدودده‌خواجه خیمه وخرگاه برپا کرند وبخاطر جمعی نشستند چنانچه یکهفته باعث امور چندی درده خواجه توقف کردند بعد ازیکهفته حسب الامر سردار عالی مقدار ازده خواجه حرکت فرماشده بتوکل‌خداوند باد دبدبه واثاثه وشان وشوکت که‌سزاوارهم چنان بادار خاطر خواه وسردار داربا و پادشاه دربخش باشد کوچا کوچ روانه بجانب کلات ومقابل لشکر دشمن شدند تا درحدود کلات رسیده نزول فرمودند وانتظار ورود لشکر دشمن قوی هیکل بودند لاکن تمامی سپاه از بزرگ وکوچك وجمیع لشکر ازشاه وگداوتااینکه مهتر ومصلی از کردار ورفتار و گفتار واحسانهای سرشار سردار محمدامین خان‌چنان دلخوش وخرسند بودند که گویا سفر سیر باغ وتماشای گل‌وریاحین رفته‌باشند ومقدمه‌راچنان خریدار بودند که‌شاید بمقدار سرخردل محبوب نمی‌نمودند بهرحال لشکرقندهاررا درحدود کلات‌باصدطمطراق به‌استقلال تمام وذوق مالا کلام بگذارید .

اکنون چند کلمه سخن ازلشکر دارا لسلطنه کابل شنوید :

که در منزل مقربودند واراده‌ٔ حرکت داشتند لاکن انتظار محرر کتاب بودند که درقندهار رفته بود ولشکرهای قندهار را سررشته وانجام کرده در حدود کلات باصد شجاعت ودلاوری رسانید حال نوبت بلشکر کابل رسیده که بخیر وخوبی بساعت‌نیك حرکت بدهد خلاصه کلام سرکار امیرشیرعلیخان‌ازکمال عظمت هرچند درمقر توقف کردن وانتظار جواب فرمان بودند که‌شاید‌سردار محمد امین‌خان راجع به عقل خود شده از ین خیال فاسد درگذرد وفی ما بین خون ریزی‌نشود وبی صلاح آید وخلقی درمهد امن‌وامان بماند ممکن نشد افضل ازان شنیده‌شد که‌بالشکر بسیار ازقندهار حرکت کرده چون‌موج‌دریا بقصد جنگ‌درحدود کلات آمده‌انتظار کارروزار‌بالشکر بندگان خان سرکار میبرندلهذاچون این خبر بعرض بندگان اقدس رسید غضب برطبیعت شان مستولی‌شد تاب‌وطاقت‌باقی‌نماندفوراً حرکت فرماشدند قضاراخبر وحشت‌انگیزدیگر ازسر کرده‌گان کلات‌رسید آنکه‌سردار محمدشریف‌خان که‌سرمایهٔ فسادومعدن‌فتنه‌انگیزی‌است ومیخواهد که زودتر اسباب فتنه برپاشود نامبرده خودراپیش‌جنگ‌لشکرقندهار ساخته‌با دوهزار سوارجرارو سپاه رزم‌دیده‌خون‌آشام ازلشکرگاه خودجداشده میخواهد که‌بلشکر ظفراثر شبخون‌زند ودست‌بردی بدارد خصوص قصدآن‌دارد که شاید پیش خانه‌لشکر کابل راتاراج کندوشمشیر خودرا‌الشکر کاراسازد تاغیرت ودلاوری خودرا ظاهر نماید لاکن‌ازین غافل‌است که‌لشکر کابل بلکه جمیع افغانستان سردارمذکور راخوب‌میشناسند باری‌چون خبر بحضور سرکارامیر شیرعلیخان رسیدا یشك آقاسی خوشدلخان پسر ایشك آقاصی شیردلخان‌رابایکهزار سوارو‌پیاده نظامی‌مامور پیش‌خانه فرمودند که‌منزل بمنزل باحتیاط تمام‌پیش خانه‌را برده برپادارند وشرط احتیاط که لازمه سپاهی گریست بجا آرند که‌از دست بردد‌شمن خودرا محافظت‌دارند باری لازم که‌شمه‌ای از قبله‌گاه . خود محرر کتاب تحریر دارم وسرمطلب بازگردم باری قبله‌گاه احمدعلیخان نام‌داشت‌درزمان‌شباب‌نوکر

معتبر نواب جبارخان بودند بعدازان بامر نواب بحضور پسرشان سردار عبدالغنی خان که داماد امیر کبیر بودند مامور شدند چون بخانهٔ شان فرزند خداوند عطا کرد بامر سردار عبدالعزیز خان مامور لالگی سردار عبدالعزیز خان پسرشان شدند درسن نزده سالگی سردار عبدالعزیز خان را سفر ترکستان دستداد زمانیکه مقدمه سردار محمد افضل خان باامیر شیرعلی خان بظهور رسیده بود باز گشت ترکستان باعث امور چندی که لازمه تحریر ندارد ما بین سردار عبدالغنی خان وقبله گاه محرر کتاب کدورت دستداد وجدا گی شد ایشك آقاسی شیردل خان که سابقه روابط دوستی داشت قبله گاه محرر کتاب را بحضور خود بردند وده سوار نوکری دادند درسفر قندهار همراه بودند در اینوقتیکه ایشك آقاسی خوشدل خان مامور خدمت پیش خانه شدند قبله گاه محرر کتاب را باتفاق پسرخود مامور پیش خانه کردند وصاحب اختیار پسرخود را نمودند وبرای پسر خود امر کردند که عنان اختیارشما با احمدعلی خان است از گفتهٔ مذکور تجاوز نکنید وبامرشان عمل بدارید بعدازان ایشك آقاسی خوشدل خان پسرخودرا وقبله گاه محرر کتاب را بحضور بندگان اقدس بردند واز قبله گاه بحضور پادشاه زیاد تعریف وتمجید ودر باب سپاهی گیری وخردمندی ودلاوری عرضه داشت کردند ودعاوفاتحه گرفته مرخص فرمودند بعدازمرخصی حضور پادشاه باتفاق پیش خانه روانه منزل ماموری شدند ودرمنزل رسیده اول جای بارگاه پادشاه وثانی نشانههای هرفوج را بقرار نظام داری برپا کردند وبعدازان که ازفوج نظامی فارغ شدند وهرفوجی به نظام جایدادند نوبت بدیگر اشخاص رسید هرشخصی را ازشاه وگدا از کوچك وبزرگ وخوانین سوار وغیر ذالك مناسب حال شان جای خیمه وخرگاه مامور فرمودند چون از سرشته کل افواج فارغ شدند وخودرا آسوده خاطر ساختند چنانچه ظاهراست که فوج نظامی هرفوجی نشانی دارند که بلمظ افغانستان جنده مینامند قاعده است که یکروز پیشتر درمنزل ثانی برپامیدارند چون فردا اشکرها واردمنزل مذکور میشوند هرفوج نشان خودرا ملاحظه کرده بجانب وی میبرند وبدون زحمت بخیمهٔ خود داخل میشوند تااینکه جمع لشکر جاه بجاه میگردند بعد پیش خانه کش بطریق روزگذشته درمنزل ثانی رفته بقرار ماموری عمل میدارند خلاصهٔ کلام چون ازخدمات پیش خانه فارغ شدند بعد متوجه سپاهی گری وشرط احتیاط ازدشمن بجاه آورده شب را به بیداری وپهره داری بروز میاوردند لاکن احمدعلی خان که صاحب اختیار کل مامور شده بود ودرعلم سپاهی گری مهارت تمام داشت چهار نفر شخص هوشیار وازمردمان آنجاه که بلد اطراف بودند بدست آورده مبلغی خدمتانه دادند وضامن گرفتند که خیانت نکنند وبصدق دل خدمت نمایند بعد تاسه فرسخی اطراف رفته متوجه شوند هرگاه آثاری ازلشکر بیگانه ظاهر شود فوراً خبر برسانند تاآماده کارزار شویم وبغفلت نمانیم اشخاص ماموری که زررا دیدند

ومبلغ را از خواهش افزون یافتند بخدمت ماموری سررا قدم ساخته بذوق تمام عازم خدمت شدند چنانچه دریباب شاعری فرموده .

بی زر منشین که کار زر دارد و زر　　پیش همه کس اعتبار زر دارد و زر

گویند که اختیار از زر بهتر　　مشنو تو که اختیار زر دارد و زر

مختصر سخن شب اول بخبر گذشت و روز شد و لازمه احتیاط بجا آورده شد این بود که فرداشد لشکر بزرگ فوج فوج بقاعده وقانون نظام وارد شده هر فوج بجانب نشان خود رفته بخیمه و بارگاه خود جاه بجاه شدند ایشك آقاسی خوشدل خان که از فرود آمدن لشکر ظفر اثر و مشرف شدن بندگان سرکار ظل الله در بارگاه جمشیدی فارغ شد ندد ثانی با تفاق احمدعلیخان صاحب اختیار بحضور بندگان اشرف اقدس رفته سلام کردند و شرایط آداب بجاه آوردند اول ربوت شب وشرط احتیاط ودوم ربوت فرود آمدن لشکر ظفر اثر را عرضه داشت کردند و از حضور مرخص شدند و بقرار روز گذشته همه پیش خانه و یکهزار سوار و پیاده ماموری روانهٔ منزل ثانی شدند و بعد از ساعتی که آسوده درمنزل ثانی رسیدند و یکی دو ساعت توقف کردند بعد بقرار تفصیل روز گذشته خیمه و بارگاه وسرا پردها را برپا کردند و نشانهای هر فوج را بقرار قاعده نظام برداشتند و خودرا آسوده خاطر نمودند و برقرار بخیمه های خود نشستند قبل از ان نماز شام معتمدان اطراف رفته یك یکی از اوشان آمده خبر آورد که امشب سردار محمد شریف خان با یکهزار پنجصد سوار جرار باشما شبخون میزند و شمارا پراگنده میسازد چنانچه درفلان حدود کمین کرده انتظار تاریکی شب میباشند که باید وشاید باشما خودرا رسانده جنگ دراندازد اکنون خبر تحقیق همین است که بچشم سردیده عرض کردم . احتیاط شرط است. بعد از بیان مذکور احمدعلیخان فوراً شخص دیگری فرستاد و امر کرد که رفته تحقیقات نموده زودتر خبر برساند مبادا سخن شخصی اول کذب و ندبیر برعکس نباشد شخص ثانی نماز خفتن باز آمد وسخن شخص اول را تصدیق کرد بعد هر دو فرستاده راخلعت دادند و خورسند کردند بعد از ان ایشك آقاسی خوشدل خان و احمدعلی خان واشخاص معتبر که حاضر خدمت بودند جملگی مشورت نمودند چنانچه قرار دادند که بیاری باری تعالی مکمل ومسلح لشکرگاه را بمردم متفرقه واگذار شده بگوشهٔ کمین سازیم و بدو جانب تقسیم شویم همینکه لشکر قندهار نزدیك بلشکرگاه ما برسد فرصت نداده از دو طرف چون بلای ناگهانی بسرعت تمام حمله آوریم و جنگ دراندازیم و درقتل و قتال تقصیری نداریم تاخواست خداوند چه باشد وفتح بکدام جانب حاصل شود : تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد مختصر کلام بهمین منوال تدبیر کردند ودر کمین گاه رفتند چنانچه تدبیرشان مقابل تقدیر افتاد بعد از نصف شب سردار محمد شریف خان با یکهزار سوار از پیش رو و پنجصد سوار از جانب یمین بجانب پیش خانه حمله آوردند تخمیناً نیم کرور باقی مانده بود که بمنزل مقصود یعنی پیش خانه برسند که لشکر کابل از کمین گاه بر آمده خودرا بلشکر قندهار زدند و دست بشمشیر حمله مردانه کردند و جنگ درا نداختند و یورش عظیم برپا نمودند تقریباً یك ساعت جنگ پیوسته بود عاقبت شکست بلشکر قندهار افتاد و تاب وطاقت از ضرب دست لشکر مردانه برای شان باقی نماند الفرار گویان فرار دشت اد بارگردیدند و بجانب لشکرگاه

خود رفتند یکصدونزده نفر از کشته وزخمی و محبوس بتصرف لشکر ظفر اثر جنگجوی
در آمد بعداز تحقیق محبوسین و کشته وزخمی شبا شب بحضور پادشاه نیت بخیر وعدالت
پرور عریضه نمودند و باقی مانده شب را بکمال خرسندی بروز آوردند لاکن قومی را که
خداوند ذلیل وزبون گرداند قبل ازظهورمطلب نتیجه اورا ظاهر نشان میدهد تا خلق دیگر
دیده ازوی عبرت گیرند وتاخود قوم شاید ازان کردار پشیمان شوند چنانچه لشکر
سردار محمد شریف خان قبل ازین ازشکست کلات ازدست عیال سردار فتح محمد خان
باید عبرت میگرفت ودیگر پیرامون اینکار نمیگشت تا اینچنین باردیگر رسوای عالم
نمی‌شد وازدست لشکر پیش خانه شکست فاحش نمیافت خلاصهٔ کلام قریب نیم ساعت بصبح
مانده خبرفتح بلشکر پادشاه قوی شوکت رسید وبحضور سرکار ذوی‌لاقتدار منظور
کردند درهمان حین بندگان اقدس ازخواب برخاسته بودند که عریضه ازحضور گذارش
یافت واطلاع بفرموده سردار سالار کل هفت توپ زدند تا جمیع لشکر ظفر اثر آگاه شوند
بهرحال فرداشد وبامر پادشاه ازمنزل مذکور حرکت فرماشدند وچون خرشید تابان روانه
شدند تا اینکه وارد منزلگاه شدند وبه ارگاه سلطنت جمشیدی رسیده برتخت دارایی
نشستند بعداز برقرار شدن بندگان اقدس ایشك آقاسی خوشدل‌خان واحمد علیخان صاحب
اختیار باسرکردگان دیگر بحضور سرکار اشرف اقدس رفته سلام کردند وبه آداب تمام
ایستادند بعدازان پادشاه کیوان شکوه بزبان گهربار توصیف وتمجید بسیار درباره مذکوران
فرمودند ونوازشهای شاهانه ومرحمت های پدرانه درباره یك یك مرحمت کردند وخلعت
انعام عطا نمودند وبلشکر پیش خانه که دلاوری ومردانگی کرده شمشیرزده بودند یکماهه
تنخواه بخشش فرمودند وامر کردند که محبوسان لشکر سردار محمدشریف خان را
بحضورانور پادشاه ظل‌الله منظور بدارند بعدازمنظور شدن وبحضور حاضرشدن بندگان
اقدس اشرف والاتبار دربارهٔ محبوسان نوازشهای خسروانه نموده است واسباب‌شان
که بتاراج رفته بود ودرنزدهرکس ازسپاه پیش‌خانه که تاراج کرده بودند بقیمت تمام خریده
وپس بصاحبانش دادند واضافه برای فی‌نفر پنجروپیه تا بلشکرگاه قندهار رسیدن مخارج
دادند وازحضور مرخص فرمودند وعنان اختیار رابخودشان امر کردند که هرکجا میروید مختارید
کسی بشما مزاحم وفرضدار نمیشود از حضور سرکار آزاد میبا شید بعداز محبوسان
کشتگان راامر بدفن فرمودند وزخمیهارا بمریضخانه فرمودند که جراحان یومیه رفته
معالجه نمایند بعدازان بدولت واقبال درتخت زرنگار نشسته طعام تناول فرمودند
بعدازساعتی روی‌مبارك رابه مجلس‌حضور کرده بزبان دربارجاری کردند کهای‌بزرگان
دربار شمارا بخدا قسم میدهم که بدون خوف وبیم سخن کنید وازحق نگذرید
وسردار محمد علیخان که فرزندوجای نشین بندگان اقدس است اورانیز باشما همدست
وهمزبان میفرمایم که سخن را سنجیده بدون خوف وبیم باتفاق شما بعرض اقدس برسانید ونیکو
ملاحظه کنید که گناه سرکار چیست ودرحق برادران ازحضور سرکار چه بدی رسیده باشد
که اینچنین حرکات غیرمناسب دربارهٔ سرکار میدارند قبل‌ازین سردار محمدشریف خان
بالای کلات لشکر کشیدوباعیال تقابل‌ورزید وخواست که کلات را مسخر کند عاقبت شرمنده

بر گشت ودرمقابل عیال غیرت نکردوشکست یافت همان کردار باعث خجالت مذکور نشدوبرای مذکور مرگ افضل بود واکنون که سرکار والا تبار هنوز درمقابل سردار محمدامین خان نرسیده وتقابل نشده خصوص نیت حق بین سرکار راجع بصلح است شاید وبفضل خداوند انجام صلح برپا شود وفتنه انگیز سیاه روی خیزدوکار اصلاح پذیرد وخواهش ارجمندی سردار محمد علیخان بظهور برسد زیرا که از کمال خداجویی وصلهٔ رحم طالب صلح است وخرابی کاکای خودراو بدنامی سرکار والا را نمیخواهد لاکن شیطان فتنه انگیز سردار محمدشریف خان که طالب جنگ و راغب بخرابی دولت است نمیخواهد فوراً لشکر کشید ومقدمه کرد که شاید درصلح بسته گردد واسباب نفاق آماده شود تا اینکه ازنیت خالص سرکار شکست فاحش یافت وخجالت زده راه فرار پیش گرفت چنانچه ازاقبال پادشاه ازمقدمه ایشك آقاسی خوشدل خان که خرد سال است و یکنفر خرد سال کجا وسردار محمدشریف خان برادر سرکار کجا بعدازان یکنفر شخص کهن سال تجربه کار درلشکر پیش خانهٔ احمدعلیخان نام بود که گویا ازغیرت ودلاوری وی که صاحب تدبیر بود وبیك تدبیر نیکو هم چنان لشکری راشکست کلی دادوفرار دشت ادبار نمود پس ظاهر است که این فتح های نمایان ازفضل خداوند است ونیت صافی نهاد سرکار اشرف است وشکست سردار مذکور ازطینت بدوفعل شیطان است که درضمیر مذکور جای گرفته است وممکن نیست که اینکار اصلاح پذیرد زیرا که عنان اختیار سردار محمدامین خان کلیه بتصرف سردار محمدشریف خان است بنا بخواهش ارجمندی سردار محمدعلیخان که خیرخواه طرفین است بندگان سرکار سخن میکند بهرحال توقع سرکار ازشما خدمتگاران حضور آنکه بدون کیدوریاء وبدون خوف ورجاء وبدون تقیه جواب سرکار والا تبار الحق وراستی بدهید وهرگاه نفاقی ازسرکار ظاهر شده باشد ودیده باشید ویاشنیده دارید بدون ریاء وبدون خوف ظاهر سازید زیرا که انسان ازنسیان وسهو وخطاء خالی نیست تا سرکار والا با برادر خود دانسته شود وخودرا نگاهدارد زیرا که این فرمانسرکار خاتمهٔ کار است ودیگر جای تدبیر باقی نمانده خصوص سردارمحمد علیخان راخطاب میکنم که هرگاه چیزی بخاطرش برسد بدون مضایقه بعرض اقدس برساند وخوفی ندارد بل ظاهرست که فرزند سرکار است وجای نشین وصاحب اختیاردولت خداداد است نهایت خرد سال است وتجربه کمتر حاصل کرده خصوص باعموهای خود نرسیده وصحبت نکرده وازطینت شان اطلاع ندارد وبنابران بندگان اقدس اظهار میدارم تادانسته فرزندم شود وازشمایان که خدمتگار قدیمی ونمك خوار صمیمی سرکار اشرف هستید وبندگان ما باشمایان اعتماد کلی دارد جواب باصواب میخواهم اکنون سخن سرکار تمام شد وبعدازین هم جای تدبیر باقی نمانده باشمایان لازم دارد که فکر خودرا یکجا کرده جواب سرکار را میگوئید لهذا ارکان دولت باتفاق عرضه داشت نمودند که ازدارالسلطنهٔ وشهر کابل تاحال چقدر رویداد که ازطرفین بظهور رسیده ما بندگان صداقت کیش ازروی صدق وصفا وبدون کیدوریاء قسم میخوریم که بذات پاك خداوند که واقف سروالخفیات است که فرمان بندگان سرکار حق وصدق است ودرصدق فرمان بندگان اقدس فتح کلات ازعیال وفتح دوم ازپیش خانه شاهد است

وتصدیق قول خدمتگاران را میدارد وحاجت بدیگر دلیل و برهان ندارد خلاصه کلام چون مجلس گفتگو تمام شد بعدازان بندگان همایون ارجمندسردار محمداسمعیل خان را بحضور فیض ظهورطلب کردند .

اکنون چند کلمه از رویداد سردار محمد اسمعیل خان تحریر شود

قبل ازین ازپدر رنجه شدن سردار محمداسمعیل‌خان را تحریر نموده بودم چنانچه از همان زمان تاحال بحضور سرکار گویا بمثل سردار محمدعلیخان فرزند ارشد بود وپرورش یافته حضور و بخصوص بعزت میگذرانند در اینوقت که فی مابین سرکار وسردار محمدامین خان پدر مذکور تقاضت دستداد وکار بمقابله رسید سرکار والا سردار محمداسمعیل‌خان را بحضور مبارك‌طلب کردند وفرمودند که ای فرزندوقت باریك است ومقدمه پیش روآمد وتدبیر صلح چیده شد واسباب نفاق دستداد زیراکه درحضور سردارمحمدامین‌خان پدر شما بمثل سردارمحمدشریف خان فتنه‌انگیز وغماز رهبر است وعنان اختیار را بخود گرفته وعقل پدرشما راضایع کرده نمیخواهد که خلقی آسوده نشیند وانجام صلح اصلاح پذیرد وکار طرفین بخیریت‌رسد شب‌وروز بحضور پدر شما محرك فتنه‌وفساد است چنانچه نتیجهٔ آنرا ملاحظه‌نمودید اکنون خاطر سرکار چنان میخواهد ورضامندی اقدس‌ازدل وجان برآنست که مع‌الخیر والعافیه سررشتهٔ خود را درست کشیدوهر قدر نقدوجنس بکار باشد موجود است دولت خدا ازان خودشما است بگیرید وبخدمت پدرکه نزدیك است بروید ورضای پدررا دریابید که رضامندی پدر خشنودی خداوند است هرگاه فضل خداوندشد وکار صلح انجام یافت وپدرشما فریب دشمن دوست نمارانخورد وبراه حق دعوت شد ودولت سرکاررا ازخود دانست وخود را وجودسرکارپنداشت بندگان اقدس ازخداوند چه میخواهد بعد ازان بهراموری که ارجمندی خرسند باشد ازحضور پدربشما اجازه گرفته میشود البته در آنوقت پدرشما امرسرکار راقبول میدارد هرگاه قضیه برعکس‌افتادوتقدیر نحوه دیگرشد وکار صلح انجام نیافت باید که شما بحضور پدرخدمتگارباشید وخرسندی پدر را دریابید لهذا بعداز فرمانهای سرکاروالا تبار سردار محمداسمعیل خان از استماع فرمان سرکار چون مار ارقم بخود پیچید وعرضه داشت نمودکه فدایت گردم‌مرحمت‌های شهریار بلند اقبال راشنیدم وسراسر بخیر غلام ذره پروری فرمودند اما غلام بصدق دل عرضداشت میدارم که قطعاً ارادهٔ رفتن ندارم‌وبرفتن مایل‌نیستم‌وخواهش رفتن درضمیرم نمیگردد ورگ وریشه‌ام به‌آنجا نبرخصت نمیدهدهرگاه‌سزاوارقتل‌باشم به‌قتل خودخرسندم ورفتن غلام ممکن نیست وروی رفتن ودیدار دیدن تاب وطاقت‌ندارم وهرگاه سرکار اقدس غلام را سزاوار خدمت نمیدانند ویاملالی بخاطر سرکارذوی‌الاقتدار رسیده باشدامر فرمایند تامقدمه آخر شدن غلام را محبوس دارند و شرط احتیاط بجای آرند سرکار اقدس اشرف همایون از عرضداشت سردار محمداسمعیل خان لب به تبسم

کشودند ومرحمت فرمودند که ای فرزند سرکاروالا قطعا ازشما کدورت بخاطر ندارند وشمارا درمقابل ارجمندی سردارمحمدعلیخان فرزند ارشد ونوردیده میدانند .
لاکن ازملامتی زمانه بشما خدمت نمیفرمایم زیراکه فتنه انگیز بسیاروسخن چین بی شمار استهمین نکته رادست آویز سخن کرده ملامتی را بحضور سرکارعاید میکنند والاشما سزاوار آن دارید که توپ وپلتن ورساله بشماداده شود ودرمقابل سردار محمدعلیخان خدمت کنید وبحضور سرکارجان فشانی دارید که درخصوص رفتن بحضور پدرهم ازنوازش پدری است که بندگان اقدس بشمافرمودند وخوب ملتفت شویدکه سرکار والاتبار دربارهٔ شما نصیحت پدری نموده وخیرشمارا ملاحظه فرمودند باقی عنان اختیار بخود شمااست خواه بخدمت پدرمیروید خواه حاضر حضوربندگان اقدس میباشید مختارید لهذا چون سخن بدینجا رسید سردار محمداسمعیلخان ازحضورمرخص شد ودربارگاه خودرفت ثانی سرکاراشرف بابزرگان دربارخطاب کردند کهسردارمحمداسمعیلخان عاقل بوده است وعقل کامل نداشته است یقین دارم که بدون موقع خواهد رفت امادرآنوقت بخدمت پدرهم قربی نداشته باشد وازحضور سرکارهم خجل زده بلکه مایوس خواهد ماند خلاصه کلام سخن بطول نیانجامد سرسخن بازگردیم وازلشکرکشی تحریرداریم .

مثنوی

کجا بودم اکنون فتادم کجا عنان سخن شد زچنگم رها

باری لشکرظفر اثر کابل منزل بمنزل چون آفتاب تابان نمایان طی منازل فرموده بیك منزلی کلات رسیدند لاکن لشکر قندهار ازروز یکه درحدود کلات فرود آمده بودند یومیه دراطراف کلات ترکتازی داشتند ولشکرآرایی مینمودند چنانچه اخبار شان روزمره متواتر بحضور اقدس میرسید اما لشکر درون قلعه درمقابل لشکرقندهار میدان داری کرده جواب لشکرقندهار رامیدادند بهرحال چون لشکردارالسلطنه بیکمنزلی کلات رسیدند بعد ازان پیش خانه رامانع شدند وامرنمودند که لشکر یکجا حرکت نمایند لاکن صبح وقت نیمساعت ازحرکت لشکر پیش خانه باركردسواران ماموری بایك رجیمنت رساله پیش خانه رامابین گرفته بشرط احتیاط رهسپارشوند تادرحدود منزلگاه بعدازان بقراردستورالعمل سابقه خیمه وبارگاه رابرپا دارند چنانچه بهمین منوال یکمنزل حرکت فرماشدند اتفاقاً خبرداران ماموری خبررسانند که سردار محمدامینخان بالشکر کوه پیکر ازاطراف کلات کوچیده لب دریاي جلتك که میدان وسیع وجای بزرگ که سزاوار مقدمه باشد فرود آمدند وآب دریارا بتصرف خوددرآوردند دیگر جای فرودآمدن لشکرظفراثر باینجا نب ممکن نیست ازشنیدن این اخبارسردارعالی مقدارسردارمحمد علیخان امرکردند که از مردمان کهن سال اطرافی رایکی دونفر حاضر کنند چنانچه چند نفر مردمان سالخورده بحضورحاضرشدند سردار والاتبار جویاشدند که اینحدود کماحقه بشما معلوم است وواقف میباشید جای باشدکه سزاوار لشکر ظفراثروگنجایش افواج خجسته سیرراداشته باشد ونزدیك به آب واز دشمن کناره باشدمردمان کهن سال عرضداشت نمودند که غیراز سرسه

چشمه که نزدیک بدهات جلتك میباشد دیگر جای مناسب نیست که بعقل مایان که فقرای
سالخورده ودعاگوی دولت خداداد میباشیم هرچند نیك ملاحظه میداریم ازین بهتر
منزلگاه بدون ازینجا موجود نمیشود که گنجایش لشکر ظفر شکوه را داشته باشد باوجود
آنهم البته لشکر ظفر اثر بزحمت جای خواهد شد زیراکه پیوسته بقشلاق است و آب خورهٔ
قشلاق ازان سه چشمه است ومنظور بندگان عالی مقابل لشکر دشمن است باید که با دشمن
مقابل باشند پس در اینصورت از ناچاری سزاوار است قبل ازین لشکر قندهار از
حدود کلات پیش دستی کرده جای مناسب ولب دریا وزمین هموار را گرفته بخاطر جمعی فرود
آمدند وخود را ولشکر خود را آسوده خاطر نمودند وهرگاه بندگان سرکار یکفرسخ
دورتر را منظور کنند وامر فرمایند جای خوب ولب آب ممکن است بندگان عالی
که شیر را در مقابل غیرت ودلاوری خود چون روباه بی دست و پا
نمیشمرد فرمودند که ازدشمن دوررفتن گویا درنزد دشمن خود را ذلیل و زبون کردن
است اصلا این سخن ممکن نیست همان زمین سر چشمه را بارادهٔ خداوندی لشکرگاه
میسازم بعدازآن خود بندگان سردارعالی مقدار با چند نفر خاصان حضور وهمان سال
خوردگان رعیتی . سوار شده بسرچشمهٔ ماموری رفتند ومتوجه شدند واطراف چشمه ها
را بچشم سر دیدند وخوب ملاحظه فرمودند که گنجایش لشکر ظفر اثر را دارد یاخیر
بعد ازسنجش بسیار وتحقیقات بی شمار متفق الکلمه فرمودند که از ناچاری احتمال
گنجایش دارد وبزحمت تمام ممکن است که جای بجای شوند وباطراف سر چشمه
فرود آیند وبدون ازاین دیگر جای مسطح بنظر نرسیده بعدازان باتفاق بازگشته
داخل لشکرگاه شدند وبحضور بندگان اقدس رسیده وعرضداشت نمودند سرکار
والااتبار که همه وقت بارادهٔ خداوند حرکت میفرمودند بعد ازبیان سردار محمدعلیخان
وخاصان حضور که سرچشمه رفته بودند تکیه برضمایر الهی کرده بادل قوی ونیت خالص
امرفرمودند که افواج ظفرشکوه بتوکل خداوند حرکت کرده درمنزل سرچشمه فرود
آیند چنانچه بندگان عالی سردار محمدعلیخان که سالار کل وافواج دارکل اختیار
بودند بامر بندگان امیرصاحب با قلیلی سوار وسرکرده وخدمتگار زودتر رفته متوجه
لشکرگاه شدند بعدازان ازدنبال فوج فوج لشکرها حرکت کرده می آمدند وبقاعده
وقانون نظام فرود میاوردند و متوجه مردم بودند که فی ما بین فوج سخن پیدا نشود
وباعث گفتگو نشود وبهریك ازمردم سپاه که میرسیدند محبت و نصیحتی دادند وسخن
خوش میگفتند وتسلی میدادند که هفته‌ای بیش درینجا استقامت نداریم زیراکه هردو لشکر
مقابل شده خواه صلح خواه جنگ بدوسه یوم انجام میباید وفرصت نزدیك است بهمین
منوال محبت کرده افواج را منزلگاه میدادند وفوج هم بولك بولك وارد میشدند
وخیمه وخرگاه برپا میکردند تااینکه ازتفضلات الهی واقبال شهنشاه والاشکوه جمیع
افواج خونخوار ولشکر شمشیرزن بی شمار جای بجای شدند ازقدرت کاملهٔ خداوندی
همچنان افواج بی شمار که ازمور وملخ بیشتر بودند باینچنین زمین ناهموار که اصلا
گنجایش لشکر نداشت چنان بفراغت وآسودگی جای بجای شدند که گویا قطعاً تنگی

وضیقی نداشت وازعالم غیبی مددی حاصل شدو نظر مرحمت پروردگار دربالای لشکر ظفراثر افتاد که بدون چون وچرا بفراخی وخرمی گنجایش یافتند وخیمه وبارگاه برافراشتند وسرداران وبزرگان وخوانین لشکرکه مرتبه بزرگی داشتند بهریك منزلگاه فراخ وجای مناسب دادند که به آسودگی وفراخی جای ومنزل گیرند بعدازتمامی لشکر که بفتح وفیروزی داخل منزلگاه شدند سرکار شهریار ـ ذوی الاقتدار بافر فریدونی ودبدبهٔ کیکاؤسی وشوکت جمشیدی واردمنزل ظفرقرین گردیده برتخت دارای فرود آمده نشستند وخود را ولشکر خود را به آواز بلند بظل حمایت الهی سپردند وجمیع سرداران وبزرگان وافسران لشکر برکاب سر دار محمد علیخان بحضور بندگان اشرف همایون آمده سلام کردند ومبارك باد گفتند ومرخص شدند بعدازان سردارسالارکل سردار محمد علیخان وافسران بزرگ بمثل جرنیل شیخ میرخان وجرنیل داود شاه خان ودیگرافسران سواراسپ گلگون قبای خوش رفتار بادپا شده چون تماشای گل وریاحین بادل قوی خرامان، خرامان اطراف لشکرگاه راکه تخمیناً یك فرسخ نجومی بیشتر میشد بچشم بصیرت تماشاکرده بهرجای پهره وقراول گذاشتند که متوجه احوال دشمن بوده محافظت لشکر ظفر شکوه را بدرستی بدارند وشرط احتیاط بجا آرند چون از اطراف لشکر فارغ شدند ملاحظه نمودند که یك تپهٔ بزرگ که عبارت از یك کوه کوچك دربین هرد و لشکر خصوص بلشکر ظفر اثر نزدیك وسرکوب لشکرگاه ، هرگاه دشمن تصرف کنند احدی ازخیمه وخرگاه آبادی در لشکرگاه نمیماند وباعث خرابی وشکست لشکرگاه خواهد شد فوراً خود بندگان عالی باتفاق افسران وسوار رساله که برکاب حاضر بودند بتلاش تمام خودرا بسر تپه رسانده بتصرف درآوردند بعد یك پلتن مکمل ویکطرف رساله مامور تپه کردند که محافظت دارند درثانی دوعراده توپ قاطری آتش فشان نیز مقرر فرمودند که بالای تپه برده متوجه ورود دشمن باشند وغفلت نورزند وشرط احتیاط که لازمه هوشیاری است بجای آرند خلاصهٔ کلام چون ازامور تپه واطراف لشکرگاه آسوده شدند باز گشته وارد لشکرگاه شدند مختصر کلام چون درمنزل جلتك منزلگاه کردند وبرقرار شدند ثانی سرکار نیت بخیر پادشاه خدای جوی سرکار امیرشیر علی خان مجلس کنکاش کرده بزرگان دربار وسرکردگان ملك وسپاه را طلب حضور نموده بزبان جاری کردند وفرمودند که بارها اززبان سرکار شنیده دارید که نیت سرکار اتفاق است ونفاق رانمیخواهد ودایم ازدر صلح سخن میزنند وازنقاضت وستیزه دوری میکنند ازدرگاه خداوند امید وارم که اول فضل الهی و دوم داد پدر وسوم نیت خالص بندگان سرکار بهرجای که لشکر ظفر اثر روآرد فتح وظفر هم‌عنان باشد باری بخاطر حق طویت سرکار اقدس خطورمیکند که یکبار دیگر که آخرین وعظ ونصیحت است برای سردار محمد امین خان خط نصیحت آمیز فرستاده شود هرگاه بخت یاری کند واقبال مددگاری نماید وطالع راهبری دارد ودولت ازوی نگشته باشد ونکبت دامنگیر نشده

باشد البته بسمع قبول اصغا میدارد براه حق دعوت میشود بعد ازان خلقی آسوده وبندگان سرکار رضا مند وبطر فین خرسندی حاصل میشود وهرگاه بفعل شیطان گرفتار باشد وبگفتهٔ ابلیس پلید وفتنه انگیز عمل نماید وازدر ستیزه برخیزد وفرمان سرکار را وقعی نه نهد البته ذمه سرکار بری خواهد بودچنانچه قبل ازین بکرات ومرات چقدرفرمان نصیحت آمیز وخطوط محبت خیز و سخنهای شفقت انگیز که ازطریق برادری، نه ازشیوه بزرگی برای سردار مذکور فرستاده شد و بجوی منظور نشد حال نیزچنین باشد الحکم لله اکنون شمایان که نمك خوار و بزرگان دربار وکارکنان کل اختیار میباشید چه صلاح و چگونه خیر میدانید عرضداشت بدارید سرکار والا ازابتدا تاانتها بمصلحت شما عمل فرموده زیرا که خیرخواه دولت خدا داد میباشید چنانچه نوشته استادان است.

بیت

هرکرا دانش است بسیاری　　　نکند بی مشاورت کاری

لاکن درمقابل سخنهای محبت آمیز سرکار وبیان های صلح آمیز بندگان اقدس هاتف غیبی ندا میدهد:

بیت

هرآتش که دست قضا برفروخت　　　همه فکرو تدبیر ها را بسوخت

مختصر کلام بعد از فرمان سرکار جمیع بزرگان دربار که بجهة مشورت جمع آمده بودند وازنظامی وملکی افسران بزرگ همه بودند باتفاق عرضداشت کردند که تصدق حضورمبارك گردیم هرچند میدانیم !

شعر

برسیاه دل چه‌سود گفتن‌وعظ　　　نرود میخ آهنین برسنگ

باوجود آن ازاول تاآخر بندگان سرکار بزرگی بکاربرده اند اکنون هم ازروی بزرگی ومرحمت فرمانی بفرستند شاید خاتمه کار عقل عطا کردگی بروی کارآید وازسرستیزه برخیزد براه‌حق دعوت شود عجب نیست و هرگاه چنین نشود ودیولعین رهبر شود بدا بحال خودش ازحضور سرکارذره‌ای ازبزرگی کاسته نمی‌شود لهذا بعد از مشورت بزرگان حضور امر پادشاه بدبیر صاحب تدبیر چنان شد که نامه مختصری فوراً تحریر نمایند

سوادنامه بندگان سرکار اقدس امجد والا امیرشیر علیخان

ارجمندا قبل ازین ازدارالسلطنه کابل‌تاحال چند فرمان محبت وچقدر نامه شفقت بجناب برادر والا گهر فرستاده شد جوابی که سزاوار محبت باشد بحضور نرسید تا تقدیر خداوندی که‌دربارگاه عظمت اوجای چون و چرانیست بندگان سرکار را بادریای لشکر باین وادی رسانیداین را از تقدیرات ازلی ومقدرات لم‌یزلی دانسته ومیدانم وازکشش آب ودانه قیاس میکنم و شما نیز ورود خود رادراین حدود همچنان دانید و خرسند باشیداکنون نگارش میشود که آن‌ارجمند بعقل خدا داد خویش

عمل کرده دولت خداداد را از آن خود بدانند وبا دل قوی وحوصلهٔ شگرف بدون خوف وبیم عازم حضور شوید.

وسرکار والا را ازخود خرسند سازید وملاقات را غنیمت شمرید وغبار ری بخاطر حق بین خود نرسانید نخواهد که سرکار والا تبار بدون سبب بازوی خود را قطع کرده خودرا بدنام عالم سازد هرگاه درین خصوص حرفی بخاطر ارجمندی برسد ویا غمازان راه فتنه انگیزی پیشگیرند ارجمندی سردار محمد علیخان که آرزو مند دیدار خجسته آثار عموی خودمیباشد ومشتاق ملاقات آن ارجمندی میباشد وشوق خدمت شمارادارد بخدمت میفرستم که بهمرکاب آن ارجمندی عازم حضور شوند والسلام. لهذا چون فرمان سرکار بحضور محمدامین خان سردار رسید مطالعه کردند بعد باین مضمون جواب فرمانرا عریضه فرستادند:

سواد عریضهٔ سردار محمد امین خان در جواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان

فدایت شوم فرمان قضا جریان بندگان همایون سرکارا مجد اقدس اشرف والا رسید بوسیده برتارك گذاشته شد وهمه فرمان سرکار که در نامهٔ شفقت انگیز درج بود سراسر مهرومحبت ونوازش پدرانه بود ودربارهٔ غلام فدوی ازابتداء تاانتها بزرگانه رفتار می کردند کماحقه غلام جان نثاردانسته ام لاکن غلام عقیدت فرجام شمه ای عرضداشت میکنم که هرگاه خدمتگار صمیمی غلام رامیدانستند همین فرمان را از دارالسلطنه کابل مرحمت میفرمودند خصوص که شب وروز آرزومند دیدار منور آثار فرزندار شدارجمند سردار محمد علیخان بهزارشوق وذوق بودم زمانی که داخل شهر قندهار میشدند زهی نیك بختی وزهی فرخنده حالی غلام فدوی که بازوی خود را بچشم سر میدیدم وهزار، هزار شکر بدرگاه احدیت مینمودم ومدتی بامروفرمان سرکار در قندهار استقامت کرده بعد ازان غلام فدوی باتفاق ارجمندی ونمونهٔ کان طلا بحضور پادشاه ظل الله وارد کابل شده چندی بحضور فیض ظهور بخدمت گزاری مسرور میشدم موجب اینقدر زحمت ورنج بندگان سرکار وباعث مخارج بسیار وسرگردانی بیشمار نمیشد اضافه بران خود غلام ازحقیقت کان طلاء وحاصل یومیه آن بحضور مبارك عرضداشت میکردم افضل ازان درفرمان آخری ازدارالسلطنه کابل که مرحمت فرموده بودند غلام را بمهمان پذیری امر نموده بودند بنابران غلام عقیدت فرجام باقلیلی لشکر استقبال دریای لشکر خونخوار برآمده امیدوارم که جان فداسازم زحمت کشیدن ارجمندی سردارمحمد علیخان را باوجود آنکه سالهای درازآرزو مند دیدار شان بودم درینوقت رضا با آمدن ارجمندی وزحمت شان نمیدادم که تااینجا نزدغلام زحمت کشیده بیایند باقی غلام شب وروز دولت سرکار را ازدرگاه خداوندخواهانم والسلام، مخلص کلام چون عریضه سردارمحمدامین خان بحضور سرکار رسیده وسراسر سخن ازنفاق زده بودند بندگان اقدس دانستند که انفصال این امر بدون ازدم شمشیر بران بدیگر طریقه ممکن نیست ونصیحت به فضیحت انجام یافت بعد ازان تن بتقدیرالهی داده آماده کاروزار شدند وبزبان مبارك فرمودند:

دراین دریای بی پایان دراین طوفان شور افزاء
دل افگندیم بسم الله ومجریها ومرسها

اکنون راقم حروف وتحریر کننده تواریخ وتقریر کننده این کتاب بی نظیر مینویسد که سردار محمد امین خان ولشکر قلیل اورا قلیل نباید گفت زیرا که سردار مذکور با سرکار غضنفر برادراست وفرزند یك پدرومادر است چقدر شجاعت ودلاوری که در وجود سرکار است باسردار مذکوراست ودرشمشیر زنی ودلاوری ومردانگی کم وکاستی باسردار مذکور درمقابل شمشیرزنی سرکار نیست چنانچه تمامی مقدمه هاییکه در کتاب هذا درج است بسیاری آنرا تحریر کننده کتاب دیده وباقی مقدمه هارا بتحقیق رسانده و بصحت نموده داخل کتاب کرده ام لاکن بمثل این مقدمه بزرگ وخونریزی وقتل وقتال ندیده ونشنیده ام که درشمار دوازده هزار محسوب میشدند اینچنین جان فدا و دلاور وشیرزن بودند ومیدان رزم غضنفری داشتند که کمتر درمقدمه های قدیم درکتابها درج شده باشد چنانچه استاد میفرماید مصرع

دو صد مرد جنگی به از صد هزار : هر چند که در مقدمه تحریر میدارد اما مختصری ازان را مینویسم تا اثبات حرف تحریر کننده شود چنانچه هشت هزار آن درمیدان رزم ومیدان کارزار جان خودرا فدای بادار خود نمودند وازجان شیرین دست شستند وحق نمك خوردگی بجای آوردند ونوازشات چندساله بادارخود را باداء رساندند وچهارهزار لشکر پراگنده که خداوند در عمر شان مهلت داد زنده بدتر ازمرده بعضی زخمی وبرخی مجروح پراگنده احوال فرار قندهار شدند سردار محمد امین خان باجمیع بزرگان حضوروافسران نزدیك ودور که جمله چون رستم زال درمیدان قتال بدلاوری بودند برکاب بادارجان نثارکردند وچون پروین گرد ماه بخاك هلاك افتادند وحق عزت ونمکخوارگی بجای آوردند حتی دودانه کلب تیگر که بمبلغ بسیار ازهندوستان خریده بحضور آورده بودند ومدتی نمکخورده بودند پاس نمك بجای آورده بحضور بادارجان فدا کردند لهذا هرچند سخن بطول انجام یافت لاکن لازم افتاد که درمقابل خدمتگاران سردارمحمد امین خان شمه ای ازخدمتگاران حضور سردار محمدعلیخان تحریر کرده شود تادانسته خواننده وسامع گردد همان قدر خدمتگار بزرگ که همه خودرا اصل واصیل زاده ودلاور وشمشیرزن گفته درحضور سردارعالی سالهای سال بنوازش ومهربانی میگذراندند وبندگان عالی درخصوص خدمتگاران حضور درداد ودهش سرموی تقصیر نکرده وکمال محبت وشفقت ولطف ومرحمت را در بارهٔ شان دریغ نداشت چنانچه هریك ازاوشان برتبه بزرگی وسلطنت رسیده نام ونشان یافتند ازآنجمله جرنیل شیخ میرخان که شمهٔ دراول حال تحریر شده وبعد ازین نیز درمقدمه بیشتر وبهتر تقریر خواهد شد عاقبت درروز مقدمه ورزم که خودسردارعالی مقتول شد احدی ازین بزرگان نمك حرام مقتول نشدند ودرحضور بادار خودجان فدا نکردند ازین رهگذر بود که سرکار امیرشیرعلیخان بتمامی آنها طعنه میزدند وبد میگفتند وازحضور میراندند مردمانی که ازین قضیه آگاه نبودند میگفتند که سرکار امیرشیرعلیخان خشکی شده ودربالای مردم کم دماغی میکند چگونه خشکی نشود وکم دماغی نکنند وفحش ندهند که

آن چنان پسر شجیع و دلاور که خداوند هر گونه خوبی از غیرت و مردی و دلاوری و عقل و هوش وفکر وتدبیر وامور سلطنتی جمله بوی عطا کرده بود یکه وتنها درمیدان رزم مقتول شود واز جمله این نمك حرامان که از حضور سردار عالی مقام صاحب نام و نشان شده بودند یکی بقتل نرسند حق سرکار است که خشکی شود وفحش بدهد واز حضور برانند بازهم پادشاه خداجوی عدالت پرور بودند والا جمله اشخاص بزرگان حضور سردار عالی سزاوار قتل داشتند که باید چانواری میشدند تا عبرت دیگران میشد و بار دیگر این چنین نمك حرامی هیچ کس در خدمت بادار خود نمی کردند اکنون از اصل مطلب سخن رانیم زیرا که لشکر طرفین آماده جنگ اند. و بهوای جنگ شب را بروز میاورند باری چون کار مصالحه بمقاتله انجام یافت بعد از ان متوجه امور لشکری شدند سردار محمد علیخان و بعضی افسران بزرگ و یکطرب رساله نزدیك به نماز عصر اطراف لشکرگاه را بچشم سر دیده در بارهٔ پهره داران وافسران ماموری سفارش نموده بجانب تپه راهی شدند چون بالای تپه نزول فرمودند ومتوجه پهره داران وخدمتگاران بودند وساعتی گزارش نیافته بود که خبرداران اطرافی خبر آوردند که سردار محمد شریف خان با توپ و پلتن ورساله بقصد دستگیر کردن سردار محمد علیخان عازم تپه میباشد وعنقریب میرسد سردار محمد علیخان که این چنین روز را از خداوند میخواست مرحمت فرمودند.

بیا بیا که خوش آمد مرا ز آمدنت هزار توپ وتفنگ بادفدای هر قدمت



برین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

زیرا که سردار عالی را خداوند سزاوار هر گونه مردانگی وغیرت دانسته بود چه از سخاوت وشجاعت در آفاق طاق بود آمدن سردار محمد شریف خان را بدو وجه از خداوند خواهان بود یکی بسبب غیرت ودلاوری دوم باعث بغض وعداوت زیرا که معدن این غوغا وفساد وخونریزی تمام سردار محمد شریف خان بود بهرحال اینبود که سردار محمد شریف خان نماز خفتن قریب بالشکر رکابی نزدیك به تپه رسیدند بعد از خفتن از طرفین جنگ پیوسته شد و باسردار عالی توپ های آتش فشان از بالای تپه بصداء در آمدند و گو شزد دوست و دشمن نمودند بعد از آتش فشانی توپها نوبت به پلتن ورساله رسید و بامر سردار غضنفر از بالای تپه آتش افشانی گردید وتپه در کوره حدادی ساختند ولشکر قندهار درمقابل لشکر بالای تپه از زیر کوتل داد مردانگی دادند وبا توپ وتفنگ جنگ مردانه درانداختند لاکن سردار عالی تفنگ مارتین بدست چون شیر غرا ن و ببر بیان بهر جانب خروشان وجنگ جویان تاخت وتازمی نمودند ولشکر ظفر اثر را تلقین رزم می کردند ودرمقابل ان سردار محمد شریف خان که خودرا بزرگ وشمشیرزن میپنداشت همچنان کمر بمردانگی بسته بالشکر قندهار نبردمردانه میکردند که فلك تحسین وآفرین درغیرت ومردانگی شان می نمود واز شرر آتش افشانی لشکر طرفین شب تار چون روز روشن نمایان گردید چنانچه او ساعت ده بجه شب تا ساعت دو بجه بعد از نصف شب که چهار ساعت نجو می باشد ازطرفین با توپ و تفنگ جنگ پیوسته بود دلاوران

جانبین درشمشیر زنی ومردانگی تقصیری نکردند لاکن سه نوبت لشکر قندهار تلاش گرفتن سرتپه کردند که شاید تپه را تصرف کنند بلکه بخیال سردار محمد علیخان ودستگیر ساختن شان تلاش بسیاری کردند امادلاوران سرتپه چنان سرزنش میدادند ودرمقابل حمله لشکر قندهار حمله مردانه میکردند وشکست میدادند که الفرار گویان فرار دشت ادبار میساختند اضافه بران لشکرهای بزرگ باطراف لشکرگاه خود کاسه مهتاب ها روشن کرده باخبر لشکرگاه خود بودندو تماشای آتش ریزی و آتش افشانی گلوله ریزی توپ وتفنگ سرتپه را میکردند زیراکه اززیرو بالای تپه مذکور اطراف هردو لشکر روشن ونمایان بودوچون روز روشن ظاهر وهویدا گردیده خلقی طرفین مشاهده میکردند هنوز درعین شدت مقدمه وجنگ وجوش ورزم برپا بوده ودادمردی ومردانگی میدادند که از حضور بندگان اقدس والاتبار سرکار ذوی الاقتدار امیرشیر علیخان دوهزار سوار وپیاده که همه شمشیرزن ودلاور بودند مامور تپه نمودند وچون بلای ناگهانی وچون آفت زمینی چست وچالاک خودرا بلشکر زیر تپه تعلق سردار محمدشریف خان زدند ودست به تفنگ صف شکن وشمشیر قلب افگن کرده حمله ورشدند ودرقتل وقتال سرموئی تقصیر نکردند اضافه بران لشکر سردار محمدعلیخان از بالای تپه سرازیر شده خودرا بصف لشکر قندهار زدند وازکشته پشته ها کردند باندك کروفری ازمیان برداشتند وتاحدود لشکر گاه شان فراری نمودند سردار محمد شریف خان که دایم بامید فتح می آمدورزم آزمایی میکرد وآرزومندفتح می بود عاقبت بحال تباه ازفتح حاصلی نکرده بیچاره وبینوا راه فرار سرمیکرد وفراردشت ادبارمیشد وبغیر ازشکست روی فتح را ندیده ودرآینه خیال ملاحظه نکرده بحسرت میماند لاکن باوجود آنقدر شکست بی دربی که باوی دستمیداد وپیش می آمد باز بهوای جنگ آماده میشدوازشکست های خودخجل نمیگشت وشرم سار نمیشد وبازهم بامید فتح کردن جنبش میکرد وشورش مینمود لاکن دلاور بی اقبال بودباری سخن بطول انجامید وازمطلب باز ماندیم اکنون رجوع بمقصد داریم مختصر کلام سردارمحمد شریف خان که لشکر خودرا پراگنده دیدراه فرار پیش گرفت وبجانب لشکر گاه خود فراری شد سردار محمد علیخان کـه چون شیرژیان بالای تپه بادل قوی بادشمن پرستیزه درآمیخته بودند وازفضل خداوند فتح حاصل کردند ثانی بفتح وفیروزی در بالای تپه آسوده نشستند وسر بسجده شکر گذاشتند وبالشکر ظفراثر تپه ازدر مهر ومحبت سخن میکردند واز غیرت ومردانگی لشکرخود در بارهٔ شان تمجیدوتحسین میفرمودند وبهریك وعدهٔهای بزرگانه مینمودند.

خلاصه کلام دوساعت ازشب مانده استراحت کردند وهمچنان کمر بسته مایل بخاب شدند ولحظهٔ راحت فرمودند قضارا دربین راحت خواب وحشت انگیز دیده از خواب جستند

ومتفکر نشستند ودیگر مایل بخواب نشدند خدمتگا را نیکه چون پروانه بدور آنسرور فرزانه جمع بودند ازپریشا نی باطار خود متحیر ماندند هرچند عرضداشت کردند وسبب پرسیدن سردار باغیرت ازروی دلاوری ومردانگی اظهار نفرمودند و بصحبت گزراندند اما احوال شان متغیرودگر گون بودتااینکه صبح شد و شفق بخونریزی لشکر طرفین دمید وسردار عالی بافتح وفیروزی ازبالای تپه فرود آمده داخل لشکر گاه شدند.

اکنون چند کلمه ازحضور سرکار امیرشیر علیخان شنوید :

لهذا چون شب مقد مهتپه وآمدن سردار محمد شریف خان باتوپ وسوار و پیاده واطراف تپه‌را احاطه کردن منظور حضور شد ازین رهگذر که واقعه جان سوز بود آتش غیرت سرکار شعله‌زدن گرفت ودریای غضب بجوش آمد بزبان گهربار فرمودند که سردار محمد شریف خان فتنه انگیز فتنه‌را برپاکرد وآتشی افروخت که عالمی رابه شعله آن‌سوخت ومردم رابه‌قتل درداد وبازوهارا قطع کرد و ذرهٔ ازصله رحم باقی نماند شبی نمی‌گذرد که فتنه‌ای بروز میکند و روزی بشب نمیرسد که یک اسباب فتنه‌ای برپامیکند اماشکر میکنم وخرسندم که ازنیت فاسد همه‌وقت به غضب خداوند گرفتا رشده سرزنش می‌یابد وشکست فاحش میخورد وسرکار اقدس تاحال بصبر وتحمل گذارنده نیت خونریزی ندارم وقصدم آنکه خونریزی نشود شاید سردار محمدامین‌خان‌راجع به‌عقل‌خدادادشودو بخرابی دولت‌خداداد کمر نه‌بندد چنانچه بندگان اشرف‌دایم‌بسردار محمدعلیخان‌که‌ولی عهددولت خداداد است‌خطاب‌میکردم که فرزندمن راجع بصلح است چنین نخواهد بود مقصد خود سرکار راجع بصلح کردن بود که سخن‌صلح رابزبان ولیعهد فرزند خود جاری میکردم .

والا دشمن پدرالبته دشمن فرزنداست اکنون دانسته شدکه این شیطان فتنه‌انگیز نمی گذ ارد پس لازم شد بسرکار والاتبار که بتوکل پروردگار ارادهٔ مقدمه کرده خود را ولشکر خودرا بخداوند عالم کهراتف ضمیر سرکار است سپارم ولشکر رزم دیده را بمیدان جنگ که‌میدانی است خون‌آشام بفرستم بعد ازان حواله بتقدیر نمایم تاخداوند چه خواسته باشد بظهور انجامد بغیر ازین چارهٔ نیست

فرد

هر آتش که‌دست قضا برفروخت　　　همه‌فکر وتدبیر ها را بسوخت

بهر حال هنوز سخن لشکر کشی بزبان مبارك جاری نشده بود که‌از اردوی ظفر شکوه خبر رسید که سردارمحمداسمعیل خان باقیلی خدمت‌گار خودکه‌سابقه داشت از اردو فرار وبجانب لشکر گاه قندهار رهسپار شد ازشنیدین این‌اخبار زیاده برزیاده بندگان اقدس غضبناك گردیده با وجود آن تبسم کرده فرمودند که رفتن سردار محمداسمعیل خان نتیجه دیگراز نفاق‌دست داد که بایدوشاید جنگ بزرگ پیش‌آید وقتل بزرگ برپاشود مصرع تایار کرا خواهد ومیلش بکه باشد بعد ازان عزم رادر جنگ جزم کردند وفرمودند که‌باید بزبان شمشیر سخن کرده‌شودچون کار بجنگ پیوسته

شد با قسران نظامی و ملکی امر کردند که با ارادهٔ خداوندی فردا صبح بعداز فراغ نماز بامداد جمیع لشکر کوه پیکر خون آشام را مکمل ومسلح فوج فوج چون دریای مواج صف بصف چون اژدهای دمان اماده وتیارا انتظار امر سرکار باشند مختصر کلام صبح صادق دمید وفلك کینه جوکمر بکینهٔ بریده بر بست و صدارا بقتل لشکریان بلند آوازه گردانید و افسران بزرگ و سرکردگان صاحب تدبیر بنا بر امر بندگان اقدس بقانون نظام جمیع لشکر خونخوار وافواج بی‌شماررا بشمار آورده مکمل ومسلح ساخته صف بصف ایستاده منتظر فرمان وانتظار سردار عالی مقدار سردار سالار کل اختیار بودند سردار دلاور باوجودزالگی شب که‌در بالای تپه بجنگ بودند وتاصبح داد مردانگی داده بفتح وفیروزی فرودآمده فوراً کمر بجنگ بستند . ونصرمن الله و فتح قریب خواندند وخودرا ازخود ومغفر وزره چون کوه آهنین ساخته مکمل ومسلح بلشکرگاه افواج ظفر شکوه آمدند وفوج فوج بنظر ترحم ومرحمت دیدند وبا یك یك ازدر لطف ونوازش در آمدند وپدرانه شفقت ورزیدند و انتظار ورود سرکار غضنفر شهریار بلند اقبال بودند تااینکه بندگان سرکار امیر شیر علیخان بافر فریدونی و شوکت جمشیدی وصولت بهرامی سوار اسپ گلگون نژاد کوه پیکر هامو نوردد شت پیما گردیده چون شیرژیان وببر بیان و رستم داستان وارد لشکرگاه شدند وصف بصف افواج نظامی راازنظر کیمیا اثرگذرانیدند وتحسین وآفرین گفتند وکمال عظـمت وبزرگی رادر بارهٔ لشکریان بجا آوردند و شفقت ومهر با نی پدرانه رابیك یك ادانمودند وسورهٔ انافتحنا راخوانده بلشکر جنگجوی و افواج ظفر شکوه دمیدند ودرظل خداوندقهار وپرور دگار بی نیاز و کریم کارساز ور حیم بنده نواز سپردند بعدازان چون آفتاب تابان وچون خورشید نمایان بالای تپه بلندی که چشم انداز مقدمه جای بود بر آمدند واز عقاب گلگون قباب فرود آمده بالای کرسی کیکاوسی نشستند و جمیع افسران خردوبزرگ‌را بحضور فیض ظهور طلب کرده همه رابنوازش خسروانه سرافراز نمودند بعد بهریك افسران تلقین جنگ‌را آزموده شیوهٔ میدان داری وطریقه جنگجوئی آموختندو بشمشیر مردانگی وغیرت ودلاوری از روی محبت سخن کردندو به نبردگاه مقرر فرمودند چون جمیع افسران مرخص شده هریك بجانب فوج خودرفتند بعد فرزندار شد ارجمند سردار محمد علیخان که ولیعهد سلطنت و جا نشین پدر بودند و بحضور حاضر خدمت و جان فشانی از حضور انور امیدوار بودند نزدیك طلب کرده تنك در بر کشیدند وبسرور وی فرزند عزیزخود بوسه زدند واشك ازگوشه چشم جاری کردند وبخداوند سپرده مرخص میدان نمودند لهذا چون سردار دلاور سردار محمد علیخان از حضور بندگان اشرف اقدس والادعا وفاتحه گرفته مرخص میدان شدند و بمیدان جنگ ونزد افواج خصم افگن رسیدند بعداطراف مقدمه جای را بنظر تدقیق ملاحظه فرموده هر فوجـی را با توپ و توپخانه مکـمل بـهر جا کـه لازم جنـگ و سرو کـوب لشکـر دشمـن بـود

مامورین مقرر فرمودند چون ازتمامی افواج فارغ شدند وهریك را بجای ماموری امر کردند ودو پلتن ویك رساله باهشت عراده توپ جلوی نزدخود نگاهداشتند وشرط احتیاط بجاه آوردند که هرگاه ازلشکردشمن گزندی بلشکر ظفراثر برسد فوراً لشکری ازحضور بکمك فرستاده شود وخود بندگان سردارسالار چون آفتاب روشن ظاهر وهویدا در بالای بلندی ما بین لشکرگاه نمایان ایستاده متوجه لشکر دشمن بودند که چگونه بالشکرظفراثر تقابل میورزند وچه نحومقابل میگردند اکنون لشکر ظفراثررا باسردار دلاور در میدان رزم آماده وتیار بگذارید.

چند کلمه ازلشکرجنگ جوی جنگ طلب شمشیرزن صف شکن قندهار شنوید:

سردار محمدامینخان که شجاعت ذاتی داشت ودرمیدان رزم شیر ژیان را بنظر نمی آوردند اول این فرد استادرا بزبان گهربار ادانمودند.

بیت

روزجنگ توشود سرخ وسیاه ازخون وگرد　　　موج دریای محیط واوج گردون برین

باری سردار شیردل، صبح وقت که نماز بامداد راادا کردند ودعاوفاتحه درباره کل لشکریان گرفتن و لشکرخودرا مکمل ومسلح نموده متوجه حرکت لشکر دشمن بودند که بچه منوال حرکت میدارند وتقابل میشوند چون لشکر کابل را آماده جنگ دیدند وصف آرائی آنرا ملاحظه فرمودند بعدازان بتوکل خداوند چون اژدهای دمان مکمل سوار اسپ کوه پیکر رزم آزمای دشت پیماشده نصرمن الله وفتح قریب را بزبان راندند وفوج خونخوار جنگ دیدهٔ خود رابهمان منوال مقابل لشکرکابل صف بصف در میدان رزم ایستاده کرده تقابل ساختند هرچند که لشکر قندهار درمقابل لشکرکابل قلیل بودند لاکن باك ازکمی وزیادی نکرده هرفوجی رادرمقابل فوج بسیار تقابل کردند که گویا چون شیرژیان محسوب بشمار می آمدند وانتظار لشکر دشمن وپیوسته شدن جنگ میبودند سردار محمد شریف خان که شب ازمقدمه تپه شکست خورده و خجالت زده بحضور سردارمحمدامین خان انتظار فرمان بودند سردارمذکور رابحضورطلب کرده اول از شکست شب بالای تپه تسلی دادند وفرمودند که باتقدیر ستیزه نباید کرد این شکست تقدیری بود دخل به خجالت ندارد بعد ازان سرکرده سوار مامور فرمودند وامر کردند که آمادهٔ کارروزار باشید وبهرجانب که شکست پیدا شود باسوار رکابی خودمکمل رفته مدد فرمائید وخودرا بکمك برسانید اکنون شمهٔ ازسردارمحمداسمعیل خان تحریر کرده سرمطلب بازگردیم. سردار مذکور که ازلشکرسرکار امیرشیرعلیخان فراری شده بلشکرگاه پدرخودوارد شداز حضور سردارمحمد امینخان پدرخود امیدوار سردارسالاری بود که به لشکر قندهار صاحب اختیار شده ودرمقابل سردارمحمدعلیخان دادمردانگی بدهد زمانی که آمدن سردار مذکور را بحضور سردارمحمد امین خان پدرش ریوت کردند گویا دنیاسرپدرش حلقه شد واز غضب بلرزه درآمد وبزبان مبارك جاری کردند که تمامی این فساد وفتنه انگیزی دامنگیر سردارمحمد اسمعیل است اکنون شما خدمتگاران که بمنزله برادر وبازوی بندگان

عالی هستید احتیاط کنید وواسطه نامبرده نشوید که بذات خداوند قسم میخورم که طاقت دیدار مذکور راندارم خصوص که مذکور راسر کرده لشکر چگونه خواهم ساخت اصلا ممکن نیست وخاطرخواهی نکنید که ازشما نیز بیزارخواهم شد حال باعث خرسندی شما که فرزند عالی هستید وسالها جانفشانی کردید ازگناه مذکور گذشتم در لشکر گاه استقامت کرده تماشای جنگ پدر راملاحظه نماید اضافه براین سخن نکنید که موجب رنجش بندگان عالی دراین موقع که باریك افتاده می شود خاص کلام بعدازان که سردارمحمدشریفخان مامورسوارشد وسرزنش سردارمحمد اسمعیلخان هم انجام یافت وصبح صادق دمیدوفلك کینه جوکه امیدوارچنین روزی بودو بمرادخویش واصل شدوطبل کج رفتاری را بلنداوازه کرداول طلوع آفتاب ازدوجانب صدای طبل وکوس و کرنا برآمده درمیدان رزم زلزله دراناخت وتوپهای تنین تن گردون وطن چون شیرغریده عربده گویا آوازمیداد وآتش فشانی میکردوتفنگهای اژدردهان غلغله درگنبد دوارافگندومیدان جنگ را ازدودتوب وتفنگ چون شب دیجور سیاه وتاریك گردانید سر های جوا نان ودلاوران مردمیدان چون کوی درمیدان رزم بهرطرف غلطان می گشت وزمین نبردگاه ازخون دلاوران چون لاله زارگلگون شدوجوی خون از بدن غضنفران چون آب روان روان گردید دستان جانستان شقایق وشقوق ازهرطرف ظاهر میساخت سم بدرآسای تازی نژادان هلال زمین برآبروی هلال آسمان حاجب گردید میدان وسیع برجلوهٔ اسپان وسیع تنگ شد درآن روزکه بازار قیامت برپا بود برکسی توان وتاب نماندی زیرا که خنجر پهلوشکاف دران معرکه جانسوزسینه وجگردلاوران چاك کردی خصوص دلیران خشم گین بهر جانب که حمله ور میگشتند مانند شیر غضبناك غضب میکردند وبهادران جنگجوی بهرطرف که روی می آوردند باسیف تیزسرهای دشمنان چون هندوانه ابوجهل در صحرا غلطان می کردندوازخون شفق گون بیرق برنا بردست وپا حنامی بست وشمشیرزدلاوران خسرو شکوه ازرخم سیف وسنان گلگون گردید مختصر کلام درکشتن و بستن وزدن سرمویی تقصیر نکردند وچنان بهم درافتاده بودندوداد مردانگی میدادند که گویا ملك الموت ازکردار شان بحیرت درافتاده وفلك کج رفتارمتحیر مانده.

شعر

دودریای لشکر بجوش آمدند　　　دلیران بهم در خروش آمدند

چنانچه ازطلوع صبح وقت آفتاب تا نصفنهار همچنان جنگ پیوسته بود وفلك کج رفتار بزبان حال ترغیب جنگ می کرد ونداء درمیداد :

فرد

روز جنگ است وجنگ باید کرد　　　کوشش نام وننگ باید کرد

لاکن ها تف قضا برفوج جنگجوی کینه خواه لشکر قندها رجزآیت لاعاصم الیوم من امرالله نخواندی و سورکبار دهل آوازه فتح بگوش هوش لشکر کابل می شنواند باری سردارمحمدشریفخان که باسواران رکابی اماده وتیار ایستاده بودند درهمین فرصت اردوی سرکارامیرشیرعلیخان راخالی یافتندفوراً ازگوشهٔ میدان غفلةً دربالای اردوی

لشکرکابل چپاول انداختند وقصد تاراج کردن داشتند چنانچه نزدیك بلشکرگاه کابل رسیده بودند سرکار امیرشیرعلیخان که در بالای تپه بلندی نشسته بودند و متوجه اطراف لشکرگاه بودند نظرشان بجانب لشکر سردار محمدشریفخان افتاد که بتلاش تمام عازم لشکرگاه کابل است و نزدیك رسیده فوراً تدبیری بکار برده شخصی را بطریق سوار قندهار مرتب کرده از زبان سردار محمد اسمعیلخان بسردار محمد شریفخان پیغام فرستادند که سردار محمدامینخان پدرمن به تیر قضا درگذشت ودرلشکر قندهار شکست افتاد ولشکر مدعی بلشکرگاه ما داخل شد و تاراج دارد زودتر خودرا برسانید که امیدوار آمدن شما میباشم مبادا که بدست دشمن اسیر شویم بهتر آنکه باتفاق عازم قندهار شده شاید سرشتهٔ بکار بریم چون شخص فرستاده بحضور سردار محمدشریفخان رسید و بیان واقعه را عرضداشت کرد سردار محمدشریفخان ازخوف جان واپس عازم لشکرگاه قندهار شد وقضیه را برعکس دید و میدان فتح شده را در باخته یافت بحیرت بماند وراه چاره را مسدود دید لاچار صبروشکیبای نمود لاکن بندگان سرکاری امیر شیر علیخان خوب تدبیری در عین شورش جنگ بکار برد که سزاوار تحسین است چنانچه فرمودهٔ استاد است ؛

مثنوی

بیك تدبیر نیکو آن توان کرد	که نتوان باسپاهی بیکران کرد
بشمشیر از یکی تاده توان کشت	برای لشکری را بشکنی پشت

قصه کوتاه مردان طرفین و دلاوران جانبین وشجاعان رزم آزما بهمین احـوال میکوشیدند وغیرت مندانه میخروشیدند وبدلاوری ومردانگی می افزودند ودربازارجان فروشی جان خودرا بخدمت بادارخود بجوی نمیخریدند ودر گوهرنه دلاوری واقسام اقسام مردی ومردانگی در مقاتله صرفه نمی نمودند وباهمدیگر بضرب خنجر خونریز بهخنجر زده دشمن را ازپادر می آوردند چنانچه استاد میفرماید .

بیت

دولشکر چه گویم که دریای خـون	به بسیاری از آب دریا فـزون
بتدبیر خون ریختن تـا خـتند	بهم تیغ ورایت بـسر افـراختند

چنانچه ازطلوع آفتاب تاساعت یك بجه روز لشکر طرفین داد مردی ومردانگی دادند وحمله‌های مردانه افگندند ودرقتل وقتال وکشتن وبستن قصوری نکردند وهمچنان دشت بزرگی راکه میدان رزمگاه بود ازکشته وزخمی مملو کردند وملك الموت را ازبسیاری کشته بفغان درآوردند و چندین درجه شکست بلشکر طرفین دست میداد ووارد میشد چنانچه از رزمگاه کناره میشدند لاکن سرکردگان صاحب تدبیروجنگ دیده داشتند زود خودداری میکردند ولشکر پراگنده را بمردی وغیرت انجام داده بجنگ ترغیب مینمودند ومرگ خودرا افضل ازشکست میدانستند تاساعت یك بجه روز بهمین منوال بازار ملك الموت گرم بود تااینکه سردار محمد علیخان که در بالای بلندی بهرطرف نظر افگنده متوجه گیر ودار لشکر ظفر اثر بودند وبهر جانب که اندك شکست پیدامیشد ازحضور لشکر فرستاده کمك میدادند ویاری می نمودند وجرنیل شیخ میرخان که سرکردهٔ بزرگ وصاحب اختیارکل افواج ظفر شکوه بودند برکاب

سردار عالی با سه پلتن مکمل و سه رجیمنت رساله نامدار همرا ایستاده بهر جانب متوجه بود یاری میکردند و انتظار فرمان بندگان عالی بروند که قضای الهی و گردشهای فلکی ازجانب لشکر قندهار سردار محمدامین‌خان باسواران رکابی که همه چون کوه آهن درزیر خفتان وجوشن غرق بودند بمثل شیرژیان و ببربیان بجانب سردار محمدعلیخان باجوش وخروش آمدند سردار محمد علیخان که کاکای خود را مشاهده کردند اینهم چون شیرژیان واژدهای دمان بافر فریدون وشوکت جمشیدی وصولت بهرامی بادل قوی وشجاعت یلی از بالای تپه فرود آمده ازدرمهر ومحبت ذاتی باوجود قتال بسیاری بجانب سردار محمدامین‌خان کاکای خود روانه‌شدند باوجود دشمنی و اینقدر معرکه بزرگ که‌ظاهر وهویداست‌دل سردار مذکور مایل بدوستی حضور سردار محمدامینخان بود لاکن فلك کینه جوکه اینچنین روزرا ازخداوند میخواست تبسم کنان دربین زمین وزمان آواز میدادومیگفت. این‌خیال استومحال است وجنون؛ بهرحال چون هردو شخص بزرگ باهمدیگر نزدیك شدند جرنیل شیخ میرخان که باافواج خونخو را بر کاب سردار عالی مقدار حاضر بودند واین‌چنین روزرا ازخداوندخواهان و اینگونه فرصت راشب وروز جویان زیراکه‌ازبدرفتاری خودباخلق‌خدا ازسردار عالی ترسان ولرزان می‌بود وفرصت میجست دراینوقت که‌بازار ملك‌الموت گرم بود وایرادی برای جرنیل مذکور پیدا نمی‌شد فرصت ملاقات بادوپادشاه بزرگ ودوسر کرده نامدار نداده ونخواست که‌باهم نزدیك‌شوند وبدیدار همدیگرمسرور گردند شاید باوجود خون‌ریزی ازدرصلح سخن سازند فوراً به‌پلتن ورساله امر کرد و حکم شلك داد که‌به تفنگهای آتش فشان دود از نهاد دوست ود شمن برآرند ودو پادشاه بزرگ را با خاك زمین یکسان کند بقدرت کامله خداوندی که دربارگاه جلالش جای چون و چرا نیست بمجرد آواز تفنگ چقدر سوار وپیاده که‌ازدوطرف برکاب دوپادشاه بزرگ حاضر بودند از قربوس زین بخاك زمین یکسان شد ند و بخاك هلاك افتادند اکنون جرنیل غافل ازخداوند چگونه بسه هزار تفنگچی امرکرد که‌گویا از آسمان تگرك بارید همچنان گلوله ریزی‌شد و قتل عام کرد ودو پادشاه نو جوان دلاور را مقتول ساخت وپادشاه بزرگ جلیل‌الشان خود را بی‌بازو و بی‌فرزند ساخته بدنام عالم کرد و خاك اوبار برتارك سرکار والاتبار امیر شیر علیخان ریخت چنانچه فلك کج رفتار ازین غم‌وغصه بغصه درآمدوخونابه ازجگرریخت ولشکر کابل را بماتم بزرگ نشاند که تاقیامت این داغ برجگر اهل کابل باقی ماند ولشکر قندهار را باحال تباه تباه کرد چنانچه اهل قندهار بدیدار آن‌سرداردلاور والاتبار عاشق و نگران بودند عاقبت‌پاشاه خودرا بدشت‌کین کشته مانده بجانب‌قندهار فراری شدند وبا هزار ناله وافغان فغان کرده میرفتند چنانچه در این خصوص دونوجوان رشید پادشاه زاده استاد میفرماید!

مثنوی

شنیدم که شور بدهٔ می پرست بخم خانه میگفت و جامی بدست

که ناید ازین کرسی زر نشان ... باین مغره بیرون زدو نان ذونان
بجز خون مردم درین طشت نیست ... بجز خاک خوبان دراین دشت نیست
که هرکس در این دور گردون بود ... زگردون درونش پرازخون بود
که دارا که دارای آفاق بود ... بدار ندگی درجهان طاق بود
چو زین دار ششدر فرو بردرخت ... نبودش بجز گور وتابوت وتخت

لهذا دوسه افراداز استاد دیگر بمد نظر است که باید درهمین موقع درکتاب درج شود:

فرد

هرکه آمد در جهان پرز شور ... عاقبت می بایدش رفتن بگور
دررهٔ عقبا است دنیا چون پلی ... بی بقاء جائی وو یران منزلی
دل منه بر این پل پر ترس وبیم ... برگ ره سازو مشو اینجا مقیم
نزد اهل معنی این کاخ پنج ... هست چون ویرانهٔ خالی زگنج
من گرفتم خود تو یی بهرام گور ... خواهی افتاد آخر اندر دام گور
هیچکس را نیست زین منزل گریز ... از گدا وشاه واز برنا و پیر

خلص کلام افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه دردآلوداست ونبات این شکرستان هلاهل اندود عالم عالم سرابیست تشنه وفریب منزلی است پرفراز ونشیب مستی این بزم رادربی خماریست وعاقبت این سودارا درسر بخاری است:

فرد

کدام دل که درین واقعه جگر خون نیست ... کدام دیده کزین حادثه دگرگون نیست

این تودهٔ خاک گذاشتنی وگذشتنی است واین تیره مغاک پرکرده نی وانباشتنی پیوندها همه بریدنی است وخونابه‌ها همه کشیدنی. خلاصه کلام هرگاه ازین قضیهٔ جان‌سوز دفترها راتحریر دارم شمهٔ ازین سوزوگداز تقریر نکرده باشم زیراکه این دونهال سلطنت رفتاری بخلق خدا نکرده بودند ومحبتی نورزیده بودند که تامادام قیامت ازخاطر خلق محو شوند پس بهتر آنست که ازین وادی هولناک قلم راکشیده راجع بمطلب داریم لهذا قبل ازین تحریر شد که در پانزده مقدمه افغانستان که درقید تحریر است وداخل کتاب تواریخ گردیده اینچنین جنگ بزرگ وقتل وقتال عظیم نشده بود زیراکه دوشیر شرزه بالشکر های غضنفر رو برو افتاده ومقابل گردیده وتقابل ورزیده گاهی چنین اتفاق نیفتاده بود بلکه در هیچ عصر وزمان کهن سالهای روزگار بخاطر نیاورده تاریخهای متاخر درکتب درج نفرموده ومنظور نظر احدی نگردید بهرحال تا آنکه ندای غیبی ندادرداد که‌ای لشکر قندهار وای افواج خونخوار تاچند کشش وکوشش میدارید وترکی ستیزه میکنید.

فرد

بزورواز نشاید رداحکام قضا کردند ... نمی‌زیبد کسی را درقضاچون وچرا کردند

سرکرد بزرگ شما که سردار محمد امین‌خان بود بقتل رسید وافواج شما ازکشته پشته ها پرشد وقلیلی باقی مانده که آن‌هم بعضی زخمی وبرخی بدتر ازآن زیاد براین کوشش بی‌فایده استسودنی بخشد:

قطعه

بـا قضا کـار و زار نتوان کـرد | گله از روزگار نتوان کرد
کردگار هرچه میکند نیکو است | حکم بر کردگار نتوان کرد

باری لشکر پرستیز قندهار که از قتل سردار نامدار سردار محمدامین خان شنیدند دست از جنگ کشیدند و با صد آه و حسرت الفرار گویان راه قندهار سر کردند سردار محمداسمعیل خان که شب آخری از لشکرگاه کابل فرار و بلشکر قندهار ملحق شده بود لاکن سردار محمدامین خان پدر مذکور بنظر ترحم بوی ندیده امر بخیمه گاه کرده بود درین وقت با سردار محمدشریف خان که مایهٔ فساد و باعث اینهمه خرابی طرفین شده بود متفق بجانب قندهار رهسپار شد و لشکر کابل با فتح و فیروزی بلشکرگاه قندهار رفته خیمه و خرگاه و بارگاه و سراپرده و اسباب و انجام بسیار از نقد و جنس بتاراج بردند و بلشکرگاه خود باز گشته برقرار شدند . اکنون از حضور سرکار والا تبار امیرشیرعلیخان شنوید. هنوز سرکار اشرف والا در مقدمه جای بالای تپه برقرار نشسته بودند که خبر قتل سردار محمدامین خان بحضور رسید دود از نهاد سرکار برآمد و سیماب وار بلرزه در افتاد بی طاقت گردید تا آنکه مقدمه آخر شد و لشکر قندهار فرار دشت ادبار گردید و لشکر کابل بفتح و فیروزی عازم لشکرگاه خود شدند سرکار اقدس از مرگ برادر پراگنده احوال از بالای تپه برخاسته بجانب لشکرگاه نزول اجلال فرمودند در بین راه خبر رسید که سردار محمدعلیخان مجروح شده و زخم شمشیر برداشته است. چون خبر زخمی شدن سردار محمدعلیخان گوشزد سرکار شد بدریای غم فرو رفت و با هزاران غم و اندوه داخل بارگاه سراپرده شد فوراً شخصی را فرستادند که رفته سردار مذکور را بچشم سر ملاحظه نماید و از حقیقت زخم دانسته شود که چه نحو زخم است زیرا که سرکار اقدس را طاقت تحمل نیست. مستوفی عبدالرازق خان چون شخص کهن سال و کار زار دیده بود و از زمان امیرکبیر باقی مانده بحضور اقدس اشرف همایون خدمتگار بلکه بمرتبهٔ پدر قرب و منزلت داشت و روز مقدمه مامور توپ قندوزی که بزرگترین توپها بود بامر سرکار مقرر بودند چنانچه کلیه لشکر قندهار را توپ قندوزی پراگنده ساخت لاکن همچنان شخص ذکی و کهن سال و صاحب عقل و دانا بود که امیرکبیر بی امری مستوفی مذکور را نمیکرد درینوقت که قضیه قندهار اتفاق افتاد شب و روز امیر شیرعلیخان را نصیحت میداد و بدمیگفت و سرزنش میکرد و از در صلح سخن میزد در این فرصت از قتل هردو سردار بزرگ اطلاع داشت و فرصت عرض کردن بحضور سرکار می جست بهرحال چون بندگان اقدس داخل بارگاه شد بعد مستوفی خفیه جپان و تخت روان بجهت نعش دو سردار بزرگ فرستادند که از مقدمه جای سردار محمدعلیخان را در جپان و سردار محمد امین خان را در تخت روان داخل اردو بدارند اماسرکار امیرشیرعلیخان با وجودیکه از مرگ فرزند خود خبر نداشت سیماب وار تپیدن میکرد و بیکجا برقرار

نبود گاه درخیمه گردش کنان میگشت وگاه ازخیمه بدرشده دیوانه وار بهرجانب نگاه حسرت آلود میکرد وآه می کشید واشك حسرت ازدیدهٔ خونبار قطره قطره می بارید وهرلحظه بطریق التماس ازمستوفی عبدالرزاق خان سوال میکردومیگفت چراتاخیردرآمدن سردارمحمدعلیخان است سبب چیست مستوفی دانا وعاقل از روی تدبیر سخن میکرد وتسلی میداد وازپادشاهان قدیم وگزارشهای آنها سخن میزد وحکایت مینمود وبندگان اقدس را بسخن گرفتار میساخت لاکن احوال سرکار بهیچ گونه آرام نداشت و مضطرب احوال میگشت وبیهوشانه سخن میکرد ومستوفی مذکوربفریب بازی میداد تاآنکه جیان ازدور نمایان شد واطراف آن سوار وپیاده بسیار بودندسرکار داغدیده بیرون بارگاه برآمده نگاه میکرد تاجیان نزدیك شد از مستوفی سوال کرد که سردار محمدعلیخان جوان رشید ومرد شجاع وشخص غیور وصاحب غیرت بود چرا دراز افتاده ومابین جیان ظاهر نمیشود چون کار بدینجا رسید بیکبار مستوفی دستار خودرا بزمین زده خودرا بخاك افگند وفریاد برآورد کهای پادشاه خودپسند خودرای خانه خودراخراب کردید وبنیاد خودرا ازبیخ بر کندید وجگرعالم را کباب نمودید فرزندرشید خودرا بقتل دادید سردار دلاورجان بحق تسلیم کرد جزع وفزع بی فایده چه سود ازسال سفر هرات تاحال چقدر وعظ و نصیحت کردم نشنیدید وسخن فتنه انگیز وغمازونمك حرام عمل کردید تاخاتمه کار پسرجوان رشید باغیرت بیست ویکساله خودرا معه برادر شجیع کهبازوی سرکار بودبقتل رساندیدوخودرا بی فرزند نمودید نمیدانم کهبعداز قتل این دوسردار بزرگ که گویا دورکن دولت بودند چه خواهی کرد وازسلطنت چهبهره خواهی برد واین سلطنت بچه کار خواهدآمد اکنون ازین دیوانگی وغوغا چه سود و ازگریه وفغان که کار از دست رفته چه حاصل حال صبر باید کرد تن بهتقدیر باید داد الصبر مفتاح الفرج صبر رضای خدا وند است صبر پیشهٔ بزرگان است صبر شیوهٔ آزادگان است ازبی طاقتی چهسودوچهحاصل تیریکهازشست رها شده باز بدست نیاید امروز پادشاهی افغانستان که ولایت مشهوراست بتصرف شمااست ونام پادشاهی دارید خصوص کههچنین مقدمه بزرگ دستداده وپراگندگی کلی پیش آمده وخلقی تباه شده وعالمی برباد رفته اکنون سزاوار سلطنت وپادشاهی آنست که باك ازمرگ دونوجوان ندارید وخودرا ازغم و اندوه نگاهدارید و متوجه امور دولت وسلطنت شوید وپیش رفت کار دولتی را ملاحظه فرمانید در نظام داری ملك خرابی بسیاری دست داده باید سرشته شود و شرط احتیاط بکار رود که مبادا نقصان پدید و در امور دولتی خللی پیدا شود در این عصر و زمان از دوست خالص دشمن کذاب و منافق بسیار است باید ازین کدورت وپراگندگی در گذرید وخودرا زیاده براین بدنام عالم نسازید همین قتل برادر وفرزند کفاف است وفغان کردن حاصل ندارد هرچیزی که تقدیررفته بود پیش آمد وبظهور پیوست .

قطعه

گرشود ذرات عالم پیچ پیچ	با قضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون قضا بیرون کنداز چرخ سر	عاقلان گردند جمله کورو کر
ماهیان افتند از دریا برون	دام گیرد مرغ پران را زبون
این قضا بادیست سخت وتندخو	خلق چون خس عاجزاندرپیش او

مختصر کلام باوجود این قدر وعظ ونصیحت وبعضی حرفهای فضیحت آمیز که مستوفی مذکور بحضور سرکار غمدیده عرضه کرد وتسلیداد وازنشیب وفراز عالم باز گفت امابحضور امیرشیرعلیخان یکباره تاثیرنکرد وخصوص که ازمرگ فرزندشنید ونعش اورا دربارگاه خود خوابیده دید یکباره جنون بروی مستولی شد و دیوانگی دستداده چنانچه ازجنون بسیار هرلحظه خودرا برنعش فرزند میانداخت وبه آوازبلند فریاد میزد وفغان میکرد ودلتنگی مینمود چنانکه مردمانیکه باطراف بارگاه جمع بود از مرگ بادارخود فغان میداشتندهمه‌را پراگنده‌ساخت ونزدیك بارگاه نماند ولحظه بلحظه خودرا بزمین میزد ودورنعش فرزندمیگشت وفریادمینمود وبطرزوحشی و جنون‌زدگان سخن میکرد وازسرتاپای فرزندرا بوسه میداد وآه دردناك ازجگرآتش‌بار میکشید وازنالهٔ جان سوزش دل سنگ آب میشد ومردم لشکری که پروردهٔ حضور سردار عالی بودند از مرگ بندگان عالی خصوص ازبیطاقتی سرکار جمله‌بگریه وناله وزاری فغان کشیده بنزدیك بارگاه جمع بودند قضارا درهمین‌فرصت که غوغای‌سرکار بلندبود نعش‌سردار محمدامین خان وارد لشکرگاه شد ونزدیك بارگاه سرکاررسید ومردهٔ برادررا دیدفوراً ازبارگاه برآمده برنعش برادر تاخت وبدورش گردش کرد وفغان بملکوت رسانید بعد بغضب تمام امر کرد که این‌مرده حق محمدرفیق‌خان است که مایهٔ‌فساد ومعدن فتنه‌انگیزی‌وغمازی‌ازوشده تاکاررا باینجاه رسانید وبازوی سرکاررا قطع کرد برده مرده‌را بوی سپارید وبگوییدکه بمدعای خود رسیدید ویاباقی‌مانده خواهدبود ازین‌زیاد چه خواهی‌کرد بازوی بندگان اقدس را بریدید وچشم بصیرت سرکاررا بداغ‌فرزند بی‌نورساختید زیاده‌برین چه باقیمانده ـ خلص کلام مستوفی عبدالرزاق‌خان‌دید که نصیحت‌بسرکار تاثیرنمی کند وعقل‌ازسرکار ضایع‌شده‌باری بهرعنوان کهمستوفی مذکوردانست وطریقهٔ تسلی‌بود یکذرجه سرکار اقدس‌را بسخن در آورد واجازه گرفت که‌نعش‌سردار محمدعلیخان ارسال‌دارالسلطنه کابل‌ومرده‌سردار محمدامینخان بجانب‌قندهار فرستاده‌شود چنانچه بهمین‌منوال سرشته هردونعش سردار بزرگ را بیك‌شب نموده نعش‌سردار نوجوان سردار محمد علیخان‌را بالای‌فیل کوه‌پیکر باخدمتگاران قابل وهوشیار ودوطرب رساله مکمل جانب کابل فرسنادند ونعش سردار عالی‌مقدار سردار محمدامین‌خان‌را بعزت‌تمام بالای‌فیل وخدمتگاران‌معتمد ودوطرب رساله مکمل قندهاری مامورفرمودند بعدازان امر کردند که‌جمیع مردگان هردولشکررا باتفاق فقراء اطرافی بخوبی‌ودرستی کفن کرده دفن‌نمودند واشخاص مجروح وزخمی لشکر طرفین‌را بخیمه های جداگانه امر کردند که جراحان‌قابل بدرستی معالجه بدارند اکنون چون بشمار آوردند ازلشکرقندهارهشت‌هزار مقتول‌ومجروح وازلشکر ظفراثر دارالسلطنه کابل دوهزاربیشتر مقتول وازسه‌صدنفر بیشتر مجروح‌شده بودند لهذا قبل‌ازین محرر کتاب نوشته بود که‌در پانزده‌مقدمه بزرگ که داخل کتاب‌است اینچنین‌مقدمه قوی پیش‌نیامده‌بود ازطلوع آفتاب تاساعت یك‌بجهٔ پیشین روز که عبارت ازهفت ساعت نجومی باشد دو لشکر شمشیرزن باهردوپادشاه‌شیردل غضنفرفر درقتل‌وقتال تقصیری‌نکردند ولحظه‌بلحظه قدم پیش‌گذاشته بجانب‌دشمن می‌آمدند تاکار ازتوپ‌وتفنگ برطرف شد ونوبت‌به تیغ‌تیز وخنجر خونریز رسید ودادمردانگی دادند تازمانیکه هردوسر کرده بزرگ که پیش جنگ لشکر طرفین

بودند بقتل رسیدند وجنگ تمام شد تحریر کنندرا یقین است که در این عصر وزمان اینچنین مقدمه در کتب تواریخ زمانه متاخر دست نداده باشد بهرحال سر سخن باز گردیم این بود که باعث شکست وریخت لشکر طرفین یکدفعهٔ دیگر در آنجا توقف شد تا مقتولان دفن شدند ومجروحان بجراحان سپرده شدند وشکست وریخت لشکرها انجام یافت لاکن جمیع کارهای دولتی را مستوفی عبدالرزاق خان سرشته میکرد وبحضور سرکار امیرشیرعلیخان طاقت حرف زدن نبود واحدی بحضور سرکار رفته نمیتوانست تا بسخن زدن چه رسد بعداز یك هفته که جمیع امور انجام یافت ازمنزل خونخوار خون آشام جلتك حرکت فرماشده بتوکل خداوند بادریای لشکر وافواج فتح وظفر چون آفتاب تابان منزل ومراحل طی کرده بجانب قندهار روان شدند تاآنکه در قلعهٔ اعظم فرود آمده خیمه وخرگاه وبارگاه وسراپرده برپا کردند وبرقرار نشستند اکنون لشکر ظفر اثررا در قلعهٔ اعظم باشوکت وشان ودبدبه واثاثه تمام بگذارید :

چند کلمه از رویداد قندهار و لشکر شکست خورده وگزارشهای سردار محمد امین خان شنوید

قبل ازین تحریر شد که سردار محمد شریف خان وسردار محمداسمعیل خان که از مقدمه جای فرار کرده داخل قندهار شدند ثانی بتدبیر جنگ کمربستند وامیدوار لشکر شکست یافته بودند که البته وارد قندهار خواهند شد تاآنکه امیر محمد خان نام که خزینه دار کل وخدمتگار معتبر ونمك خوار قدیمی بود باسه لك روپیه مال خزینه وارد شد وارادهٔ سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسمعیل خان را بمقدمه دریافت وعرضداشت نمود که بکدام دولت وخزینه وبکدام لشکر واثاثه که موجود میکنید وازدرستیزی درائید وباآن چنان پادشاه بزرك ولشکر بی شمار که گاو گیر است مقابل میشو یدوارادهٔ جنگ میدان ریاقلعه بندی بخاطر خود میگذرانید هرگاه بامیدلشکر قندهار می باشید ممکن نیست همه بقتل رسیدند ومجروح شدند وقلیلی که باقی مانده آنهاهم نیم نفس البته پراگنده احوال بخانه های خود رفته باشند وبچند مدت جمع آوری خرا هد شد افضل آنکه بدشمن قوی دشمنی نکنید ازین ارادهٔ باطل گذرید امروز وفردا وارد قندهار میشود بهتر آنکه آسوده استقامت کنید وبهیچ طرف حرکت ندارید سرکار امیرشیرعلیخان بعدازین بشما ازجر وستم نمی رساند بلکه نوازش ومرحمت میدارد البته شماامید وارنیکی ومهربانی ازحضور اقدس باشید بلکه امیدوار حکومت قندهار باشید زیرا که ملك موروثی شما است باید وشاید بشما ازطریقهٔ بزرگی واگذارشود ودرحق شما ازمهرو محبت سخن سازد اکنون حق بجانب سرکار است از داغ برادر وفرزند جگر کباب است علاجی ندارد الا آنکه شمارا ازحضور خود خرسند کند تاقدری از داغ برادر تسلی یابد مختصر کلام بعداز عرضداشت ناظر امیرمحمدخان سردار محمدشریف خان میخواست کهاز درکید وفتنه انگیزی درآید وازترس جان خود که ارادهٔ فرار بخاطر دارد سردار محمد اسمعیل خان راباخود متفق کرده همسفر سازد قضاراهنوز سردار محمدشریف خان لب نگشاده بود وفرصت سخن کردن نرسیده بود که کهفرمان سرکار امیر شیرعلی خان اسمی سردار محمداسمعیل خان

رسیدوتسلی نامه‌نوشته بودندباین مضمون . سواد فرمان سرکار ارجمند بحضوربندگان قدس : اخبار ازطرف شمارسیده که‌بعضی غمازان وفتنه انگیزان وفساد پیشگان که دایم سخن‌چینی کرده خود را خیر خواه ومعتبر ونمك حلال‌بقلم میدهند ارزمیخواهند که آن‌ ارجمندی رابفتنه انگیزی ازجادهٔعقل که‌شرف‌انسان است دور دارند واسبابی‌را پیشه کنند که‌موجب‌خرابی وبربادی آن ارجمند گردد لهذاامرمیشود که‌سخن غمازان و فتنه انگیزان که‌سراسرفریب است منظور نفرموده بعقل کامل خداداد عمل کنید وخودرا آوارهٔدشت غربت‌نسازید وبخاطر جمعی تمام آسوده وبرقرار باشید که منظور سرکارا ینست که‌شمارا جانشین پدر ساخته حکومت قندهار که موروثی پدرشما است بشما تفو یض شود ار جمندا باتقدیر ازلی‌ستیزه نتوان کرد ازسنه گذشته تاحال چقدر فرمانهای نصیحت آمیز فرستادم وچگونه تدبیر ها بکار بردم که‌شاید برادرمن یکی ازآنهارا قبول فرماید وازدر صلح سخن‌سازد چون‌تقدیر ازلی‌رفته بودتدبیرسرده نه بخشیدچگونه بندگان اقدس بقتل برادر که بازوی‌سرکاربود رواداشمیشد وفرزند جانشین خودرا چه‌نحو کشته میدید و جگر خودرا به‌داغ‌برادر و فرزند کباب میساخت لاکن فرمودهٔ استاد است ،

قطعه

با قضا کارو زار نتوان کرد	گله از روز گار نتوان کرد
کردگار هرچه میکندنیکوست	حکم بر کرد گار نتوان کرد

ارجمنداباوجود تقدیر رفته لاکن درامور دنیاتدبیر هم نشان‌تقدیر است انسان کوشش باید کرد وبهرکار ملاحظه باید فرمود بعدازان عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پرور دگار استچه نحویکه خیروصلاح بندگان خود را میداند بظهور میرساند امابندگان اقدس ظاهر وهویدا میداند که‌دشمن خانگی که‌دوست نمای‌جان‌گدازاست بحضور شما حاضراست وشب وروز محرك فتنه وفساد است چنانچه در حق پدرشما وبدنامی سرکار فتنه انگیزی کردتاعقل پدرشمارا ربودوعالمی رابرباد داد البه‌لازم بچرب زبانی آن عمل نکنید وفریب نخورید که‌بندگان سرکار مقدمه جلتك وقتل برادر وفرزندخودرا ازغمازی مذکور میدانم زیرا که اززمان طفلی رفتار وکردار مذکور فتنه انگیزی و فساد پیشگی بوده وتازمان مرگ باقی خواهد بود .

فرد

خوی بد بر طبیعتی که‌نشست	نرود تابو قت مرگ ازدست

بهرحال خودرا از چرب زنی بلکه ازصحبت مذکور کناره دارید وآسوده خاطر باشید که سرکار والا درقندهار یکماه توقف کرده باز میگردد وبه بفضل خداوند عازم کابل میشود وملك قندهار کماکان بشما تعلق میدارد بندگان سرکار ازشما امید وار فرزندی بلکه شیوهٔ برادری توقع میکنند والسلام باری چون فرمان سرکار رسید سردارمحمد اسمعیل خان آسوده خاطرشد باتفاق بزرگان وافسران و سرکردگان نظامی وملکی که‌قلیلی‌ازمقدمه وصرگ نجات‌یافته درقندهاررسیده بو دندوبخدمت سردار

واسمعیل خان حاضرگشته آماده امر وفرمان بودند به مصلحت دید اوشان روز ورود بندگان اقدس دربیرون شهر بدر وازه کابلی باستقبال سرکار اشرف اقدس والا برآمدند ودر پهلوی افواج نظامی فوج کابل ایستاده انتظار ورود بندگان اقدس بودند بعد از ساعتی بندگان پادشاه قوی شوکت سرکار همایون فال و شهریار بلند اقبال بافر فریدونی و شوکت جمشیدی وصولت بهرامی چون ماه جهانتاب سوار فیل کوه پیکر هامون گرد دریا نورد دشت پیما باافواج رکابی از توپخانه ورساله وپلتن که دایم مامور خدمت حضور فیض ظهور بندگان اقدس بودند بمجرد یك فوج نظامی رسیده ایستادند وافواج ظفر اثر باموزیك هشت پات سلامی گرفتند و توپخانها جمله آتش فشانی کردند چون از سلامی تمام شدند بعد سرکار ذوی الاقتدار از اول فوج تا آخرفوج بایك یك از لشکربطریق پدری نواز ش کرده میگذشتند لاکن خودبندگان سرکارباافواج بیشمار ازداغ سرکرده جان نثار اعنی سردار محمدعلیخان بگریه وزاری بودند وفغان میکردند تا اینکه چون ماه جهانتاب داخل شهر قندهار گردیدند وباخلق خدا که درکوچه و بازار به تماشای آن شهر یار ایستاده بودند ازدرمهرومحبت سخن میزدند ومیگذشتند تااینکه بدولت واقبال ازدروازه هرات چون خرشید تابان بر آمده در زیرکوه نگار داخل باغ سردار محمد امین خان شدند واز فیل زرین قبافرود آمده به تخت زرنگار نشستند وافواج ظفر شکوه بعد ازسلامی حضور سرکار فوج فوج بولك بولك از دنبال سرکار همایون فال از دروازهٔ کابلی داخل شهر شده از دروازه هرات بدر شده وارد کوه نگار که منزل گاه بود فرود آمده بخیمه و خرگاه وبار گاه خود جای بجای گردیده آسوده نشستند سردار محمد اسمعیل خان بعد ازینکه تسلی از حضور رسید در ارگ قندهار به جهت ورود بندگان شهریاری منزل ومکان اعلی که سزاوار همچنان پادشاه قوی شوکت باشد ترتیب نموده انتظار ورود بندگان سرکار ذوی الاقتدار بودند چنانچه بعرض پادشاه قوی شوکت رسانیدند اما سرکارداغ دیده رجوع باراك نه نمودند وطاقت ملاحظه کردن وبجای برادر به تخت نشستن را بخود مناسب ندیدند بنابران درباغ تشریف فرماشدند لاکن روز ورود باغ سه روزفرمان شدکه سلامی مردم بحضورسرکارموقوف باشد روز چهارم امر است هر کس بحضور حاضر شود ممکن است تااینکه روز چهارم حسب الامرسرکارازمردمان اعزه وشراف طایفه قندهار بفرموده سردارمحمد اسمعیل خان عازم حضورشدند اول اشخاصی که بامرسرکاروارد حضورشدند سردارمحمد شریف خان وسردارمحمد اسمعیل خان بودند که بحضور آمده سلام کردند وشرایط آداب بجای آوردند سرکار والاتبارکه سردار محمد اسمعیل خان را بحضور دیدند بی اختیار اشك از چشم جاری کردند ونزدیك طلب کرده تنگ دربر گرفتند و ازسروروی شان بوسه زدند و محبت پدری را دربارهٔ شان باداء رسانیدند واز هر خصوص تسلی دادند وفرمودند که تقدیر ازلی چنین رفته بود چار ناچار صبر باید کرد چنانچه فرموده شاعر است :

شعر

قضا شخصی است پنج انگشت دارد　　که خواهد بر کسی محنت گذارد

دو بر چشمش نهد دو بر بنا گوش　　یکی بر لب نهد گوید که خوا موش

لاکن ارجمندا خانهٔ فتنه انگیز وفساد پیشه خراب شود که در عالم ظاهر چنین اسباب را پیشه کرده تا این چنین خرابی دستداد دانستهٔ ارجمندی باشد که سرکار والا چندروزی در قندهار استقامت دارد بعدازان بجانب دارالسلطنه کابل مراجعت میکند اما خواهش سرکار ازارجمندی آنکه بعقل کامل وفکر صواب خود راجع شده عمل کند وسخن فتنه انگیز وسخن چین را قبول ندارد که خرابی بارمی آورد هرگاه از خدمتگاران پدرشما که صادق وخدمتگار ونمك حلال وخیرخواه باشد بحضور خود نگاه دارید وهرگاه اشخاص فتنه انگیز وغماز و فساد پیشه باشد ازوی دوری جویید وبحضور نمانید که باعث خرابی دولت است تازمانیکه پدر زنده باشد رفتار فرزند دیگراست وقتیکه پدر نباشد باید فرزند جای نشین پدر شود ونام پدر را به نیکی برآرد وبمثل رفتار پدر باخلاق خدا رفتار دارد ودوست را از دشمن فرق سازد وبچرب زبانی بعضی مردم فریب نخورد وشب وروز متوجه امورات ملکی ومالی باشد اضافه بر آن دولت خدادرا ازخود دانسته بابندگان سرکار بجای برادر بار شود وبرادری کند وداغ فرزند را ازدل سرکار برآرد زیرا که فرزند وبرادر زاده فرقی ندارد باید غم برادر وفرزندرا از خاطر سرکار محوسازد واکنون ولایت قندهار وسلطنت آن کما کان بشما تعلق دارد بجای پدر بحکومت میراثی نشسته حکومت کنید وبا برادران خود پدری نمایید وعیال واطفال پدر خود را بعزت و نوازش نگاهدارید و همیشه متوجه احوال شان باشید بلکه از زمان پدر بهتر دربارهٔ شان نوازش کنید که رضامندی سرکار در آنست ودوم امرونهی خود را بحضور سرکار عرضه دارید وخواهان رضامندی بندگان اقدس باشید هرگاه سردار محمد امین خان پدرشما مقتول شد بازوی سرکار قطع شد وهرگاه سردار محمد علیخان بقتل رسید فرزند بندگان اقدس بود البته داغ هردو بزرگ بجگر سرکار تاقیامت باقی خواهد ماند باری چون ازنصیحت سردار محمد اسمعیل خان فارغ شدند ثانی قدری سکوت ورزیدند وبدیگر جانب سخن کردند بعدازان متوجه سردار محمد شریف خان گردیده لحظهٔ بجانب مذکور نگاه غضب آلوده نمودند وبعدازاندك فرصتی فرمودند که بمرادخویش که سالها شاید ازو ومند بودید رسیدید وبازوی سرکار را قطع کرده ودیدهٔ اقدس رابی نور نمودید نمیدانم که بعد ازین چه خواهی کرد وچه نیت داشته باشید وبکدام فکر واندیشه خرابی دولت رامیخواهید وقتل کدام یکی رامنظور دارید وچگونه سلسلهٔ کیدرا می جنبانید وتاچند بخرابی میکوشید وفتنه انگیزی میدارید لاکن گناه شما نمیباشد زیرا که از زمان کودکی این مرض فتنه انگیزی بشماست وازخردی پرورش یافته سخن چینی وغمازی میباشید وعیب را بخود نمیگیرید چون فرمان سرکار تمام شد سردار محمد شریف خان بدون خوف وبیم بجرأت تمام بحضور اقدس عرضداشت کرد که خدا نخواسته باشد نیت من بقتل برادر وفرزند رشید برادر راضی باشد ویا بخاطرم خطور نموده باشد هرگاه برادر وفرزند برادر مقتول شد مگر بازو وفرزند من نبودند و کمر من بقتل شان نشکست وجگرم بداغ دونو جوان کباب نشد لاکن صریح میدانم هرقدر شکست

که بدولت خدادادرسید وبعد ازین هرگاه برسد ازحضور خودسرکار است زیرا که فتنه
انگیزان بسیار بحضورسرکاراست و بندگان اقدس را فریب داده ومیدهند وبازهم دست ازفتنه
انگیزی برنمی دارند وسرکاراشرف والا تیارمدام به سخن آنها عمل کرده وخواهد کرد لهذا
چون سردار محمدشریف خان جسارت ورزیده وبی باکانه سخن کرده وگستاخانه پیش آمد ازحرکت
سردارمذکور لرزه براعضای بندگان اقدس افتاد وغیظ وغضب برطبعیت سرکار اشرف
مستولی شد فوراً کردار های ناصواب سردار مذکوررا یك بیك بدلیل وبرهان جداگانه
بخاطر مذکور داده فقره فقره بحضور مردم اثبات فرمودند بعدازان امر کردند که دیگر
منظور حضور نشوند وفرمان محبوسی کردند که درزندان پادشاهی زندانی باشندو از حضور
بدر کردند مستوفی عبدالرزاق خان باین امرراضی نشده حکم کردند که سردار محمد شریف
خان بحرمسرای خودمحبوس باشند وشب وروز ازحرمسرای خودبیرون نشوند و بجای کس
نروندوهیچ کس بحضور سردار مذکور نروند که موجب بازخواست کلی میشوند هرگاه
خوده سردار محمدشریف خان ازحرمسرای خودبدرشوند ویاحرکت بیجا کنندجزای بزرگ
داده میشوند وسرزنش کلی می یابند مختصر کلام چون سردار محمدشریف خان راازحضور
اقدس امجدوالا برآوردند ومحبوس وارحکم حرم سرای خودش کردند باردیگر سرکار
خداجوی سردار محمد اسمعیل خان رانوازش ومرحمت پدری فرموده امر کردند فرداعزه
واشراف قندهار که سزاوارحضور باشند باتفاق خودآورده یك بیك را بانام ونشان وقرب
ومنزلت شان منظور کنید تادر مقابل عزت شان از حضور سر افراز گردند ودر خصوص
حکومت شما وسلطنت قندهار باید با وشان دانسته شود
که در هر خصوص بامرونهی شما عمل بدارند واز گفته حسابی شما سرمویی تجاوزندارند
چنانچه حسب الامر بندگان اقدس سردار محمد اسمعیل خان جمیع بزرگان قندهار را
از حضور سرکار گذرانده وبهر کدام مطابق رتبه ومنزلت شان از حضور نوازش یافته
سر افرازی حاصل کردند وبهر یك درخصوص سردار محمد اسمعیل خان سفارش فرمودند
ودانسته او شان کردند که جای نشین پدر و حاکم بالا ستقلال ولایت قندهار است باید
وشاید از گفته حسابی سر دار مذکور بدر نشوید و فرمان او را فرمان حضور بندگان
اقدس بدانید باری چون از مردم اعزه واشراف وخوانین ملکی وغیر وذالك فارغ شدند
ثانی امر کردند که اول لشکر قندهار وسرکردگان باوقار که برکاب سردارمحمدامین خان
درمقدمه رفته بودند ازحضور بگذرد بعدازان لشکردارالسلطنه کابل چنانچه دفترنویس
لشکر قندهار بحضور آمده ابتداء بزرگان حضور سردارمحمدامین خان را بحضور طلب کردند
ازتمامی بزرگان حضور سردارمذکور قلیلی باقیمانده بودند که ازحضور گذشتند و دیگر
تمامی بزرگان و دلاوران و نمك خوارگان برکاب بادار خود جان داده بمردانگی
مقتول شدند ونام نیکو برای باز ماندگان خود باقیماندند بعدازان نوبت بلشکر نظامی
رسید آنها نیز قلیل باقیمانده بودند که از جمله دوازده هزار چهار هزار هم پراگنده
احوال وزخمی ومجروح از حضور سرکارسان داده گذشتند وهشت هزار لشکر مردانه
بمیدان رزم برکاب بادار جان دادند وحق نمك خوارگی بجای آوردند .

اکنون چون فوج قندهار ازحضور سرکار سان داده گذشت نوبت بلشکر ظفر اثر دارالسلطنه
کابل رسید اول ازحضور فیض ظهور بندگان اقدس امر شد که بزرگان حضور سردار
محمد علیخان ازحضور بگذرند سبب آنکه بعد ازمقدمه جلتک بندگان سرکار یومیه
ملاحظه میفرمودند که بزرگان دربار سردارمحمدعلیخان که هریك صاحب جاه ومال
ودولت وبزرگی شده بودند همه درقیدحیات ویومیه بحضور آمده سلام میکنند تعجب میکردند
وبحسرت مینگریستند واظهار نمیکردند امابدل میگفتند چه شد که سردار محمدعلیخان
مقتول شد ویکی ازبزرگان حضورش مقتول نشدند وپاس نمك خوارگی بجای نیاوردند
تااینکه درقندهار امر شد که لشکرها بحضور آمده سان بدهند وازحضور بگذرند
اول بزرگان حضور سردار محمدعلیخان رابحضور طلب کردند ملاحظه فرمودند که جمله
درقیدحیانند الا بادارشان یکه وتنها به قتل رسیده بعدازان یك بیك رانزدیك خواسته فرمودند
که سردارخودرا کجامانده وخودشما بسرافرازی تمام زنده میگردید ظاهرشد که ناموس
ومردی ندارید زهرخوردن ازین زندگی بشمابهتراست بعدازین بحضور نیامده ترك نوکری
کنید ودر کنار عیال نازنین خود بعشرت بگذرانید چنانچه هشت نفر ازبزرگان حضور
سردارمقتول راحکم چوب زدن وریش برباد دادن امر کرد وجمله را ازنوکری موقوف
ساخت لاکن بعد ازموقوف کردن اعزه واشراف حضور سردارمحمد علیخان لشکر نظامیرا
امر کرد که هرروز یکفوج بحضور آمده سان بدهند چنانچه حسب الامر بمعرفت جرنیل شیخ میرخان
روزاول یك فوج بحضور آمده سلامی گرفتند چون نظر بندگان اقدس بجرنیل مذکور
افتاد ونامبرده رازنده دید ازفیر کردن پلتن بامر شیخ میرخان وقتل سردارمحمد علیخان
بخاطر آمد یکباره بندگان سرکار ازاختیار بیرون شد وشیخ میرخان جرنیل رابحضور
طلب کرد سوال کرد که سردار محمدعلیخان راچه کردید بعدازان چقدر فحش دادوبد گفت
وازحضور دراند این بود که بعد ازان مزاج سرکار تغییر کلی پیدا کرد وهمچنان پادشاه
عادل خداجوی که شب وروز باخلق خدا ازفقرا وسپاه نوازش ورفتار میکرد وبهرکدام درجه
جواب وسوال می نمود والفت میکرد وشفقت می ورزید درینوقت چنان بی طاقت وکم دماغ
شده بود که امکان سخن کردن وسخن شنیدن نداشت ودو کلمه سخن بحضورشان تکرار
نمی شد ازین رهگذر چندین امور سلطنتی تاخیرافتاد وبسیاری کارهای پادشاهی معطل ماند
وقاعده درباداری وعرض وداد فقراوسپاه برهم خورد وقطعاً بحضور مبارك عرضداشت
نمی شد وبقرار سابق به تخت عدالت نمی نشست وهرگاه ساعتی دربار می کردند ومردم فقرا
راجع بعرضداشت میشدند آنهم ازیکساعت بیش نبود وفوراً مزاج شان تغییر میافت وبعضی
اشخاص راکه بمدنظر اقدس نمك حرام ظاهرمیشدفحش میداد وازحضور میراند لاکن حق
بجانب سرکارداغ دیده بود چنانچه بیکجا برقرار نبودند وسیماب وارتپیدن میگرفتند
وبسیاری روز رابگردش میگذراندند کلیه کم دماغی سرکار اقدس اشرف همایون

دربارهٔ بزرگان وافسران کابل بود که سالها ازدولت خداداد صاحب نام ونشان شده
ازبزرگی مشهور آفاق شده بودند لاکن درمقدمه جای یکی برکاب بادار خودجان
ندادند ودرپهلوی سردارمحمد علیخان بقتل نرسیدند وهمه زنده وحیات ازمقدمه برگشته
یومیه بحضور می آمدند وداغ سردار محمد علیخان را تازه میکردند خصوص که
ازافسران قندهار بخاطرسرکارمی آمد که همه بمردانگی برکاب بادارخود جان داده بودند
دود ازنهادسرکاربرآمده بدرجه بیهوشی تاری میشدند وبغضب می آمدندوشیاد سخن میکردند
ولمحه به لمحه ازخدمتگاران سردارمحمد امین خان وقتلشان بیادمی آوردند وبمجلس بنیاد
کرده میگفتند که ای مردم انصاف بدهید وازسخن حق نگذرید که ازخدمتگاران سردار
محمد امین خان یکی باقی نماند وجان خود را فدای بادار خود کردند
وازخدمتگاران فرزند من یکی به قتل نرسید ظاهراست که درروزمقدمه ازحضوربادارخود
کناره بودند ودوری جستند مگر سردار محمد علیخان درباره اوشان
مرحمت ونوازش نکرده بودند که اقلاً یکنفر برکاب شان جان ندادند وسرکار جگر سوخته
فرزندرشید خودرا یکه وتنها کشته دید جمله خدمتگاران سردار محمد علی خان سزاوار
قتل است یاخیر؟؟ اهل مجلس ازبیان سرکار جمله سکوت ورزیدند مختصر کلام تحریر کننده
تواریخ هذا هرگاه خواسته باشم که ازینگونه رویداد درقید تحریر درآورم موجب
تطویل کلام است بلکه چندین گزارشهای دیگر درضمن آن پیدا میشود که دفتر ها
گنجایش نمی دارد وازمقصد دورافتاده میشود اکنون حسب الامر بندگان اقدس هرروز
یکفوج بحضورانور بندگان سرکار خداجوی رعیت پرور آمده سلامی میگرفتند ویك بیك
منظورنظر کیمیااثر میشدند وسرکار قوی شوکت ازدرمهر ومحبت سخن میزدند و نوازش
میکردند ومرحمت میفرمودند که ای فرزندان سرکار همگی شمایان بمثل سردارمحمد علیخان
فرزند سرکار می باشید وبرکاب پادشاه خودجان فدا کردید ودرمردی ومردانگی وغیرت
ودلاوری سرموئی بخدمت بادار خود تقصیری نکردید تا زمانیکه فتح حاصل گردید
هرنقصانی که باشد بافسران نامردوبی مرحمت است که سال ها بدولت خداداد عیش کردند
عاقبت بخدمت بادارخود نامردی کردند وبه نمك خوارگی نمك حرامی کردند ازین رهگذراست
که سرکار اشرف کدورت میکنند وفحش میدهند شمامردم سپاه خرسندباشید که بندگان اقدس
ازشما بمرتبهٔ فرزندی خرسند است بهرحال هرروز بهمین منوال یکفوج ازحضور میگذشت
لاکن بندگان اشرف یومیه افسران را کدورت میکرد وبد میگفت بعضی روز یکساعت
بیشتر طاقت نمی کردند ومرخص میفرمودند ویکباره مزاج اقدس تغییر می یافت واحوال اشرف
دیگرگون میشد وبزبان مبارك میفرمودند فلان حاضر غیرفلان حاضر احمدحاضر محمود حاضر
جمله کرچ بند سبیل دراز بروت چنگك حاضر محمد علی پسر امیر شیر علیخان چرا غایب
اما به مجردی که این سخن بزبان سرکار جاری میشد رورا بطرف جرنیل شیخ میر خان ودیگر
افسران میکرد ومیفرمود جناب شما جرنیل کل وصاحب اختیار فوج حاضر و افسران شما
جمله حاضر محمدعلی چراغایب ای نمك حرامان ازافسران قندهار بایدعبرت گرفت وخودرا
به تیغ باید کشت هرگاه غیرت باشد ازینزندگی مرگك بشما افضل است ثانی فحش میداد

و بدمیگفت وتوبیخ میکرد وازحضور میراند چنانچه مدت یکماه براین منوال گزارش یافت خصوص جرنیل شیخ میرخان را هرروزه طعنه جرنیل اسحق افسر بزرگ قندهار را میداد ومیفرمودند که ای جرنیل نامرد بی ناموس جرنیل اسحق دوساعت از بادار خود پیشتر خودرا به قتل داد ومرگ بادارخودرا ندید وجناب شما بدست خود بادار خودرا به قتل دادید وزنده میگردید ازشما سوال دارم مرگ بشما افضل است یازندگی بنامردی باری سخن بطول انجام یافت عاقبت از کم دماغی سرکار وتغییر یافتن مزاج اقدس بسیاری امور پادشاهی ازفوجی وملکی معطل ماند فغان ازمردم سرشته دار برخواست با وجود یکه مستوفی عبدالرزاق خان که شرح احوال اورا سابق تحریر نموده بودم و مرد کهن سال خدمتگار قدیمی واززمان امیر کبیر بود وپیوسته بحضورسرکار حاضرومتوجه حضور انور وکارهای سلطنتی قندهار بودند وهمیشه بندگان اقدس را متوجه وخیرخواه دولتی و ملتی چنانچه دروقت کدورت وغضب سرکار نصیحت گر وفصیحت گوی بی باکانه زیرا که وصیت امیر کبیر درباره مستوفی مذکورشده بود که ازسخن مذکور تجاوز ندارند بنا بران بسیاری اوقات که بندگان اشرف غضب میکرد مستوفی خود را شریك سخن کرده فکر سرکاررا بطرف دیگر راجع میکرد ودرخلوت نصیحت میداد وسرزنش مینمود و خدمات دربار وامور سلطنتی را بدون اجازه پادشاه باختیارخود پیشرفت میداد چنانچه امورقندهار که پراگنده احوال شده بود باتفاق سردارمحمد اسمعیل خان حاکم قندهار سر شته میکردند وداد رسی فقراء وسرشته داری نظام را بخوبی ودرستی انجام میدادند واز بسیاری کارها وامورقندهار که سردارمحمد اسمعیل خان رسیده نمیتوانست خصوص که در پای لشکر کابل یومیه مخارج طلب بود وفقراء قندهار ذلیل وپریشان ازبسیاری لشکر کشی سابقهٔ زمان سردارمحمدامین خان بود بمصلحت دید مستوفی سردارمحمداسمعیل خان بدون امر وفرمان سرکارسردار محمدابراهیم خان که برادرسردارمحمدعلیخان بودند حاکم شهر قندهار مقرر کردند که تاچندی متوجه عرض وداد فقراء قندهارشوند مقصد بهمین منوال جمیع اموردولتی رامستوفی مذکور جمع آوری کرده انجام میداد لاکن بوقت مناسب که خلوت بود وفرصت می یافت بعرض اقدس رسانده منظور میکرد اما با همه جان فشانی و زحمت شب و روز مستوفی ومتوجه بودن باموارت سلطنتی بازهم چندین کارات دولتی مهمل میماند و تنزل میکرد خصوص از کم دماغی سرکار مردم زمانه رنجیده خاطرشده از حضور بندگان اقدس دوری می جستند مگر اشخاصیکه که کاردارملك وافسر نظامی بودندازناچاری بحضور می آمدند والاطاقت حضور باکس نمانده خوف کلی داشتند تااینکه مدت سه ماه ازورودسرکار درقندهار گزارش یافت وقتی ازاوقات شخصی خبر آورد که سردار محمد اسمعیل خان شبها خوفیه باسردار محمد شریف خان یکجاشده مدتی صحبت میدارند وسخن درپرده میگویند احتمال دارد که سخن چینی وفتنه انگیزی باشد زیرا که عادت سردار محمد شریف خان از زمان کودکی سخن چینی است باری بعد از بیان شخص بندگان اقدس ازشنیدن این مقوله متفکرشد وازسردار محمداسمعیل خان کدورت گرفت وملال خاطر شد باوجود آن اظهار فکر ودر ظاهر چیزی نگفت امادرباطن بجستجوی

مطلب شد وشخص دانا و هوشیاری را که مرد راست گری وشخص صاحب اعتماد بود مقرر کرد که درخلاء وملاء متوجه احوال وحرکات وسکنات سردار محمد اسمعیل خان بوده ملاحظه کند ودرمجلس وخلوت خصوصا درحرم سرای مذکور آدم مقرر فرماید وبه‌بیند که چگونه رفتار دارد وچه نحو گفتار میکند ودربارهٔ سرکار چه خیال دارد تااز هما نقرار بعمل آورده شود مختصر کلام شخص تحقیق کننده بعد از تفحص بسیار وتحقیق بی شمار ظاهر ساخت که هرشب باسردار محمد شریف خان سه‌ساعت صحبت دارند ودروقت صحبت احدی نزدیك شان رفته‌نمیتوانند وسخن را آهسته خفیه میگویند باوجود آن چند نکته ازگفتار های شان ظاهر شد که‌نیت شان درباره سرکار نیت بخیر نیست چنانچه از زبان سردار محمد اسمعیل خان شنیدم که‌بحضور سردار محمدشریف خان بیان میکرد .

فرد

پدر کشتی و تخم کین کاشتی　　پدر کشته را کی بود آشتی

خلاصه کلام رفتار و کردار سردار محمد اسمعیل خان بحضور بندگان اقدس برخلاف امرسرکار بود چنانچه یوماً فیوماً به‌تحقیق میانجامید که‌بوی نفاق ازسردار محمداسمعیلخان ظاهر میشود ازین رهگذر خاطر خطیر بندگان اقدس دایم مکدر بود ودرظاهر اظهار نمیکرد چنانچه فرموده شاعر است .

شعر

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه　　به‌آب زمزم و کوثرسفید نتوان کرد

بهرحال بندگان اقدس بااین بود که‌رگ وریشه سردار محمد اسمعیل خان‌را ظاهر وهویدا نمیدانست ونادانسته نامبرده را بسریر سلطنت قندهار نشانیده بود خوب‌میدانست که‌سردار محمد اسمعیل خان آخ پدراست شخصیکه پدر ازوی بیزار شد البته خداوند ورسول اکرم(ص) ازوی بیزار است چگونه خوبی وچه‌نحو عزت خواهد دید دایم باید ذلیل وزبون باشد لاکن ایرادی بود که بندگان اقدس ازخود دور کرده و حقیقت نیکی خودرا وروزگشتگی اورا بمردم ظاهر ساحت وداسته کرد باری سرسخن باز گردیم بعداز کردار بد سردار محمد اسمعیل‌خان بندگان شهریار ذوی الاقتدار سرکار امیر شیرعلیخان به‌مصلحت دید مستوفی عبدالرزاق خان که‌منزله پدری داشت رجوع‌بکار دولت ونظام داری ملك نمودند اول آنکه چندی درقندهار باید توقف بدارند وسرشته ملك داری را انجام بدهند ودیگر تدارك دارالسلطنه کابل رادیده خالی نگذارند چنانچه سردار محمد ابراهیم خان که‌بامر سردار محمد اسمعیل خان وصلاح دید مستوفی چندی حاکم شهر قندهار بودند مامور دارالسلطنه کابل شدندوایشك آقاسی شیردل خان که‌شخص کهن‌سال کاردیده بودند وازمعتبران حضور امیرکبیر باز مانده باوجود افغان بودن چنان ذکی وعاقل ورموز فهم ودربار دیده بودند که‌سزاوار تحسین داشتندخصوص درغیرت وشجاعت ودلاوری کمی و کوتاهی باوشان نبود ودیگر سردار محمد رفیق خان

که وزیر اعظم حضور بودند وجرنیل شیخ میرخان که سر کرده کل افواج ظفر شکوه
بودند هرچند که این دوشخص را تدبیری بر کتاب سردار محمد ابراهیم خان به کابل فرستادند
و کابل را کلیه امنیت و آسوده پنداشتند لاکن از تقدیر آگاه نبودند که خاتمه کابل را آتش
خواهد گرفت ظاهراً آسودگی قندهار وبی فرمانی سردار محمد اسمعیل خان را ملاحظه فرمودند
که مبادا ازین دوشخص گویا نمك حرام می صادر شود وبا سردار محمد اسمعیل خان خوفیه
متفق شوند بهر حال سخن بسیار است هرگاه تحریر کنندهٔ کتاب رجوع بسخن پردازی
دارد ازمطلب دور می افتد باری بعد از مامور شدن این سه شخص بزرگ شانزده عراده
توپ جلوی وقاطری وهشت پلتن وسه رجمنت رساله مقرر نمودند وبعداز مکمل شدن جمیع
شان را ازافسر و سپاهی بحضور انور طلب نموده نصیحت فرمودند وامر کردند که هرا موری
باشد بمشورت همدیگر انجام داده ویکی از گفته دیگری تجاوز ندارد و بخیر دو لت
کوشیده گرد نفاق نگردند واتفاق را ازدست ندهند ورضامندی سرکار را خواهان باشند
خصوص سردار محمد ابراهیم خان راامر کردند که از گفته باسواب وزراء تجاوز نفرمایند
وبمشورت شان عمل دارند تازمانیکه بندگان اقدس از سرشته قندهار خاطر جمع شده
حرکت فرمای دارالسلطنه کابل شوند لهذا بعداز فرمان قضا جریان بندگان سرکار
سردار محمد ابراهیم خان باتفاق بزرگان دربار ووزراء و افواج ماموری بساعت نیك
ازحضور فیض گنجور بندگان شهریاری دعا وفاتحه گرفته عازم دارا لسلطنه کابل
گردیدند تااینکه وارد کابل شده بسریر سلطنت نشستند اکنون از حضور سرکار سخن
گفته شود بعداز فرستادن سردار محمد ابراهیم خان باافواج بی شمار بجانب کابل جناب
سرکار امیر شیرعلیخان جرنیل داودشاه خان که اسم جرنیلی داشت لاکن نایب شیخ میرخان
جرنیل بودند بحضور طلب کرده سفارش افواج راباری امر نمودند وفرمودند که جمیع نظام داری
تعلق بشما دارد باید شب وروز متوجه افواج ظفر شکوه باشید که باز خواست لشکر
ازجزوی وکلی ازشما میشود ودیگر افسران نظامی را امر کردند که بقرار قاعده
وقانون نظام داری بامر ونهی جرنیل مذکور عمل بدارند واز گفته حسابی جرنیل تجاوز
ندارند بعداز آن دیگر اشخاص که مامور خدمات ملکی وملتی بودند وبه آنها نیز
امر کردند که متوجه امور وخدمات خود باشید که یك یك باز خواست ازشما میشود ودر
خدمات خود ساعی باشید وتغافلی نورزید بعد ازان که از امورات آنها فارغ شدند خود
بندگان اقدس برتخت سلطنت قندهار آسوده و برقرار نشستند ومتوجه امور ملکی وملتی
شدند لاکن درباب سردار محمد اسمعیل خان که بدل ملال خاطر بردند بنا بران شب وروز
متوجه حرکات وسکنات سردار مذکور بوده و از رفتار وگفتار وکردار شان اطلاع
داشتند زیرا که معتمدان حق بین وحق گوی مامور فرموده بودند که یومیه اخبار صحیح
وسخن تحقیق بدون کم و کاست بحضور اقدس عرضداشت میکردند هنوز چندی نگذشته بود
که فلك کج رفتار شیوه دیگر بکار برد وسردار فلك زده را ببلای قوی ترگرفتار کرد
چنانچه شاعر میگوید :

شعـر

بی زبان باش نه بینی که قلم   تازبان یافت‌سرش درخطر است

مصدقات این مقال آنکه روزی سردار محمد اسمعیل‌خان درحرم سرای بمنزل یکنفر عیال خود داخل شد ومیخواست که‌استراحت نماید اتفاقاً بدیوار پشت‌آئینه عکس سردار محمدامین خان‌پدرخودرا دید وغمگین شد وفوراً بخدمتگار منزل امر کرد که عکس‌پدرم را ازمدنظر کناره کنید که‌طاقت مشاهده آن راندارم ازان سبب که‌من زنده باشم وخون پدررا ازقاتل‌نستانم وقاتل رابه‌تخت‌سلطنت‌پدرم آسوده به‌ببینم البته ازعکس پدر خجالت میکشم امیدوارم که‌خداوند مراقوی سازد وقوت انتقام بدهد تاقاتل پدرم را قاتل شوم وخون پدر ازدشمن بستانم این‌سخن رابیان کرده وآه آتش بار ازجگر بر کشید از گردشات زمانه‌غدارو کج‌رفتاری فلك کج رفتار آگاه نبود که‌درپس‌پرده چقدر بازی های تازه بروی کار می‌آورد چنانچه فرموده استاد است :

لب‌نکشائی اگرت نوش ها ست   کزپس دیوار بسی گوشها ست

قصه کوتاه واقعه نویس خفیه همین قضیه گفتگوی سردار محمد اسمعیل خان رابحضور رسانیده عرضداشت کردند بندگان اقدس ازشنیدن این واقعه جان گداز بیك باره غضبناك شده آتش غضب شعله زدن گرفت وطاقت تحمل باقی نماند فردای آن روز که سردارمحمداسمعیل خان‌بدربار آمد وبحضور رسیده سلام کرد سر کار امیر شیر علیخان سر دار مذکور را نزدیك خود طلب کرده فرمودند که‌ای فرزند تا چند طاقت کنم چقدر اخبار را شنیده ناشنیده پندارم هرقدر تحمل کردم ودرنادانی و خورد سالی شما محسوب کرده خودرا تسلی دادم روز بروز حرکات شما بر خلاف راه حق افزون شده تا اینکه بندگان اقدس را قاتل پدر خود خطاب کردید هرگاه قتل کردم دو بازوی خود را قطع کردم سر دار محمد امین خان برادر اصلی و سردارمحمد علی خان فرزند صلبی بندگان اشرف بشما چه ضرر ونقصان رسیده که ارادهٔ انتقام میدارید و سرکار را قاتل ودشمن می‌شمارید از روز ورود سرکار در قندهار یومیه بشما نوازش وپدری کرده توقع برادری وفرزندی داشتم وبجای برادر خود حکومت قندهار را بشما واگزار شدم وبخاطر اقدس خطورمیکرد که داغ برادروداغ فرزند را شما ازخاطر سرکار محو سازید وطریقه فرزندی را بدرجه اتم برسانید که از مرگ برادر وفرزند فراموش دارم امانانستم که‌شما قاتل‌سر کارمیباشدو بندگان اشرف‌رادشمن میدانید ازاول سرکار خدا جوی‌از طنیت بد بشمامیدانست‌خصوص نارضامندی پدراز شما ظاهرونادانی وروز گشتگی شما افضل ازان اما ازننگ زمانه که عیب‌نگیرند ازهمه‌افعال بدبشماگذشتم وبخود قیاس کردم که شاید خداوند توفیق نیکی اعطا کند وبفضل خود عقل کامل‌نصیب گردانند لاکن بشما برعکس آن دیدم ویومیه از شما برگشتگی بخت ظاهر شد :

بیت

هرلحظه وهر ساعت یك پیشه نوآرد   شیرین تروزیبا ترازشیوه پیشینش

پس درین صورت که شما بگفتهٔ شیطان عمل دارید وخود رای وخود پسند باشید وهمنشین شما کاکای دلسوز شما سردار محمد شریف خان باشد وشبها بخلوت صحبت بدارید وپیوسته بشما راه نمائی کنند وشمارا از شاهرای عقل وهوش کناره کنند وبندگان اقدس را که باشما پدرانه رفتار میکردند عاقبت دشمن بشمارآرد بهتر آنست که شما در قندهار استقامت نکنید واز نظر سرکار کناره شوید بیکی دو یوم سرشته خود را کرده روانه دارالسطنه کابل شوید وسردار محمدشریف خان که خیرخواه پدر شما بود دوست جانی شما است وبشما رهبر است چنانچه‌شما رابمثل‌خود بذلت گرفتار کرده هرگاه خواهش دارید وخودش رضاء میدهد باشما همسفر شود ورفیق راه گردد وباتفاق عازم کابل گردد بهتراست البته امر سرکار که صادر شد تجاوز ندارد بزودی تدارك خودرا دیده بسرعت تمام روانه کابل شوید که زیاده برین تاخیر شما در قندهار باعث خرابی وذلت است خلاصه کلام شخص معتبری از حضور سرکار مقرر شد که ما بین یکهفته سردارمحمد اسمعیل خان را باتفاق سردار محمد شریف خان روانه کابل بدارد چنانچه بعداز موعد یکهفته ما مور دارالسطنه کابل شده بعد از چندی وارد کابل‌شدند‌وبهمرای سردارمحمد ابراهیم‌خان ملاقات فرمودند‌وباهر یك منزل ومکان لایق که سزاوارشان‌وبزرگی شان‌دانست دادند‌خصوص‌حرمت‌سردار‌محمد‌شریف‌خان‌را که بزرگ‌وبرادر‌سرکار‌والا‌بودند بجای آوردند وهر وقتیکه داخل دربار میشدند سردار محمدابراهیم‌خان قدر است ازمسند سلطنت برخاسته عزت میکردند ودر پهلوی خود بمسند می‌نشاندند وصلاح وصواب دیدآن عمل میکردند لاکن در خصوص سردار محمدشریف خان بجانب کابل رفتن مستوفی عبدالرزاق خان صلاح نمیدانست ومصلحت نمیداد وشب وروز بحضور سرکار عرضداشت میکرد که ای‌پادشاه نیت بخیر وای صاحب سلطنت رعیت پرور قبل ازین دونفر شیطان فتنه انگیز را در کابل فرستادید وکابل را پایتخت وامنیت دانستید صحیح فرمودید لاکن اخبارات ترکستان وبی باکی‌سردار فتح‌محمد خان رامکرر می‌شنوید خدا نخواسته ممکن است که شیطانها اتفاق کرده سردار عبدالرحمن خان که دربخارا میباشد عریضه کرده‌طلب دارند وشورشی برپا کنند زیرا که سرشت افغانستان از قدیم فتنه انگیزی است خصوص که سردار محمد شریف خان کمال فتنه انگیزی را دارد هرگاه فتنه انگیز سوم داخل‌آن دو شیطان لعین شود گویا افغانستان را بر باد میدهند از همه افضل تر که سردار محمد اسمعیل خان نادان بخت بر گشته همراه است چه‌لازم دارد که‌شیطان دیگری را ازدست داده میفرستید که‌باانها متفق‌شده کمر بخرابی دولت بندند خصوص که‌سردار محمد ابراهیم خان که‌مسندنشین کابل است عقل کامل ندارد وازغیرت‌ومردی وشجاعت بری‌است ظاهراست که‌فریب آنهارا خورده تیشه دربای‌خویش زند هرگاه عرضداشت غلام فدوی رامنظور نماید سردار محمدشریف را از رفتن کابل مانع‌شوید والاخرابی دولت افغانستان‌را آماده‌باشید لاکن بندگان‌اقدس را که دولت گشتگی پیش آمده بودحرف ناصح تاثیر نمی‌بخشید وازحرف ناصواب خود بر نمیگشت عاقبت سخن که در جواب مستوفی پیدا کرد وجواب گفت این بود که‌هرگاه

سردار محمدشریف خان معطل شود و کابل نرزد ودرقندهار بماند یقین که بغضب سرکار گرفتار خواهدشد بعد ازفرمان اقدس مستوفی عرضداشت نمود که هرگاه چنین باشد بهتر آنست که بجانب هندوستان اخراج کرده شود مقصد که در فرستادن کابل رضا نمید هم ومصلحت نمیدانم امابخت برگشتگی و گردش فلکی ماسوای عقل است چنانچه هر قدر مستوفی سخن کرد ونصیحت داد بحضور اقدس برعکس افتاد .

شعر

هر آتش که دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

عاقبت باتفاق سردار محمد اسمعیل خان کابل فرستاده شد لاکن مردمان بالا چوکی کابل تمثیل دارند یکی کم دو بسیار سه مردار که انشاءالله وتعالی اگر حیات باقی بود از فساداندیشی این سه نفر بجایش تقریر خواهدشد چنانچه دولت خداداد وسلطنت بزرگی را برباد دادند اکنون سرکار ذوی الاقتدار پادشاه قوی شوکت وامیر افغانستان سرکار امیر شیرعلی خان را برتخت حکمرانی درقندهار باشان وشوکت وجلال در عیش و عشرت بگذارید چند کلمه سخن از رویداد ترکستان وگزارشهای آن شنوید .

لهذا قبل ازین ازگزارشهای ترکستان ومحبوسی سردار کلان سردار محمدافضل خان وفراری سردار نوجوان سردار عبدالرحمن خان بجانب بخارا وبرتخت حکمرانی ترکستان نشستن سردار فتح محمدخان پسر وزیر محمداکبرخان بامر وفرمان سرکار شیرعلیخان تحریر شده بود حال نیز ازواقعات وگزارشهای ترکستان شمهٔ درقید تحریر درآورده میشود وامید است که سامع شوید واز رفتار زمانه غدار عبرت بگیرید باری سردار فتح محمدخان که بحکم سرکار امیرشیر علیخان برتخت سلطنت ترکستان برقرار شدند وفرمان فرمای ولایت مذکور گردیدند وسرکار امیرشیرعلی خان ازترکستان عازم کابل شدند بعدازان که سردار فتح محمدخان برتخت دارائی نشستند چون شهزاده بلند اقبال و یاد شاه زادهٔ نوجوان بودند خصوص که سرکار امیر شیر علیخان از فرزندان خود عزیز تر میدانست بسیاری اوقات را بسیر وصفا وشکار میگذرانند ودادعیش میدادند وبساز وسرود راغب ومایل بودند ودرقید حکومت وفرمان فرمائی نبودند وبدادرسی فقراء وسپاه کمتر میرسیدند واز جمیع امورات ملك چه سپاه ورعیت آگاه نبودند وبی تحقیق نمیگشتند واشخاصیکه مامور خدمات ملك ونظام بودند باك ازنمك خوارگی نداشتند وبه نفس اماره خود گرفتار وشب رابروز می آوردند وروزرا به شب میرسانند وباکی ازبدنامی بادارخود نمیکردند وپنج نفر خدمتگار دیگر که مامور خدمات حضور سردار مذکور بودند وصاحب عقل ودانا ونمك حلال بودند وشب وروز عرضداشت میکردند واز خرابی ملك وسپاه وظلم وستم و جبر حاکمان ولایت وعاملان ملك وافسران نظام خبر میدادند منظور نمیشد بلکه برعکس آن عمل میکردند خصوص سردار فیض محمدخان پسر امیر کبیر امیر دوست محمد خان که درآنوقت حاکم آقچه بودند وبامر سرکار امیر شیرعلیخان که سفارش نموده بودند هرقدر محبت ونوازش فرموده نصیحت میدادند ودلیل وبرهان میگفتند ودر خلاء وملاء ~~سخن میکردند~~ وسرزنش میدادند تاثیر نمی بخشید بلکه برضد آن عمل می نمودند .

وبیشتر از بیشتر بکار کنان ولایت وا گذار میشدند وسخن سردار فیض محمدخان را با وجودیکه مرتبهٔ پدری ورتبهٔ بزرگی وعموئی داشتند منظور نمی فرمودند وبه نظر حقارت میدیدند ناقبت سردار فیض محمد خان که مرتبه پدری ورتبه خودرا کناره کشیدند وازوعظ ونصیحت دستبردار شدند ورخصت حاصل کرده عازم آقچه شده متوجه امور خود گردیدند وخودداری میکردند تا کار بر سوائی انجام یافت اعنی سپاه وفقراء از سردار فتح محمد خان دلگیر وآزرده خاطر شدند ودر کدورت افزودند لهذا از کدورت سپاه وفقرا وبرای غمازان وفتنه جویان وسخن چینان دست آویز کلی دستداد ومتوجه خرابی مذکور شدند وتدبیرها کردند وچندین نفر را که همه در فتنه انگیزی شهره آفاق بودند بدورخود جمع آوردند وشب وروز فرصت می جستند زیرا که ظلم و تعدی حاکمان وکارکنان از حد گذشت وبیباکی وبی خبری سردار فتح محمدخان از اندازه دور شد چنانچه استاد میفرماید

قضا شخصی است پنج انگشت دارد	که خواهـد بر کسی دست گذارد
دو بر چشمش نهد دو بر بنا گـوش	یـکی برلب نهد گـوید که خاموش

باری هرچند فقراء عرض وداد کردند بجائی نرسید عاقبت بزرگان سپاه ومعتبران فقراء یکجا نشسته پیك خیال را بهرطرف جولان دادند تاراه نجات برای خود یابند وخودرا و ناموس خودرا ازدست بردد زدورهزن که حاکمان ظالم وپادشاه بیباك وبی خبر باشد خلاص سازند بهمین اندیشه وفکر وخیال سال دیگر گزارش یافت وراه چاره مسدود بود تا اینکه استادان غماز وفتنه جویان فتنه ساز باهمدیگر دمساز شده راه چاره را پیدا کردند برین منوال رای همه قرار یافت وسپاه وفقراء اتفاق کردند که سردار عبدالرحمن خان دربخارا میباشند عریضه کرده طلب کنند وپادشاه ترکستان سازند زیرا که ترکستان ملك موروثی اوست چون اتفاق شان برقرار شد اضافه بران از کدورت سردار فیض محمدخان باسردار فتح محمدخان اطلاع داشتند وواقف بودند که سردار فتح محمدخان باوی کدورت دارد وبزرگی سردار فیض محمدخان را وقعی نگذاشته تا اینکه سردار فیض محمدخان از تخته پل عازم آقچه شدند خواستند اول سردار فیض محمد خان راسپاه وفقراء باخود متفق سازند چنانچه اول عریضهٔ دادرسی در آقچه بخدمت سردار فیض محمدخان فرستادند وسردار مذکور را باخود بسته کردند بعد عریضه دیگر جمیع افسران سپاه وبزرگان فقراء باتفاق همدیگر که تمامی عریضه شان احوال بیچاره گی وعذر آمیز دوم داد رسی وغمخواری سپاه وفقراء بوددر بخارا فرستاده سردار عبدالرحمن خان را به عهد وقسم وپیمان طلب کردند وقدوم فیض لزوم سردار عالی را برخود وجمیع مردم ترکستان مبارك گرفتند ودر عریضه جمهوری خود التماس کرده این بیت را داخل کردند

فرد

رواق منظر چشم ما آشیانهٔ تست	کـرم نماو فرود آکه خانه خانهٔ تست

مختصر کلام چون عریضه مردم فقراء وسپاه درینجا را به نظر فیض اثر سردار دلاور عبدالرحمن خان رسید وازنظر گذارش یافت فوراً سرشته خودرا نموده بتوکل خداوند عازم ترکستان شدند چندی دربین راه توقف کرده منزل می‌نمودند سبب آنکه یومیه بترکستان آدم میفرستادند ودرخلاء وملاء به‌احوال مردم ترکستان ازسپاه و فقراء آگاه میشدند تااینکه درلب دریای آمو رسیدند ونصر من‌الله وفتح‌قریب راخوانده بخود دمیدند وکمر بمردانگی بسته بادل قوی وغیرت ذاتی وشجاعت جبلی ارادهٔ گرفتن ترکستان را بخود جزم کردند وازدرگاه خداوند امیدوار فتح ونصرت بودند اکنون تحریر کنندهٔ این کتاب بی‌نظیرمینویسدوبعرض خردمندان‌روزگار میرساندکه انصاف‌بایددادو بمردی ومردانگی سردار مذکور آفرین باید گفت اول آنکه صغرسن ونوجوان وناتجربه کار دوم شخصی که یکه‌تنها یکنفر مرد کهن سال تجربه آموخته با وی همراه نباشد که ازنشیب وفراز دنیاسخن کندسوم دست تهی که مایه اد بار است وجمیع امور دنیا وابسته بوی است وبدون آن پیشرفت کار نیست چنانچه شاعر میگوید شعر:

بی زر منشین که کار زر دارد زر　　پیش همه اعتبار زر دارد و زر
گویند که اختیار را از زر بهتر　　مشنو تو که اختیار زر دارد و زر

چهارم درمقابل دشمن قوی بمثل‌پادشاه افغانستان پنجه دادن وتقابل ورزیدن کمال غیرت وشجاعت است که‌سردارمذکور اراده کرده‌است بهرحال سرمطلب باز گردیم وسخن را مختصر تحریر داریم بعد ازان‌که درلب دریای آمو رسیدند بجهت بعضی اشخاص که خدمتگار سابقه بودند وامیدواری داشتند فرمان فرستادند واز آمدن خود درلب دریا اطلاع دادند وامر کردند ودرفرمان نوشتندکه‌خبر ورود بندگان عالی‌را بمردم ترکستان اشتهار دارند وگوشزد بکنندو آوازه دراندازند چنانچه بعضی بزرگان ومعتبران‌ونام آوران ترکستان که‌قسم کرده‌بودند وعهدنامه‌فرستادامیدوار آمدن سردارعبدالرحمن‌خان بودند خوفیه مبلغ‌های فراوان می‌فرستادند وبعضی اشخاص شان درلب دریا رفته عهد نامه کرده واپس می‌آمدند بلکه عهدنامه‌های مردم‌را بجمع برده منظور میکردند وعهدوپیمان رادوباره موکد بقسم میگردانیدند اما سردار عبد الرحمن خان امیدوار خط سردار فیض‌محمدخان بودند وکلیه تسلی بخط سردار مذکور داشتند واز زمانی که‌درلب‌دریای آمو رسیده بودند مقرر بجهة سردار فیض محمدخان فرمان محبت آمیز و خط شفقت خیز بقسم موکد کرده‌میفرستادند وعذر بسیاری می نوشتند و التماس بسیار میکردند خصوص درباب سردار فتح محمدخان وقطع سلسله دوستی ورابطهٔ یك جهتی که باید و شاید قطع مراوده کرده بابندگان ماپیوند یك‌جهتی بدارند زیرا که ازاخبارات شنیده دارم که سردار فتح‌محمدخان با جناب شما برعکس محبت رفتارمیدارد ومرتبه بزرگی شما را وقعی نمیگذارد خلص‌کلام چون خط های سردار عبدالرحمن‌خان بحضور سردار فیض محمد خان متواتر میرسید وسر اسر شفقت و محبت می نوشت والتماس یاری و مددگاری می نمود ازان‌طرف که‌حاکم ولایت سردار فتح‌محمدخان بودازدر ستیزه وکینه رفتار میکرد بلکه دشمن می‌پنداشت وبزرگی سردار فیض‌محمدخان رابجوی نمی‌خرید افضل از ان اخبارات

متوحش از قندهار و کابل میرسید وشکست دولترا می شنید عاقبت مصلحت را چنان دید که باشرایط چند با سردار عبدالرحمن خان پیوند کند وبعدازان ازجانب خود نامه محبت آمیز باهمان شرایط مذکور که بخاطر داشت بجهة سردار عبدالرحمن خان فرستادند و خواهش کردند که بدون خوف وبیم مع الخیر والعافیه عازم شهر آقچه شوید که ان شاءالله وتعالی در آقچه ملاقات کرده بتوکل خداوند بصلاح وصوابدید همدیگر در شکست دشمن قوی اراده کنیم وبفضل خداوند کمر بمردانگی بسته داریم و بجانب مذکور روانه شویم «تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد» هرچند دشمن قوی است ودرعالم ظاهر باعتبار است لاکن خداوند بزرگتر وقوی تر است ازدرگاه خداوند امیدواریم وتکیه برضمائیر الهی میداریم زیرا که یاربی کسان پروردگاراست لهذا چون خطسردارفیض محمد خان بحضور بندگان سردار عالی سردار عبدالرحمنخان رسید وسراسر ازشفقت و مهر بانی نوشته بود گویا سردار عالی حیات تازه یافت وگرفتن ترکستان را بفال نیکو گرفت وتصمیم عزم راجزم کرد ونیت سفر کرد از دریای آمو گذشت ونصرامن الله وفتح قریبرا بزبان مبارك جاری ساخت وبادل قوی وحوصله شگرف قدم بولایت موروثی نهاد وبدون خوف وبیم داخل آقچه شدند وباسردار فیض محمدخان ملحق گردیدند وملاقات دوستانه محبت های برادرانه فرمودند وبعیش نشستند و بعشرت صحبت کردند واز مردی سخن راندند مدت سه روز بصحبت وعیش وعشرت گذراندند روز چهارم قسم کردند وعهد نامه بستند وپیمان نمودند وباین منوال طرفین اقرار نامه نوشتند که هرگاه بفضل خداوند پای تخت کابل بتصرف درآید ودرپای تخت قائم مقام وبرقرار شویم حکومت ترکستان کما کان ازسردار فیض محمد خان باشد وامرونهی ودخل وخرج ترکستان بخود سردار مذکور تعلق داشته باشد وهرگاه افغانستان بتصرف نیاید وترکستان باقی بماند باتفاق حکمرانی کرده بقرار رفتار سردار کلان که بابرادران رفتار میکرد باهم همچنان رفتار کنیم راتفاق که موجب ترقی دولت است اردست ندهیم و نفاق که مایهٔ خرابی کل است پیرامون آن نگردیم مختصر کلام بهمین منوال عهد نامه را بقرآن خداوند مستحکم کردند وقرآن خداوند را مهر کردند ودست خط نمودند وباقرار خود ضامن گرفتند چون ازطرفین تسلی یافتند بعدبه تهیه وتدارك لشکر کشی شده دربین یکهفته لشکر های مکمل ومصلح سررشته کردند وپیش خانه را بجانب بلخ وتخته پل برآوردند وتکیه بر ضمائیر الهی کرده بهر طرف فرمان فرستادند وآوازه درانداختند ودرجمیع هجده نهر واطراف آن اشتهار دادند چنانچه درتمامی ملك وکوچه وبازار آوازه درافتاد و مردم سپاه و فقراء خبر یافتند وبی باکانه سخن میزدند وخوف ازسردار فتح محمد خان و حاکمان مذکور نمی کردند وبر ملائمی گفتند که سردار عبدالرحمن غازی باافراج بسیار چون موج دریای عمان بجانب تخته پل روان میبا شند وبه آوازبلند آمدن سردارمذکوررا با همدیگر مبارك باد میگفتند وذوق میکردند وخورسندی مینمودند وملازمان سردارفتح محمد خان که در کوچه وبازار میگشتند می شنیدند وبحضور سردار فتح محمدخان عرضه داشت میداشتند لاکن سردارفتح محمدخان از بسیاری غفلت وغرور منظور نمی کرد وباك نمیداشت تادشمن

گلو گیرشد وکار بر سوائی انجام یافت وسرشته ازدست رفت وطشت ازبام افتاد
وبربادی سردارفتح‌محمدخان بدهن عام افتاد ودشمن داخل هجده نهر شد وبه حدود نهر
چهار بولك رسید خدمتگاران سردارفتح‌محمدخان که‌سابق تاحال ازطریقه نمك‌خوارگی
ناچاربودند وبحضور سردار فتح‌محمدخان آمده بدون خوف وبیم عرضه داشت مینمودند
وعرض‌میکردند که‌ای شاهزاده بلند اقبال تا کی بگفتهٔ نمك حرامان غفلت میورزیدوتاچند
ازملك وسپاه‌بی‌خبر میمانید دشمن قوی شد وبدروازه رسید وگلوگیر گردید هرگاه
ازعهدهٔ لشکر کشی برآمده میتوانید وخواهان جنگ هستیدولشکررا ازخودمیدانید زودتر
تدارك کنید که‌فرصت غنیمت است ودرتاخیر آفت‌هاست وهرگاه معالجه نمیتوانید هنوز
هم وقت است وکمتر فرصت باقی‌است زودتر عازم تا شقرغان شوید و تخته‌پل را بدشمن
واگذارید که‌مبادا دستگیر شوید وماخدمتگاران کم‌طالع وبخت برگشته بحضورسرکار
امیر شیرعلیخان به‌قتل نرسیم علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد که خاتمه حسرت کردن
سود نمیبخشد لاکن کار کنان و کارگذاران حضور سردار فتح‌محمدخان که بزبان
بازی وسخن پردازی سردارمذکور را فریب میدادند وبه نفس اماره خودگرفتار بودند
وپاس‌نمك خوارگی بخاطر نداشتند حال که‌قضیه را برعکس دیدند ودولت بادار
خودرابرباد یافتند بحیرت ماندند وراه چاره را مسدود دیدند هنوز هم ازسخن آوری
ومنافقی دست نکشیده بشجاعت سخن می کردند خلاصهٔ کلام
بعد ازعرضه داشت پنج‌نفر خدمتگار صادق که بدون کیدوریا بحضور سردارکم‌اقبال
عرضه داشت کردند بعدازان ازخواب گران بیدار شدهٔ به تهیه‌وتدارك لشکرکشی
شدندهرچند بقول‌مردم کوچه وبازار گویا جوپای کوتل میگویندکه سودنمی بخشد چنانچه
سردار فتح محمدخان شش‌ماهه تنخواه بلشکر میداد ومحبت میکرد وو عده های کلی
بزبان میراندلاکن ازلشکریان نتیجهٔ برعکس میدیدند شش‌ماهه تنخواه را میگرفتند
وبحضور سردارعبدالرحمن خان‌بسلام میرفتند وانعام‌میگرفتندواحسان میدیدند وعهدوپیمان
کرده کمر بخدمتش می‌بستند وباامرسردار دلاور بمقدمهٔ سردار فتح‌محمد خان می‌آمدند
تاآنکه خاتمه غفلت سردار فتح‌محمد خان‌را بدون جنگ و جدل فراری ساخت اکنون
محرر کتاب بعرض خرد مندان سخن رس میرساند که‌سردار فتح‌محمد خان شهزاده عالی
مقدار وپادشاه زادهٔ بلند اقبال‌ودلخواه پادشاه ذوی‌الاقتدار بود ازکمال جاه و بزرگی
وبلند پردازی که‌درطینت داشت اصلا بحکومت سر فرو نمی‌آورد وهم چنین ترکستان
بزرگ‌رابجوی نمی‌پنداشت‌تابه‌امورات ملکی‌وسپاه چه‌رسد چنانچه خدمتی که بخدمتگاران
خود فرموده بودند هرگاه خدمت کار ملك وسپاه جمله را بر باد میدادند باز خواست
نمیکردند وسخن دیگری را هم در بارهٔ خدمتگاران خود قبول نمینمودند از ین رفتار
شهزادگی بود که ترکستان برباد رفت وازین بی‌خبری وکم دماغی بود که‌سخن ناصح
تأثیر نمیکرد تاهم‌چنین ولایت‌بزرگی بی‌جنگ وجدل برباد شد وازدست رفت و موجب
خجالت وباعث کم‌خدمتی بحضور پادشاه شدلاکن این‌حرکات سردار مذکور شیوهٔ
بزرگی نه‌رفتارشهزادگی ونه طریقه‌سریرآرائی رامیماند زیراکه‌هرنوع پادشاه یاشهنشاه

اگر بودی باید وشاید که از سپاه وفقراء باخبر بودی وداد رسی میکردی وسیاست میفرمودی تا سلسلهٔ ملك وملت بجای ماندی تا اینکه بقول راوی شنیده دارم که در زمان حکومت هرات پنج من تبریزی گلابتون صرف لباس کردی ولباس را ناپوشیده بخشش فرمودی وبخدمتگاران نمك حرام دادی عجب ازین بزرگی وعجب ازین شهزادگی که خاتمهٔ این رفتار یك ولایت بزرگی ازسوء تدبیر بدون جنگ وجدل برباد داد وشهزاده بلنداقبال فراری شود ای تحریر کنندهٔ کتاب ازین وادی خطرناك درگذر قصه خوانی کوتاه دار واز مطلب سخن کنید تا بفضل خداوند این کتاب بزرگ انجام یابد .

فصل چهارم

مقدمهٔ برباد شدن ترکستان ازدست سردار فتح محمدخان وتصرف نمودن سردار عبدالرحمن خان ترکستان را

فرد

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت		کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

بهرحال سرسخن باز کردیم لهذا چون سردار فتح محمدخان ازسوء تدبیر و بی‌خبری ترکستان را برباد داد واز تخته پل فرار تاشقرغان گردید وتخته پل وبلخ را واگزار شد سردار صاحب تدبیر سردار عبدالرحمن خان که درهجده نهر رسیده بودند وتدبیرات کلی بکار میبردند دراینوقت که فرار شدن سردار فتح محمدخان بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان گوشزد شد ومتواتر خبر رسید فوراً حرکت فرما شدند وبسرعت خودرا در تخته پل رسانیدند وباشوکت وشان بر تخت سلطنت مورثی با کمال اجلال نشستند واول تخت نشستن جبین عجز و نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برزمین سوده بدرگاه پرورد گار کارساز سجدات شکر بجای آوردند چون یکهفته از ورود تخته پل گذارش یافت ثانی لشکر ترتیب کرده بجنگ سردار فتح محمدخان درتاشقرغان فرستادند سردار فتح محمدخان که در تاشقرغان بعد از فراری تخته پل توقف داشتند دراینوقت که لشکر فرستادن سردار عبدالرحمن خان را گوشزد شدند تاب مقاومت در خورجنگ باخود ندیده وراه چاره را مسدود یافت باهزار غم واندوه از تاشقرغان فرار وبجانب غوری راهسپار شدند وتاشقرغان نیز ضمیمه ملك مورثی شد بعد ازان که سردار صاحب تدبیر مدعی را فراری کرده و درتخته پل آسوده برتخت حکمرانی نشست لشکریکه آماده کرده بودند هرروز فوج فوج بحضور طلب کرده از نظر میگذرانیدند والفت و نوازش برادرانه باخورد وبزرگ سپاه مینمودند وانعام واحسان را دریغ نمیفرمودند ازحضور مرخص میکردند بعدازان که ازسپاه فارغ شدند وسپاه را مایل بخود دیدند نوبت بفقراء رسید واز هرولایت بزرگان وکارکنان وعاملان را بحضور طلب کرده باهریك ازخورد وبزرگ مهر و محبت کرده خلعت های فاخره دادند واز حضور مرخص نمودند اما سپاه وفقراء قدوم فیض لزوم بندگان عالی رابخود مبارك شمرده شب وروز دربارهٔ شان مشغول دعاء گوئی بودند تااینکه ازین مرحله چهار ماه گذارش یافت و آسودگی دست داد بعد ازان بتدارك

لشکر گیری ولشکر کشی شدند ولشکر در خور جنگ شر سته نمودند بعد بمصلحت دید بزرگان دربار وارکان دولت که همه جان فشان بودند لشکرهارا بجانب غوری مامور فرمودند زیرا که سردار فتح محمد خان بامید کهمك لشکر دارالسلطنه کابل در غوری استقامت داشتند لاکن ازرویداد کابل حضور سردار محمدابراهیم خان از سوء تدبیر وبی خبری خبر نداشتند که بزرگان در بار کابل جمله در جاده نمك حرامان قدم زده اند وقصد خرابی دولت خداداد سرکار امیر شیرعلیخان را دارند و کمر بخرابی سردار محمدابراهیم خان بسته اند ومیخواهند که پای تخت پادشاه که کابل باشد بر باد بدهند قصه کوتاه سردار عبدالرحمن خان که مقرر پیش جنگ ولشکر کشی بودند باوجودیکه از رکاب ظفر انتساب خود بیشتر لشکر بجانب غوری فرستاده بودغیرت دامنگیر شد سردار فیض محمدخان که سابق حاکم آقچه بودند وبعدازآن باتفاق سردار باغیرت درتخته پل استقامت داشتند دراینوقت حاکم ترکستان را مامور فرمودند وخود سردارعالی سردار عبدالرحمن خان با دبدبه وشوکت بالشکر کابلی ازتخته پل حرکت فرموده روانه غوری شدند تا اینکه در ایبك بلشکر سابق که از حضور فرستاده بودند ملحق گردیده بجانب غوری طی مراحل و منازل نمودند چون بدهنهٔ شیر رسیدند وفرود آمدند ونزدیك بمدعی شدند آوازه درافتاد سردار فتح محمدخان که در غوری وطن کرده امیدوار لشکر کابل بودند تاهمانوقت آثاری از جانب کابل ظاهر نشد ومایوس گردیدند و درمقابل دشمن گلوگیر تقابل ورزیده نمیتوانستند ناچار ترك غوری گفته باخد متگاران نمك حرام بجانب کابل خنده زنان رهسپار شدند وهمچنان ولایت بزرگ را مشهور آفاق بود باتوپ وتوپخانه وسپاه ولشکر بی شمار وا گذار شدند .

بیت :-

کسی را که تیره شود روز گار همه آن کند کش نیاید بکار

باری ازاقبال سردار دلاور شمهٔ تحریر داریم :

شعر :

با خدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده است

سردار عبدالرحمن خان که سرشت مذکور غیرت ودلاوری بود از زمان خورد سالی رفتار وگفتار و کردار شان ازشمشیر وجنگ وجدل ظاهر میشد دراینوقت از تفضلات الهی ولایت ترکستان کما کان بوی تفویض شد وسریر آرای ولایت مذکور گردید وفرمان فرمای صفحه جات ترکستان که پای تخت افراسیاب ظاهر ومشهور است بفضل خداوند بدست آمد ودرغوری بالشکرهای ماموری استقامت فرمودند لاکن متوجه کابل واطراف کابل بوده بمشورت بزرگان حضور کمر به تسخیر دارالسلطنه کابل بسته بابزرگان ولایت کابل فرمان حجت آمیز فرستاد از ورد خود درغوری اطلاع دهی فرمودند و ترغیب بفرمان برداری نمودند وعهد وپیمان را موکد بقسم کرده در فرمان وعده ووعید بسیاری درج کردند وازبدرفتاری سرکار امیر شیر علی خان بمردم خطا به فرمودند ودردل مردم از بد رفتاری سرکار مذکور خوف وبیم انداختند وراجع بجانب خود مینمودند خصوص ازسردار محمدابراهیم خان

که در اینوقت سریرآرای کابل بمردم شکایت نوشتند ودرفرمان خود درج کردند که سردار محمد ابراهیم خان از امورات سلطنتی خارج است و کم جرأت و خود رای میباشد ازعهدهٔ جنگ و لشکر کشی و تقابل شدن بلشکر ظفر بنده گان ما بر آمده نمیتواند واشخاصیکه خدمتگار سردار محمد ابراهیم خان میباشند ومردمان شمشیر زن صاحب تدبیر هستند جمله از حضورسردار مذکور آزرده خاطر خصوصی از حضورسرکار امیرشیرعلیخان تر سان و لرزان میباشند آلا اشك اقاسی شیر دل خان آنهم یقین دارم که ازرفتار بد سردار محمد ابراهیم خان بدل آزرده باشد بهر حال خواهش بندگان عالی ما از شما مردم آنکه کمر بمردانگی بسته امید وار ورود بندگان ما باشید کهعنقریب بفضل خداوند بادریای لشکر عازم دارالسلطنه کابل میباشیم تا خواست خداوند چیزیکه باشد بظهور خواهد رسانید باری بعد از فرستادن فرمان باطراف کابل وآوازه ورود خود را اشتهار دادند ثانی بهتهیه وتدارك لشکرکشی شده شب وروز اسباب سفر خیریتاثر کابل رامکمل ساخته درگرفتن لشکر وسرشته نمودن وآنجام کردن لحظهٔ تغافل نمی نمودند وبفضل خداوند گرفتن دارالسلطنه کابل را بخود مصمم کرده شب وروز خودرا بارادهٔ آن میگذراندند اتفاقاً درهمین فرصت که متوجه لشکر گیری وانجام سفر بودند که سردار کلان سردار محمد اعظم خان رسید ووارد غوری شد وبلشکرگاه سردار عالی سردار عبدالرحمن خان چون قطره بدریا پیوست لاکن در این مدت مدید سردار محمد اعظم خان که از جایداد پدری گرم وزرمت فرار بودند چندی در پشاور و خاك انگلیس و برخی باطراف کابل و کوهستانات نزدیك بکرم وزرمت شب را بروز می آوردند وفرصت می جستند تااینکه خبر ورود سردار عبدالرحمن خان درترکستان وبعدازان درغوری رسید فوراً عازم غوری شده بحضور سردار عبدالرحمن خان وارد شدند وبدیدار همدیگرمسرور گردیده برتخت سلطنت نشستند بعد رجوع بمشورت نمودند ورفتن کابل وبا دشمن قوی مقدمه کردن را بخود جزم کردند قضارا هنوز درغوری استقامت داشتند کهعریضههای مردم کابل و کوهستانات درجواب فرمان بندهگان عالی متواتر رسید وهمه قدوم فیض لزوم سردار عبدالرحمنخان را مبارك دانستند ثانی عزم رفتن را بجانب کابل جزم کرده بسرعت تمام انجام سفررا آماده ساختند وبیاری باری تعالی آخر ماه میزان ازغوری حرکت فرما شده قطع منازل وطی مراحل نمودند تااینکه درمنزل خنجان نزول اجلال فرمودند وخیمه وخرگاه وبارگاه وسرا پرده باوج ماه رسانندند لهذا چون منزل خنجان پیوسته بکوتل هندوکش و کوتل مذکور مابین ترکستان و کابل میباشد وخود منزل خنجان ازآخر خاك ترکستانشمرده میشود بنابران استقامت کردند وشرط احتیاط بجا آوردند زیرا که دولت جدید و اعتبار زمانه کمتر وخزانه نایابومردم دناوزمانهغدار ازطلب زرآشناوسلسلهدنیا وابستهبزر

«انکس که بیزراست چون مرغ بیبال وپراست»

پس در اینصورت تدبیر نیکوبکار استچنانچه استاد می فرماید.

قطعه

بیك تدبیر نیکوآن توان کرد	که نتوان باسپاه بیگران کرد
بشمشیرازیکی تاده توان کشت	برائی لشکری را بشکنی پشت

اکنون شرط احتیاط لازم اشخاصی را که اسم دار فرمان فرستاده شده آنها بزرگ قوم وصاحب اعتبار می باشند اما بسیاری کارهای زمانه برعکس می افتد میشود که از لفظ خود برگردند و بدکاری دروقت گیرودار نکنند امروز بندگان موشما با آن طایفه ملاقی نشدیم وازرفتار آنها وصدق وکذب شان آگاه نیستیم خصوص ازبی دولتی ما و شما آنها اطلاع ندارند وهمه مردم زمانه زرطلب می باشد ازهمه افضل که دشمن قوی وصاحب اعتبار است وبندگان ما چندان اعتباری نداریم خدا نخواسته قضیه برعکس نه افتد وکار بخرابی منجر نشود بهتر آنست که چندی درخنجان توقف داریم وتدبیررا ازدست ندهیم تاخوند را از طرف بزرگان کابل جمع سازیم ثانی بتوکل خداوند از کوتل هندوکش بگذریم و کار را حواله بتقدیر بداریم تارضای الهی چه باشد بهرحال بعداز مصلحت دید بزرگان حضور مدت یکماه درخنجان توقف فرمودند و بمردم کابل واطراف کابل از ورود خنجان اطلاع دادند وتسلی نامه طلب کردند چنانچه بعداز فرمان ثانی عریضه های مردم کابل بتواتر بحضور سردار صاحب تدبیر رسیده خواهش قدوم میمنت لزوم را بزود ترین اوقات نموده بودند بعدازان باراده خداوند وبمصلحت دید وزراء وارکان دولت ازمنزل خنجان حرکت کرده از کوتل هندوکش گذشتند وبیاری باری تعالی واردغوربند شدند محال غوربند تا چهاریکار که نفس کوهستان است سه منزل تفاوت دارد خلاصه کلام درغوربند رسیده بارگاه وسراپرده رازدند واستقامت غوربندرا چندی برخود لازم شمردند وباطراف کابل خبردادند چنانچه فوج فوج وبولك بولك ازمردم اطراف کابل بحضور سردار عبدالرحمن خان میرسیدند وبخلعت های فاخره سرافراز میشدند وداخل خدمت میگردیدند وبجمع آوری لشکر جدید یکه گویا ازمردم اطرافی بودند میکوشیدند وازحضور میگذرانیدند وتنخواه مخارج گویا میگرفتند ولشکری ترتیب میکردند وبندگان عالی از آمال بزرگی شب وروز متوجه احوال شان بودند قضاءرا هنوز ازاستقامت غوربند چندی گذارش نیافته بود که لشکر سرما وزمستان سخت پیداشد وخنك وصاعقه پیش آمد زیرا که ابتدای زمستان بود وخنك وبرف عالم را فروگرفت وبه قصد قتل لشکر ترکستان که مسافر بودند کمربست ولشکر مذکور را مابین گرفت وحصاری کرد وچنان صاعقه وخنك دامنگیر شد ونتیجه بخشید که طاقت دم زدن وحرکت کردن باقی نماند وازچهارجانب صاعقهٔ ظلمانی وبادسخت لشکر ترکستان رافروگرفت وپراگنده ساخت وطاقت برآمدن ازخیمه وخرگاه باقی نماند وسردار دلاور که صاحب تدبیر بود درنزد صاعقه وخنك ازتدبیر بازماند ومتوحش گردید راه چاره را مسدود یافت وبحیرت فرورفت ومتحیر ماند اتفاقاً هنوز ازغم والم خنك وصاعقه وبادسخت وزحمت های آن نجاتی حاصل نشده بود که ازجانب دیگر لشکر جوع ازکمین گاه برآمده ولشکر کشیده وتاختن آورد وشبخون زده قیمتی پیش آمد چنانچه لشکر ترکستان آمادهٔ مرگ شدند بلکه روزی چند از قیمتی نگذشته بود که قحطی ظاهر شد واسپ وآدم ها گرسنه ماندند سبب آنکه غوربند جای لشکرگاه نبود واین قدرلشکر بزرگ را یکهفته مخارج داده نمیتوانست وراه ترکستان بسته شد وکوتل هندوکش را برف زیر کرده وراه رفت وآمد بند گردید ازگرسنگی بهلاکت رسیدند

وروی نان‌را نمیدیدند مگر بخواب وخیال یابنظارهٔ قرص ماه که خودرا تسلی میدادند لاکن سردار عبدالرحمن خان که سرکرده لشکر پرور بود چنان رفتار مردانه باخورد وبزرگ افواج میکردند که لشکریان از گرسنگی فراموش میکردند وبرکاب سردار ظفر اثرجان میدادند اما خودسردار عالی‌ازبسیاری غم‌واندوه وپریشانی گرسنگی افواج خونخوار خودچنان پراگنده بود که جمیع تدبیرات‌را فراموش نموده بود وخور و خواب نداشت زیرا که دراطراف غوربند نام‌ونشان غله نبودوچون عنقانام‌داشت ونشانی نه‌دست ستیز ونه‌پای گریز اکنون لشکر ترکستان‌را درتنگنای غوربند گرفتار جوع وخون‌وصاعقه محبوس‌وار بگذاریم تاقدر عافیت ظاهرشود زیرا که‌سخن مشهورست .

مصرع

قدرعافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید

ظاهراست که‌هیچ نوش بی‌نیش نباشد وهیچ‌شادی بی‌غم واندوه میسر نمیشود وهرنشیب فراری دارد وهر فرازنشیبی زیرا که غم وشادی دردنیا پیوسته بهم‌می باشد اماسخن بزرگان است « تاغم‌نخوری بغم‌گساری نرسی » چنانچه وقتی درجهان کشای نداری ملاحظه نمودم که نادرشاه افشار که‌سه‌ونیم اقلیم‌را تصرف کرده وتاج‌بخشی‌نمود دراوائل سلطنت مدت دوازده سال زمستان وتابستان گرمی وسردی ندیده شب وروز کمربسته پای ازرکاب نکشید تادوازده سال دیگر سریر آراء شد وبرتخت کیانی نشست‌ومشهور آفاق گردید وجهان‌گیر نام‌کشید باری سرسخن بازگردیم وازمطلب شمه‌بیان سازیم اکنون سردار عالی‌مقدار سردار عبدالرحمن خان‌را درغوربند گرسنه وتشنه گرفتار صاعقه وخنک درتنگنای حیرت واگذاریم وازجای دیگر سخن رانیم باری چند کلمه سخن ازرویداد دارالسلطنه کابل وحکمرانی سردار محمدابراهیم خان وسوء تدبیرات سردار مذکور تحریر داریم قبل ازین تحریر شده بود که‌سردار محمد ابراهیم خان ازقندهار بامربندگان سرکار امیرشیرعلیخان بحکومت کابل سرفراز شده درتخت کابل نشسته حکمرانی میکردند درایامیکه سردار عبدالرحمن‌خان بالشکر ترکستان درغوری رسید سردار فتح‌محمد خان ازغوری فراری شده وارد کابل شد بدارالسلطنه کابل آوازه درافتاد وغوغای بزرگی پیداشد بلکه این غوغا از فتنه انگیزان حضور ودرباریان پرشر وشور ونساد پیشگان نزدیک ودور که‌دایم بخرابی دولت خداداد کمربسته داشتند برپا شده بود وشب وروز سردار محمدابراهیم خان‌را که ازعقل بری بود بسخن های چرب‌وشیرین فریب میدادند چنانچه شاعر میگوید :

فرد

هرلحظه وهرساعت یک پیشهٔ نوآرد　　　شیرین‌تر وزیباتر از شیوهٔ پیشینش

زیرا که این فتنه انگیزان از حضور سرکار ترسان ولرزان بودند وحضور سردار محمدابراهیم خان‌را دولت عظما میدانستند ونفس‌را غنیمت میشمردند بهرحال کلیه مقصد ومدعا اینجاست که‌سردار محمدابراهیم خان ازعقل‌بری وازشجاعت بی نصیب و ازطالع قطعاً بی‌طالع بود . بنابران دربین دوست ودشمن فرق کرده نمیتوانستند چنانچه دوشخص شیطان قوی هیکل که‌یکی سردار محمدرفیق‌خان ویکی جرنیل شیخ‌میر خان درحضور داشتند ودشمنی کردن شان ظاهر وهویدا بود وخلق افغانستان میدانند که اول محبوسی سردار کلان سردار محمدافضل خان که بزرگ پسران امیرکبیر بود واصلاً خیال خرابی سرکار امیرشیرعلیخان را بخاطر نداشت وسرکار مذکور را جای‌نشین پدر میدانستند به‌تدبیر خرابی سردار مذکور سردار محمدرفیق‌خان کوشید تامحبوس گردانید وسرکار امیرشیرعلیخان‌را بدنام کرد دوم‌قتل سردار محمدامین خان وسردار محمدعلیخان که‌هردو بازوی سرکار بودند به‌فتنه‌انگیزی هردو شیطان که‌شیخ میرخان جرنیل ومحمدرفیق خان باشد به‌قتل رسید اکنون نوبت کابل که‌پای‌تخت است رسیده باری سردار محمدابراهیم خان ازگفته اوشان که دو وزیر بزرگ است نمیگذشتند خصوص که‌سردار محمد شریف‌خان باآن دونفر پیوسته شد وسردار محمداسمعیل خان ضمیمه آنها گویا چهار رکن دولت بودند بهرحال سردار محمدابراهیم خان که این اشخاص را دولت شریك وخدمتگار صادق میدانستند بابعضی افسران دیگر بحضور طلب نموده مشورت کردند آنها که‌قبل ازین هرچهار نفربخرابی دولت ساعی بودند وفرصت میجستند دراینوقت سردار محمدابراهیم خان را بفریب بازداشته امروز وفردا گفته روزشماری میکردند ایشك آقاسی شیردل خان که‌مرد کهن‌سال وخدمتگار قدیمی بودند عرض میکردند وتدبیر نیکونشان میدادند اورا فتنه‌انگیزان افغان کوهی می نامیدند وسخن ایشك آقاسی مذکور را وقعی نمی‌نهادند تااینکه لشکر ترکستان ازکوتل هندوکش گذشته وارد غوربند شد وخبر بدارالسلطنه کابل رسید بعدازآن سردار شجاع سردار محمدابراهیم خان چهار رکن دولت خوردرا بحضور طلب کرده مشورت خواستند آنها که انتظار همین فرصت بودند مشورت دادند که لشکری درخرر جنگ سردار عبدالرحمن خان باید فرستاده شود ودیگر لشکر بحضور بندگان عالی آماده وتیار باشد هرگاه بخدمت بکار شود ازحضور باید فرستاده شود لاکن درمجلس کشمکش فی‌مابین سردار محمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان قدری گفتگو پیدا شد وبرضد همدیگر سخن کردند سردار هوشیار سردار محمدابراهیم خان طرفداری بجانب جرنیل شیخ میرخان نمود ازین رهگذر سردار محمدرفیق خان کدورت گرفت وبی‌باك بیان کرده که‌هرگاه شیخ میرخان جرنیل اعتبار بلشکر دارد که‌جرنیل است اگر خواسته‌باشم فوراً ازجیب خود پادشاه چندی برآورده میتوانم این را گفت وازجای خود برخواست وعازم‌خانه شد فردا ظاهرشد که‌سردار محمدرفیق‌خان شباشب ازمنزل فراری شده وجانب کوهستان که‌دوستان بسیاری داشت سفرکرده چنانچه چندی درکوهستانات گردش میکرد ومردم‌را به‌فتنه‌انگیزی وباغی‌گری تلقین‌مینمود تا اینکه آوازه آمدن سردارعبدالرحمن خان

اشتهار یافت اضافه برآن خطوط سردار مذکور باسم هرکس از بزرگان کوهستان رسید سردار محمدرفیق خان متحیر ماند وازحضور سردار عبدالرحمن‌خان ترسان ولرزان بود بفکر دورودرازافتاد قضارا درهمین فرصت لشکرهای کابل بسرکردگی جرنیل شیخ‌میرخان وارد چهاریکار شد لاکن سردار محمدشریف خان که سرکرده فساد پیشگان بود وبزرگ فتنه‌انگیزان بجهت سردار محمد رفیق خان خط وآدم فرستاد وبیان کرد که دراین موقع که وقت کار است تدبیررا از دست دادید فرصتی است که‌باید وشاید سلطنت افغانستان بدست آید ودولت خدادادرا تصرف‌داریم وهمان عهدو پیمان ماوشما بجای آورده‌شود زیرا که هردو جانب که‌خودرا پادشاه میدانند ودعوای سلطنت دارند ذلیل وخواراست وباندك فرصت برباد داده میشوند اکنون شیخ میرخان جرنیل راتلقین نموده ایم عذر شمارا میکنند بعدازان اتفاق کنید وتدبیر را از دست ندهید شاید زودتر انجام‌یابد « در کار خیرحاجت هیچ استخاره نیست » این‌بود که‌سردار محمد رفیق خان بامر سردار محمدشریف خان وارد چهاریکار شد ند جرنیل شیخ میرخان که‌سه‌یوم پیشتر در چهاریکار توقف داشتند ازورود سردار محمد رفیق خان شنیده درمنزل شان رفته عذر گفتند وقسم کردند واتفاق‌نمودند بعدازان بخدمت سردار محمد ابراهیم‌خان عریضه‌عذر آمیز فرستادند وازحضور سردار مذکور بمصلحت دیدسردار محمد شریف خان که‌گاه‌گاه صاحب‌وخیرخواه دولت‌بود خلعت های فاخره بجهت‌سردار محمدرفیق خان فرستاده فرمان کردند که‌شما وجرنیل شیخ‌میرخان باتفاق همدیگر بخرابی دولت دشمن کوشید که‌خوب بچنگ افتاد ورهانشود زودتر ازمیان بردارید مختصر کلام هردو سر کرده فتنه انگیزرجوع به‌تدبیر خرابی دولت دارالسلطنه کابل نموده چنان‌قرار دادند ومصلحت دیدند که‌باید وشاید سردار محمد شریف خان در چهاریکار برسد باهم متفق شویم وبصوابدیدهمدیگرسرشته کنیم‌چنانچه‌بهمین تدبیر بجهت سردار محمد ابراهیم‌خان عریضه نمودند که‌صاحبا غلام نوازاوهرچند که‌در کابل بحضور شهزاده بلند اقبال‌بعرض رسانده نتوانستیم‌وموقع عرضداشت نیافتیم امابحضور بندگان عالی ظاهراست که طبیعت بندگان اقدس درباره غلامان مکرر است واین‌غلامان صمیمی که نمك‌خوارگی قدیمی‌داریم واز زمان کودکی تاحال دست‌پروردهٔ حضور سردار ذوی الاقتداریم وقصد آن‌داریم که خون خودرا بررکاب پادشاه قوی شوکت بریزیم وجان خودرا فداسازیم لاکن وقت‌باریك وتقاضای زمان‌بوقلمون‌وفتنه‌انگیز وغماز‌بسیاراست امیدغلامان‌اینکه‌سردار‌محمدشریف‌خان که‌بزرگ‌وعموی شهزاده والاجا میباشد هر چند ازنظر سرکار اقدس افتاده باشدبازهم برادر وبازوی سرکار است دولت خواه‌دولت خداداده است این غلامان فدوی خواهش میداریم که‌ازحضور مامور این خدمت شود وسرپرست غلامان وباز خواست کننده لشکر ظفر اثر گرددالبته نیکوخواهدبود وهم‌ازباعث‌لشکرظفر اثر خوشتراست‌وقوی‌دل‌میگردند وهم خدمتی که‌ازغلامان صادرشود وبظهور برسد موجب قبول حضور شهزاده بلند اقبال خواهدشد اظافه برانـ‌در مقابل لشکر دشمن باید هم چنین شخص بزرگی مقابل باشد خصوص درامورات دنیوی وتدبیرات لشکری کمال دانائی دارند امید

از درگاه خداوند داریم که عنقریب لشکر پراگندهٔ ترکستان را که بیك نان محتاج اند واز هجوم لشکر صاعقه وخنك وسرما درون خیمه وخرگاه حصاری باقبال شهزاده بلنداقبال بیك حمله مردانه فرار دشت ادبار گردانیم لهذا چون سردار محمد رفیق خان و جرنیل شیخ میر خان عریضهٔ خودرا بحضور سردار عالی فرستادند و منظور حضور شد بندگان سردار محمد ابراهیم خان که کان عقل و معدن شجاعت بودند ازجان ودل خورسندشده دربارهٔ دوسرکردهٔ مکار و دونمك حرام بدرفتار تحسین وآفرین گفتند زیرا که خدمتگار قدیمی ونمك حلال صمیمی میدانستند ودردربارعام به آواز بلند ازراستی وجان فشانی شان اظهار کردند باری بعداز کمال خورسندی فوراً بمنزل سردار محمدشریف خان کاکا رفته کمال عزت بجای آوردند واجازه دادند که باید زودتر تدارك کرده خودرا درچهاریکار باشکر خون خوار برسانید وسرپرستی ونظام داری لشکر ظفراثررا بخوبی ودرستی بدارید زیراکه دولت خداداد ازان شمااست وکدورات بندگان اقدس را عین مصلحت بدانید سردارمحمد شریف خان که مایهٔ فساد وسر شته دار فتنه انگیزی وتدبیرغمازی بود واین تدبیرهم بفرمودهٔ خود سردارمذکور سرشته شده بود سکوت ورزید باری بعداز بیان سردار محمدابراهیم که بحضور کاکا صاحب خود عرضه نمود سردار محمد شریف خان درابتداء خودرا بدرتجاهل زده عذر نارفتن کرد ودرثانی سردارصاحب عقل وشجاع را ازخود خورسند کرده تدارك رفتن نمود وازذوق رفتن بدل این بیت را ادا میکرد :

فرد

برین مژده گر جان فشانم رواست　　　که این مژده آسایش جان ما ست

بعدازان سردار محمدابراهیم خان ازخدمت کاکا برگشت ایشك اقاسی شیردل خان که کهن سال وفدا شده دولت خداداد بود وازینگونه نشیب وفراز بسیاردیده بود بحضور سردار محمدابراهیم خان آمده عرضه کرد که رفتن سردارمحمد شریف خان و بادونفر فتنه انگیز متفق شدن اصلاً مصلحت نیست زیرا که این تدبیرازخودسردار محمد شریف خان است ویومیه فی مابین ارسال ومرسول دارند وهرسه نفر که معدن فساداند بخرابی دولت خداداد کمر بسته اند بمجردیکه سردارمحمدشریف خان درچهاریکار برسد وبادونفر شیطان سابق همراه شود البته باسردار عبدالرحمن خان قسم کرده فوراً ازتنگی غوربند که قحط سالی نان وغله وقحط سالی چوب وهیزم وهجوم صاعقه وبرف وخنك است برآورده بتدبیرنیکو داخل کوهستان میدارند که گویا بدون چون وچرا وخوف وبیم وجنگ و جدل کابل را بوی تفویض میسازند ودولت خدادادرا بربادمیدهند ازبرای خدا تاچندسخن ناصح را نمی شنوید وکارسلطنت را سهل میگیرید ودشمن خانگی را صاحب اختیار میسازید ودرمقابل دشمن میفرستید وتیشه برپای خویش میزنید احتیاط کنید وسردار محمد شریف خان را در کابل نگاه دارید باوجود کابل بودن باز هم احتیاط اورا کرده باشید که دشمن قوی هیکل است وبادو شیطان دیگر هم عهد وهم پیمان است واین تدبیر کلی بود که بکار بردند وازروی تزویر بحضور شما عریضه کردند والاهیچ کس بالادست

خودرا نخواسته ونمی خواهد ومرتبهٔ بزرگی خودرا پست نمی کند ودیگری را بخودبزرگ نمی سازد باز هم از برای خدا تاکی شهزادگی کرده تدبیر را از دست میدهید هرگاه عرض غلام فدوی راقبول میدارید و سردار محمد شریف خان را از رفتن مانع میدارید خوب والا این پیرغلام را بد نام نسازید ومرخص کنید که بحضور بندگان اقدس در قندهار بروم وخودرا ازین رسوائی نجات بخشم .

فرد

بسا نام نیکوی پنجاه سال   که یك کار زشتش کند پایمال

سردار محمد ابراهیم خان که بچرب زبانی آنهافریب خورده بود بسخن ایشك اقاسی اصلا التفات نکرده جواب ناصواب گفت و سخت پیش آمد بعد از آن ایشك آقاسی شیردل خان که شخص عاقل ومرد جهاندیده وکهن سال وتجربه آموخته بود احوال کابل را دیگرگون وتخت وبخت سردار محمد ابراهیم خان را سرنگون دید بارتحمل بخود ندیده ازبدنامی ترسید وباوجود زمستان وخنك وبرف بسیار تدارك سفر کرده و با چند خدمتگار روانهٔ قندهار شد وپسر خود ایشك آقاسی خوشدل خان را بحضور سردار محمدابراهیم خان گذاشته دعا وفاتحه گرفته کوچاکوچ عازم قندهار گردید و بزحمت بسیار از باعث برف و خنك وصاعقه خود را در روز هفدهم بحضور بندگان سرکار امیرشیرعلیخان رسانید هرچند سرکار اشرف اقدس ازحرکت مذکور وبدون امرواجازه آمدن قندهار ملال خاطر شد و روزی چند کدورت آمیز گردید واز نظر انداخت لاکن ایشك آقاسی شیردلخان جوابهای باصواب عرضه داشت کرده خودرا از ایرادبری کرد واز ملامتی باز کشید وحقیقت کلی را صریحااز جزوی و کلی بحضور سرکار دانسته کرد یك بیك عرضه داشت نمود باری، از گذارشات کابل و سوء تدبیر سردار صاحب عقل وخرابی دارالسلطنه تحریر کرده شود سردار محمد ابراهیم خان سرشته کاکای خود سردار محمد شریفخان راازکلی وجزوی نموده بصلاح وصواب سردار محمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان در چهاریکار مقابل لشکر دشمن فرستاد تااینکه سردار محمدشریف خان در چهاریکار رسیده داخل لشکرگاه شد وبرفیقان خود ملحق گردید وتدبیرشان مقابل تقدیر افتاد. ثانی هرسه ملحد نمك حرام بخرابی دولت سرکار امیر شیر علیخان کمر بستند ونمکخوارگی را از نظر دور ساختند و عداوت وکینهٔ دیرینه را بمد نظر آوردند وسه نفر غماز فتنه انگیز که خود را صاحب اختیار کلی دیدند به نمك حرامی خدارا شکر گذار شدند زیرا که بمراد خود رسیدند وبعداز آن در باب شکست دولت خداداد که نمك پروردهٔ خاندان آن بودند تدبیرها کردند واندیشه ها نمودند تارأی شان بدینگونه قرار گرفت وابتداء عریضهٔ صداقت فریضه بحضور سردار عالی سردار عبدالرحمن خان می فرستیم وبه شرایطی چند که هرگاه بماوشما عهد وقسم کندولایت افغانستانرا بوی تفویض میداریم، چنانچه بقرآن خداوند (ج) دستخط و مهر کرده برای ما و شما بفرستد که تسلی خاطر شویم بعد از آن امیدواریم کهخدمت های کلی بحضور شان بداریم باری بدین قرار در کلام الله شریف دستخط بدارند

که ابتدا تا انتها که دولت خداداد بر قرار باشد بما چهار نفر بدی نکنند وزجر وزحمت نرسانند و عزیز ومحکوم بدارند و سردار محمد شریف خان که سلطنت قندهار بمیراث داشت باز بطریق سابق سریر آرای قندهار شوند وامرونهی خودرا بحضور بفرستد جرنیل شیخ میرخان بقرار سابق حکمران لشکر وفرمان فرمای افواج ظفر شکوه باشد ودرعزت وجاه ورتبه مذکور بیافرایند وعزیزتر بدارند وصدراعظمی دولت افغانستان را بقرار سابق به سردار محمد رفیق خان بدهند وبحضور پادشاه مقدم باشند و سردار محمد اسمعیل خان سالار وفرمان فرمای لشکر قندهار بوده از امرونهی بندگان سرکار بدرنشوند ودرباره ما یان سخن احدی را قبول ندارند وماچهار نفر نیزعهدنامه میکنیم وپیمان میداریم وبقرآن خداوند دست مانده قسم میخوریم ودستخط ومهر میزنیم وبحضور بندگان عالی میگذاریم که بصدق دل وصفای باطن خدمت میکنیم وجان فشانی مینمائیم خصوص درینوقت که بزحمت خنك وقحطی وگرسنگی گرفتارند کوشش کرده بامیدخداوند اززحمت برآریم ودیگر دار السلطنه کابل را ازدست سردار محمدابراهیم خان بدر کرده بتصرف سردار عالی مقدار بدهیم ودر خدمت وجان فشانی کمربسته تارمقی که دربدن داریم خدمت گذاری کنیم ودشمن دولت شان راذلیل وزبون سازیم وتاتوانیم درتصرف کردن افغانستان کوشش کنیم تازمانی که دولت افغان بدست آید وجمیع افغانستان بتصرف در آید اما بشرایط همین سه خواهش که درابتداء تقریر نموده ایم منظور کنند وعهدنامه بفرستند بامید خداوند بدون جنگ وجدل وتدبیر نیکو دولت افغانستان راازتصرف امیر شیرعلیخان بر آوردم درقبضهٔ اقتدار شان درآوریم خلاصه کلام بهمین تدبیری رای شان قرار گرفت بعد ازان فی مابین خودعهدنامه را تازه کردند وبخرابی دولت امیرشیرعلیخان کمربستند و پنجاه ساله نمك خوارگی رابرطرف نمودند امااز حق نمك خوارگی که سودهٔ الماس است فراموش کردند؛

فرد

هر که نمك خوردو نمکدان نشناخت   درمذهب رندان جهان سگ به ازوست

لهذا چون سخن از نمك خوارگی درمیان آمد دوسه کلمه شرح وارتحریر میدارم تادانسته سامعان گردد که نمك سوده الماس است عاقبت نتیجه میبخشدزیرا که قبل ازین سه نفر رادراصل ونسب شان ودونفر که یکی سردار محمد رفیق خان ودیگری شیخ میرخان جرنیل باشددراوایل کتاب نوشته ام بتکرار نمی پردازم وسردار محمد شریف خان هرچند برادر سرکار امیرشیرعلیخان است اما شمهٔ ازآن هم تحریر شده حاجت بتکرار ندارد لاکن هریك ازینها در وقتش نتیجهٔ نمك حرامی را می بینند ودرقید تحریر درآورده میشود و بعذاب الیم گرفتار میگردند چنانچه محرر کتاب عجب میدارم ازین سه شخص نمك حرام که خود را افلاطون عصر خود میدانند چگونه میشود که پنجاه ساله نمك خوارگی را برباد دهند وباسردار عالی سردار عبدالرحمن خان عهد نامه میکنند و خود را پیوند میدهند مگر نمی دانند که سردار عبدالرحمن خان هم پادشاه زاده میباشد وعقل کامل دارد نمی فرمایند که بانمك پروردهٔ پنجاه ساله چه پاس نمك کردید که بادولت جدید بندگان عالی بکنید همان بهتر که جسد پلید شما یان بمثل طوق لعنت شیطان بجانب جهنم حواله شود تاخلقی

از رفتار بد وفتنه انگیزی شمایان درمهد امن وامان وآسایش بما نند چنانچه خاتمه کار همچنین شد و بجهنم واصل شدند ونمك سرکار امیرشیرعلی خان نتیجه بخشید وپنجاه ساله نوازش سرکار بظهور پیوند داد وازین مرتبه بزرگی چه باشد که سردار محمد رفیق خان از بسیاری بزرگی هرروز ازجیب خود بزبان پادشاه میساخت وشیخ میر خان بداد خداورسول اکرم (ص) اقرار نمی کرد ومی گفت تامن ندهم ممکن نیست که نعوذ بالله خداوند بدهد سردار محمد شریف خان باوجود آنقدر خرابی‌های دولت که سرکاروالا را بی برادر وفرزند کرد از طریقهٔ عدالت و خدا جوئی بار دیگر با تفاق سردار محمد اسماعیل خان سریر آرای قندرهار امر کرد تاخطای دیگر ازآن شان صادر گشت و از قندهار عزل شدند فرموده استاد است .

فرد

توچاهی کنندهٔ دردل که خلقی را دراندازی نمی ترسی‌ازان روزیکه خودرادرمیان بینی

اکنون اگرخواسته باشم که ازین رقم تحریر دارم دفترها گنجایش نمی دارد بهتر آنکه سرمطلب بازگردیم وازاشکرترکستان‌سازسخن کنیم‌زیراکه در تنگنای غوزبند گرفتار دوبلای عظیم می باشند که یکی سرما وخنك وبرف ویخ وباد سخت که جمله قاتل ودوم گرسنگی و فاقه گی که بجای ماست ماهتاب وبجای نان قرص آفتاب می لیسیدند ونفس پلیدخودرا تسلی میدادند وازگرسنگی بنان جوین محتاج لاکن عنقاوار درپس پردهٔ کوه قاف نام داشت ونشان نداشت لازم که کوشش کنیم وقلم دوزبان را راجع به تحریر داریم شاید بفضل خداوند زود تر از قید گرسنگی بفراخ نامی روزی وفراوانی رزق مقدری برسد وآسوده گردند باری هنوز سردار محمد شریف خان ورفیقانش گرفتار فکر وانیشه بودند وپیك خیال را بهر جانب جولان میدادند وسرشته تدبیر را نمی یافتند که چگونه باید کرد وپیوند خود را چه نحو بسته خواهم نمرد غریق بحر فکر واندیشه بودند که ناگاه تدبیر شان مقابل تقدیر افتاد ونامه محبت آمیز از حضور سردار عبدالرحمن خان اسمی هرسه نفر رسید وعذر بسیار و شفقت های بی شمار درنامه درج نموده بودند چون نامه سردار عالی مقدار منظور هرسه نفر غماز غدار اعنی سردار محمد شریف خان وسردارمحمد رفیق خان وجرینل شیخ میر خان بدکردار شد از ذوق در پیرهن نمی گنجیدند وتقدیر را مطابق تدبیر خود دیدند ثانی به صلاح وصوابدید همدیگر ازروی شوق وخرسندی درجواب نامهٔ سردار عبدالرحمن خان عریضه نوشتند اول‌نامه ازورود سردار مذکور بخاك افغانستان وتصرف ترکستان ورسیدن غوربند مبارکباد عرض کردند دوم مطلب های خودرا که در بالاذکر نموده شد درعریضه درج کردند وبحضور فیض ظهور سردارعالی مقدار فرستادند وانتظار جواب عریضه خود بودند لهذا چون عریضه سردار محمد شریف خان ورفیقانش بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان رسید واز نظر گذارش یافت ازخرسندی وفرحت افسران افسرده دل وپراگنده احوال‌را بحضورطلب کرده نامه را خواندند وبه آواز بلند فتح دارالسلطنه

کابل مبارك باد گفتند بعد ازان خود سردار لشکر کش باغیرت بخیمه های سپاهی رفته عریضه را خوانده مبارك بادی دادند ومردم پریشان احوال خودرا تسلی فرمودند بعدازان مجلس کنکاش فرموده بمصلحت دید افسران وبزرگان دربار وخدمتگاران حضور فرمان محبت آمیز تحریر کرده سه فقره مطلب های شان را درفرمان درج کرده با کلام الله شریف عهدنامه کرده بودند بدست خط مبارك نوشته مهر کرده فوراً برای شان فرستادند که هرگاه ازروی شوق ومحبت امید وارم که زحمت یك ساعت رابخود گرفته تشریف فرمای اینصوب شوید تا بملاقات همدیگر بعد از طول عمرو ایام بسیار واصل شده بدیدار منور آثار آن عزیزان مسرور گردیده سخن های مخفی که بخاطر خطور کرده ومیکند بدون نامحرم بخلوت گفت وشنید بداریم زیرا که قلم و کاغذ محرم این راز نبوده ونمیباشد خصوص عهد نامه را بزبان اظهار داریم تاطرفین ازطرفین آسوده خاطر شوند زهی فرخنده ساعتی که بدین مقصد ومدعا واصل کردیم وبملاقات حضورهمدیگر بعدازسال های درازمسرور وخرسندشویم خلاصه کلام چون فرمان را بصوابدید بزرگان دربار بجهة سردارمحمد شریف خان وسردار محمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان فرستادند وخودرا سزاوار سلطنت دارا سلطنه بهمحرکی این سه فتنه انگیز دیدند وامیدوار ملاقات شان بردند وآسوده خاطرشدند بعد فردای آن روز ازشوق بسیارخطوط وعهدوپیمان سه نفر کذاب منافق را بحضور لشکرهای گرسنه وپراگندهٔ خودشان دادند وخواندند ولشکرخودرا تسلی دادند ومبارکباد گفتندوهمه را از باعث زحمت وگرسنگی وسرما بنوازش شاهانه امیدوار ساختند ووعده های بسیار دادند این بود که روز دیگر حسب الامر سردار محمد شریف خان از منزل غوربند حرکت فرما شده زیر کوتل جاتاك که نزدیك به چهاریکار بود فرود آمدند وانتظار ملاقات سردار محمد شریف خان ورفیقانش بودند باری در زمانی که فرمان تسلی وعهد نامه سردار عبدالرحمن خان بحضور سردار محمد شریف خان ورفیقانش رسید ومطالعه نمودند و خرسند شدند بعدازان ارادهٔ رفتن کردند لاکن قبل از ان غنهٔ بسیاری از هر اشیاء وهر اجناس از خوراکه وغیر آن تا گوسفند وکاه وبیده شباشب خوفیه فرستادند ولشکر گرسنه را سیر کردند وازفاقه گی برآوردند بعد ازان از دنبال غله یکنفر خدمتگار بااعتبار خود را پیشتر خوفیه فرستادند واز ورود خود اطلاع دهی نمودند بعد ازان خود شان خوفیه در ساعت هفت بجه شب با سه خدمتگار معتمد خود از خیمه برآمده چنانچه از لشکریان احدی آگاه نشدند زیرا که سپاهی مردم نمك حلال بودند رواه مقصد شدند ودرساعت ده بجه شب درلشکرگاه سردار صاحب تدبیر بلند اقبال وارد گردیدند اما سردار عبدالرحمن خان چون ازآمدن شان واقف بردند بنابه باعث بزرگی سردار محمد شریف خان که عموی سردار عالی میشدند از لشکرگاه خود نیم فرسخ راه استقبال کردند .

تا اینکه در بین راه با هم ملحق شدند وملاقات دوستانه نمودند وهمدیگررا تنگ‌در بر گرفتندوشوق‌مندی وخرسندی کردندو باذوق تمام‌صحبت کنان داخل لشکر گاه شدندودر بارگاه و سرا پردهٔ رسیده‌نشستند وصحبت‌های متفرق از هررهگذر بسیارنمودندثانی طعام آور دند وتناول نمودند بعد از طعام باز صحبت کنان سر مطلب آمدند واز عهد نامه سخن راندند وخاتمه کلام الله شریف را حاضر کرده مابین گذاشتند وهمان عهد نامه که سابق ذکر شده بود و در ارسال و مرسول طرفین که خطوط کرده به همدیگر فرستاده بودند قبول نمودند و عهد نامه‌را یک بیک بز بان آورده دست بقرآن مجید زدند وعهدهای خودرا بقسم موکد کردند تاآنکه جمیع‌خواهشهای طرفین که در عهد نامه درج بود تمام‌شد بعد طرفین بقران مجیدوفرمان حمید دست خط‌ومهر کردندبه‌وآداب تمام‌یکی بدیگری سپردند بعد سردار محمد شریف‌خان ملاحظه کرد که صبح‌نزدیك وصحبت گرم وسفر خطرناك و منزل دور همان بهتر که رخصت حاصل کرده‌زودترعازم لشکر گاه شویم تا پردهٔ کار ندرد وبجای ماند هرگاه مشغول صحبت شویم تمامی‌ندارد فرصت باقیست ودارالسلطنه نزدیک هر گاه حیات باقی باشد چندین صحبتها خواهیم کرد بعدرخصت‌حاصل کرده از خیمه‌گاه بر آمدند وتا خیلی راه صحبت کنان پیاده‌رفتند ازآنجا سردارمحمد شریف خان ورفیقانش سوار اسپ شده از حضور سردار عبدالرحمن خان‌دعا و فاتحه گرفتند وبجانب لشکر گاه خود راهی شدند شفق‌صبح‌داخل‌لشکر گاه گردیده در بستر راحت استراحت فرمودند بعد از راحت کردن و برخاستن رجوع بتدبیر آمدن لشکر ترکستان بجانب کوهستان نمودند وبصدق دل‌کمر بخرابی دولت سر کار امیر شیرعلی خان بستندو هرسه کیاد که مایهٔ این همه فساد بودند و معدن اینکار فریب وباعث خرابی و شکست دولت خداداد کیدی بخاطر آورده بجهة سردار محمد ابراهیم خان در کابل بلفظ عریضه‌از طرف خود عریضه فرستادند بدین مضمون :

شرح عریضه سردار محمد شریف خان

ارجمند اقبال‌نشان تا چندروزی فکر واندیشه‌کرده از روی تدبیرلشکر ظفر اثر را یکمنزل بجانب کابل حرکت دادیم وخواستیم که لشکرترکستان آگاه شده قیاس ضعف بدولت خداداد فرمایند وازکوتل جلتك بایطرف وارد شوند آن زمان با قبال شهزاده بلنداقبال گویا به فیض لشکر اژدردهان درآمده میشوند بعدازان بتوفیق الهی و اقبال شاهنشاهی بیك چپاول مردانه وشبخون دلاورانه دمارازروزگارشان برآورده امید واریم که باجمیع اعزه واشراف وخورد وبزرگ ومتنفسی ازلشکرشان باقی‌نگذاشته بمثل کوك شکار شکار سازیم اضافه برآن بهمین تدبیر نیکو سر کردهٔ کل‌اختیار وشهزاده پیش جنگ شان که سردار عبدالرحمن خان باشد بدست‌آید وعالمی آسوده خاطر شوندوالسلام؛

لهذا چون خط سردار محمدشریف خان ازحضور سردار دانشمند سردار محمدابراهیم‌خان گـزارش یافت سردار مذکور ببالید وتحسین وآفرین بکاکاه صاحب تدبیر خود نمود خصوص فخر و مباهات کرده بمجلس اظهار کرد که کاکا صاحب چقدر بندگان ما را دوست میدارد وعزت میکنند که با وجود بزرگی بخط خود لفظ عریضه مینویسد بعد ازان جمیع تدبیرات سردار محمد شریف خان کاکای خودرا منظور کرده وپسندخاطر نمود بعضی خدمتگاران حضور کـه قضیه وفتنه انگیزی کاکاصاحب را دانسته بعرض حضور رساندند بندگان عالی ملال خاطر شده منع فرمردند که درباب کاکا صاحب دو باره شکایت نکنید که‌سرزنش میشوید لاکن سردارصاحب کمال ازفضل وکمال بری‌بود ازین غافل که کاکا لشکر ترکستان را ازتنگنـای غور بند که گرفتار صدگونه بـلا بودند و ممات‌را برحیات راجح میدانستند بدرکرده درفراخنای‌روزی‌رساند وحیات تازه برای‌شان عطا کردند بلکه دارالسلطنهٔ کابل را تمامی بخشیدند و بندگان عالی‌را که بلند اقبال میگـفتند بیکبـاره از اقبال بی اقبال کـرده بد نام عالـم نمودند خصوص کـه سردار محمد اسمعیل خان شخص چهـارم ازجمله آنهـا محسوب میشد بمصلحت بحضور سردار محمد ابراهیم خـان در کابل گـذاشته بودند وشب و روز بحضور سر دار مذکور سخن پردازی میکرد ومرتب کرامات میبخشید وبسخن های سردار محمد ابراهیم خان تعریف وتوصیف وتمجید مینمود وسردار عالی از کمال بسیاروعقل کامل‌یقین‌میکرد وخرسندمیشد وبخود فخر می‌نمود چنانچه ازمحبت بسیار سردار محمد اسمعیل خان را از خود جـدا نمیکرد لاکن سردار محمداسمعیل خان مذکور هم چقدر را از سه نفر غماز فتنه انگیز که میتوانست تعریف می‌نمود وخدمتهای شان را بحضور بندگان عالم مجرای میکرد اما پنج نفر خدمتگـاران دیـگر که‌نمك خور وجان فداء ودعاگوی صمیمی‌بودند وبجان‌ودل درخدمت میکوشیدند بحضور سردار محمدابراهیم خان آمده عرضداشت نمودند و خوف ورجا از فتنه انـگیزان نـکرده به آواز بلند بی باکانه سخن‌کردند که ای سرداربیخبر وای شهزاده بی اطلاع وای پادشاه بی‌پروا این تدبیر سردار محمدشریف‌خان ورفیقانش عین تزویر است وشهزاده بلند اقبال نمی‌دانند لاکن بدانند که هرچهارنفر دشمن دولت است واین تدبیر شکست لشکر ظفر اثر است بلکه خرابی دارالسلطنهٔ کابل تصور کنید وغافل نشوید که عـقریب دولت خداداد برباد خواهد شد ازبرای خـدا سرکار والا شهزاده را سزاوار سلطنهٔ کابل دانسته فرستاده است باخبر شوید واسم بزرگی‌خودرا پست نکنید وبدانید که دشمن دوست نمی شود فرستادن سردار محمد شریف‌خان محض غلط بود و بدست خود دشمن را صاحب اختیار نموده فرستادید باز هم هرگاه متوجه مهمات شوید وعنان اختیار را بدیگری نگذارید فرصت باقیست زود تر بتدبیر امور سلطنتی پردازید وعلاج دشمن را بزودی بکنید که کار ازدست‌رفته‌است ازغلامان وخدمتگاران حق‌نمك خوارگی‌بود بعرض حضور رسانیده شد باقی شهزاده بلند اقبال بهتر میدانند بیت :

امور مملکت خویش خسروان دانند   گدای گوشه‌نشینی‌تو حافظامخروش

وخدمتگار دیگری تقویت قول‌شخص اول‌را کرده سخنهای پسندیده عرضداشت‌کرد وخاتمه بیان کرد :

« حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس » :

خدمتگار سومین حرف زد وعرضداشت کرد لاکن فرموده شاعراست !

قطعه

قضا شخصی است پنج انگشت دارد   که خواهد بر کسی محنت گذارد
دو برچشمش نهددو بر بناگوش   یکی برلب نهد گوید که خاموش

مصدقات این تحریر واشعار درشان سردار محمد ابراهیم‌خان موافق می‌آید زیرا که اگر بوجود خود از عقل بری بود اما خدمتگاران صاحب عقل وصاحب تدبیر بحضور شان بسیار بودند و دیگر مشورت را خداوند امر کرده است اضافه بران معنی وزیر بحضور پادشاه مقرر کردن باعث چیست اینست که پادشاه با وزیران حضوربهر امور سلطنتی مشورت باید‌کرد بعد ازان حواله بتقدیر باید نمود .

فرد

هر کسی را دانش است بسیاری   نکند بی مشاورت کاری

باری قصه دراز شد باید سر سخن بازگردیم و از مدعا سخن سازیم اکنون چند کلمه سخن از سردار کلان سردارمحمد اعظم‌خان در قید قلم درآورده شود بعد ازان‌رجوع بلشکر کشی و تدبیرات بزرگانه سردار محمد شریف خان و رفیقانش بداریم : زمانیکه سرداربلند اقبال از خنجان اخیر ولایت خود بتوفیق پرور دگارحرکت فرماشده‌از کوتل هندوکش گذشته وارد غوربند شدندلاکن تمامی کوهستانات را می دانستند و به تنگی و فراخی مذکور واقف بودند بهمرای سردار محمد اعظم خان عموی‌خود مشورت کردند که غوربند جای تنگ و درون دره وغله کم یاب البته طاقت مخارج ندارد خصوص ملک دیگری که تعلق بکابل دارد اضافه بران چندی در آنجا استقامت باید کرد تاشاید که فضل خداوند کشایش کند وسر فرازی حاصل داردلاکن درباب‌مخارج لشکر تدبیری بکار برده شود که لشکر ظفر اثر پراگنده نشوند .

رباعی

تا نکنی جای قدم استوار   پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که درآئی نخست   رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

بهر حال بعد از مشورت سردار محمداعظم خان و بندگان عالی چنان مصلحت دیدند که سردار کلان چند روزی در خنجان توقف کرده جمع آوری غله بجهة آسودگی لشکر ظفر اثر بدارند که مبادا تنگدستی وپریشانی پیش‌آید و پراگندگی دامنگیر شود زیرا که اوائل زمستان است و اعتباری ندارد و در ملک غیر توقف کردن از هر خصوص جایز نیست مختصر کلام سردار کلان در خنجان توقف کردند وبندگان عالی با لشکر جرار در غوربند رسیده منزل کردند از قضای الهی زمستان با برف وخنک و

صاعقه و باد سخت داخل شد و لشکر سرما هجوم آورد چنانچه در بین یکهفته راهها را مسدود کرد ولشکر وافواج ظفر شکوه را در درهٔ غوربند وتنگنای درهٔ تنگ حصاری کرد خصوص کوتل هندوکش از برف و یخ وسرما بسته شد و راه رفت وآمد مسدود گشت که اصلا ممکن رفتن نماند هرقدر سردار کلان تدبیر کرد وتردد نمود علاج کشادن نشد وشب وروز برف باریدن گرفت وسرما وخنك باشمشیر های صاعقه بار ساعت بساعت شدت کرد وبدرجهٔ رسید که مرغ هوا وجناور زمین بهلاکت رسیدند مردم ازخانه ها بدر شده نتوانستند چنانچه شمهٔ ازلشکر غوربند وپریشانی احوال وصدمه خنك قبل ازین تحریر شده بود ازان سبب سردار محمداعظم خان درخنجان ماند وعلاج غله فرستادن و یاخود شان درغوربند آمدن ممکن نبود بنابران درزمان عهد وپیمان وقسم که فی مابین سردار عالی مقدار سردار عبد الرحمن خان وسردار محمد شریف خان انجام می یافت اسم سردار محمد اعظم خان ذکر کرده نشد زیرا که داخل مجلس گفتگو وعهدنامه نبودند اظهار این بزبان قلم نیاوردند ازین رهگذر شد هرچند که اززبان راوی فقره دیگر شنیدم که ماندن سردار کلان درخنجان تدبیری بود که بعهدنامه داخل نشوند تادروقتش ازین نمك حرامان هرگاه خطائی تازه صادر شود قصاص باید شد ازباعث همین فقره تدبیر کرده خودرا از لشکر کناره کردند تا بعهدنامه شریك نشوند بلکه بقول راوی دیگر که در غوربند بودند زمانی که اسباب رفت وآمد وعهد نامه فی ما بین سردار عالی و سردار محمد شریف خان پیداشد ازروی تدبیر برحمت کلی خود را درخنجان رسانندند وتوقف خنجان راشهرت دادند العلم عندالله ، بهرحال سرمطلب بازگردیم زیرا که سخن بدراز کشید و مقصد از حضور سردار محمد ابراهیم خان بود وعرضداشت خدمتگاران حضور ازطریقه نمك خوارگی وشکایت سردار محمد شریف خان و رفیقانش لاکن سردار محمدابراهیم خان اصلا بسخن ناصحان عمل نکرده حرف خدمتگاران راوقعی نگذاشت وتقویت قول سردارمحمدشریف خان رانموده سر اسرسخن کذب وخلاف اورا نقش کالحجر دانسته امیدوار فتح بود وبخاطر میگذراند که بیکی دو یوم فتح نامه خواهد رسید مختصر کلام چون سردار عالی سردار عبدالرحمن خان تدبیر سردار محمد شریف خان ورفیقانش ازتنگنای غوربند برآمده بفراخنای کوهستان رسیدند ولشکر گرسنه خودرا سیرآب کردند وخودرا از پریشانی لشکر آسوده نمودند ثانی متوجه مردم کوهستان شدند چنانچه هرروزه ازمردم کوهستان فوج فوج از بزرگ و کوچك و حاکم وعامل و کدخدا بحضور سردار عبدالرحمن خان که دولت واقبال پیشرو بود حاضر میشدند وازخوان احسان بندگان عالی ازنقد وجنس وخلعت وانعام سرافراز گردیده از نوازشهای شاهانه مسرور وخرسند میگشتند و کمر بخدمت می بستند وبجان ودل خدمت میکردند اما ازطرف لشکر کابل سردار محمد شریف خان فتنه انگیز که ترك ننگ وناموس کرده بخرابی دولت برادر اصلی خود کمر بسته بود احیاناً ازحضور سردار عبدالرحمن خان چه خیال بسته بود که این قدر شورش وخرابی دولت برادر اصلی خود چه نحو نیکی خواهد دید وسزاوار حکومت قندهار چگونه خواهد بود ویازمانی شود که همین کردار طعنهٔ روی مذکور شود

وپشیمانی بار آورد آنوقت چه حاصل وچه‌سود بخشد باری‌این‌گونه سخنها تحریر کردن سودنمی‌دارد بهتر آنکه سرمطلب باز گردیم وزودتر لشکر طرفین راآسوده سازیم واز محبوسی‌وگرفتاری خنك‌وصاعقه برهانیم وتحریررانیز مختصرداریم سردارمحمدشریف‌خان که‌خمیر مایهٔ این‌همه‌شورش وفسادبود باتفاق رفقا که‌آنها هم‌مایهٔ هزارمن فتنه‌جوئی وفتنه انگیزی بودند تدبیر دیگر کرده یومیه لشکر های دار السلطنه را یك یك دو، دو ده،ده ازاردوی ظفر شکوه مرخص‌خا ه های‌شان فرمودند سرما وخنك رادست‌آویز برای شان میگرفتند تااینکه کمترازلشکریان باقیمانده واردو ازلشکر خالی شد وخیمه‌ها بی صاحب ماند بعدازان بحضور سردارمحمد ابراهیم‌خان عریضه کردند .

شرح عریضه : ار جمندااقبال‌نشان هرچند زبان سخن کردن نداریم و از خجالت وشرمندگی مرگ‌را بزندگی ترجیح‌میدانیم لاکن‌ناچار شده باهزار غم‌واندوه و خجالت عرضداشت میداریم ارشد ارجمندا تدبیرمقابل تقدیر نافتاد وموجب‌خجالت بادعاگویان شد لشکر سرکار ازاندیشه وخنك وسرما وصاعقه وبرف وبادهرشب پنج‌پنج ده،ده بدون امر واجازه افسرخود فرار منزل ومکان‌خود شده ومیشوند وقلیلی باقی مانده آنهاهم احتمال رفتن و فرار شدن دارند هرچند این دعاگویان وخجالت زدگان سعی‌و کوشش میداریم وامیدوار نوازش ومهربانی ازحضور لامع النور شاهزاده بلند اقبال میکنم سود نمی بخشد اکنون این‌خجالت افزون‌از خجالت‌سابقه شدوعلامه‌بخت برگشتگی ماظاهروهویدا گردید چنانچه‌دعاگوی کم‌اقبال خواست که‌خدمت کنم‌وجان فداسازد وخجالتِ دیرینه‌را ازخود دورسازد لاکن‌فرموده‌شاعراست .

شعر

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه   به‌آب زمزم‌و کوثر سفید نتوان کرد

باوجودیکه عنان‌اختیار درقبضهٔ اقتدارپروردگاراست وبنده‌را قدرت‌دمزدن‌وچون‌چرا نیست‌امادرعالم‌ظاهر که‌بامردم‌عوام‌الناس کاراست بدنامی کلی برای‌دعاگوی کم‌طالع‌حاصل شد بهرحال چیزیکه نصیب ازلی ومقدرات لم‌یزلی بود بظهور پیوست .

رباعی

چون‌رفته بتقدیر دگرگون نشود   یکذره ازآنچه هست افزون نشود

هان‌تاجگر خویش‌رغم‌خون نکنی   کز خوردن غم‌بجز جگرخون نشود

باری‌ارجمند اقبال‌نشان هرچند که دعاگوی ریش سفید وعموی جناب‌شهزاده والاجاه میباشم لاکن‌درامور دنیوی وسلسله سلطنت ودولت قوی‌شوکت آن‌ارجمند بلنداقبال فرمان‌فرما ومابندگان فرمان بردار چیزی که امروفرمان شاهزاده بلندطالع باشد اجازه فرمایند که ازهمانقرار بعمل‌آورده شود وبرای دعاگوی سرافرازی حاصل گردد مختصر سخن‌چون عریضه سردارمحمد شریف‌خان درکابل‌رسید وازنظر شاهزاده صاحب‌عقل که خودرا افلاطون عصردرعقل و دانش میدانست گزارش یافت‌سخن ناصحان بظهور پیوست بعدازان غریق دریای حیرت‌شد وبچهارسوی فکر و اندیشه ششدر ماند واز خجالت از خدمتگاران دوباره‌مشورت‌خواسته‌نتوانست وخدمتگاران نیز که رویداد راخراب ودولت

قوی شوکت بندگان اقدس را برباد وسرنگون دیدند ازبدنامی خود ترسیده دیگر سخن نکرده دندولب فروبستند تااینکه سردار محمد ابراهیم خان ازفکرات بسیار دیگر علاجی نیافته ناچا رامر فرمودند که دربیرون شهر کابل درباغ شاه خیمه وبارگاه وسراپرده برپا کردند واراده نمودند که تاسه روز تهیه وتدارك لشکرحضور راسرشته نموده روز چهارم کوچ کوچ درمقابل دشمن رفته تقابل ورزند تادشمن رااسیر وخراب نمایند چنانچه لشکریان از ملکی وجنگی همه درباغ شاه خیمه وخرگاه برپا کرده انتظار فرمان بودند وبزبان حال میگفتند مصرع. «ازدوست یك اشاره ازما بسردویدن».

وخود بندگان شاهزاده والا جاه بافر فریدونی وشوکت جمشیدی وصولت بهرامی سوار اسپ کوه پیکر باد پاشده درباغ شاه بسر ایردهٔ زرنگار نزول اجلال فرمودند و فرمانی برای با قیمانده لشکرپرا گنده که درمقابل دشمن فرستاده بودند نوشته فرستادند بدینمنوال که اطلاع داده میشود شما لشکریان راکه خود بندگانی عالی با لشکر های ظفر اثر بپای فرمان شما میرسند وبندگان عالی ازشما لشکریان بسی خرسند ومسرورند زیرا که باشما ایرادی نیست وهمه نمك حلال وخدمتگار بلکه فرزند سرکار والاتبار میباشند ودر خدمت وجان فشانی ازجان خود مضایقه نکردند لاکن سه سرکرده بزرگ که باشما بودند و هر یك درعالم تدبیرخودرا افلاطون دهرمیدانستند در اینوقت ازتدبیرات عاقلانه شان کار دولت وسلطنت بدینجای قرارگرفت که ظاهر میدانید و هویدامی بینید ناچار سرکرده دیگر فوراً بشما فرستادم که سرپرستی شمارا بخوبی ودرستی کرده انتظار ورود بندگان ما باشید وسه نفر بزرگان شما راکه پاس نمك بجا نیاوردند ازسرکردگی لشکر شما عزل کرده طلب حضور فرمودیم چنانچه یك فرمان بسردار محمد شریف خان وسردار محمد رفیق خان وجرنیل شیخ میرخان فرستاد امر کردند که بدون فرمان و ملاحظه فرمودن بلا معطل عازم حضور شوید این بود که سرکرده جدید وارد لشکرگاه شد وفرمان رسمی سردار محمد شریف خان رادادند وخود متوجه لشکرپرا گنده شدند سردار محمد شریف خان ورفیقانش بملاحظه فرمان باترس وبیم روانه دارالسلطنه کابل شده بحضور سردار عالی سردار محمد ابراهیم خان رسیدند وملاقات نمودند وعذر کم طالعی وبخت برگشتگی خود را کردند وآسوده نشستند واز خوف وبیم حضور که بخاطر داشتند برجستند وخاطر جمع شدند.

اکنون از حضور بندگان سردار عبدالرحمن خان که دولت واقبال پیشرو لشکرظفر اثرشان بودچند کلمه تحریر شود.

لهذاچون اسباب خرابی بدولت کابل پیش آمد وگذارش آن گوشزد سردار عالی شد ومنتظرچنین روزی بودند فرصت را غنیمت شمرده بفضل خداوند کمر به تسخیر دارالسلطنه کابل بسته تدبیررفتن کردند خصوص که سه نفرشخص بزرگ قوی هیکل صاحب تدبیر بمثل سردار محمد شریف خان ورفیقانش رابدولت خود گرویده دیدند افضل ازان به نفس دشمن شریك یافتن قوی دل شده لشکر ترکستان رامکمل ومصلح کردند وازمردم کوهستان کابل شش هزار مردمهرکن پخته کار تفنگچی که درشب تار چشم موررا خطا نمی کردند با

بزرگان‌شان بحضور طلب کرده بنوازش شاهانه‌سرافراز نموده بلشکرخود ملحق ساختند وبجانب دارالسلطنه حرکت‌فرما شدند‌لشکرپراگنده کابل در مقابل دشمن تقابل ورزیده بودند بخودتاب‌مقاومت ندیده ناچار بجانب‌کابل مراجعت کردند وداخل باغ شاه بلشکر کابل ملحق گردیدند لشکر ترکستان که‌چنین روزی را بخواب وخیال نمیدیدند تابه بیداری چه‌رسد بدون خوف ودرقره‌باغ که‌دامن‌دومنزلی کابل نزول اجلال فرمودند وخیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند لاکن خبر ورود لشکر ترکستان بتواتر در کابل میرسید و دشمن خانگی اعنی سردار محمد شریف خان و رفیقانش که درتدبیر خرابی دولت میکوشیدند بحضور سردار محمد ابراهیم خان درسخنوری داد سخن میدادند ودرخرابی دولت چقدر که گنجایش داشت وتدبیر می‌یافتند بعمل می آوردند زیرا که اعتباری برایشان بدولت خداداد باقی‌نمانده‌بود وبدولت جدید که خداوند برای سردار بلنداقبال سردار عبدالرحمن خان عطاء کرده بود باید بطرق پینهٔ جهودی که‌حرفی‌است مابین عوام پیوند میکردند بهرحال سردار محمدابراهیم‌خان که ازعقل بری بودند‌با وجود اینقدر شکست که‌ازین‌سه غماز دیده بودند بازهم سخن هرسه سخن‌چین‌را ازسخن تمامی خدمتگاران افضل دانسته به‌تدبیر آنهاعمل میکردند چنانچه خدمتگاران‌صادق راجع بودند که‌درمقابل دشمن رفته‌جنگ دراندازند زیرا که‌اعتبار سلطنت بانها بود این سه نفر غماز سردارمذکور را ازرفتن وجنگ کردن ومقابل شدن‌بالشکر دشمن مانع‌میشدند ودرتاخیر می‌افزودند وهرشب درباغ شاه شکست انداخته پنج نفر ده‌نفر سپاهی‌را بفریب فرار خانه وجای‌شان میکردند تاوقتی‌که کار برسوائی انجام یافت و قوه بشری درلشکر باغ‌شاه باقی‌نه‌ماند وبی‌اعتباری‌دست‌داد‌بعدازان سردار محمدابراهیم خان بعدازخرابی بصره‌راجع بطرف خدمتگاران دلشکسته شدند وفرمودند که‌سراسر خطاازمن است تا حال بفریب سه‌نفرغماز فتنه‌انگیز دولت بزرگی‌را برباد دادم وسخن‌ناصحان‌را نشنیدم و خودرا‌بدنام ابدی کردم اکنون با وجودی که اعتبار باقی نمانده‌و کار برسوائی‌رسیده هرگاه شما پنج نفر چیزی که‌صلاح میدانید‌بعرض حضور برسانید شاید کاری ازپیش برده‌شودزودتر تدارک باید کرد وعاقبت شش ماهه‌تنخواه طلاء سرخ بلشکر داده شد لاکن بقول مردم راوی که این طریقه تنخواه جو پای کوتل است چنانچه جمیع باغ شاه را طلای سرخ سردار عالی سرخ روی نموده بود چراچنین‌نشودوباغ‌شاه ازطلاء سرخ روی وسرفراز نگردد یکنفر مرد سپاهی ازیکدفعه تاپنج دفعه بحضور آمده رقم‌رقم‌نام‌برده گاه‌احمدگاه محمود اسم مانده طلاء میگرفت وراه خانه راپیش آمد خود کرده فراری می‌شد وشخصی نبود که‌تشخیص میکردتا آنکه تمامی لشکرازطلاء مسرور شدند ومامور گشتند لاکن روز طلاء میگرفتند وشب درجادهٔ نمک حرامان قدم زده بفرمودهٔ جرنیل شیخ میرجان بجانب خانه‌های خود میرفتند اما شاهزاده‌بلند اقبال ازین‌حادثه‌بی‌خبروهرشب رپوت می‌آوردند که‌تمامی لشکرها درخیمه‌ها موجود وحاضرند اشخاصیکه ازین‌واقعه اطلاع داشتند

از پی باز خواستی وپرس محمد شریف خان بحضور شاهزاده روز گذشته اظهار نمیکر دند تا آنکه روز چهارم بعد از تنخواه طلاء سردار عالی عزم جنگ کردندوخواستند که در مقابل دشمن بروند وتقابل شوند ودشمن را بضرب شمشیر بران آوارهٔ دشت کر بت بدارند اما ازین غافل که دشمنان قوی هیکل دوست نمای خانگی به نفس نفیس بندگان عالی شریك ووزیروکیل دربار وصاحب اختیار اشکر هرساعت وهرلحظه بخرابی دولت تدبیری بکار میبرند چنانچه فرموده استاد است :

شعر :

هرلحظه وهر ساعت یك پیشهٔ نو آرد   شیرین تر وزیبا تر از شیوهٔ پیشینش

مختصر کلام سردار عالی مقدار رفتن را جزم کردند آنزمان واقف شدند که ازلشکریان جز خیمه خالی متنفسی باقی نمانده بمجرد اطلاع یافتن عقل وهوش ازسر بندگان عالی رفت وبحال خود در مانده وبدریای حیرت فرو رفت وراه چاره را مسدود دید و دارالسلطنه کابل که پایتخت پادشاه افغانستان بود برباد شد وبکام دشمن رفت شاهزاده صاحب تدبیر خودرای خود پسند تدبیر دولت را درحصاری دید بعدازان باحال تباه ازباغ شاه بارگاه وسراپردهٔ زرنگار را برکنده باهزاران مصارف طلاء باز گشته دربالاحصار کابل حصاری شد ودروازه های بالاحصار را بروی دشمن بستند خلاصهٔ مدعا ومختصرسخن چون سردار محمدابراهیم خان حصاری شد ازین قضیه روح افزا هه نفر اخلاص کیش وجان فدا سردار عبدالرحمن خان صاحب اقبال اعنی سردارمحمدشریف خان وسردار محمد رفیق خان وجرنیل شیخ میر خان که خرابی دولت سرکار امیر شیرعلی خان را بذمهٔ گرفته بود ند خوفیه عریضه شوق مندی بحضور سردار عبدالرحمن خان فرستادند وپایتخت کابل رامبارك باد گفتندوبخدمت و کردار خود فخرومباهات نمودند وخدمت خودرا تقریر کردند وعهد نمودن خودرا بجای آوردند ودرعریضه درج نموده بودند که شاهزاده رادربالاحصار کابل حصاری کردیم وخودرا هم باتفاق شاهزاده والاجای حصاری نمودیم وبحضورشان درحصار شب را بروز وروزرا بشب می آریم وانتظار ورود بندگان عالی راداریم که بدون چون و چرا وخوف بخاطر جمعی تمام بزودی عازم کابل شوید امیدواریم که احدی سدراه بندگان عالی نشود وخدا وند پای تخت افغانستان را بشما مبارك گرداند اضافه بران ازاستقامت سردار محمد ابراهیم خان در بالاحصار آسوده باشید وخاطر جمع دارید که هفتهٔ بیش نیست حصار را باصاحب حصاربحضور عالی باندك روز تسلیم میداریم وعهدی که با بندگان عالی کرده بودیم بفضل خداوند باتمام میرسانیم بعدازان عنان اختیار در قبضه اقتدار پرورد گار است و درا مور دنیوی بحضور شهزاده شهریار

بیت

امروز در قلمرو دل دست دست تست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز

والسلام والاکرام . باری چون عریضه دوستان صمیمی و خدمتگاران جان فشانی بحضور بندگان سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان رسید از شوق بسیار که مشتاق چنین روزی بودند فورا لشکرها را جمع زده مبارك باد گفتند وحکم حرکت دادند و کوچاکوچ بدون خوف وبیم بقاعده وقانون نظام طی منازل کرده داخل شهر کابل شدند وشهر پای تخت را تصرف نمودند وبدرگاه ایزدی سجدات شکر بجای آوردند که این چنین ولایت بزرگی را باچنان صاحب دولت بزرگ از تصرف شان برآورده بدون جنگ وجدل وخون ریزی بتصرف دولت خداداد که بنظر احدی نمی آمد واعتباری نداشت درآورده سزاوار سلطنت دید وبزرگی دولتی را عطا کرد باری بعد از ورود شهر کابل باطراف بالاحصار ازچهار جانب لشکر نظامی وایله جاری از مردم کوهستان گذاشتند وبالاحصار راچون نگین دربین گرفتند وراه رفت وآمد مردم را ازبالاحصار مسدود کردند بعد ازان حضورخود بندگان عالی وسردار باغیرت وصاحب اقبال باتفاق سردارمحمد اعظم خان عموی شان دراندرابی کابل بجای سردارعبدالغنی خان فرود آمدند واستقامت فرمودند وبتدبیر تسخیر بالا حصار شدند لاکن آسوده خاطر بودند وملالی بخاطر نداشتند ازان سبب که چهارنفر دوست وخدمتگار صمیمی اعنی سردار محمد شریف خان وسردار محمد رفیق خان، محمد اسمعیل خان و جرنیل شیخ میرخان درحصور دشمن مسند نشینی داشتند ومیدانستند که شب وروز محرك فتنه انگیزی وخرابی دولت بالاحصار هستند امروز وفردا شهزاده والاجاه را که ازعقل بری میباشد ازحصاربری میسازند وبخیردولت خداداد ماطالب وراغب وشکست دولت سرکار امیرشیر علی خان را سرنگون میخواهند وفرصت میجویند خلاصه کلام مدت هشت روز سردار والاجاه سردار محمد ابراهیم خان دربالاحصارحصاری بودند وازطرفین جنگ پیوسته بود وبضرب توپ وتفنگ مقدمه میکردند ودرتوپ جنگی وجنگ وجدل تقصیر نکردند روزهشتم سردار حصاری سردار محمدابراهیم خان با ارکان دولت خود که حصاری بودند مشورت کردند وفرمودند که تیر تدبیرازشصت قضارها گردیده وازین رفتار وکردار بدست نمی آید واز حصاری بودن هیچ تدبیری ومطلبی حاصل نمی‌شود همان بهتر که از ین حصاری بگذریم ومردم را آسوده خاطرسازیم وغوغای بیفایده رافرو نشانیم پنجنفر خدمتگاران صادق ونمك خوار سرفروبرده جواب ندادند وسکوت ورزیدند وچهار نفرفتنه انگیز که مایهٔ فساد بودند وبخرابی دولت میکوشیدند سخن سردار محمدابراهیم خان راتقویت کردند وازروی فریب تسلی دادند تاآنکه چهارساعت نجومی فی مابین خدمتگاران صادق ودولت خواهان کاذب گفتگوشد وسخن های غلیظ فی طرفین گفتند وشنیدند عاقبت

سخن غمازان پیشرفت کرد وبکرسی نشست وعرضداشت خدمتگاران منظور بند گان عالی نشد بعد ازان جمیع خدمتگاران فدائی را عذرخواست والتماس فرمود ورضا مندی کرده مرخص خانه های شان فرمودند وخودسردار دولت باخته با دل مجروح وملال آگین ترك سلطنت گفته بحرم سرای والدۀ خود رفتند وآسوده نشستند و بقول شاعر عمل نمودند جوی‌ازمردی خود کم کن وفراغت‌باش .

رباعی

بختی دارم چوچشم خسرو همه خواب چشمی دارم چوحسن شیرین همه آب
جسمی دارم چو جان مجنون همه درد جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

مختصر کلام سخن بطول انجا مید ترسم که ملال‌خوانند‌ه وشنونده نشود. باری چون سردار محمد ابراهیم خان ترك سلطنت گفت و بگوشۀ منزل حجله نشین شد بعد ازان سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان وسردار محمداعظم باهزار شان‌وشوکت‌داخل بالاحصار شده به تخت دارالسلطنه شهر کابل نشست وسجدات شکر بدرگاه ایزد بی همتا بادا رسانیده آسوده خاطر شد چنانچه بعد اززحمتهای بسیار بفضل خداوند براحت رسید مصرع «تاغم نخوری به غم گسار ی نرسی»

فصل پنجم

بربادشدن دارالسلطنه‌شهر کابل ازسوءتدبیرسردارمحمدابراهیم‌خان‌وتصرف نمودن‌سردارصاحب،تدبیرسردارعبدالرحمن خان بعقل کامل وتدبیرنیکو .

کجا بودم اکنون فتادم کجا عنان سخن شد زچنگم رها
بچنگ آورم بار دیگرچوهوط بفرما ن حی الذی لا یموت

باری سر سخن باز گردیم چون‌سردار بلند اقبال برتخت سلطنت نشست وحکمرانی نمود ویومیه نقاره‌ها بنام دولت خدا داد بصدا در آمد ازین رهگذر کدورتی بخاطر سردار محمد ابراهیم خان پیدا شد زیرا که پادشاه زاده وحکمران بود بیکبار ه خود را عزل وبی اختیار دید خصوص ازصدای نقاره ها که بنام دشمن‌زده میشد بی‌طاقت شده خواست که‌ازین شهر وحصار پرفتور وپر غوغا بدر شود بهمین خیال روزی از منزل بر آمده با دو سه خدمتگار دیگر ارادۀ رفتن کرد لاکن بطرزی‌رفتار کرد وروانه شد که سزاوار تحریر ندارد آنرا هم تدبیر دانسته‌بود ازتقدیرات ازلی بدروازه شاه‌شهید بدست افتاد وگرفتار پهره داران دروازه‌گردید ثانی به‌امرسردار عبدالرحمن خان ازقید پهره دارها رها یافته واپس داخل حرم سرای والده خود گردید ودیگر زحمتی نرسانندند زیرا که طینت و کمال سردار مذکور ظاهر بود هر چند تحریر کنندۀ کتاب این قضیه را خیال تحریر کردن نداشت زیرا که شخصی بزرگ رابسخن زشت یاد کردن چندان لطافتی نداشت لاکن‌ازنا خردمندان روزگار ترسیدم که سخن گفتن‌مفت‌است‌وپول‌مصارف‌نمی‌شود، خواهند ایراد گرفت وخواهند گفت که این قضیه مشهور را که‌داخل‌کتاب نکرده ظاهر شد که چندین قضیه دیگرازقلم تحریر کننده‌باقی مانده‌باشدوالا بشخص‌بزرگ باوجودیکه

گرد شات فلکی عین رفتار دربارهٔ مذکور بادار سانیده باشد لازم تحریر نداشت وشخص شهزاده راسبك یاد کردن مناسب نبود هرچند که جمیع ولایت کابل ازخاص و عام از ین قضیه آگاهند بهر حال سر مطلب باز گردیم خلاصه کلام چون سردار عالی مقدار از زحمت لشکر کشی ورنج سفر آسوده خاطر شده برتخت سلطنت قرار یافت و پایتخت کابل بتصرف درآمد بعد ازان باتفاق سردار محمد اعظم خان سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسمعیل خان ومحمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان را بحضور طلب کرده به نوازشات شاهانه سر افراز فرمودند وآنها نیز خدمت های بزرگانه خودرا تکراراً در مجلس خاص یك بیك تقریر کرده درخدمات خود فخر ومباهات میکردند وسردار عالیمقدار را ازخدمات آینده اعنی مقدمه سرکار امیر شیرعلیخان تسلیی میدادند وعرضداشت میکردند که امروز وفردا سردار امیر شیر علیخان بادریای لشکر از قندهار حرکت کرده بجانب کابل میرسد ومزاج شان را کما حقه از زمان خورد سالی تال حال میدانیم زیرا که بخدمت شان عمر گذرانده ایم از درگاه خداوند امیدواریم که بتدبیرات عاقلانه که مطابق مزاج سرکار است لشکر بی کرانه شان راشکست فاحش داده فرار دشت ادبار بداریم همچنان که خدمت دارالسلطنه کابل باسانی انجام داده شد مقدمه امیر شیر علیخان را نیز بزمه ما یان امر بفرمائید که بفضل خداوند و باقبال شهزاده بلند اقبال بزود ترین اوقات بر انجام آن بتدبیرات نیکو انجام بدهیم وبا تمام برسانیم لاکن عرضداشت میداریم که آسوده خاطر نشوید وتدارك لشکر گیری وکشور ستانی درامورسلطنتی را زودتر انجام بدهید که عنقریب آمدن سرکار امیرشیرعلیخان ظاهرمیشودباید درآنوقت آماده وتیار باشید بهرحال بعد ازعرضداشت آنها جناب بندگان عالی متوجه کارات دولتی وامورات سلطنتی شدند وبهر عنوان که ممکن بودسرشته نمودند زیرا که حضور خودسردار دلاور از آمدن سرکار امیرشیرعلیخان خوف کلی بخاطر داشتند وسرکار اقدس رادشمن قوی میدانستند وپادشاه غیور صاحب شجاع که مشهور آفاق نامیده میشد ند یقین مینمودند که بعد ازسال نو که نوروز عالم افروز است بلا تحمل باشان وشوکت و جلال عازم کابل خواهند شد ازین باعث شب وروز خواب وآرام نداشتند و بپرداخت لشکر گیری و سر شته لشکر کشی وآماده نمودن لشکر بجهت تقابل دشمن قوی هیکل بسرعت میکوشیدند چنانچه باطراف کابل که مردمان مشهور وقوم دار و بزرگان نامدار بودند فرمان فرستادند و طلب حضور فرمودند و بهر کدام بنوازشات شاهانه از نقد و جنس انعام و اکرام و احسان نموده بخرسندی مامور خدمت کردند و درباب مقدمه با سرکار امیر شیر علیخان با هر یك از آنها اطلاع داده ترغیب میفرمودند و از دولت خداداد امیدوار میساختند مختصر کلام شیوهٔ دادگری و دادگستری و رفتار بزرگانه وکردار شاهانه با سپاه و فقرا بهم میرسانند و بمعرفت جرنیل شیخ میر خان از لشکر سرکار و امیرشیرعلیخان که در کابل مانده بودند هرکس را که نمك خوار سرکار والاتبار میدانستند از نوکری موقوف و اسباب سرکاری را از مذکور میگرفتند واشخاصی را که سزاوار خدمتگاری و خدمت گذاری میدیدند و جرنیل مذکور منظور

میکردند داخل خدمت مینمودند و نوازش میفرمودند از سابق وبهتر و خو بتر رفتار میکردند خلاصه کلام در باب رفتار و کردار با شاه و گدا و خورد و کلان چه از سپا وفقرا کم و کاستی نمی نمودند و خلق کابل نیز همچنان با بندگان عالی گرویده بودند که از جان خرد مضایقه نمیکردند باری در موعد یك زمستان با وجودکم دولتی که جدید به تخت سلطنت کابل نشسته بودند بمقدار قوه و بقدر طاقت که گویا لطف خوش و نوازشات شاها نه باشد لشکری بهم رسانده تهیه و تدارك دولت خود را آماده نمودند و امیدوار آمدن امیر شیر علیخان از قندهار بجانب کابل بودند و یقین داشتند که در ماه حمل باید و شاید که سرکار والاتبار از قندهار حرکت فرما شده بسرعت خواهد آمد اما سه سرکرده بزرگ که فتنه انگیزان مشهور و معروف بودند و یومیه بندگان عالی را تسلی میدادند و بتدبیرات خود مغرور و بلکه حکم در مقابل تقدیر مینمودند لاکن سردار شجاعت پیشه سردار عالی مقتدر اعنی سردار عبدالرحمن خان هر چند در ظاهر تقویت سخن او شان را میکردند زیرا که صاحب مطلب بودند اما در باطن یقین میدانستند که با سرکار امیر شیر علیخان که عمری نوازش فرموده بمرتبه بزرگی رسانده بودند عاقبت باوی چه رفتار کردند که بیکساله دولت خدا داد من خدمت کنند و پاس نمك بدارند و براستی قدم زنند لاکن فرموده استاد است .

فـرد

بـا خودکج و با ماکج و با خلق خدا کج آخر نشوی راست بگو تا بکجا کج

بهر حال سخن بطول انجامید و باعث تطویل کلام شد بهر حال سردار محمداعظم خان و سردار عالی تبار سردار عبدالرحمن خان را در تخت دارالسلطنه شهر کابل به عیش و عشرت بگذارید . اکنون ؟

چند کلمه سخن از حضور سرکار امیر شیر علیخان شنوید

قطعه

آه ازین روز گار بر گشته	که زمن لحظه لحظه برگردد
گر فلك را بکام خود خواهم	او بکام کسی دگر گردد
ور زجام نشاط باده خورم	باده خونابهٔ جگر گردد
ور قدم بر بساط سبزه نهم	سبزه در حال نیشتر گردد
لیك با این خوشم که طالع من	نتواند از ین بتر گردد

لهذا از ایامیکه سردار عبدالرحمن خان از بخارا حرکت فرماشده داخل ترکستان شدند و ترکستان را از تصرف سردار فتح محمد خان باتفاق سردار فیض محمد خان بدر کردند تا اکنون که بر تخت سلطنت دارائی دارالسلطنه شهر کابل رسیده فرمان فرمای کابل شدند بتواتر اخبارات و احوالات و گزارشهای شان در قندهار بحضور بندگان سرکار شهریار امیر شیر علیخان میرسید و یومیه سرکار ذوی الاقتدار آگاه بود و بی کم و کاست اطلاع داشت تا وقتیکه ایشك آقاسی شیر دل خان در عین شدت سرما و خنك

ورمستان سخت با قلیل خدمتکار خود را بتدبیر از کابل و حضور سردار محمدابراهیم خان نجات داده برحمت تمام وارد قندهار شدند و بحضور سرکار هما یون مشرف گردیده خود را از بدنامی ابدی نجات بخشیدند هر چند که سرکار امیر شیر علیخان از ورود ایشک آقاسی شیردل خان و بدون اجازه و فرمان آمدن مذکور از کابل خاطر خطیر شان آزرده شد فحش دادند و بد گفتند و کدورت کردند و فرمودند که چرا بی امری کردید و بدون فرمان بحضور آمدید شما را بخدمت فرزندم از چه سبب مقرر کردم دانستم که سردار محمدابراهیم خان از عقل دور است و سزاوار حکومت نیست و اشخاص حضور همه فتنه انگیز است شما مرد کهن سال و بزرگ میباشید جواب فتنه انگیزان را داده متوجه کارهای سردار مذکور بوده هرگاه از طریقه سلطنت تجاوز کند سرزنش کنید و باختیار خودش نگذارید عاقبت جان خود را غنیمت شمردید و خود را آسوده کردید اکنون این چه بی فرمانی بود که از شما مرد کهن سال صادر شد بعد از کدورت سرکار ایشک آقاسی شیر دل خان که شخص برده بار نکته رس رموز فهم جهان دیده بودند و چند سالی بحضور امیر کبیر پرورش یافته حضور بودند و چندین خدمات را بشایستگی انجام میدادند بعد از خفقان سرکار بدو زانوی ادب نشسته بعرض اقدس رسانیدند که فدایت شوم جمیع بزرگان دربار و درباریان صاحب اختیار و افسران نامدار شب و روز بحضور شاهزاده بلند اقبال بخدمت بودند و همه اوشان از بزرگ و کوچک واقف هستند که شهزاده والا جاه از عقل بری و از هوش و فکر بیگانه و فتنه انگیز و غماز و سخن چین محرم راز و بقول خودشان دولت شریک و غم خوار و برعکس دولت شریکان این پیر غلام بحضور شهزاده نادان یکنفر نادان در نزد غم شریک های فتنه انگیز و شهزاده سخن رو خصوص سردار محمد شریف خان عموی شهزاده خود پسند که فرمان مذکور نقش کالحجر و وحی آسمانی بحضور شهزاده بلند اقبال محسوب میشد این غلام تاب و طاقت آورده میتوا نست دانستم که جان فشانی و خدمتگاری غلام در نزد فتنه انگیزان بجوی نمی ارزد و عاقبت بدون گناه بگناه عظیم گرفتار شده شصت ساله خدمت پیر غلام برباد فنا میرود زیرا که شهزاده قطعاً نادان و خود پسند و پیرو سخن چینان و دوست فتنه انگیزان نا چار خود را از بدنامی کناره نمودم و در آخر عمر خود را بدنام ابدی و رسوای سرمدی نخواستم و قتل حضور بندگان اقدس را افضل واشرف بجان خود دانسته عازم حضور فیض ظهور شدم و خود را از جرگه نمک حرامان و منافقان خارج کردم هر چند بحضور شاهزاده والاجاه نادان شمرده شدم اما به عقل کوتاه خیر خود را بحضور سرکار اقدس دانسته مشرف گردیدم و چندالی حضور اقدس را به از سلطنت کابل افغانستان قیاس کردم اکنون سرکار اشرف اقدس در باره پیر غلام مختارند

بیت

امروز در قلمرو دل دست دست تست　　خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز

خلاصهٔ کلام بندگان اقدس بعد از عرضداشت ایشک آقاسی شیر دل خان دیگر کدورت نکرد زیرا که بندگان سرکار شب و روز از احوالات کابل آگاه بودند و از بی گناهی ایشک آقاسی شیردل خان مذکور میدانستند و از نصایح مذبور که در بارهٔ سردار محمد ابراهیم خان شب و روز مینمودند واقف بودند اما کدورت و خفقان سرکار یوميه افزون و ترقی میکرد و غضب آلود می گشت و فوراً ارادهٔ کابل می کردند لاکن بزرگان بحضور مانع میشدند وتسلی میدادند ودلیل وبرهان می گفتند وازمقدمه‌های زمان ماضی وکتابهای تواریخ سخن می کردند تااینکه بندگان اقدس را ازغیظ وغضب می شاندند تااینکه خبربرباد شدن کابل بحضور اشرف همایون رسید بیکباره غضب برطبیعت سرکار مستولی شد وآتش غضب شعله‌زدن گرفت اما ز مستان مانع ازسفر کردن بود ناچار تحمل می فرمودند خصوص خدمت گاران صاحب تدبیر بمثل مستوفی عبدالرزاق خان که شخص کهن سال صاحب باتجربه بودند وایشک آقاسی شیر دل خان وجرنیل داؤدشاه خان ودیگر کارکنان حضور حاضر بودند وازصبر وتحمل وشکیبائی شب وروز سخن میکردند وبندگان اقدس را تسلی وخاطرجمعی میدادندومطمئن خاطر می نمودند ودلیلهای کلی وبرهان‌های نادایل می گفتند وخاطر اقدس را تسلی می دادند سرکار متوجه سخن بزرگان دربار میشدند بمصلحت دید بزرگان حضور ومعتمدان نزدیك ودورعمل میکردندو تحمل می نمودند وا نتظار سال نو وماه حمل می شدند لاکن جمیع بزرگان ملکی ونظامی را بمشورت وزراء بحضور طلب کرده اول ربادشدن کابل را بچگونگی آن وفتنه‌انگیزی رابی کم وکاست بمردم اطلاع دادند بعدازآن امر بتهیه وتدارك لشکر و سرشته وانجام سفر نمودند وبزبان گهربار جاری کردند که اززمستان وبرف وخنك وباران دو ماه باقی مانده وفرصت داریم درموعد همین دوماه چقدر شکست وریخت لشکر وتهیه و تدارك آن باشد از جزوی و کلی بسرعت تمام کوشیده آماده وتیار سازید که بتوکل خداوند روزنوروز عالم افروز سه‌روز جشن خسروی برپا کرده شهر قندهار را ازچراغان وآتش بازی چون کورهٔ آتش ساخته بخرسندی می گذرانیم وخلق قندهارر ا ازتماشای آن مسرور ومنور بگردانیم روزچهارم بفضل خداوند بدون چون وچرا ازقند هار حرکت فرماشده کوچا کوچ چون سیل بیگمان بجانب کابل عازم وروانه می‌شویم ودرمقابل دشمن که به فتنه انگیزی غمازان خود را پادشاه قوی هیکل ساخته وامروز سلطنت کابل را تصرف کرده وپای تخت را ازسر کردهٔ نادان وخودرأی گرفته ونقاره بنام خویش میز ند بلکه نمك حرامان حضور سرکار چقدر تسلی میدهد بزودی خواهم رفت و تقابل خواهم شد تاخواست خداوند چیزی که باشد نظهور خواهد رسید مصرع :

تا یار که راخواهد و میلش بکه باشد

مختصر کلام بعدازفرمان قضا جریان سرکار اشرف ولاتبار ونوازش‌های بسیار تمامی افسران کارگذار وسرکردگان نامدار ازملکی ونظامی با خرسندی بسیار و فرحت وخوشی بی شمار بسرشته لشکروانجام سفرواسباب جنگ و جدل از جزوی و کلی متوجه شده شب وروز می کوشیدند ولحظهٔ آرام نبودند تااینکه درموعد امروفرمان از جمیع امور

لشکری وخدمات ماموری تعلق خودرا انجام دادند بعد ازآنکه خدمات ماموری خود فارغ شدند بحضور بندگان اقدس حاضرشده خدمات شایستهٔ خودرا عرضداشت نمودند وازحضور فیض ظهور بندگان سرکار والاتبار سرافرازی حاصل کرده موجب تحسین وآفرین شدند بعد دربارهٔ دولت خدا داد جمیع افسران وسرکردگان شاه وگداء دعا وفاتحه نموده فتح ونصرت رادربارهٔ سرکار ازدرگاه خداوند غفار خواسته و درخصوص مقدمه جنگ وجدل وجانفشانی وسرفدا کردن وجان خودرا برکاب پادشاه ظل الله دادن ازضمیر صافی نهاد قسم بزبان جاری کردند جمله‌را برذمه گرفتند وبندگان اقدس از انجام یافتن امورلشکری وافواج ظفر شکوه بکلی جمع گردید بعد ازحضور مهر ظهور سه‌ماهه تنخواه وسه‌ماهه مقابل تنخواه انعام ویکدست دریشی نظامی که هر ساله دو نوبت ما مور دارند امرشد که بزودی بلشکریان داده آمادهٔ سفر خیریت اثر باشند که در پانزده هم ماه حمل ازقندهار حرکت فرماشده بجانب کابل سفر خواهم کرد لهذا تازمانی که ماه حمل داخل شد ونوروز عالم افروز ظاهروجهان‌را ازباد بهاری سرسبز وخرم گردانید ودل های افسرده‌را از بوی گل ورياحين خرم ومعطرساخت و بادوروزی گل‌های شگوفه را شگوفه ریز کرد ودماغها راتر وتازه گردانید سرکار ظل الله وپادشاه رعیت پرور امیر باتدبیر درابتدای حمل یکهفته جشن خسروی فرمودند ودر باغ سردار محمدامین خان که گویا نمونهٔ جنت بود ودم از بهشت حورسرشت می‌زد وآبش از چشمهٔ سلسبیل شمرده میشد جشن مذکور ترتیب یافت وجمیع اسباب عیش وعشرت موجود ومهیا گردید چنانچه صبح و شام ازطعام خانهٔ پادشاهی شاه‌وگداء سپاه وفقراء دو وقته دسترخوان گسترده طعام تناول می‌کردند ومانع از احدی نبود وازخان احسانش جملهٔ خلق الله مسرور و منور شب را بروز می‌آوردند وروز را بهشب می‌رساندند وبندگان همایون بوجود مسعود در تخت دارائی نشسته ازافسر وسپاهی وجمیع افواج ظفر شکوه واز خورد وبزرگ بامر شاهنشاهی بحضور اقدس حاضر وداخل‌مجلس سازوسرود ونوش ونعمت سرسبز وخرم بدون خوف‌ورجاء دادخوشدلی دادند و بعیش وعشرت کوشیدند تااینکه موعد یك هفته باتمام رسید وداد عیش وخرمی داده‌شد بعد ازآن امرسرکار اقدس و فرمان اشرف سرکار ظل الله جاری شد که بطالع مسعود وساعت نیك ازشهر قندهارحرکت کرده دربیرون دروازه کابلی لشکر گاه کرده خیمه وبارگاه وسراپرده برپا سازند و بجمیع لشکر ظفر اثر اطلاع بدهند که توقف درمنزل گاه چندروزاست که اضافه از یکهفته نبا شد باید وشاید که تدارکات خودرا هریك بزودی انجام دارند وکم وکاستی باقی نماند که روزهشتم روز حرکت است چنانچه حسب الامرجمیع لشکریان بیرون دروازهٔ کابلی خیمه وخرگاه برپا کرده منتظر فرمان بودند تااینکه روز حرکت شد هرچند بارگاه وسرا پردهٔ زرنگار متفق بلشکریان بدروازهٔ کابلی برپاشده بود لاکن شهریار کشورستان درباغ سردار محمد امین خان استقامت فرمابودند روزحرکت ازباغ سردار محمد امین خان بافر فریدونی وشوکت جمشیدی وصلابت کیکاوسی سوار اسپ تازی

نژاد گلگون رکاب گردیده چون کوه آهن وچون سکندر رومی باد بد به بهر امی از
درون شهر قندهار گذشته باجمیع مردم شهر از پیرو جوان از سید وعام قاضی و قضات
تجار واهل کسبه و کوچك وبزرگ زن ومرد که میگذشتند تواضع وتکریم کرده
دعا وفاتحه میگرفتند تااینکه وارد بارگاه وسراپرده شدند وبر تخت دارائی نشستند
ودعا وفاتحه کردند بعد ازان بتوکل خداوند ازمنزل مذکور حرکت فرما شده در منزل
قلعه اعظم فرود آمدند ومنزلگاه کردند وسه روز دیگر توقف فرمودند که هر گاه
شکست ورخت باقی باشد سرشته کنند زیرا که قندهار نزدیك است بعد بفضل الهی
ازمنزل مذکور حرکت خواهیم کرد چنانچه بعداز موعدسه روز دیکباره دریای لشکر
بجوش آمده بامر پادشاه قوی شوکت حرکت فرمودند ومنزل بمنزل چون خرشید تابان
طی مراحل مینمودند تااینکه روز پنجم وارد کلات شدند بعدازان بنابر آسایش اسپ
وآدم واستراحت لشکریان پنجروز امر بتوقف فرمودند واستقامت نمودند چون موعد
مذکور باتمام رسید فرمان قضا جریان پادشاه رعیت پرور وامیرصاحب تدبیر جاری شد
حسب الامر ازمنزل کلات حرکت کرده بادریای لشکروافواج بی شمار بفضل کردگار
وتوکل خداوند قهارنصر من الله وفتح قریب بزبان بیان کرده وتوکلت علی الله ازضمیر صافی
نهاد بزبان شهر یارجاری فرمود طی مراحل وقطع منازل بسرعت تمام چون ماه جهانتاب
وچون خرشید عالم گیر فرموده درمنزل مقر نزول اجلال فرمودند ویکشب دیگر به مصلحت
دید وزراء وارکان دولت درمنزل مقر استقامت کردند روز دیگرازمنزل مقرحرکت نموده
روانه دارالسلطنه کابل شدند لاکن درطبیعت سر کارذوی الاقتدار نقصان کلی پیداشده
بود که همین فکرخطا ونقصانی که دست داده بودباعث خرابی دولت و شکست سلطنت
وبربادی پادشاهی شد اعنی مغرور دلاوری وشمشیروبسیاری لشکرواعتبار نام و نشان خود
بودند وبخاطر نرسانند که خداوند عالم در کلام مجید وفرقان حمید بحبیب خود رسول
اکرم صلی الله علیه واله خبرداده است که کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله .
اعنی خداوند بزرگ است ومیتواند که لشکر قلیل را غالب سازد بلشکر کثیر وپادشاه
جلیل الشان را ازتخت ممکن به تختهٔ تابوت اندازد وشخص بی نام و نشان را بسلطنت
وپادشاهی رسانده مشهور آفاق گرداند چنانچه فرمودهٔ استاد است :

فرد

بزوروزرنشاید رد احکام قضا کردن نمی‌زیبد کسی را درقضا چون‌وچرا کردن

بهر حال مختصر بهتر این بود که روزی دیگر از منزل مقر حرکت کرده چون
آفتاب جهانتاب بادریای لشکر بجانب دارالسلطنه کابل بقصد انتقام چون سیل بیگمان
روانه شده طی منازل قطع مراحل می‌نمودند تااینکه درحدود قره باغ غزنی نزول
اجلال فرمودند وخیمه وخرگاه وسراپردهٔ زرنگاربرپا کردند اکنون بندگان سرکار
ذوی‌الاقتدار را بالشکر خونخوار وموج بی مقدار وسپاه بی شمار وافسران جان نثار
درحدود قره باغ برقرار با کمال شوکت ووقار وجان فدایی بندگان سر کار بعیش
وخرمی بگذارید تاپنجروزی که تقدیر فرصت داده شب رابروز آرند وروزرا بشب رسانند

مکن ستیزه که چرخ از ستیز کاری خویش ... ره ستیزه به بند د ستیزه کاران را
باری مستوفی عبدالرزاق خان وایشك آقاسی شیردل خان ودیگر بزرگان دربار ازاول شب تا نصف شب بحضور اقدس اشرف عرضداشت نمودند وسخن از صبر وشکیبائی زدند ودفعه دیگر ازعرضداشت های سابقه که بالاذکر شده تکرار نمودند مفید نافتاده ومنظور سرکار اقدس نشدعاقبت مستوفی مذکور که ازامیر کبیر بمیراث مانده بودند بجرئت تمام بلا خوف و بیم سخن های تلخ وبیان های زشت بحضور سرکار عرضداشت کردندوسه روز مهلت خواستند که اختیار مقدمه رابه من گذاریت تادر مقابل تدبیر محمدرفیق خان تدبیری بکار برده بدون جنگ وجدل شکستی به لشکر کابل اندازیم وباعث خونریزی نشود و خلقی درمهدامن وامان آسوده بماند امادرمقابل عرضداشت مستوفی و بزرگان ناصح قضای ربانی باآواز بلنداین بیت اداءمیکرد:

فرد

هرآتش که دست قضابرفروخت ... همه فکروتدبیر هارا بسوخت

سرکارامیرشیرعلی خان که گرفتار کمندتقدیر بودند وقضای الهی نمیگذاشت وفلك کینه جو بقصد انتقام کمر بسته بود وطبل کج رفتاری می زد البته که سخن ناصح تاثیرنمی بخشید وضد می افتاد وسرکار بخت برگشته برضدآن عمل می کرد تاعالمی برباد مییرفت و خلقی تباه می شد روزگار آشفته تر یازلف تو یاکارمن.

فصل ششم مقدمهٔ شیخ آباد و ازسوء تدبیر شکست لشکر سرکار امیر شیرعلی خان وفتح نمودن سردار عالیمقدار سردار عبدالرحمن خان ازتدبیر نیکو ونجات سردار کلان سردارمحمدافضل خان از محبوسی

بیت

ساقی بیاکه یار زرخ پرده برگرفت ... کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

خلص کلام تااینکه شب گذشت وصبح صادق دمیدوفلك کینه جو بخرابی لشکر طرفین کمر بربست وطبل کج رفتاری زد وشمشیر کین به قتل لشکر جانبین از خلاف بر کشید ودست قضا آمادهٔ قتل عالم شد وازآستین به خون ریزی مردم برآورد مصدقات این مقال آن که طلوع آفتاب ازلشکر طرفین صدای قد قتلـه مومنین ازمیان هوا به آواز بلند برخاست گوشزدلشکریان شد زیرا که هردولشکر درمقابل همدیگر فوج فوج بولك بولك صف صف مکمل وآراسته انتظار فرمان وامیدوار جنگ و آمادهٔ مرگ بودند تااینکه بندگان سرکار شهریار دارا دربان سکندرشان برفرفریدونی وشوکت جمشیدی وصلابت بهرامی وحمیت نادری چون آفتاب تابان وچون خورشید درخشان در بالای تپه بلندی که مشرف به جنگ جای بود ظاهر ونمایان برکرسی زرنگار نشسته فرمان

جنگ دادند وامر به‌مقدمه نمودند بهمین منوال لشکر کابل نیز آمادهٔ جنگ بودند وجنگ درانداختند که ناگاه رعد آسای توپهای آتش‌فشان زمین رزم‌را بز لزله آوردند وازدود تلخ زمین معرکه‌ر اقیره گون ساختند زمانی نگذشته بود که آوازجگر سوز غم اندوز دیگر بر آمد اعنی تفنگ های اژ دردهان مارتین زلزله در گنبد افلاك انداخت وجگرهای سوخته‌دلان را بداغ جدائی مجروح کرد و بداغ یتیمی گر فتار ساخت وفلك کج رفتار راازخود خرسند نمود گویاقیامت‌صغرا بر پا گشت خصوص ازصدای نقاره‌خانه‌ها که گوش فلك‌را کرساخت وباآواز بلند بادلاوران طرفین و جوانان جا نبین کمر بکین بستند ودرقتل وقتال خون‌ریزی تقصیری نکردند و به‌قتل‌همدیگر دست‌از آستین بر آوردند وازجان شیرین دست شستند لاکن لشکر کابل ازاطراف سنگر جدا نمی‌شدند وحمله‌های مردانه می کردند ودرون سنگر میرفتند زیرا که کلیه تدبیر شان همین بود و از حضور افسران صاحب تدبیر چنین امرشده بودامالشکر سرکار اشرف چون موج خون خواه فوج فوج درمیدان رزم به‌لشکر کابل حمله‌می‌آوردند بضرب شمشیر وخنجر جگر شکاف داد مردانگی میدادند ودر کشتن وبستن کوتاهی نمی کردندلاکن بعداز گیرودار بسیار توپهای آتش‌فشان سنگر لشکر قندهار را پس می‌نمودند واطراف سنگر را از دشمن دلاور خالی می کردندبازدیگرلشکر نبردپیشه قندهار حمله بسنگر میبردند وبغیرت می کوشیدند وخودرا به‌سنگر می‌زدند وبضرب‌خنجرجگرشکاف جگردشمن‌راشکاف‌میکردند ودر مردی دادمردانگی میدادند لاکن چون عنان اختیار درقبضهٔ اقتدار پرور دگار است سنگر دشمن راتصرف کرده نتوانستندبه‌همین‌منوال‌چندین دفعه لشکر دلاور قندهار دست به‌شمشیر برش برده درون سنگر حمله می‌کردند ومد تی داد مردانگی میدادند از کشته پشته‌ها می‌ساختند عاقبت شکست‌یافته برمی‌گشتند وفتح حاصل نمی‌شد اکنون چند افرادی ازدفترشاه نامه به‌خاطرآمد که سزاوار همین جنگ است .

شعر

چو برزد سراز برج خر چنگ هور	جهان شدپراز جنگ‌وآهنگ‌وشور
سپاه دو کشور کشید ند صف	همه جنگ برلب آورده کف
بیامد خر امان به‌قلب‌سپاه	بسر برنهاد آن‌خجسته‌کلاه
چوهردو سپاه اندر آمد زجای	تو گفتی که‌دارد درودست وپای
سیه‌شد زگرد سپه آفتاب	زپیکان الماس وپر عقاب
زبس نالهٔ بوق و بانگ سپاه	زگر ز یلان‌اندران رزم گاه
خراب گشت آهن و کوه و سنگ	بدریا نهنگ و بهامون پلنگ
زمین پر ز جوش و هوا پر خروش	هژ بر ژیان را بدرید گوش
همه ریك، خون و سر و دست وپای	زمین را همی دل بر آمد زجای
همه بوم‌و بر زیر نعل اندرون	چو کرباس آهار داده بخون
حصاری بدا ز پیش قلب سپاه	برآورده از پیل و بر بست راه

ز صند و ق پیلا ن بها ر یـد تیر　　برآمد خر و شیدن دار و گـیر
بر فتند پیـلا ن و نیـزه د ران　　هم ازقلب لشکر سپاهی گـرا ن

مختصر کلام سخن بطو ل انجام یافت لاکن خداوند عالم بحرمت سیدکو نین سردار محمدرفیق خان را بغضب خود گرفتار سازد وببلای عظیم واگذارد که تدبیرفتنه انـگیزی بکار برده ودر زمین تنگ وجای ضیق مقدمه برپا کرده که گویا قتل عا لم شد و زمین نبردگاه باخون جوانان آمیخته بلکه جویهای خون ازبدن دلاوران چون جیحون جاری ومیدان جنگ مملو ازکشته وزخمی که اقلاً راه رفت و آمد باقی نمانده بود خلا صه سخن مقدمه بطول انجام یافت وهرلحظه سرکار امیرشیر علیخان که اسمش شیر بودودر شیردلی وشجاعت درمیدان جنـگ شیررا درمقابل خود چون روبهٔ بی‌دست وپا میدانست ازبالای کرسی حرکت میکرد ومیخواست که بـوجود مسعود خود بسنگر کابل حمله و ر شـود وبزر گـان حضور که باطراف سرکار حاضر خدمت بود ند وهمه جـان نثار بند گـان شهریاری‌را بااختیار خود نمی‌گذاشتند وازصبر وشکیبا ی سخن میزدند تا زما نی کـه نصف‌النهار شده‌لاکن‌همچنان جنگ پیوسته بود که آواز توپ‌و تفنگ گوش فلک‌را کر میساخت وخنجر تیز و شمشیر خون ریز بدن جوانان ودلاوران رامجروح ساخته‌در زمین نبرد جوی خون جاری میکرد عاقبت بلشکر قندهار سستی پیداشد وطا قت جنـگ باقی نماند ازین رهگذر آتش غضب سرکار امیر شیر علیخان شعله زدن گرفت ولرزه در بدن ازصبر وتحمل ازجای بر خواستند وکمر بجنـگ بستند لا کن افسرا نی که درمیدان نبرد متحیر وپراگـنده بهرسو نگران بودند ازمشاهده حرکت سرکارغیرت‌دامنگیرشان گردیده لشکر شکست خورده خودرا باردیگر بجنگ تحریص وترغیب نموده بسنـگردشمن حمله‌ور شدند وتاجان درتن ورمق دربدن داشتند بمردی جنگ پیوستند وخود را در ون سنگر انداختند ودرون سنـگررا مملو از کشته وزخمی نمودند چنانچه لشکر کا بل ر ا منا صفه ازسنگر بدر کردند وفراری ساختند اماتقدیر الهی راخواهند که بکو شش چاره کنند امریست محال وخیالیست باطل وفرموده استاد است :

ر با عی

بـاقضا کـار و زارنتـوان کـرد　　گـله ا ز روز گار نتوان کـر د
کـر دگـار هر چه‌میکندنیکو است　　حکم بر کـر دگا ر نتوان کرد

باری احوال درون سنگر دشمن بلشکر قندهار دستداد که‌شرح آن سزاور تحریر نیست چنانچه مات ومبهوت ماندندنه‌دست ستیز ونه‌یاری کننده ونه پای گر یز برای شان باقینما ند سرکار ذوی‌الاقتدار ازمشاهده این‌حال‌ازسخنهای نصیحت آمیزمستو فی بخاطر آورده این بیت را بزبان جاری فر مودند .

فر د

هر کـه‌در کـارهـا شتـاب کـند　　خانـهٔ عقل‌خـود خـراب کـند

ودراین خصوص شاعری میگوید .

فرد

چون نهال شتاب بنشانی　　　بر دهد میوهٔ پشیمانی

مختصر کلام تا اینکه پراگندگی بسیار روی آورد وشکست فاحش دست داد بندگان سرکار امیر شیرعلی خان که پادشاه غیور وشخص شجاع ومرد میدان دلاوری بودند این چنین روز را در آینه خیال ندیده وبخواب وخیال خود شکست را راه نمیدادند در اینوقت بچشم سر ملاحظه میفرمایند گویا مرگ را بزندگی ترجیح داده از کرسی بر خاستند با دل قوی وشوکت جمشیدی وصولت بهرامی بر بشت اسپ کوه پیکر باد رفتار سوار وبا دو هزار مردان دلاور جنگ دیدهٔ میدان کار زار که همه جان فدا وجان نثار که در میدان رزم رستم دل وسر پیشهٔ روزگار بودند بر کاب سرکار سوار وبجانب سنگر دشمن جلو ریز رفتند وخودرا درون سنگر زدند وسرکار اقدس بوجود مبارك از جمیع سواران قدم پیشتر گذاشته با صولت بهرامی جنگ پیوستند وباشمشیر کین حمله ور شدند وقتل وقتال بسیاری کردند چنانچه فلك کینه جو با هزار کج رفتاری بدست وبازوی پادشاه دلاور تحسین وآفرین گفتند وبسیاری سنگرهارا بزور بازوی دلاوری بدست آوردند ولشکر کابل را از سنگر بر آورده فراری نمودند قلیلی از سنگرها بدامنه کوه بود باقیماندند چون احوال لشکر کابل دیگر گون شد بندگان سردار شیر دل سردار عبدالرحمن خان که در غیرت ومردانگی ودر شمشیر کین وشجاعت مشهور آفاق شده بودند از یك جانب سردار محمد رفیق خان را امر کردند که از سنگر بغل کوه بضرب توب لشکر قندهار را فرصت ندهد و چنان بزنید که از ضرب گلوله توپ آسوده نمانند واز طرف دیگر خود بندگان عالی با هزار سوار و پیاده بوجود مبارك بجانب سنگر لشکر خود که تصرف دشمن شده بود حمله ور شدند وبمردانگی داد مردانگی داده خودرا بلشگر قندهار زدند ودود از نهاد لشکر قندهار بر آوردند و بضرب شمشیر وخنجر کین از بدن دلاوران طرفین جوی خون جاری کردند وتوپهای تفین تن گردون وطن چون شیر غرنده عربده کنان آواز میدادند وزمین کار وزار را بلرزه در آوردند تا اینکه ضعف قوی از لشکر قندهار پیدا شد مستوفی عبدالرزاق خان و بزرگان دیگر که چون پروانه بدور شاه جمع بودند و احوال را دیگرگون و بخت را سرنگون دیدند فوراً سرکار امیر شیرعلیخان را از سنگر بر آورده در تپه مقرری نگاه داشتند درین حال که جوش وخروش مقدمه وپراگندگی احوال سرکار امیر شیر علیخان میباشد چند فردی از افراد استاد بخاطر محرر کتاب آمد که مطابق بطالع سرکار پرستیزه سرکار امیر شیرعلیخان است که باید درین موقع درج شود .

شعر

آه ازین روزگار برگشته　　　که زمن لحظه لحظه بر گردد
گر فلك را بکام خود خواهم　　　او بکام کسی دگر گردد
ور زجام نشاط باده خورم　　　باده خونابهٔ جگر گردد
ور قدم بر بساط سبزه نهم　　　سبزه در حال نیشتر گردد
لیك با این خوشم که طالع من　　　نتواند ازین بتر گردد

مختصر کلام سرکار امیر شیرعلی خان هر لحظه و هر ساعت لب میگزیدند و چون شیر غضنفر
میغریدند و چون ببر بیـــان میخروشیدند و مجوشیدند و از اختیار بیرون حرکت میکردند
وطاقت نمی آوردند چنانچه بعد از چند دقیقه بار دیگر بسنگر دشمن حمله کردند و خود را
درون سنگر زدند و در کشتن و بستن و قتل و قتال تقصیری نکردند بدرجهٔ رسانیدند و قتل
کردند که بازار ملـــك الموت گرم و ملك الموت بفغان آمد اما هاتف غیبی ندا در میداد
که ای پادشاه ستیزه گروای سرکار شتاب کار

شعر

مکن ستیزه کـــه چرخ از ستیزه کاری خویش
رهٔ ستیزه بـــه بندد ستیزه کـــاران را

باری تا اینکه از تقدیرات ازلی با وجود جنگ قوی و تصرف کردن سنگرهای دشمن
شکست غیبی بلشکر قندهار افتاد و بدون از اختیار سر را از پا نشناخته از سنگر فراری
شدند و تا همان تپه مقرری رفته توقف کردند و متوجه لشکر خود شدند و ملاحظه فرمودند
که قلیلی از لشکر کابلی باقیمانده و مابقی همه بر کاب سرکار جان فدا کردند و خون
خود را بحضور بادار خود ریختند و حق نمك خوارگی بجای آوردند لاکن سرکار
دلاور ستیزه گر با وجود اینقدر شکست و پراگندگی باز هم بلشکر دشمن غضبناك نظر
افگندند و دشمن را قوی و وجود خود را ذلیل دید طاقت نیاورده بی اختیار بجانب سنگر دشمن
روانه شد و این نوبت گویا جنون بطبیعت سرکار مستولی شده بود و جمیع اندام شان
بلرزه افتاده بدون از چون و چرا و مصلحت دید بزرگان خود را بسنگر دشمن رسانید
ولشکر کابلی نیز خود را بسرکار دلاور رسانیده جنگ پیوستند اما همین لشکر قلیل
فدائی چون پروانه بگرد شاه جمع و متوجه سرکار بودند که در بدن مبارکشان نقصانی
نرسد که برای خدمتگار و جان فداء آب حیات میباشند و منزلهٔ خدمتگار و جان فشانی
اوشان را میدانند مختصر کلام بعد از داخل شدن سنگر سرکار شتاب کار بیهوشانه بلشکر
دشمن در افتادند و از کشته پشته ها ساختند که خداوند (ج) بار دیگر محرر کتاب
دعا میکند که سردار محمد رفیق خان را در دین و دنیا به غضب خود گرفتار سازد که در این
چند نوبت مقدمه و حمله کردن چقدر خلقی از طرفین مقتول شد و بقتل رسید و تباه گردید
هرگاه مقدمه در میدان وسیع می بود این قدر خلق تباه میشد و نه اینقدر مقدمه طول
میکشید هرچند در امور سلطنت خوب تدبیری بود امادر قتل و قتال عالمی غرق شد و برباد
فنا رفت و هزاران طفل بی پدر و هزاران پدر بی پسر گردید که خداوند عالم بازخواست
همه را از محمد رفیق خان کند بلکه بر خودش نشان بدهد باری از مقدمه سخن را نیم و سرکار رستم
دلرا بندای غیبی از سنگر بر آوریم بهرحال تخمیناً نیم ساعت دران سنگر جنگ شد
لاکن لشکر قندهار که قلیلی باقیمانده بود و تاب و طاقت مقدمه هم نبود زیرا که از حرکت
مانده بودند از طلوع آفتاب الی دوساعت از نصف النهار گذشته بود که جنگ میکردند
و ندای غیبی نیز به آواز فصیح ندا میداد که ای سرکار دلاور تا چند ستیزه میداری
عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار است :

بزور و زر نشاید رد احکام قضا کردن
نمی زیبد کسی را درقضا چون‌وچرا کردن
اکنون ازین دلاوری و مغروری درگذرید :

فرد

بدرد و صاف ترا کار نیست دم در کش
که‌هرچه ساقی‌ما ریخت عین الطاف است

باری کار جنگ بجائی رسید و بدرجهٔ کشید که تاب جنگ باقی نماند و طاقت بلشکر قلیل سرکار بخت برگشته چنان‌شد که نه پای گریز ونه دست ستیز، مات ومبهوت ماندند وکلهم احوال شان پراگنده‌گردید چرا چنین پراگنده نشوند سه حملهٔ مردانه نمودند وبهر حمله تقریباً یکساعت مقدمه کردند چنانچه از دوهزار جان فدا ششصد نفر باقی ماندند ودیگران جان فدا کردند خصوص سرکار امیرشیرعلی‌خان که شیردل وصاحب شمشیر در کم وبیش لشکر باك نداشتند ودرمیدان رزم خودرا چون‌رستم میدانستند که‌ازهیبتش زهره شیردلان آب میشد درسنگر دشمن مغرور وبی‌باك ایستاده بودند وکسی جرئت نداشت که بالای شیر غیور آمده دستگیر سازند تا اینکه مستوفی عبدالرزاق خان وایشك آقاسی شیردل خان وبعضی خدمتگاران حضور ازجلو سرکار برغیظ گرفته ازسنگر دشمن برآوردند وبعرض اقدس رسانیدند که‌ای‌پادشاه دلاور وای سلطان غضنفر فر تاچند با تقدیر ستیزه میدارید و خود را بدریای آتش میزنید سه حمله مردانه کردید و خود را غریق دریای آتش نمودید دو هزار سوار جرار خونخوار را بخاك افگندید وبقتل دادید و بازو های خود را قطع کردید اکنون قلیلی باقی مانده که آنهم زنده بتر ازمرده صبر باید کرد وخودرا اسیر دشمن نباید ساخت پنج نفر خدمتگاری که باقیمانده ازحضور مبارك ناامید نکنید زیرا که حیات سرکاربرای خدمتگار آب حیات است تن بتقدیرالهی باید داد وأمید واز فتح وفیروزی‌ازدرگاه خداوندباید بوداز‌ین گونه شکست بپادشاهان سلف بسی رویداده عاقبت بفضل خداوند فتح کرده اند بهترآنست که دست ازجنگ کشیده داریم وخودرا بسرعت قندهار برسانیم وتدارك لشکرگیری وانجام کار وسرشته لشکر شویم بار دیگر باميد خداوند بالای دشمن لشکر کشیده عازم گردیم ومردانه جنگ در اندازیم شاید بفضل‌خداوند فتح‌حاصل کنیم دراینوقت خودرا ازچنگال‌دشمن کناره سازیم تاخدانکرده آسیبی نرسد بعدازان باقبال پادشاه تردد وکوشش بکار بریم تا انتقام از دشمن بکشیم زمانه ازین نشیب وفراز بسیار دارد گهی پشت بزین وگهی زین به پشت شاعر میگوید :

فرد

مرا بعصر زمانه همین پسند آمد که خوب وبد وزشت درگذراست :

مختصرکلام بعداز عرضداشت مستوفی مذکور وبزرگان حضور سرکاروالاتبار را

ازجنگک جای بدر کرده باهزار غم واندوه بالای تپه برده لحظه توقف کردند بعدازان بجانب غزنین راهی شدنداما بدرجه سرکار اقدس غضب ناك بودند که باا حدی تکلم میکردندواصلا شهریاردل آزار خیال رفتن نداشتند مگر خدمتگاران جان فدا داشتند وباختیار سرکار نمی گذاشتند تاوقتی که درحدود روضه یکفر سخی بغزنین بو درسیدند ساعتی توقف کردندملاحظه فرمودند که مستوفی عبدالرزاق خان درر کاب حاضر نیستند تحقیق شد که درباز گشت اسپ مستوفی با گلوله توپ ازپای درافتاده وخودمذکوردستگیر دشمن گردیده ازین رهگذر گویا بسر کار غم رسیده غم د افزوده واشك ازگوشه چشم جاری کردند وازباعث سردار محمد افضل خان بسرعت خودرا در غزنین رسا نند نـد وخواستند که سردار کلان را با خود گـر فتـه روا نـه قندهار شو نـد.
چون نزدیك بدروازه رسیدند ملاحظه نمودند که در های شهر غزنین بسته ونقاره خانه بنام امیر سردار محمد افضل خان میزنند وسردار مذکور را ازحبس بر آور ده بر تخت حکمرانی نشانده مردم مبارك می آیند سرکار امیرشیر علیخان ازدیدن این واقعه های جان گدازد بدریای حیرت فرورفته متفکر شدند واین بیت رابزبان مبارك جاری کردند.

فرد

بیك گردش چرخ نیلو فری   نه نادر بجا ماند و نه نادری

باری کلیه کدورت سرکار از گرفتاری مستوفی عبدالرزاق خان وقتل ایشك آقاسی امیرجانخان برادر کوچك ایشك آقاسی شیردلخان که در حمله آخری درون سنگر بقتل رسیده بود باردیگر اشك ازدیده های سرکاردل شکسته جاری شد و دا نستند کـه برگشت دولت وخرابی سلطنت چنین است ونتیجه بخت برگشته گی هرساعت کدورتی ظاهر میسازد ناچار صبر وشکیبائی ورزیده تن بقضای الهی دردادند ورجوع بخداوند آوردند وازاسپ فرود آمده بخاك افتادند وعجز وعاجزی کردند و تضرع نمودند چنانچه ساعتی بخاك افتاده گریه وزاری بدرگاه الهی کردندتااینکه خدمتگاران جان فداالتماس کرده از خاك بر دا شتند بعدازان خفیه شخصی را در لشکر گاه سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان فرستادند که ازرویداد مستوفی وچگونگی احوال مذکور اطلاع یا فته خبر تحقیق برساند هرگاه بقتل رسیده باشد گویا داغ امیر امیر دوباره تازه شد وسرکار کم اقبال تازه بی پدر گردید وهرگاه ازتفضلات الهی در قید حیات باشد واسیر دشمن شده باشد تدبیر نجات باید کرد واز درگاه خداوند امید وار باید بود وهرگاه اسیردشمن نشده باشدوپنهان گردیده به ترددخلاصی آن باید کوشید زیراهم چنان که حیات سرکار بشما خدمتگاران حیات می بخشد حیات مستوفی یقین که حیات سرکار است لهذا بعداز فرستادن آدم بجستجوی مستوفی عبدالرزاق خان و سفارشات سرکار درهرخصوص وبهرعنوان باعث نجات مذکور چنانچه بزبان مبارك فرمودند که هر زمانی مستوفی بحضور سرکار برسد البته شخص واسطه از حضور اقدس سزاوار هـزاران احسان است زیرا که آوردن مستوفی خدمتی بزرگ است مطابق آن ازحضور امید وار

نوازش باشد . مختصر کلام سرکار دل شکستهٔ شکست یافته از غزنین حرکت کرده کوچاکوچ بسرعت تمام وارد کلات شدند سه شب در کلات توقف کرده‌اند روانهٔ قندهار شدند روز پنجم داخل گردیدند واستقامت نمودند بعد از چند روزی متوجه لشکرگیری وامور سلطنتی شدند زیرا که دشمن درکمین داشتند خصوص قلعه کلات که دربین راه کابل بود فوراً لشکری درخور خدمت کلات سرشته کرده فرستادند که کلات را محافظت دارند وشرط احتیاط که لازمه سپاهی‌گری است بجای آوردند که مبادا دشمن از کمین برآید وسراسر بجانب قندها رابی شوند بهرحال چون خاطر اقدس اشرف از امور کلات فارغ شدند باوجود پریشانی روزگار وپراگندگی احوال وغم‌واندوه بسیار متوجه لشکری ولشکرگیری وانجام لشکر جمع آوری وشکست وریخت سلطنتی شده بشب وروز بتدارك سفر دارالسلطنه کابل وانتقام از دشمن قوی کشیدن تردد داشتند ویك لحظه برقرار نبودند چنانچه از هرات هم لشکری مکمل اسباب با توپخانه وانجام آن بسرعت تمام طلب حضور کردند گویا درمدت پنج ماه لشکری بهم رسانده مکمل ومصلح ساختند وبقصد انتقام کمر بستند واراده سفر بجانب دشمن کردند :

اکنون سرکار امیر شیرعلیخان‌را بالشکر مکمل اسباب در قندهار آماده و تیار بگذارید . چند کلمه از حضور سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان شنوید :

چون از مرحمت پروردگار ونظر فیض اثر کردگار وخداوند جبار این چنین فتح نمایان که اصلا بعقل گنجایش نداشت ودرنظر بشر قطعا تقاضا نمی‌کرد خداوند عالم بکرم فیض فیاض والطاف دربارهٔ سردار صاحب اقبال عطا گردد بالشکر قلیل درمنزل شیخ آباد درمقابل دریای لشکر مقابل افتاد وفتح نصیب سردار مذکور شد وبمثل امیرشیرعلیخان پادشاه بزرگ از دست لشکر قلیل مذکور شکست یافته فرار داشت او بار گردید بعدازین فتح بزرگ که بفضل خداوند نصیب روزگار سردار عالی شد بندگان عالی ازین عطای بزرگ پروردگاری بخاك افتاده سجدات شکر بجای آوردند بعدازان که دشمن قوی فراری شد یکهفته درمنزل شیخ آباد استقامت فرموده شکست وریخت لشکر طرفین را جمع آوردند وامور چندی را انجام دادند اما خاطر مبارکشان ازطرف پدر بزرگوارشان سردار کلان جمع بود زیرا که بعدازفتح یك رسالهٔ مکمل باسه‌صدسوار خوانین فوراً بجهت محافظت وخدمات‌شان درغزنین فرستاده بودند ازان سبب که آسوده بودند متوجه شکست وریخت واسباب وانجام لشکریان در درشیخ آباد توقف داشتند مختصر کلام دریکهفته ازجمیع امور لشکری ودفن قاتلان وسرشته زخمی‌ها آسوده شدند چنانچه بجهت زخمی‌ها خیمه جداگانه زده جراحان قابل مامور مقرر کردند که معالجه بدارند بعد مقتولین را که بشمار آوردند پنجهزار نفر بیشتر درمدت هشت ساعت مقدمه بقتل رسیده ویکهزار و ششصد نفر مجروح بقلم درآوردند بهرحال خیمه بارگاه واثاثهٔ سلطنت که از لشکر قندهار درلشکرگاه‌شان باقیمانده بود جمع آوری کردند وبتصرف درآوردند وبزرگان دربار امیر شیرعلیخان که دستگیر شده بودند بمثل مستوفی عبدالرزاق خان که بجنگ حضور سرکار امیر شیرعلیخان در میدان بحمله سوم اسپش بضرب گلوله توپ ازپای درآمد وگرفتار شد نامبرده را

محبوس نظربند ودیگران را محبوس مطلق فرمودند ناظرحسین‌علی خان که با دو هزار سوار حرار رهٔ کابل را مسدود نموده بودند چون قصیه بر عکس افتاد همان دو هزار سوار مطیع فرمان خودش نامبرده‌را محبوس وبه خدمت بندگان سردار عالیمقدار بردند وبهمین خدمت کردن ودست آویز بردن گویا خودرا خدمتگار نمك حلال بقلم‌دادند این‌ازجملهٔ صفت های‌مردم افغانستان است بلکه بهمین کردار خود فن و مباهات می کنند ازین باعث بود که چندسال پی‌درپی مقدمه شد وعالمی تباه شدند زیرا که نمك حرامی را بخود قیاس نمك حلالی می‌دادند مگر نمی دانند که نمك سودهٔ الماس است باید وشاید که نمك گیرشده برباد فنا روند وبهمین منوال‌مقدمه پیش آید وتباه شوند بلکه بقول راوی که‌مشهور است می گویند که ازشومی شوم می سوزد شهر روم وچنانچه بسیاری مردم بواسطهٔ نمك‌حرامی اینها بقتل رسیدند وتباه شدند بهرحال‌سر مطلب باز گردیم بعد که بندگان عالی دربین یکهفته ازشکست وریخت لشکر طرفین آسوده خاطر شدند بعدازان بوجود مسعود خود بندگان عالی بادبدبه وشوکت روانهٔ غزنین وبرکاب همایون یك پلتن و یك رساله وشش‌عراده توپ همراه وبجهت سواری پدر بزرگوار خود یك زنجیرفیل مکمل اسباب که حوزه آن ازطلا مرتب شده به استقبال شان همراه برده‌بودند یك شب براه منزل نموده روز دیگر وارد شهر غزنین شدند وبه قدمبوسی حضور ر فیض ظهور پدر مهربان که آرزو مند بودند مشرف گردیدند وخودرا به قدمبوسی انداخته فغان ازدل برداشتند وبه‌گریه‌وشادی درآمدند وسردار کلان که این‌چنین‌روزی را بخواب وخیال نمیگذرانیدند از دیدار فرزند دل بند مسرور ومنور شده تنگ دربغل گرفتند و اشك شادی ازگوشهٔ چشم جاری کردند وبرسر وروی فرزند خود بوسه میزدند و ازبغل جدا نمی کردند بعد ازآن بخاك افتاده سجدات شکر بدرگاه ایزد متعال ادا می‌نمودند خصوص ازدیدار فرزند که در بساط همین یك فرزند داشتند چنانچه شاعر میفرمایند :

شعر

چه خوش باشد که بعدار غم کشیدن | خـدا روزی کند دیدار دیدن
چه خوش باشد که بعداز انتظاری | بـامیدی رسد امید واری

مختصر کلام بعد ازملاقات امر کردندکه گاو وگوسفند بسیارخیرات فرمودند ومبلغ زیادی چه از حضور بندگان عالی وچه ازخدمتگاران وبزرگان حضور که جان فشان بودند بجهة خیرات بحضور آوردند و همه را برگدایان وبینوایان وبیچاره گان دادند ومعمور گردانیدند ویکشب در غزنین توقف نموده روز دیگر بدولت و اقبال از غزنین حرکت فرما شده باشان وشوکت وفرفرید ولی سوار فیل کوه پیکر به‌جانب شیخ آباد که لشکرگاه بود روانه شدند روز دیگر وارد لشکرگاه گردید. اعزه واشراف بزرگان در بارگـاه باستقبال رفته بودند یك بیك منظور حضور بندگان سردار کلان شدند

وبنو ازشات پدرانه مسرورنمودند بعد ازآن بصف افواج ظفر شکوه رسیده از ابتدا تا آخر صف پیاده ملاقات کرده محبت پدرانه فرمودند وبامهر ومحبت سخن کردند و داخل اردوی دلاور که همه ظفر اثر بودند وارد شدند وبدولت و اقبال به تخت سلطنت نشستند وبا امر سردار عالی عبدالرحمن خان یکصدویك توپ شادیانه زدند روز اول دربار خاص فرمود ند روز دویم مردم سپاه ازملکی ونظامی بحضور آمده مبارك بادی کرد ند وازحضورنوازش ومهربانی دیدند بهرحال سه روزدرمنزل شیخ آباد توقف کرده بهمین منوال گذارش یافت تا تمام مردم ازسپاه وفقراء از حضور گذشتند ودر ضمن آن بعضی شکست وریخت دیگر که باقی مانده بود انجام یافت اکنون ازسردار عالی سردار محمد اعظم خان وروئداد آن شنوید زمانیکه سردار محمداعظم خان ازدارالسلطنهٔ کابل بجهت لشکرگیری در کرم وزرمت رفته بودند که به تعجیل لشکری بهم برسانند وبسرعت خود را بالشکر جمع آمده در لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان ملحق سازند وبالشکر دشمن د ر آمیزند وجنگ دراندازند ازتقدیرات ازلی در کارهای شان تاخیرافتاد ودرمقدمه وروز جنگ وگیرودار قیامت صغرا رسیده نتوانستند بعد از ورود سردار بزرگ ازغزنین درشیخ آباد سردار محمداعظم خان مذکور وارد حضور شده بخدمت برادر کلان ملاقات فرمودند وازدیدار همدیگر مسرور گردیدند وازشوق بسیار به آو از بلند گریهٔ شادی نمودند ومدتی درآغوش هم بودند وهمدیگر را تنگ دربر گرفتند چنانچه از سوز وگداز گریهٔ شان بزرگان دربار بگریه شدند واز زحمتهای دربدری ومحبوسی بیادآورده فغانی برداشتندوعاقبت که بفضل خداوند بدولت عظماً که سلطنت افغانستان باشد رسیدهمه را بخاطر آورده سجدات شکربدرگاه خالق بیچون بادا رسانیدند . بعدازآن که ازدیدارهمدیگرمسرور گردیدند بتوکل خداوند ارادهٔ کابل نمودند واز منزل شیخ آباد بدولت واقبال حرکت فرما شده منزل به منزل نزول اجلال که همه تفضلات الهی بود فرموده لاکن با رعیت هر منزل از سر محبت پدرانه فقراء نوازی کرده و دعا وفاتحه میگرفتند تا بیك منزلی شهر کابل رسیدند خیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند وآسوده نشسته بزرگان کابل از هرطایفه یکی دونفر چه از علماء و سادات وتجار واز هر اصناف بدرجهٔ وارد حضور مهر ظهور شده ملاقات نمودند وازحضور نوازش ومهربانی دیدند ومرخص شدند تااینکه شب گذشت وفـردا روز شد ازطرف شهر کابل اول سپاه نظام فوج فوج بولك بولك برآمده با کمال نظام هرفوج مکمل با توپخانه ماموری خود صف کشیده ایستادند وجانب دیگر مردم فقراء ازشاه وگدا اصناف اصناف با کمال آداب وترتیب ایستادند و منتظر ورود پادشاه اسلام پناه بودند تا اینکه پادشاه ذوی الاقتدار در بالای حوزهٔ فیل* سوار وبزرگان اقوام ومعتبران دربار وافواج رکابی ازپیاده وسوار به رکاب شان و تیار بامر فریدونی وصلابت دارائی روانه شدند تازمانی که بابتداء لشکر نظامی داخل شده در اول افواج ایستادند ولشکر ظفر اثر بقاعده وقانون نظام هشت یات سلامی گرفتند وتوپ های آتش فشان که مامور هرفوج بودند آتش فشانی کردند چون سلامی آخرشد بعد از ان پادشاه قوی شوکت از اول فوج الاخیر آن بافسر وسپاهی ازدر مهر و محبت

احوال پرسی ونوازش فرموده گذشتند تا اینکه نوبت بفقراء رسید ابتداء از علماء و سادات وقاضی وقضات وتجار وغیر تجار ودیگر اصناف جدا گانه با هر طایفه از طریقهٔ پدری نوازش فرموده صحبت های مشفقانه کردند ودر مقابل مهر ومرحمت پادشاه فقراء کابل دعا گوئی نمودند ومبارکباد گفتند وخانه دادند وگذشتند تخمیناً از افواج نظامی تا فقراء سه ساعت نجومی طول کشید تا پادشاه اسلام از سپاه و فقراء فارغ شدند بعد داخل شهر کابل گردیدند همچنان صحبت و گفتار که با مردم سپاه و فقراء در بیرون نموده بودند در شهر نیز با جمع فقراء که در کوچه و بازار ها از مرد و زن استاده منتظر دیدار پادشاه بودند با یک یک نوازش ومهربانی فرمودند ومحبت پدرانه کردند وبقرار رفتار امیر کبیر با مرد وعیال واطفال صحبت نمودند تا وارد بالاحصار شدند با فقرای بالاحصار نیز بهمین طرز رفتار وروش فرمودند بعد بطالع مسعود واقبال فرخنده در عمارت باغ که پایتخت امیر کبیر بود فرود آمده شکرگذار درگاه الهی شدند وبسم الله الرحمن الرحیم بزبان مبارک جاری کرده برتخت سلطنت موروثی بر آمده نشسته ویکصد ویک توپ از بالاحصار بامر بنده گان سردار شادیانه زدند زمانی نشسته با مردمان صحبت کردند بعد از آن بجهت مسافرت وذله گی دو روز مردمانرا از سلام مي حضور مانع شدند تا قدری آسوده گی دست دهد روز سوم از حضور فرمان شد بعد از آن مردمان اعزه واشراف دارالسلطنهٔ کابل فوج فوج اصناف اصناف درجه درجه ابتداء از علماء وفضلاء بعد سادات وتجار واهل کسبه بحضور آمده سلام کردند وتواضع نمودند وتحفه وارمغان های خودرا از حضور گذراندند ومبارک گفتند واز جامه خانه احسان بنده گان سرکار بخلعت های فاخره سرفراز شدند ومرخص گردیدند بعد از آن نظامی بقاعده وقانون نظام فوج فوج وارد حضور شده بنوازشات شهریاری سرفرازی حاصل کردند مختصر کلام مدت یکهفته بهمین منوال گذارش یافت چون رفت وآمد مردم تمام شد روز جمعه امر شد که در مسجد جامع جمع شوند چنانچه بعد از نماز جمعه خطیب بالای منبر بر آمده خطبه غرایی بزبان عربی بنام نامی بندگان سرکار ذوی الاقتدار امیر ابن الامیر امیر محمد افضل خان خواندند وسکهٔ دولت خداداد افغانستان را باسم آنسرور دارا دربان زدند ومبارک باد کردند بعد از آن امر فرمودند که هفت شبانه روز از پیر وجوان وشاه وگدا وخورد وکلان رجوع بشادی دارند وبازار ها را آئینه بندان وشبها تا صبح چراغان کنند وکوچه ها را نیز چراغان وزینت بدهند وجمیع ساز وسرود وسازنده های که از هر طائفه در کابل جمع بودند حد بحد در کوچه وبازار و افواج تقسیم دارند وشب با آتش بازی تا صبح گذرانند وروزها بعیش وعشرت وخورسندی بشب رسانند چنانچه شب ها سردار کلان سردار محمد اعظم خان وسردار عالی سردار عبدالرحمن خان وبعضی بزرگان بتماشای شهر وبازار وچراغان پیاده وسوار خرامان خرامان سیر کرده می گفتند وبهر کس مهر ومحبت ونوازش فرموده خورسندی می نمودند بهمین طریقه هفت شبانه روز بعیش وخورمی گذراندند مددداد عیش دادند لاکن بهمین هفت شبانه روز بزرگان ولایت وافسران سپاه از خوان بی گران پادشاه عدالت گستر شب وروز طعام تناول

میکردند تااینکه روز هفتم شدبعدازآن بهخلعت‌های فاخره نظامی وملکی سرفراز گردیدند ودعا وفاتحه دربارهٔ پادشاه اسلام پناه نمودند ومرخص شدند .

باب سوم سلطنت بزرگان والاتبار امیرمحمدافضل خان بدستیاری سردار عبدالرحمن خان مشتمل برسه فصل در تاریخ سنهٔ یکهزارودوصدو هشتادوسه هجری تانهایت سنهٔ یکهزار دوصدوهشتادو چهارهجری مدت سلطنت دوسال:

اکنون چون نوبت سلطنت افغانستان بنام نامی سرکار والاتبار رسید وبر تخت عدالت نشست بعدازان جمعی بزرگان واکابر حضور را جمع آورده مجلس بزرگی برپا کردند کنکاش فرمودندومصلحت کردند اول اینکه طریقهٔ سلطنت وحکمرانی بقاعده و قانون که درزمان امیر کبیرجاری بود بهمان منوال باخلق خدارفتار باید کرده وذره تجاوزنباید کرد امروز که بندگان سرکار راخداوندغفارسزاوار تخت کابل داشته سخن سرکار صدق است باید وشاید که بهمان رفتارعمل باید کرد قبل ازاین هرنوع گذشته باشد خواه ظلم خواه عدل گذشته را گذشته محسوب است شما بزرگان امرپادشاه را بامردم فقرای خودبرسانید ودانسته کنید که تمامی فقراء که فرزندان پادشاه هستند گوشزد شوند اکنون سررشتهٔ حضور باتفاق شما بزرگان ومصلحت دید شما ارکان دولت بسته شود تاهرکس باموروخدمات خود بدانند سردار محمد اعظم خان که برادر سرکار والاتبار میباشد بخدمت حضور وصاحب اختیار کل ممالك مامور است وسردار عبدالرحمن خان صاحب اختیار کلی افواج و بمنصب سردار سپه سالار سرفراز است بعدازان هرشخصی رافراخوررتبه ومطابق منزلت خواه ازاقوام سرکار وخواه بزرگان خواه ازهرطایفهٔ که باشند وسزاوار منصب دیدند از حضور سرافراز گردانیدند وطلب و تنخواه برای شان مقرر کردند و مامور بخدمات فرمودند اشخاص نظامی در افواج واشخاص ملکی درملك ازحضور مرخص شدند وبخدمات ماموری خود رفتند چون ازاین امور فارغ شدند وآسوده خاطر گشتند بعدبدولت واقبال برتخت دارالسلطنه شهر کابل برقرار نشستند وچندی بعدازکدورت بسیار داد وعیش وخورمی دادندوبه عیش وعشرت گذرانندوشکریت خداوندی رابزبان جاری داشتند لاکن ازجانب قندهار وحضورسرکارامیر شیر علی خان خوف کلی بخاطر بود یقین داشتند که امروز فردا ازقندهار حرکت خواهند کردند چنانچه یومیه اخبارهای وحشت انگیزمی شنیدندوگاه وبیگاه گوشزد میشدند که امیر شیرعلی خان یك لحظه آسوده خاطر نمی باشدوشب وروز متوجه لشکرگیری بوده خیال دارد که از دولت خداداد انتقام کشند بنا باعث همین خیال سردار سالار سردار عبدالرحمن خان که سخن قندهار ولشکرگیری امیر شیرعلی خان را ازحضور سرکار می‌شنیدند شب وروز به تهیه لشکرداری ولشکرکشی وانجام نظام وامور افواج ظفراثر بوده لحظه تغافل نمیکردند چنانچه درزمان اندك ازجمیع امورات سفر ولشکرکشی آسوده شده آماده کارزار شدند وبحضور بندگان اقدس عرضه‌داشت کردند لاکن سردارسالار اراده آن داشت که زودتر عازم قندهارشوند ودشمن رافرصت پیش دستی ندهند لامعطل بامروفرمان سرکار والاتبار بودند اکنون بندگان اشرف

اقدس را به عیش وعشرت بگذارید وسالار فوج را بسرشته لشکر کشی و انجـام لشکر آماده گی سفر آماده دانید .

(وسه کلمه از بزرگان در بار شنوید سردار محمدشریف خان وسردار ولی محمدخان برادر سردار فیض محمد خان که حاکم کل ترکستان است وسردار محمد اسماعیل وسردار محمد رفیق وبزرگان دیگر که هریك خودرا خان میدانند که گویا سرکار اقدس را این اشخاص بر تخت کابل نشانده باشند وبا وجودی که بحضور سرکار که سزاوار هرگونه عزت هستند و اعتبار کلی دارند بهرحال سخن مختصر بندگان سرکار که ابتدای سلطنت شان بود و دوست از دشمن کمتر فرق می‌شد وبنابران درخلا وملا جویای حرکت شان می‌بودند وچند شخص صادقی را جهت اخبار مامور فرموده بودند تا اینکه اخبار های متواتر از حضور سردار محمد شریف خان و غیره آوردند مقصد آنکه شبها بخلوت صحبت میدارند واز هردر سخن میرانند و سخن می‌گویند چنانچه بسیاری اوقات درضمن صحبت میگویند که پادشاهی را از سرکار امیر شیرعلیخان ما بان گرفتیم وسرکار والا را از قید رها کرده به تخت سلطنت کابل مانشاندیم ظاهر است که درشیخ آباد تدبیر کامل ما بان فایده کرد وسرکار امیرشیرعلی‌خان راشکست فاحش دادا ضافه برانچندین‌خدمتهای بزرگ کردیم که سراسر جان فشانی وسراسر جان بازی بود لاکن از حضور اقدس همچنان که امیدوار بودیم بهمان امیدواری نرسیدیم بلکه عزت سابقه کمتر شده باری چون این خبرها بواسطهٔ شخص صادق بتواتر بحضور سرکار رسید بیشتر امر به تحقیق فرمودند وبهتر وواضح تر شنیدند افضل از اخبار بعضی حرکتهای گستاخانه بحضور بندگان اقدس از او شان صادر می‌شد که کلیه موجب کدورت میگشت ودر کینهٔ دیرینه بحضور اقدس اشرف می‌افزود تازمانی که اخبار قندهار رسید که سرکار امیر شیرعلیخان لشکر های خود را مکمل اسباب ساخته اراده آمدن بجانب کابل دارد. و سردار فتح محمد خان باسه پلتن ویك فوج رساله وشش عراده توپ جلوی ویکهزار سوار ملکی در منزل مقر مامور فرمودند چنانچه سردار مذکور از قندهار حرکت فرموده کوچا کوچ وارد اولنك رباط مقر گردیده سنگرزدند واطراف سنگر را چون سد سکندر مستحکم کردند و انتظار ورود سرکار امیر شیرعلیخان می‌باشند که از قندهار با افواج مکمل برسند بعدآن بقصد انتقام جانب دشمن راهی شوند لهذا ازشنیدن آن که سراسر واقعه جان‌فرسا بود سرکار بلند اقبال وسردار محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان بخلوت نشسته کنگاش کردند که دشمن بسرعت عازم کابل است لازم که باید شمایان افواج ظفر امواج خود را بسرعت آماده کنید وبزودی باید باستقبال دشمن بروید وتقابل شوید ونگذارید که از حدود مقر با ینجانب قدم پیش بگذارد لاکن اول باید علاج دشمن خانگی باید کرد سردار محمد شریف خان برادر اصلی امیر شیرعلی خان و محمد رفیق خان خدمتگار قدیمی سرکار امیر مذکور با امیرشیر علی‌خان چه کردند که بادولت خداداد ما وشما کنند اکنون سردار محمد شریف خان چندان مطاعی نیست وکارش سهل است وبهروقت ممکن

گرفتن دارد ابتدا ازگزندمارکیچه اعنی سردار محمدرفیق‌خان باید نجات داد زیرا که هیچوقت این‌چنین دشمن قوی مغرور دوست دولت خداداد نمیشود سردار عبدالرحمن‌خان بحضور سرکار اقدس عرضه کرد که فرمان سرکار واجب وامر سرکار به‌غلام جان‌نثار فرض و لازم است اما غلام بهمرای سردار محمد رفیق خان عهد نامه کرده ام وقسم بزبان غلام جاری شده ازین رهگذرغلام را اطلاع نداده بمعرفت سردار محمد اعظم‌خان کاکا علاج باید کرد بعدازان سردار محمد اعظم خان که صاحب تدبیر و دور اندیش بودند اطراف کار را بعقل‌کامل ملاحظه فرموده بعد ازان از روی تدبیر سردار محمد اسمعیل خان رابخلوت طلب فرموده اول‌صحبت های پدرانه ونصیحت های مشفقانه نمودند ثانی بیان فرمودند که امیر شیر علی خان با لشکر های فراوان عازم این صوب روان وقبل از خود سردار فتح محمد خان را با لشکر بسیار در حدود مقر اولنگ رباط موضعی است فرستاده اندکه‌سدلشکرظفر اثرکردند اکنون لازم افتاده که بلاتحمل و بلا توقف بندگان ماوسردار سالار لشکر بمثل‌شما ارجمندان بالشکر های آماده وتیار باید باستقبال لشکرقندهار برویم‌ومقابل‌شویم‌تادیده شود که‌ازپرده غیبی چه‌بظهوررمیرسدلاکن فتنه انگیزی وفتنه جوی وحرکات غمازی سردار محمد رفیق خان ظاهر است و همه ماوشما میدانیم وبچشم سرملاحظه میفرمائید چنانچه اسباب انگیزی سابقه مذکور که عالمی را برباد داد خصوص در فتنه انگیزی همچنان شخصی است که سرکار امیر شیر علیخان را بقتل برادرکه بمثل سردار محمد امین خان پدر شما وقتل سردار محمد علی خان که دردولت افغانستان مثال نداشت فریب‌داد تاهردو بازوی سرکار امیرشیرعلیخان‌قطع‌شد ودولت امیر شیر علیخان را بباد داد و جود نمک خوار گی بر باد داد وپاس نمک عمری را بخاطر نگذاشتند معلوم است که این چنین دشمن خانگی رااول علاج باید کردهر چند که خون ریختن آن ناپاک قطرهٔ نیست ودر مقابل خون دوشخص بزرگ بجوی نمی ارزد اما از وجود شوم شامل عالی آرام می شود خصوص افغانستان ازهمه بیشتر احتیاط آنکه امروز روانه‌سفرخیریت اثر میباشیم باید وشاید که از گزند مذکور خود رافارغ ساخته روانه شویم .

مختصر کلام تااینکه مصلحت قرار یافت وسردار محمد اسمعیل خان قتل مذکور را بذمه‌گرفتند وفرصت جستند روزی نماز پیشین که جمع مجلسیان از حضور مرخص شده بمنزل خود رفتند سردار محمد اعظم و سردار محمد اسمعیل خان چنان قراردادند که سردار کلان بحرم سرای خود بروند وسردار محمد اسمعیل خان چند نفر از مردم نظامی که دیو سیرت باشند بگوشهٔ پنهان دارند وشهباز خان راکه در آنوقت جلاد باشی بودند درنزد محمد رفیق خان بفرستند وتکلیف‌آمدن کنند وبا تفاق خود شهباز خان گرفته بیاورند بهر حال شهباز خان از روی تدبیر رقعه حاصل کرده در منزل محمد رفیق خان رفتند ورقعه سردار کلان راکه طلب حضور نوشته بودند بوی دادند وخوانده شد لاکن سردار محمد رفیق خان که سرمایه غمازان وفتنه انگیزان بود

فوراً ازجبین شهباز خان در یافت وخواست که تدبیری بکار برد و نجات حاصل کند اما تقدیر نگذاشت :

فرد

بوقت نفاذ قضا و قدر　　همه زیرکان کور گردند و کر

فرد

هر آتش که دست قضا برفروخت　　همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

باری سردار محمد رفیق خان که راه چاره را مسدود دید ودر تدبیر متفکر ماند ناچار رجوع به شهباز خان کرد وعذر وتضرع نمود و زاری کرد و التماس با مبلغ افزون پیش گرفت اما ممکن نشد ثانی باخوف ورجاء با تفاق شهباز خان روانه شدند تا اینکه به‌بالاحصار رسیدند و در سراچه داخل گردیدند و چشم سردار محمد رفیق خان به‌برادر محمداسمعیل خان افتاد ودر حضور شان دیوسیرتان‌را ملاحظه نمودآنوقت دانست که معامله چیست وبرای چه آورده اند ناچار سکوت ورزید وباحوال پراختلال خود متحیر ماند وبا وجود آن رجوع بالتماس نمود و اظهار فروتنی کرد سردار محمد اسمعیل خان تبسم فرمودند وافراد استاد را بزبان جاری فرمودند بیان کرده اند :

جامه‌اتزین‌خم‌نمی‌آیدبیرون‌هربارسرخ　　رنگ هادارد‌جهان‌مغرور آرایش مباش

باری جلادان بدون تأمل فوراً ریسمان بگردنش انداخته هلاک کردند واز وجود شومش دولت افغانستان را آسوده نمودند خلاصه کلام بعد از قتل سردار محمد رفیق خان احوال سردار محمد شریف خان دیگر گون شدبفکرافتاد ومتفکر شد وفکر کرد که بحضور سرکارامیر شیرعلیخان اصلا ممکن رفتن نیست زیرا بکدام دلیل وبکدام کردار وبکدام رفتار رفته منظور شویم وهر گاه در کابل مانده استقامت کنیم ظاهر است که شب وروز بخوف میگذرد و بکدام امید واری خواهیم گذراند عاقبت رفتن قندهار را بخود مصمم کرده خواست که باتفاق سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد اسمعیل خان خوفیه روانه شوند چنانچه با سردار محمد اسمعیل خان برادر زادهٔ خود خلوت کرده اظهار مطلب کرد سردار محمد اسمعیل خان بادلیل های واضح سخنهای سردار محمد شریف خان را رد کرده درجواب گفت که امیر محمد افضل خان هرگاه بما و شما احسان نکنند امید است که بدی هم نخواهد کرد زیرا که خدمت کردیم و جانفشانی نمودیم لاکن رفتاری و کرداری از ما وشما در بارهٔ امیر شیر علیخان صادر نشده که آرزوی خدمت سرکار شان را بکنیم البته ملاحظه باید کرد وفکر خود را بهر جانب دوانید واطراف کار خود را بعقل دوراندیش نظر افگنده تانی اراده کنید .

بیت

تا نکنی جای قدم استوار　　پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که در آئی نخست　　رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

سردار محمد شریف خان که خیال رفتن و حرکت کردن بجانب سرکار امیر شیر علیخان ندید سکوت ورزید .

ودیگر سخن نکرد ودرظاهر سخن مذکور راقبول کردامادرباطن عزم رفتن رابا خود جزم کرد وخوفیه سردار محمدابراهیم خان رابا خود همراه کرده شب و روز فرصت می جست تااینکه فرصت یافته با چندنفر خدمتگار وسردار محمد ابراهیم خان شبا شب ازشهر کابل برآمده روانه قندهار شدند وبسرعت میراندند ومنزل میزدند تاخود را درا و لنگک رباط مقر بلشکر سردار فتح محمد خان رسانده باسردارمذکور ملاقات کردند گویا بخیال فاسد ازمرگ جستند وبهر حال امیر صاحب تدبیر امیر محمد افضل خان که یومیه ازحرکات شان میدانست واطلاع داشت واما درشان سردار محمد شریف خان مردی نمی دید باك نمی کردندا این بود که صبح آنشب که سردار محمدشریف خان فراری شدند سرکا والااطلاع یافتند خصوص که بعضی ازخدمتگاران صبح آنروز بحضور عرضداشت میکردند بندگان سرکار خنده می نمود و میفرمودند که سرکار اقدس ازرفتن شان خرسند شدم زیرا که امری بود دشوار هر گاه محبوس میکرد بد نام عالم میشدم و مردم میگفتند که بقصد سرکار امیر شیرعلیخان برادر اورا باخدمتهای بزرگ محبوس کردم‌ندلاکن کسی از حقیقت مذکور اطلاع نداشت که باعث چیست و اگرنه یومیه‌از حرکات شان واقف بودم اما میدانستم که‌در شان خود مردی ندارداکنون خوشوقتم که‌بدون از بدنامی از حضور کناره شد و باختیار خود رفت سرکار اقدس آسوده گردید لهذا بعد از فراری سردار محمد شریف خان وقتل محمد رفیق خان خاطر سرکار اقدس والاجمع شده شکر انگی بدرگاه ایزد بیچون بادارسانیدندبعد ازان به‌تهیه لشکر کشی وانجام‌سفر رفتن کوشیدند وبزودی سرشته‌نمودند وبامرسرکار والاتبار سردارمحمداعظم خان‌وسردار عبدالرحمن خان باتوپخانه ولشکر های خونخوار وافواج بیشمار از پلتن ورساله وخاصه دارکه در قلیل زمان مکمل نموده بودند بامر وفرمان سرکار از دارالسلطنه شهر کابل باد بدبه‌و واثاثهٔ بسیار حرکت کرده‌ودر ده بوری که منزلگاه‌اول استفرود آمده خیمه وبارگاه وسرا پرده برپا کردند وسه روزبه‌سبب بعضی‌امور لشکری وانجام‌سفر وشکست‌وریخت افواج توقف نمودند . روز چهارم از حضور بندگان ذوی الاقتداردعا وفاتحه گرفته از منزل ده بوری حرکت فرماشده بجانب قندهاروتقابل‌دشمن روانه‌شدند تااینکه‌وارد غزنین شدند پنجروز دیگر درآنجا بجهت بعضی امور استقامت فرمودند اکنون از سپاهداری وسپاه نوازی ولشکرکشی درسفر شمهٔ ازرفتارو کردار وگفتار سرداروالاتبار سردار عبدالرحمن خان درقید تحریر در آورم زیرا که کمتر لشکرکشی این چنین پیدا شود بلکه‌درکتب ماضی‌به نظر نرسیده گویا پدری استدرنوازش فرزند چنانچه ازابتدای برآمدن سفرتازمان که‌واپس مراجعت میکنندو بمنزلگا خود میرسند درجمیع لشکرازشاه وگداازبزرگ وکوچك افسروسپاهی هرشخصی‌رافراخور رتبه‌ومطابق ومنزلت ازنقدوجنس مخارج یومیه از آرد وبرنج‌وگوسفند الی‌همه میدهند تااینکه تنباکو وچرس وتریاك که بعضی لشکریان گرفتارندو بدون آن زندگی ندارندد‌ر صندوقخانه‌موجود ومهیا دارند

وبمعرفت افسران مقرب پادشاه میدهند تا آسوده خاطر بگذرانند بهمین منوال در باره سپاه نوازش و مهربانی میدارند وخرسندی سپاه را خواهان اضافه بران هر نمازپیشین یا از دیگر بنماز عصر باچند نفر خاصان حضور از بارگاه برآمده بجانب لشکر وسپاه پیاده خرامان خرامان بخیمه گاه اوشان رفته محبت برادرانه کرده سوال میکنند که امشب چگونه طبخ گردید و کی تناول میکنید بلکه بعضی اوقات ازطعام شان خواه خام خواه پخته باشد مهر ومحبت خواهش میکنند وهمانجا بحضور سپاه تناول کرده بخنده میروند وبه بعضی انعام مینمودند مقصد که همچنین رفتار باسپاه میکردند وسپاه را بخود زر خرید مینمودند اکنون سر مطلب باز گردیم روز چهارم از غزنین مکمل ومسلح حرکت فرموده روانه شدند هرچند در غزنین پنجروز امر توقف بود چون خبر دشمن بتواتر رسید روز چهارم حرکت فرما شدند و توقف را جایز ندانستند بهرحال منزل زده وارد مقر شدند چون سردار فتح محمدخان در منزل اولنگ رباط لشکر گاه کرده سنگری بودند بنا بران بمصلحت دید سردار محمد اعظم خان که صاحب تدبیر و دور اندیش بودند بجانب قندهار صلاح ندیدند وفرمودند که هرگاه بجانب قندهار روانه شویم سرکار امیرشیرعلیخان از پیش رود وازدنبال سردار فتح محمدخان حمله ور میشوند ولشکر ظفراثر را مابین میگیرند بهتر انست که فردا درمقابل سردار فتح محمدخان رفته لشکر گاه سازیم وجنگ دراندازیم تاخداوند چیزیکه خواسته باشد بظهور خواهد رسید وسر نوشت ازلی ظاهر خواهد گردید باری چون شب گذشت وفرداشد ازمنزل مقر کوچیده باتوکل خداوند دراولنگ رباط مقابل لشکر فتح محمدخان فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپا کردند یکروز از جانبین توقف شد روز دیگر درمقابل همدیگر نیز توقف کردند باری درمقدمه درکی کرم وزرمت که جنگ شده بود درقید تحریر درآورده بودم که چندین مقدمه های کوچک را داخل کتاب نکرده درفصل قرار نداده بودم چنانچه مقدمهٔ هذانیز درقید فصل نیاورده ازجمله جنگ های ضروری محسوب است ودانسته خرده مندان روزگار نمودم که ایراد نگیرند ودر دایرهٔ محرر کتاب بدنگو پند وسرزنش نه دهند مختصر کلام دوروز درمقابل همدیگر توقف کرده جنگ انداختند • روز سوم ازدو جانب آواز کوس و کرنا بر آمد :

مقدمه اولنگ رباط وشکست لشکر قندهار وفتح کردن افواج کابل

چنانچه بعداز آواز کوس و کرنا ازدوجانب افواج ظفرشکوه درمقدمه جای صف بسته وصف آرائی کرده انتظار فرمان جنگ بودند تا اینکه ازدو طرف حکم جنگ داده شد وجنگ پیوستند وجنگ درانداختند وبضرب توپ وتفنگ زمین معرکه را قیر گون نمودند وزلزله در گنبد دوار افگندند لاکن لشکر قندهار سنگری بودند وازدرون سنگر مقدمه میکردند چنانچه ازطلوع آفتاب تاساعت یازده بجه روز باتوپ وتفنگ پیوسته بود ومردانه میکوشیدند ودلاورانه جنگ میکردند وسرموئی درجنگ تقصیر نمیکردنــد وحملهٔ مردانه می نمودنــد ودرغیرت ومردانگی داد غیرت ومردانگی میدادند اما بطرفین فتح حاصل نشد .

آزبانا حمل ۱۳۳٤

سردار سالار دلاور سردار عبدالرحمن‌خان که‌در جنگ چون شیرشرزه بود ودردلاوری چون رستم زال بعدازان که فتح حاصل نشد تاب وطاقت آن برجگرآن شمشیرزن میدان نبرد باقی نمانده بیاری باری تعالی لشکر ظفر اثررا بالای سنگر حمله ور ساخت وبوجود مبارك با لشکر خود بسنگر دشمن درآمده مدت یکساعت درون سنگر جنگ مردانه کرد وباتیغ وخنجر جگر شکاف با همدیگر درافتادند و از کشته پشته ها ساختند تا آنکه بلشکر قندهار تاب وطاقت باقی نماند وازسنگر برآمده فراری شدند :

قطعه

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ
با قضای ایزدی هیچ اند وهیچ

چون قضا بیرون کند ازچرخ سر
عاقلان گردند جمله کور وکر

ماهیان افتند از دریا برون
دام گیرد مرغ پران را زبون

این قضا بادیست سخت و تندخو
خلق عاجز چون بود درپیش او

خلص کلام لشکر قندهار چنان پراگنده احوال فراری شدند که در سه ساعت آثاری از ایشان سوای کشته وزخمی باقی نماند و الفرار گویان بجانب قندهار روانه شدند ولشکر کابل بافتح وفیروزی سنگر هارا تصرف کردند واردوی سردار فتح محمدخان را به تاراج بردندو بخیمه‌گاه‌خود آسوده وبرقرار نشستند سه روز دیگر توقف شد تامقتولان دفن شدند و زخمی هارا به لشکرگاه آورده و بجراحان قابل سپردند تا معالجه بدارند وباقی شکست وریخت و خیمه وبارگاه سردارفتح‌محمدخان که‌برجاه مانده‌بود به‌تصرف دولت خدا داد درآوردند وبفتح وفیروزی وبدولت واقبال ازجمیع امورات لشکر فارغ شدند وبدرگاه الهی شکر گذار شده سجدۂ شکر بجا آوردند روز دیگر بــه توفیق خداوندی بادل قوی وحوصله شگرف و مردانگی تمام و دلاوری مالا کلام ازمنزل مذکور حرکت فرماشده بجانب‌دشمن‌مرحلهٔ پیماگردیدند و راه مقصدپیش گرفتند یکی دو منزل رفته بودند که‌خبر ورود سرکار امیرشیرعلیخان گوشزد سردار محمد اعظم‌خان وسردار سالار شدچنانچه سرکار امیرشیرعلیخان بادریای لشکردرحدود کلات آمده لشکرگاه ساخته اند و ارادهٔ پیش آمدن بخاطردارند لاکن تلاش سرکار امیرشیرعلیخان اینکه زودتر بلشکر سردار فتح‌محمدخان ملحق شوند که‌جنگ انبوه‌شود:

هرچه دلم خواست نه آن میشود
هرچه خدا خواست همان میشود

باری چون سرکار برگشته اقبال درحدود کلات رسیدند وخیمه‌وبارگاه برپا کردند ساعتی نگذشته بود که شکست سردار فتح محمدخان رسید ازین‌شکست سرکار اشرف بیکباره دل شکسته شدند وغمگین گردیدند چنانچه طاقت حرکت کردن باقینماند و درهمانجا توقف کردند وآماده جنگ شدند وانتظار ورود لشکر دشمن بودند تااینکه افواج ظفر امواج کابل چون سیل بی‌گمان بیك منزل کلات رسیدند روزدیگر ازآنجا حرکت فرما شده درمقابل لشکر قندهار فرود آمدند وبارگاه وسراپرده‌ها برپا کردند وبرقرار نشستند .

فصل اول ـ مقدمه کلات باسر کار امیر شیرعلی خان و شکست لشکر قندهار و تصرف نمودن سردار عبدالرحمن خان قندهار را

اکنون چون شب اول که لشکرهای طرفین مقابل افتاده بودند دست بردی بهمدیگر نکردند و تأمل کردند روز دیگر فلك کج رفتار طبل کج رفتاری را بلند آوازه گردانید و قصد قتل لشکر طرفین کرد چنانچه ازدو جانب افواج خونخوار ولشکر بیشمار کمر بمردی و مردانگی بستند و فوج فوج وارد رزم گاه گردیدند وصفها آراسته کردند و انتظار فرمان بودند تازمانیکه فرمان قدقتل لشکر طرفین آواز بر آمد وتوپهای آتش فشان را آتش دادند وزمین معرکه را ازدود تلخ سیاه وتاریك گردانیدند وجهان را فرو گرفت اضافه بر آن تفنگهای مارتین زلزله درگنبد افلاك انداخت وهزاران پدر بی پسر شد وبداغ فرزند کباب گردیدند وپسران بی پدر شده بداغ یتیمی سوختند گویا فلك کینه جو کینهٔ دیرینه را بنیاد کرد وقصاص ازدود مان ها گرفت وخاندان ها را بسوخت وزمین معرکه را ازخون جوانان لاله گون ساخت وازبدن دلاوران جوی خون جاری کرد وابلیس پلید که سالها بهمین آرزو روزرا بشب میرسانید بمرادخویش واصل شد وازقتل جوانان وکشته شدن دلاوران میبالید ودرزمین وزمان قدقتل مسلمین آواز میکرد واز کردار فلك کج رفتار دست بدست میزد وخرسندی مینمود زیرا که بهرطرف سرهای جوانان ودلاوران چون گوی درمیدان غلطان میدید تااینکه نوبت بشمشیر کین وخنجر جان شکاف رسید وهردولشکر بهم در افتادند ودرقتل وقتال تقصیری نکردند وازکشته پشته ها ساختند گویا ذاتی قاتل همدیگر بودند وقصاص ازهمدیگر می گرفتند ای کاش که با خنجر کین جنگ پیوسته می بود ازیك طرف آوازتوپهای جان سوز وازدیگرطرف تفنگ های مارتین که زمین معرکه را سیاه وتاریك گردانیده گلوله ریزی میکرد گویا از آسمان تگرك می بارید قصه کوتاه بدرجهٔ مقدمه وزد وخورد برپا بود که فلك کج رفتار باهمه کج رفتاری دل بسوخت وملك الموت به فغان آمد واز قتل جوانان داد خواه گشت مختصر کلام مدت شش ساعت در قتل و قتال و کشتن وبستن و فرزندان یتیم شدن وجگر پدران بداغ فرزند کباب شدن گذشت گویا این چنین مقدمه جان گداز کمتر شنیده و بنظر رسیده باشد زیرا که نفسی آرام نبودند ولحظهٔ بی زدوخورد نگذرانیدند تااینکه هاتف غیبی نداء درداد که ای لشکر قندهار وای ستیزه گرافواج بیشمار وای نبردازمایان کارو زار وای شیره مردان نامدار تا کی وتاچند ستیزه میدارید و باتقدیر ازدرستیزه می برایید وفلك کج رفتار رابه کنیه می آرید .

شعر

جنگ و صلح بی محل نایدبکار ... جای گل ، گل باش جای خار، خار

اکنون تن به قضای الهی دردهید و صبرو شکیبائی پیشه کنید وجان باقیمانده را به سلامت برید که فرموده استادست :

شعر

باقضا کارو زار نتوان کرد ... گله ازروز گار نتوان کرد

کردگار هر چه میکند نیکوست ... حکم بر کردگار نتوان کرد

خلص تحریر و بیان تقریر انکه سرکار امیرشیرعلیخان چون لشکر خودرا پراگنده دیده مشاهده کرد ازغضب برآشفت و بدریای حیرت فرورفت چنانچه بدن مبارکشان بلرزه درآمد ومتفکر بهرجانب ظر میکرد وراه چاره را مسدود میدید امامیخواست که خود را بدریای آتش زند شاید گوی مراداز میدان نبرد تواند برد لاکن خدمتگاران صاحب تدبیر که همه جان فشان بحضور بودند وحیات سرکار امیرشیرعلی خان را حیات جان وزندگانی خود میدانستند به حرکت کردن جنگ نمیگذاشتند و بصبرو تحمل تسلی میدادند وتاانکه شکست لشکرقندهار نزدیك شد وسرکار امیرشیرعلی خان که بالای تپه نشسته ملاحظه میفرمودند ازعقب بسیار طاقت تحمل باقی نماند وآشفته حال چون شیرشرزه از جای برجستند وسوار اسپ باد رفتار شدند ودست بشمشیر خود را بقلب لشکردشمن زدندوخدمتگاران حضور وسواران رکابی که چون پروانه بدور آن شهسوار جمع بودند وهمه جان نثار وفدائی برکاب سرکار بلشکر دشمن حمله ورشدند وجنگ درافگندند واز کشته پشته ها ساختند تا زمانیکه بغیرت ومردانگی و باشمشیر کین لشکر کابل راپس کردندوازمیدان نبرد برآوردندوفراری نمودند چنانچه ازحدودلشکرگاه دورساختند گویا ازلشکر کابل اعتباری باقی نماند و شکست فاحش خوردند تا آنکه فلك کج رفتار باوجود کینه خواهی و کج رفتاری ازین دست وبازو واز این غیرت ومردانگی وازین تهور وشجاعت ودلاوری درباره سرکارامیرشیرعلیخان انگشت حیرت بدندان تفکرمیگزیدوهزاران احسن وآفرین میگفت لاکن تقدیر درضد آن سخن میکرد بهر حال تخمیناً یکساعت کامل همچنین باشمشیر بران قتل وقتال نمودند گویاسرکار امیرشیر علی خان یك شیرشرزه بودند که بهرجانب حمله میکردند خلق رابخاك هلاك می افگندندوخدمتگاران نیز پروانه واربدور آن سرکار جمع وحمله مردانه بدشمن بیگانه بحضور سرور فرزانه میکردندتاوقتیکه اطراف سرکارامیرشیرعلی خان ازخدمتگاران جان نثارخالی شدوهمه چون بنات النعش بمیدان جنگ کشته وزخمی افتادند وقلیلی ازبزرگان حضور وانداکی ازسوار رکابی باقی ماندند بندگان سرکار ازملاحظهٔ این احوال متفکر وپراگنده شده وغریق دریای حیرت گشت ودرمابین جنگ جای بحال تباه متحیرانه بهرجانب نگران بودند خدمتگاران حضور که قلیلی باقی مانده بودند وپروانه وار گرد شمع دایره کرده بودند چون احوال را دیگرگون وبخت بد سرکاررا سرنگون دیدند عرضداشت کردند که جان های ماخدمتگاران طفیل سرکاراست خواه امروز خواه دیگروقت چنانچه دیگر خدمتگاران که جان خودرا فدا کردند وبرکاب سرکار جان بازی کردند تاجان دادند اما حیات سرکار آب حیاتی است برای خدمتگاران. امیدواریم که دیگر ترددنکنید وخود را زودتر ازمابین دشمن بدر کنید زیرا که دست ستیزه کوتاه ودشمن قوی گریبان گیر وفرصت اندك، مبادا که قضیه برعکس افتد آنزمان مرگ برای ما خدمتگاران بهتراست از حیاتی که بحضور شما نباشد سرکار دلشکسته ازغضب که درآنوقت بخاطر داشت وازخود بیخودبود اصلا بسخن خدمتگاران ملتفت نشده قصدحمله داشت پنجنفر خدمتگار سرکار اشرف را باختیار خود نمانده از جنگ جای برآوردند وبجانب قندهار با هزاران

غم واندوه روانه شدند و بندگان اقدس را از چنگ دشمن رها کردند لاکن در دلاوری سرکار امیر شیرعلیخان آفرین باید گفت و در مردانگی شان تحسین باید کرد زیرا حمله هائیکه سرکار باغیرت باوجود شریف بلشکر کابل کرد بغیر از نادر که در کتاب جهان کشائی نادری خوانده بودم بدیگر پادشاه گوشزد نشده یقین است که بحملهٔ سرکار هرگاه لشکر ترک و تاجیک میبود و بمثل افراسیاب ترک افسر میداشت طاقت کرده نمیتوانست امّا هزار تحسین و هزار آفرین بمردی و مردانگی و دلاوری و رشادت و شجاعت بندگان عالی سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان باغیرت چنانچه شاعر فرموده .

شعر

از مرگ میندیش و غم رزق مخور ‌ ‌ ‌ ‌ کین هر دو بوقت خویش ناچار رسد

لاکن باوجود فرد استاد جان برای آدمی بسی شیرین است و از جان گذشتن بسی دشوار چنانچه محرر کتاب شش مقدمه را دیده ام و به نفس مقدمه حاضر بودم مختصر کلام مطلب از دست نرود سه خصلت به فضل خداوند بسردار سالار میسر بود که سبب آن نام نیکو دریافت اول داد پرور دگار دوم دعای پدر سوم بفضل خداوند شجاعت ذاتی خصلت چهارم شخص لشکر کشی که خرسندی لشکر را قوت تدبیر میدانست و تدبیر بزرگ بود چنانچه در مقابل حمله سرکار امیر شیرعلیخان طاقت کرده هر حمله سرکار جگر سوخته بغضب می آورد ، سردار عالی دست بشمشیر حمله ور میشد و بمردی جواب میداد و همچنان دشمن قوی را از خود دور میکرد اضافه بران از غیرت و مردانگی لشکر شکست خورده را دوباره بجنگ آورده مقدمه میکرد و دشمن را عقب می نشاند تا خاتمه دشمن را ذلیل ساخت و فراری کرد باری چون لشکر قندهار شکست خورده فراری شدند و لشکر کابل به فتح و فیروزی ظفر یافتند بعد از ان لشکرگاه لشکر قندهار را بتاراج بردند و جیب و دامان را از نقد و جنس پر ساخته و بخیمه گاه خود آرام نشستند و بسرشتهٔ زخمی و مقتولان در مقدمه جای توقف کردند تا مقتولان را دفن کنند و زخمی ها را بجراحان قابل سپرد دارند تا معالجهٔ نمایند و دیگر شکست وریخت لشکر طرفین را جمع آوری بدارند اکنون لشکر کابل را بفتح و فیروزی درحدود کلات بقدمه جای بگزاریــد .

چند کلمه از سرکار امیر شیر علی خان شنو ید

که شکست فاحش یافته جانب قندهار روانه شدند باهزاران غم و اندوه طی مراحل و قطع منازل می نمودند اما سرکار امیر شیرعلیخان بدرجهٔ غضبناک بودند و چین در جبین انداخته رفتار می کردند که با احدی طاقت سخن کردن نبود و بندگان سرکار هم با احدی تکلم نمیکردند کلیه غمگینی سرکار از باعث پنج نفر خدمت گاران حضور بود که همه جانهای خودرا فدای رکاب سرکار نموده بحضور بادار جان دادند زیراکه عمری بخدمت سرکار در کمال نمک حلالی و راستی خدمت کرده گویا برادر بلکه بازو شمرده میشدند کدورت سرکار ازین سبب بود و اگر نه برباد شدن تخت و دولت را ذرهٔ بخاطر فیض مظاهــر نیاورده باک نداشتند و در خصوص خرابی سلطنت از درگاه خداوند امیدوار بودند و بارها بـزبان جاری میکردند که تا جان در تن و رمق در بدن دارند دست از مقدمه برنمیدارند و جنگ و جــدل

میکنم یا خداوند فتح حاصل میکند و باز بسلطنت میرسم و یا جان را بسر اینکار می بازم و بخداوند میسپارم. مختصر کلام حق بجانب امیر شیرعلیخان دلشکسته بود که باید از داغ خدمتگاران خفه میشد زیرا که هریك از آنها رفیق وهمدم و مونس سرکار بودند باری بعداز فرارشدن منزل بمنزل نزول اجلال میفرمودند تااینکه در منزل خیل آخند رسیدند سرکار والا چنانچه که خفه بودند همچنان ازطول سفر وتردد جنگ ذله شده بودند که طاقت حرکت باقی نمانده بود از اسپ کوه پیکر فرود آمده ساعتی متفکر بگوشهٔ درختی استراحت فرمودند وخواستند که قدری راحت کنند وازنجراه برآسایند سردارمحمد شریف خان که ازمقدمه اولنگ رباط باتفاق سردار فتح محمد خان باردوی سرکار امیر شیرعلیخان آمده حضور داشتند لاکن بندگان سرکار تاهمان یوم باسردار محمد شریف خان ملاقات نکرده تکلم نفرموده بودند واصلا بحضور نخواسته کم التفاتی می نمودند سردار مذکور که سرکار والا را دلگیر و پریشان دیدند محبت برادری طاقت نیاورده بحضور آمدند وسلام کردند ولحظهٔ تحمل نمودند درثانی عرضداشت کردند که بنده نواز اخدا نخواهد که زمانی خاطرعاطر بندگان اقدس کدورت ورزد درقندهارازدولت خدا داد سرکار دوازده لك روپیه پخته کابلی موجود دارم فدای قدم مبارك باشد برسیدن قندهار بحضورانور آورده تسلیم کارگزار میدارم تافوراً باردیگر آماده کار وزار شده انجام لشکر درست گردد ودوباره بقصد انتقام ازدشمن بزودی حرکت فرمایند لاکن خداوند غباری ازباعث امور دنیوی بخاطر عاطر نرساند لهذا چون عرضداشت سردار محمد شریف خان تمام شد وسرکار اقدس شنیدند از غضب استراحت را بزحمت مبدل کرده از جای جستند ونشستند زیرا که سرکار اشرف پادشاه غیورشجاعت پیشه بودند طاقت این چنین سخنهارا نمی آوردند بقهروغضب فرمودند که شاید بخاطر شمارسیده باشد که از رهگذر دولت وبرباد شدن سلطنت خاطر اشرف بندگان اقدس دلگیر است ویابندگان سرکار کم دولت شده باشد غلط قیاس کردید وبیجا ره فکر نمودید از قتل خدمتگاران خود که همه بمنزله برادر وبازوی سرکاربودند خفه میباشم که هریك ازآنها جان فدا بودندو بحضور سرکارجان نثار کردند وعمری بحضورسرکار گذرانده وبخدمت گزاری وراستی صرف عمرخود کرده بودند وسرموئی درصداقت شان خلل پذیر نشده بود ایکاش بمثل شما برادر دشمن هزار کشته میشدید ویك ازآنها تلف نمی شدند شمااسم برادری دارید وخود را برادر مینامید لاکن برادری شماظاهر است که دوبازوی مراقطع کردید دولت سرکاررا بر باددادید وبدشمن سرکارپیوند دادید تازمانیکه حاصل خودراندیدید ناچار بحضور سرکار آمدید هنوز همزبان گویا وچشم بینا دارید چراشرم نمیدارید وخجالت نمیکشید که بحضور آمده سخن میکنید واظهار فروتنی میداریدحال هم اقبال شما بلندی کرد که با ارجمندی سردار فتح محمد خان ملاقات کردید وارجمندی را واسطه بخود گردا نیدید والاقسم بذات خداوند است که هرگاه بدیگر واسطه می آمدید بمجرد یکه چشم سرکار می افتاد وشمارا میدید بغیرازقتل دیگر چیزی ازحضور نمیدیدید باری بعد از فرمان سرکار که بغیض با سردار محمد شریف خان خطاب کرد ثانی صفدر علیخان که

خزانه دار بود بحضور طلب کرده امر کردند که سناج جواهر را حاضر کنید وقتیکه سناج بحضور آورده شد وخالی کردند گویا زمین خیل آخند را جلوه گرو سبز ومنور ساخته تخمینا یك سیر وزن جواهرات میشدوهردانه آن مثلاً خراج مملکت بشمار می آمدومحسوب میگردید بعدازان بامر سر کار برداشتند ثانی سر کاردل آزرده از بغل مبارك خود خریطهٔ چرمی بر آوردند وبزمین ریختند زمین را گویا شعله ور ساختند چنانچه جواهرات سناج درمقابل یك دانه این قربی وقیمتی نداشت وازقیمت یکدانهٔ آن صرافان بزرگ عاجز وقاصر بودند خلاصه کلام چون دانه هارا از حضور برداشتند بعد ازآن سر کار امیرشیر علیخان ازروی غضب سردار محمدشریف خان رابد گفتند ونفرین کردند وسرزنش دادندوبار دیگر قسم یاد کردند که هروقت سردار محمد شریف خان بحضور می آمد میخواهم که خون برادر وفرزند خودرا ازوی بستانم اضافه براین بادی دولت وخرابی سلطنت ودربدری سر کار وشکست پی درپی حملهرا ازغمازی وفتنه انگیزی مذکور میدانم زیرا که جمیع این همه خون ریزی وشکست وقتل عالم ازفتنه انگیزی سردار محمدشریف خان است اکنون سخن بموقع اتفاق افتاد چنانچه قبل ازین درمقدمه شیخ آباد شمهٔ تحریر نموده بودم درینوقت نیز قدری ازرویداد آن قلمی دارم تاسخاوت جبلی و لك بخشی بندگان سر کار ظاهر و هویدا وروشن گردد باری شب شیخ آباد که صبح آن مقدمه برپاشد سر کار والا تبار یکدانه زمردی داشت که بقدر تخم مرغ درنزد خزانه دار حسین علیخان بود همان شب بحضور طلب کرد خزانه دار بحضور آورد تسلیم کرد ورفت ویقین کرد خزانه دار که بندگان سر کار در نزد خود نگاه میدارد این بود که زمرد دربغل متکا ماند وسر کار والا تبار فراموش کرده صبح آن مقدمه شد وبسر کار شکست افتاد وزمرد در زمین شیخ آباد فراموش شده ماند درین فرصت که جواهرات منظور شد بعدازان بندگان سر کار زمرد را ازصفدرعلیخان برادر ناظر حسین علیخان که حضور داشت طلب کرد زیرا که خزینه دار درمقدمه شیخ آباد محبوس شده بود صفدر علیخان عرضداشت کرد که فدایت گردم زمرد تسلیم خود سر کار ساخت درشب شیخ آباد خزینه دار بحضور آورده سپرده است سر کار اقدس فرمودند که راست عرض کردید لاکن بعد از ملاحظه واپس بخزینه دار سپرده شد چنانچه حال بحضور سر کار واپس دادن زمرد روشن است مختصر کلام زمرد مابین خزینه دار وسر کار مفقود شد اماعقیدهٔ سر کار در تسلیم کردن زمرد بخزینه دار کامل بود ویقین سر کار لاکلام حاصل که زمرد نزد خزینه دار میباشد وهردو برادر باتفاق پنهان نموده اند لاکن ازسخاوت جبلی که در ذات سر کار وصفات دائمی که درسرشت بندگان اقدس بود دیگر بزبان مبارك جاری نفرمودند واظهار نکردند مگر گاگاهی بخاطر اقدس میرسید وبدل میگذرانید که حسین علیخان خزانه دار قدیمی خدمتگار و نمك حلال وجان فشان چرازمرد را پنهان کرده باشد وپاس خدمت های خودرا که عمری نموده بود بجا نیاورد البته صاحب دولت شدن آنها فخرحضور سر کار است لاکن نه باین طریق

فــــرد

کسانی که بدرا پسندیده انــد ندانم زنیکی چه بد دیده انــد

بهر حال اما بندگان اشرف پاس خدمت‌های اوشان را به خاطر داشته در ظاهر لب نمیکشادند باوجودیکه فتنه انگیزان دایم غمازی می کردند وسخن چینی می نمودند ومی خواستند که خدمت گارا بحضور بادار نمک حرام قرار بدهند وبادار را از خدمت گار آزرده خاطر سازند اما بندگان اشرف تبسم فرموده ومی خندیدند ومانع می شدند وسر زنش میکردند وبعدازاین مرحمت می نمودند که خدمت گار را لازم نیست که شکایت خدمت گار دیگر را بحضور بادار بدارند اضافه بر آن باصفدرعلی خان خزینه دار که برادر ناظر حسین علیخان بودند شب و روز محبت می کردند وازسابق بیشتر نوازش می فرمودند و تسلی میدادند که دولت سرکار تباه شد وکرورها دولت بر باد رفت درضمن این قدر دولت عظیم هر گاه یك دانه زمرد بر باد شد چه ضرر دارد سلامتی سربندگان اقدس باشد شما اززمانیکه خورد سال بودید تا حال خدمت کردید وجان فشانی نمودید خاتمه برادر شما حسین علی خان بدست دشمن افتاد امیدزندگانی ندارد یکدانه زمرد که عبارت ازمبلغی باشد چه لازم که باعث آن خفه شوید دیگر حرف زمرد بخاطر نگذرانید زیرا که به خاطر بندگان سرکار نمی رسد لهذا باوجودیکه سرکار تسلی دادند وغلام نوازی کردند اما صفدرعلی خان شب وروز بهخجالت می گذراند ودایم به خداوند التجا می کرد وازدرگاه الهی سخن زمرد را آشکار می خواست زیرا که در وجود پاك ونمك حلال وخدمت گار صادق بودند تااینکه خداوند عالم صبرشان را سرور کرد وزمرد اززمین شیخ آباد برآمد وبمعرفت یك نفر دهقان صاحب زمین بواسطهٔ حاکم غزنین بحضور سرکار اشرف رسید وخزانه دار که صفدرعلی خان وناظر حسین علی خان باشند ازعیب پاك شدند وازخجالت برآمدند و درنمك حلالی وراستی و صداقت شان افزوده شد انشا الله وتعالی بقیه دارد باقی مانده حکایت زمرد را درموقع یافتن وبحضورسرکار رسیدن تحریر میدارم اکنون سرمطلب باز گردیم واز اصل مدعا سخن سازیم چون سرکار امیر شیرعلی خان ازگفتگوی جوا هرات و سر زنش سردار محمد شریف خان فارغ شدند ساعتی راحت نمودند وآسوده شدند بعدازآن به ارادهٔ خداوندی ازخیل آخند سوار اسپ بادرفتار شده به جانب قندهار رهسپار گردیدند تااینکه روزسوم باوجود شکست وپراگندگی بسیار بادل قوی وحوصله شگرف وغیرت و مردانگی وارد شهر قندهار شده بدولت واقبال داخل ارگ بالاحصار شده بر تخت احمدشاهی نشستند وبدرگاه خداوند شکرگذار شدند بعدازآن مردم قندهار خیل خیل طایفه بطایفه اصناف اصناف اعزه و اشراف خورد وبزرگ بحضور آمده سلام می کردند وازحضور نوازش ومهربانی دیده و محبت پدرانه وتسلی جداگانه میدادند ومرخص میشدند چند روزی بهمین منوال گزارش یافت وازذلگی سفر هم برآمدند و آسوده شده خاطر جمع حاصل کردند بعد پنج نفر بزرگان حضوروار کان دولت را بحضورطلب کرده مصلحت نمودند که دشمن قوی نزدیك وگلوگیر و عنقریب میرسد امروز برای سرکار ازانجام لشکر گیری ولشکر کشی چیزی باقی نمانده هرگاه بخواهیم که لشکری بسازیم وتوپ وتوپخانه را سرشته کنیم وشکست وریخت لشکررا انجام بدهیم کجا فرصت باقی است اقلاشش ماه مهلت می خواهد که تااندك

لشکری انجام داده سرشته وآماده کنیم پس بهتر است که از قندهار بگذریم وبجانب فراه وهرات روانه شویم الحمد لله والمنه هجوم لشکر درهرات آماده وتیار داریم بعد از آنکه وارد شده یم بخاطر جمع وآسودگی تدارك لشکر وسرشته لشکرکشی کنیم زیرا که ملك خودسرکار ودست دشمن کوتاه است بعد از انجام امیدوارم که بالای دشمن حرکت کنیم وتقابل ورزیم تاخداوند چیزیکه خواسته باشد بظهور برساند لاکن بندگان سرکار تاجان درتن دارم ورمق در بدن دارم ترك این کار نخواهم کرد ودشمن را آسوده نخواهم گذاشت اکنون دربن خصوص شمایان که فرزند وبازوی سرکار وشریك اقدس می باشید چه رای میزنید وچه مصلحت میدهید بحضور عرضداشت کنید بعد از فرمان سرکار ارکان دولت وبزرگان حضور باتفاق متفق الکلمه بعرض اقدس رسانیدند که فرمان سرکار وامر امر اقدس است وازین بهتر مصلحت نیست وسراسر صواب است وبغیر ازاین دیگر علاج نیست وبهتر ازاین به تصور نمی آید که غلامان عرضداشت بداریم مختصر کلام بعد ازبیان خدمتگاران ارادهٔ سفر خیریت اثر بجانب هرات نمودند لاکن درجمیع این رویداد ومجلس های کنکاش سردار محمد شریف خان داخل نبودند بلکه بندگان سرکار از حضور مانع فرموده بودند بهرحال سخن مختصر تا اینکه سرکار شیردل وشجاع دربین سه روز تهیه وتدارك نموده چیزیکه لازمه حضور داشت از جزئی وکلی انجام کرده وسرشته نمودند بعد از قندهار روا گذار شده به توکل کردگار بادل قوی وغیرت ودلاوری بجانب گرشك وفراه مراجعت کردند منزل ومراحل طی کرده داخل گرشك وبعد از روزی چند درفراه رسیدند استقامت فرمودند وباندك روز سرشتهٔ گرشك وفراه خودرا آسوده ساخته بجانب هرات رهسپار شدند تا اینکه مع الخیر والعافیه وارد هرات گردیده بر تخت دارالسلطنه هرات برقرار نشستند وتن به رضای خداوند دادند سردار محمد یعقوب خان که حاکم هرات بودند وفرامرز خان سپاه سالار که مامور خدمت هرات بودند کمر به خدمت بندگان اقدس بسته شب وروز بخدمت گذاری وجان فشانی خدمت می کردند وبامر سرکار والاتبار به تهیه وتدارك لشکر گیری شدند اضافه بر آن لشکر جدید هم از هر طایفه می گرفتند وداخل لشکر کهنه گی میکردند ودر گرفتن لشکر وانجام سفر وتهیه وتدارك مقدمه بادشمن خود تلاش بسیار داشتند چنانچه شب وروز آرام وقرار نداشتند اکنون سرکار امیر شیرعلی خان رادرهرات بر تخت سلطنت آسوده ومتوجه لشکر گیری بگذاریم تاسرداستان شان رسیدند چند کلمه ازرویداد لشکر کابل وگذارشات قندهار شنوید .

ابتدا ازسردار محمد شریف خان تحریر کرده سر سخن باز کردیم شاعر فرموده :

توچاهی کنده ئی دراصل که خلق را دراندازی
نمی ترسی ازان روزی که خودرا درمیان بینی

مصدقات این مقال حکایت سردار محمد شریف خان که از فتنه انگیزی مذکور عالمی خراب شد وسلطنت بزرگی برباد رفت چنانچه قبل ازین بچند درجه درقید تحریر در آمده داخل کتاب گردید اکنون فرستی که سردار محمد رفیق خان مقتول شد سردار محمد شریف خان مابین خوف ورجاء درماند تابه اتفاق سردار محمد ابراهیم خان درلشکر سردار فتح محمدخان رفت وبعدازشکست سردار فتح محمدخان بلشکر امیر شیرعلی خان رسید ازان سبب که بحضور سرکار شرمنده وخجل بود وعزت درحضور اقدس ندید بلکه ازحضور مانع شد ثانی بخود ملاحظه کرد که اصلا سرکار امیر شیرعلی خان التفاتی نکرده ومنظور نظر نداشت بلکه دشمن پنداشت، لاچار بر کاب امیر شیرعلی خان بجانب هرات نرفته درقندهار توقف کرد وعریضهٔ عذر آمیز ازباعث گناه خود وروپدادرفتن امیرشیرعلی خان را ازقندهار درعریضه درج کرده وبه حضور سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان فرستاد وخودمذکور درقندهار توقف داشت، سردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان سالار لشکر که بعد ازفتح درحدود کلات توقف داشتند وسرشته شکست وریخت لشکررا انجام میدادند تااینکه ازجمیع کارات لشکر ظفر اثر ولشکر شکست خوردهٔ قندهار آسوده شدند بعد به توکل خداوند بجانب قندهار روانه گردیدند یك منزل حرکت فرموده بودند که عریضهٔ سردار محمدشریف خان رسید وازنظر گذارش یافت بعدازان بدولت واقبال منزل بهمنزل حرکت فرماشده واردشهر قندهار شدندوبه تخت دارائی وسلطنت قندهار برنشستندامابخاطر داشتندوبخاطر می گذرانیدند که درقندهارسررشته وسامان لشکرهای خودرا فوری نموده بعدازنوروزعالم افروز بجانب هرات سفر کنندشاید که به فضل خداوند یکباره سلطنت افغانستان را تصرف دارند چنانچه شب وروز فکر بندگان سردار سالار همین بود ومتوجه لشکر انجام اسانهٔ دولت خداداد بودند وسعی وکوشش می نمودند وتلاش بسیار می کردند اما شاعری گوید :

چو رفته به تقدیر دگرگون نشود
یك ذره ازانچه هست افزون نشود
هان تاجگر خویش زغم خون نکنید
کز خوردن غم بجز جگر خون نشود

اکنون سردار کلان سردار محمد اعظم خان وسردار سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان رادرقندهار بسررشته لشکر گیری وتدارك سفر خیریت اثربجانب هرات بگذاریدتاچندی برتخت احمدشاهی برقرار نشسته متوجه امور لشکری باشند ودادعیش وعشرت بدهند، چند کلمه سخن ازواقعات وگذارشات دارالسلطنه کابل واز غداری زمانهٔ غدار وکج رفتاری فلك کج رفتار شنوید؛ زیرا فلك کینه جو همیشه درخطهٔ پاك افغانستان طبل کج رفتاری بصدا درآورده چندین هزار دلاوران نبردپیشه وشجاعان شیر پیشه را بخاك وخون آغشته نموده وهزاران ماه رویان دلپذیر ومهوشان عنبربوی بی نظیررا اثرپنجهٔ خانمانسوز گردانیده ولباس ماتم وقرین غم بهماتم نشانده وهزاران کودك بلهزار شیرخواره را درگهواره بداغ یتیمی سوخته ولباس بی پدری برای شان دوخته وبقامت شان پوشانیده

وهزاران پدر مهربان را که سال های دراز فرزند را بخون جگر پرورده کرده عاقبت به آتش فراق سوخته وداغ بدل گذاشته چنانچه بسال های دراز فراموش نشود هنوز کینهٔ فلك کینه جوازخطهٔ خاك افغانستان تمام نشده ودوباره طبل کج رفتاری می نوازد وکمرانتقام بکین خون جوانان بر بسته می دارد وطبل کج رفتاری را بلند آوازه می گرداند ومی خواهد که باز سلسله های قدیم را برباد دهد وچندین دودمان هارا دود ازنهاد برآورد واسیر پنجهٔ بلا سازد ای دل از کج رفتاری فلك بی بنیاد ندانم که خطهٔ پاك افغانستان با فلك بهانه جو چه ستم رسانیده که این قدر انتقام می کشد وهنوز به آرزوی خود نمی رسد وبه مراد خویش واصل نمی شود وبجانب قتل دامن به کمر برزده واز هرگوشه و کنار غوغا می اندازد وفغان بر می خیزاند وغلغله می کند وفی مابین افغانستان مقدمه برپا می کند وجنگ پیوست می سازد وچنانچه درین باب شاعر می گوید :

اگر شکایت گویم ز چرخ نیست صواب
وگر عتاب کنم بافلك چه سود عتاب
چنانچه خیمهٔ نیلو فری مرا بشکست
شکسته بادش میخ و گسسته باد طناب

و شاعر دیگر فرموده :

شرح این هجران و این سو ز جگر
این زمان بگذار تاوقت دگر

اکنون مصداقات این مقال وبیان این شورش و غو غا در خطهٔ افغانستان آنکه قبل ازین چقدر از قتل وقتال تحریر شده بود وحال نیز قلم دوزبان رجوع به تحریر شورش نمود وار شورش تقریر می سازد بلکه تاختم کتاب قلم سخن ازشورش بخاطر دارد وبیان ازشورش خواهد بود چنانچه سابق براین ارعهدنامهٔ سردار فیض محمد خان وسردار عالی سردار عبدالرحمن خان در قید قلم درآورده بودم که بشرایط سلطنت افغانستان بتصرف درآمد حکومت ترکستان باختیار سردار فیض محمد خان باشد وسردار فیض محمد خان بقرار سابقه امر ونهی خودرا بحضور سرکار ارسال ومرسوم بدارد ودر این وقت که به فضل خداوند پایتخت کابل به تصرف امیر محمد افضل خان درآمد وپادشاه افغانستان شد وکارکنان هرولایت را لازم به فرمان برداری کنند وتابع امرونهی ظاهری پادشاه باشند وفرمان پادشاه را جایز شمرند وبقرار قاعده وقانون مالیات بدهند و دایم رویداد ولایت را بحضور پادشاه بفرستند وتجاوز ندارند لاکن سردار فیض محمد خان با وجود عهدنامه ازین رفتاربری بوده خودرا صاحب سریر ترکستان می دانست وپادشاه افغانستان را منظور نمی کرد چنانچه هرسال تا رتقی که گویا مأمور بود به حضور نمی فرستادهرگاه ازحضورپادشاه فرمان می شد وجزئی خدمتی می فرمودند تأخیرمی کرد وبه عمل نمی آورد بلکه گاه گاه برملا وخفا درخلوت ومجالس اظهارمیداشت که ازطفیل دولت وغیرت وتردد من که کمر سردار عبدالرحمن خان را بستم افغانستان بتصرف سرکارامیرمحمد افضل خان

در آمد وپادشاه شدند واز حبس رها گردیدند وبارها به تکرار همین فقره را بزبان جاری می کرد ومنت می گذاشت وبه کردارخود فخر می‌نمود ومباهات می کرد وباك ازشهرت نمی‌کرد ازان گذشته سردارولی محمد خان برادربزرگ سردارفیض محمدخان که درکابل بحضور بندگان سرکار باقرب ومنزلت بسیار بود این هم برفتار برادر دیده رفتار می کرد ودرخلاء وملاء سخن های کم وزیاد که سراسر باعث رو ز گشتگی برای شان بود اظهارمی کرد ومی گفت وباك نداشت باوجودیکه یومیه اخبار مذکور به حضور بندگان اقدس می رسید وسرکاراشرف بخاطرنگرفته درصبر و تحمل می افزودند تااینکه بی‌باکی وسخن کردن سردار محمد ولی خان گوشزد سخن چینان وفتنه انگیزان گردید ویومیه بحضور سرکار والا تبار رفته عرض داشت می کردند وخاطرخطیر سرکاراقدس را متوحش می‌نمودند اضافه برآن اخبار کدورت آمیزمکرر از ترکستان می رسید ودرکدورت سردار فیض محمد خان می افزود تاروزی اتفاق افتاد ویك خط به مهر سردار ولی محمد خان ازبین راه ترکستان بدست آمد ومنظور حضور بندگان اشرف شد واز نظر گذارش یافت وسخن‌های خوف ورجاء وبیان های ترس وبیم درخط مذکور درج بود که از حضور سرکار برای برادر خود سردارفیض محمد خان نوشته بود واز حضور اقدس برادرخودرا ناامید گردانیده خوف زیادی نشان داده بود گویاسرکار والا عنقریب ترکستان را باید ازسردارفیض‌محمد خان بگیرد بلکه سردار مذکور را از حکومت ترکستان عزل کرده هرگاه ممکن شود وعلاج پذیرد محبوس کابل‌سازد بلکه در کاغذ ارسالی خود تقریر نموده بود که متوجه احوال خود شده به لشکر حضور خود پرداخت دارید تا دروقت کاربرا گنده وپریشان نشوید ودرنزد دشمن قوی ضعیف نگردید لذاچون بندگان اقدس‌ازخط فتنه انگیزسردار ولی محمد خان سراسر اطلاع یافت غضب بوطبیعت اقدس اشرف استیلا یافت و طاقت تحمل باقی نمانده سردار ولی محمد خان را بحضور طلب کرده فرصتی که جمیع بزرگان دربار در مجلس حضورد داشتند خط مذکور را نشان دادند وامر فرمودند که جواب خط خودرابه حضور مجلس به سرکار اقدس بگوئید وفقرجاتی که شکایت کرده بد یك یك ظاهر کنید تابزرگان حضور درحق وباطل آن سخن براستی کنند وازحق نگذرندوملاحظهٔ حضوررا نکنندوآن چیزی که‌حق باشد بگویندوبیان براستی بدارند . باری سردارولی محمد خان که‌خطاکار وگناه‌کاربود وتحریر خط مذکورسراسر برخلاف حق‌وجملهٔ فتنه انگیزی بودوجوابی نداشت سکوت ورزید وسر بزیر افگند .

استاد می گوید :

«چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی »

ودیگری می فرماید :

سخن سنجیده گوی تادوست رادشمن نگردانی
بـه حرف بی تأمل آشنا بیگانه می گردد

استاد ثالث بیان می نماید :

تا نکنی جای قدم استوار — پای منه در طلب هیچکار

باهمه کاری که درآئی نخست — رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

مختصر کلام بالا جواب شدن وسکوت ورزیدن وسر بزیر افگندن بعد ازان بندگان اقدس از بزرگان حضور سوال کردند که سزاوار شخص مکار وفتنه انگیز وکذاب چیست ؟؟ خصوص شخصی که بزرگ وپادشاه زاده باشدوازبزرگی ونام ونشان خود خجالت نکشد ودولتی را بغمازی خراب کند وبرباد بدهد وعالمی را تباه گرداند شما که حضور دارید ازروی حق وراستی بدون کذب دربارهٔ اوچه حکم می کنیدوسزاوارچهٔ او نه تعدی می بینید جمله باتفاق عرضداشت کردند کهاین چنین شخص بندهٔ ناشکر است واز درگاه خداوند غافل افتاده است . سزاوار این کس غل وزنجیر است تاعبرت دیگران شود بعد بندگان اشرف ازروی غضب سردار ولی محمد خان را محبوس فرمودند وازفتنه انگیزی مذکور فارغ شدند بعد ازان سرکار والا تبار از روی فکر وتدبیر دانستند که معاملهٔ ترکستان و کابل بر هم خورد ودوستی بدشمنی مبدل گردید ورشتهٔ که پیوند شده بود از کرداربد سردار ولی محمدخان بگسلید وخرابی دست داد . حال باید وشاید که بندگان سرکار علاج کار را پیش گیرد وتدارك این واقعه را سررشته بدارد زیرا که ازمحبوس شدن سردار ولی محمدخان البته سردار فیض محمد خان یورش سر داده ورجوع بخرابی می کنند . بهتر آنست کهزودتر لشکری بفرستیم وسرحدات را محکم بداریم چنانچه شش هزار لشکر مکمل الاسباب ازسوار وپیاده باهشت عراده توپ بهسر کردگی سردار محمدسرور خان وجرنیل شیخ میر خان ودیگر افسران جنگ دیده بجانب ترکستان فرستادند وامر کردند که تاسرحدات خود رفته استقامت کنید و سرحدات خودرا بخوبی باخبری وبه هوشیاری شب وروز نگهداری کنیدویومیه اخبارات ترکستان را دانسته شوید وبی کم وکاست بحضور بندگان اقدس عریضه بدارید لهذا بعدازفرمان پادشاه رعیت پرور سردار محمدسرور خان حسب الامر سرکار باافواج خونخوار ولشکر بیشمار از دارالسلطنهٔ کابل حرکت فرما شده منزل و مراحل طی فرموده بلا توقف درحدود آب کلید رسیده خیمه وبارگاه وسرا پرده برپا کردند بعد ازان متوجه ترکستان وسرحدات آن وحضور سردار فیض محمدخان شدند چنانچه قبل آدمان هشیار و کاردان به جهة رویداد ترکستان فرستاده بودند . درین وقت که وارد آب کلید شدند خبر داران مامور خبرآوردند که سردار فیض محمدخان قبل ازین بهچند روز لشکر جای خودرادرحدود آب کلید فرستاده آماده وتیار می باشند وسهمنزل از حدود ترکستان پیشتر تجاوز کرده درسرحدات کابل کهدخل بهجمع وخرج ترکستان نداشت وارد شده منزل کرده اند.مختصر کلام لشکر کابل ولشکر ترکستان درمقابل همدگر افتادند ، وشب ها هردو جانب گزمه بسرآورده متوجه لشکرگاه خود بودند تا دشمن گزندی نرساند ودستبرد نکند چنانچه یك هفته بههمین منوال گذارش یافت لاکن سردار امیر محمد افضل خان مکرر بهجهة سردار محمدسرورخان فرمان می فرستاد وازجنگ منع می کردومی نوشت کهخود داری کنید ورجوع به جنگ

ندارید تاوقتیکه دشمن شمارا لاچار سازد وعرصه را برشما تنگ گرداند بعد ازان اختیار جنگ با شماست به هر حال یومیه متوجه لشکر طرفین بودند وخود داری می‌کردند لاکن لشکر ترکستان یومیه مایل به‌جنگ بودندولشکر آرائی کرده‌رجوع به‌مقدمه می‌نمودند لشکر کابل خصوص جرنیل شیخ میرخان که جنگ دیده وجنگ آزموده بودند درصبر و تحمل می افزودند وتدبیرمی کردند ومی‌خواستندکه دشمن رابه‌تدبیر زبون‌سازند وبه‌لشکر دشمن گلوگیر شکست اندازند امالشکر ترکستان فرصت نمی‌داد وهرروزه اطراف لشکر کابل‌را چپاول می‌زد تااینکه یك هفته در مقابل همدیگر گذارش‌یافت ولشکر کابل به‌تنگ آمده ورجوع به‌مقدمه کردند .

فصل دوم مقدمهٔ آب کلید که‌ما بین راه
کابل و ترکستان است وشکست لشکر کابل
وفتح لشکر ترکستان

لهذابعد ازان که‌لشکر طرفین آمادهٔ کارزار شدند مقدمه‌را باخود مصمم گردانیدند وکمربه مردانگی بستندوبه میدان‌جنگ رفته‌صفوف راست کردند وانتظار فرمان بودند تااینکه ازهر دو جانب صدای ترم وکرنا برآمد وفلك کینه خواه وفتنه انگیزرا روزی خوشی‌دست دادوبه خورسندی تمام آوازداد فدقتل مسلمین این بود که صدای رعد آسای برق‌نمای توپ‌های آتش‌فشان زلزله‌در گنبد دوارانداخت وتفنگ‌های مارتین خانمانسوز زمین‌معرکه‌را به‌جنبش افگند چنانچه زمین‌معرکه ونبردگاه ازدودتوپ وتفنگ چون‌شب ظلمانی سیاه‌وتاریك گردیده‌بود که‌دوست ازدشمن شناخته نمی‌شد باوجود آن زمین جنگ جاومیدان رزم‌گاه ازخون بدن‌دلاوران چون‌جوی چه‌هر جانب روان‌و سرهای جوانان‌از ضرب دست یلان باضرب شمشیر بران چون گوی در میدان به‌هر طرف روان می‌بود واز خون جوانان وبدن دلاوران جمیع جنگ جاه باخاك آغشته ویکسان شده بود مدعا آنکه‌لشکر طرفین‌وافواج جانبین‌داد مردانگی دادندو درغیرت ومردانگی کمی‌و کوتاهی نکردند ودر قتل وقتال بسیار سرموی تقصیرنه نمودند وازکشته پشته‌ها ساختند و میدان جنگ‌رامملو ازکشته وزخمی نمودند وهزاران پدررابی فرزند وفرزندان را بی‌پدر کرده بداغ یتیمی سوختند وچندین عیال‌و اطفال‌را درجرگه یتیمان وبی‌کسان ماندند وهنوز دست ازقتل بازنمی‌دارند تافرصتی که طرفین ازقوت دست‌وبازو افتادند ودرمیدان جنگ متفکر به‌حال‌خود درماندند . نه‌دست ستیزونه پای گریز لاکن تقدیر ربانی‌را کوشش سود نبخشد وترددبسیار فایده‌ندارد چنانچه استاد می‌فرماید :

با قضا کار زار نتوان کرد
گله‌از روزگار نتوان کرد
کردگار هر چه‌می کند نکوست
حکم بر کردگار نتوان کرد

خلاصهٔ سخن از طلوع آفتاب الی نصف النهار جنگ پیوسته بود و درزد و خورد کمی وکوتاهی نکردند و به مردی کوشیدند و به مردانگی جوشیدند و داد مردانگی دادند تا زمانی که یک باره شکست فاحش به لشکر کابل افتاد و روی از معرکه گردانیدند و فراری شدند و راه کابل پیش گرفتند و همچنان شکست فاحش خوردند که سر از پا نمی شناختند مشاعر می گوید :

جامه ات زین خم نمی آید برون هر بار سرخ

رنگ ها دارد بهار و جمع رآسایش مباش

اکنون محرر کتاب لاچار است که دیده و شنیده را باید و شاید داخل کتاب کند نیک را نیک و بد را بدی رسد حال لازم افتاد فقرهٔ که شنیده دارم تحریر نمایم هر چند از شخص کامل نشنیده ام اما به صدق اقرب است مختصر مدعا اینکه سردار محمد رفیق خان در کابل مقتول شد و سردار محمد شریف خان بجانب قندهار فراری گردید جرنیل شیخ میرخان مابین خوف و رجاء شب را بروز می آورد خصوص در وقتیکه سردارکلان سردار محمد اعظم خان وسردارکلان سردار عبدالرحمن خان بالشکرهای فراوان بجانب قندهار روان شدند وجرنیل شیخ میر خان را سرکردهٔ لشکر نمودند ودرکابل ماندند خیلی خوف بالای مذکور غالب شد وقصد کرد که از کابل فرار شود اما نشد ومصلحت ندید لاچار در کابل به حضور سرکار اشرف خود داری کرده متوجهٔ احوال پر اختلال خود می بود اتفاقاً اسبابی پیش آمد که گویا باعث نجات جرنیل مذکور شد. اینکه باسردار محمد سرور خان مأمور سفر ترکستان شد و در آب کلیه منزل کرد همینکه خیمه وبارگاه بر پا شد ولشکریان جا بجا شدند از همان فرصت جرنیل شیخ میر خان به لشکر ترکستان رابطه کرد وخود را به قسم و عهد نامه پیوند داد وخرابی لشکر کابل را به ذمه گرفت این بود که در یک هفته چند نوبت لشکر ترکستان حمله کردند وجرنیل مذکور لشکر کابل را مانع شدند که تقابل ورزند زیرا که مقصدی ازخود داشتند واز حضور سردار محمد سرور خان به تدبیر رد می کردند تا اینکه کار لشکر کابل پراگنده شد وغیرت دامنگیر گشت بعد از آن به جنگ افتادند وداد مردانگی دادند چنانچه لشکر ترکستان را عقب نشاندند باوجود این قدر مردانگی وجنگ آزمائی یک باره شکست خوردند وپراگنده شدند بعد از شکست تمامی لشکر کابل متحیر و متفکر به احوال پر اختلال خود ندانسته یکی از دیگری سوال می کردند که این چگونه شکست بود که به لشکرما لشکریان دست داد اکنون ظاهر شدکه این تفرقه افتادن وبعد از فتح نمایان شکست فاحش خوردن نتیجهٔ نمک حرامی جرنیل شیخ میر خان است که به تدبیر برای لشکر کابل خرابی پیش آمد قصه کوتاه این بود که لشکر کابل فراری شدند وازمعرکه روی برتافتند ومنهدم گردیدند سردار عالی محمد سرور خان که درمیدان جنگ چون شیرژیان استاده بودند وترغیب جنگ می کردند چون کار لشکر خودرا دگرگون دیدند باقلیل خدمتگار

دست از جنگ کشیده باهزار غم واندوه بجانب کابل فراری شدند بعد از آن لشکر ترکستان که ظاهر وهویدا عقب رفته بودند ونا دانسته فتح برای شان گویا ازغیب حاصل شد مانصر الا من عندالله ازعالم غیب تائید ایزدی مددگار گشت بافتح و فیروزی جیب و دامان راباز تاراج لشکر گاه کابل پرساخته به خیمه و بارگاه خود رفتند وبه فرار نشستند وبه عیش وعشرت کوشیدند بعدمتوجه قتل گارشدند ومقتولین لشکر طرفین را دفن کردند وزخم مجروح هارا به جراحان قابل ودانشمندسپردند تامعالجه بدارند درباب شیخ میر خان جرنیل که باعث شکست لشکر کابل شده بوددرین وقت درگوشهٔ نشسته تماشای هردولشکررا می کرد متوجه فرار شدن بندگان سردار محمدسرور خان بود که زودتر برطرف شوند تانمک حرامی مذکور بهتر به لشکرترکستان ظاهر گرددبهرحال بعدازفتح وفیروزی که وارد لشکرگاه خود شدند بعدازآن بامر سرکردهٔ لشکر ترکستان جرنیل شیخ میر خان که باعث شکست لشکر کابل شده بودنامبرده را به عزت تمام از جنگ جاگرفته داخل لشکر گاه خود کردند وخیمه وسراپرده برای جرنیل مذکور برپا نمودند وشب وروز در عزت مذکور می افزودند بعد ازان رویداد جنگ وشکست لشکر کابل وتد بیرات جرنیل شیخ میرخان درذلیل شدن افواج کابل وفتح لشکر ترکستان را باخدماتیکه از افسران ترکستانی بظهور رسیده بود بحضور سردارفیض محمدخان عریضه فرستادند بعد از چندی خلعت های نظامی به جهت افسران لشکر باافزونی تنخواه و نوازشات بسیار فرستادند ودر فرمان جمیع افسران را بامنصب افزون امیدوار نمودند وفرمان دیگر اسمی جرنیل شیخ میرخان که سراسر نوازشات ومهربانی بود باخلعت جرنیلی ویك قبضه شمشیر جوهر نشان ویك راس اسپ کوه پیکر تازی نژاد بازین ویراق طلا فرستاده باموجب تحسین وآفرین طلب حضور فرمودند چنانچه جرنیل مذکور را با اعزاز واکرام تمام خیمه و بارگاه وخدمت گاران رساله ویلتن جانب تخته پل بحضور سردارفیض محمدخان فرستادند ولشکر آب کلید درحدود آب کلید آماده وتیار ونگهداری سرحدات خودرا می کردند و امیدوار آمدن لشکر کابل بودند اکنون لشکر ترکستان رابه عیش وعشرت بگذارید وچند کلمه از دارالسلطنهٔ شهر کابل وحضور سرکار امیر محمد افضل خان شنوید : لهذا چون سردار محمد سرور خان از آب کلید شکست یافته با لشکر پراگنده وارد دارالسلطنهٔ شهر کابل شدند سرکار امیرمحمد افضل خان از مشاهدهٔ این احوال متفکر ومتحیر شده غریق دریای حیرت گشته پیك خیال را بهرطرف جولان داده بعد ازفکر واندیشهٔ بی‌شمار وتأمل بسیار راجع به‌طلب سردار محمد اعظم‌خان وسردار سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان شدند چنانچه به این عنوان فرمان فرستادند .

(سوادفرمان بندگان سرکار)

ارجمندا سردار محمد سرور خان از تقدیرات ازلی از مقدمه آب کلید شکست یافته وارد کابل شدند نامبرده را بخدمت شما فرستادم در قندهار حاکم بگذارید وامرو نهی قندهار را بوی تسلیم کنید وبقدر کفاف که لازم میدانید لشکر بگذارید وبزودی سرشته قندهار را بسته کرده خود شما یان بلا تحمل عازم کابل شوید ودر آمدن خود تاخیر نکنید وبسرعت عازم حضور فیض ظهور شوید که در تاخیر آفتهاست طالب را زیان دارد . لهذا چون فرمان سرکار والا تبار در قندهار بحضور سردار کلان وسردار سالار رسید واز شکست لشکر خود شنیدند متحیر وپریشان شدند بعد از ان بصلاح وصواب دید سردار کلان در بین یکهفته خودرا از سرشته قندهار فارغ ساخته وخودرا بالشکر کافی آماده سفر دارالسلطنه نمودند بعد از ان سردار محمد سرور خان را حاکم بالاستقلال بافواج نظامی وملکی فرموده وسردار محمد عزیز خان را که برادر سردار محمد سرور خان بودند سپاه سالار لشکر قندهار ساخته باخلعت های فاخره سرافراز فرمودند وسردار محمد شریف خان که در قندهار معطل شده بودند نامبرده را دلاساء کرده بهمرکابی خود عازم کابل شدند ودو منزل را یکی کرده بسرعت تمام خودرا با لشکریان وارد کابل نموده بحضور سرکار والا تبار رسیدند وچون قطره بدریا پیوستند سرکار ذوی الاقتدار از دیدار سردار کلان وفرزند دلبند مسرور گردیده بملاقات سردار محمد شریف خان خرسند شدند ودرباره سردار مذکور محبت ونوازش فرموده مسند نشین بارگاه وپهلو نشین اقدس والا نمودند خلاصه کلام مدت قلیلی از آمدن سردار کلان و سردار عبدالرحمن خان در کابل گذشته بود که خبر وحشت انگیز واخبار سراسر ستیز از ترکستان رسید مضمون اخبار آنکه بعد از مقدمه آب کلید سردار فیض محمد خان بسی متفکر شده از حضور سرکار بخوف کلی شب را بروز می آورد عاقبت بسرکار امیر شیرعلیخان عریضه فرستاده وخواهش کرد که بندگان سرکار عازم ترکستان شوند که غلام بجان ودل بخدمت حضور شان جان فدا کنم این بود که محمد علم خان پیشخدمت از هرات بامر سرکار عازم ترکستان شد وال سردار فیض محمد خان عهدنامه گرفت وبا قرآن مهر کرده وعریضهٔ اخلاص مندی واپس روانه هرات گردید احتمال دارد که بندگان امیر شیرعلیخان عنقریب عازم ترکستان شوند چنانچه مردم ترکستان کما حقه میدانند ودر تمامی ترکستان شهرت یافته وبزبان مردم جاری است باری سرکار امیر محمد افضل خان که این اخبار را ملاحظه کرد واز نظر گذرانید دانست که سردار فیض محمد خان از فتنه انگیزی دست بر نمی دارد بعد از ان امر به تهیه لشکر کردند ولشکر دارالسلطنه کابل را منظم فرمودند ورفتن ترکستان را بخود مصمم نمودند لاکن سردار سالار عبدالرحمن خان مایل برفتن ترکستان نبودند واز طریقه صلح وصلاح سخن میکردند ودر تاخیر می افزودند زیرا که باسردار فیض محمد خان عهدنامه کرده بودند وبخاطر داشتند که عهد شکنی نشود اما بندگان سرکار مقدمه آب کلید را بیان میکردند ومیفرمودند که عهدشکنی

ازسردار فیض محمدخان بظهور پیوست اکنون زودتر عازم ترکستان شوید ودشمن را فرصت ندهید که قوی میشود لهذا بهمین گفتگو شب را بروز می آوردند که خبر ورود امیر شیر علیخان بترکستان رسید واخبار رسیدن شان در کابل بحضور سرکار والاتبار اخبار شد بعد ازان بندگان اقدس درغضب گردیده فوراً سردار ولی محمد خان رامحبوس وار بجانب قندهار فرستادند وسردار عبدالرحمن خان راامر برفتن ترکستان کردند اکنون سردار عبدالرحمن خان رابه تهیه وتدارك لشکرکشی وعزم رفتن ترکستان بگذارید چند کلمه سخن ازرویداد ترکستان وورود سرکار امیر شیر علیخان بترکستان شنوید :

چون قبل ازین ازورود امیر شیر علیخان ازهرات بترکستان بخواهش سردار فیض محمد خان تحریر نموده بودم که سردار فیض محمدخان باعهدنامه وقرآن مهر کرده سرکار امیر شیر علیخان رابترکستان طلب کرده بودند حال از رویداد ترکستان وگزارشهای فی مابین امیر شیر علیخان وسردار فیض محمدخان تحریر میدارم بعد ازآنکه سرکار امیر شیر علیخان بعهد و قسم از هرات وارد ترکستا ن شدند وسردار فیض محمد خان بحضور سرکار شب وروز بخدمت گرفتار وکمر بجان فشانی بسته لحظهٔ تغافل نمی ورزید چنانچه درزمان اندك سرشتهٔ لشکرهای ترکستان را نموده بحضور بندگان اقدس خدمت خود را منظور کردند بعد ازان سرکار والا ازتخته پل حرکت فرماشده با لشکر کشی سردار فیض محمدخان بادریای لشکر که ازمور ومار بیشتر بود وارد منزل کورمار شدند وخیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند ویکهفته باعث بعضی امور لشکری و بجهت برخی انجام سفر درمنزل مذکور توقف کردند تاباقیمانده شکست وریخت لشکری باقی نماند ومکمل شود زیرا که طول سفر دشمن قوی پیش رو میباشد. اکنون قلم دوزبان رجوع بشکایت دارد ومیخواهد که شمهٔ ازافغانستان وزمانه بدرفتار ونفاق مردم افغانستان ارشاه وگدا وخورد وبزرگ شکایت کرده ثانی ازمطالب سخن راند چنانچه دوبرادر درخطهٔ افغانستان باید نفاق اندیش باشد هرگاه نفاق را ازدست بدهند گویا درعظمت وشوکت شان نقصانی پدید آید ومردی ومردانگی شان خلل کلی پیدا کند واین تقریری که محرر کتاب تحریر میدارم در جمیع مردم ولایت ظاهر است مصدقات این مقال رویداد سردار فیض محمد خان وامیر شیر علیخان است بهزار عهد وقسم امیر شیر علیخان را از هرات بالتماس خواهش کردند وسرکار امیر شیر علیخان را پادشاه وخودرا فرمان بردار قسم خوردند دراینوقت که پنج روزی از ورود سرکار درترکستان گزارش یافت همان عهد وقسم باقی نماند وخیال سردار فیض محمدخان فاسد گشت وجمیع امور ملکی ونظامی را باختیار خود انجام میداد وبسرکار والا ربوت نمی کردند وبزرگی سرکار را اصلا منظور نمی نمودند وبرعکس قسم عمل می کردند زیرا که درعهدنامه داخل کرده بودند که هیچ امری را بدون فرمان سرکار نکنم خواه جزوی باشد خواه کلی اما حال ازهمه گذشته خودرا سریر آرای ملك وولایت دانستند وسرکار اقدس را بجوی پسند نکردند بلکه درحکم نظر بند محسوب نمودند لاکن بندگان امیر شیر علیخان که پادشاه زیرك وصاحب تدبیر وسپاه پیشه بودند نشیب وفراز دنیارا بسی دیده وپیموده بودند اصلا بخاطر او نمیگذراندند ودر تحمل می افزودند وصبرو شکیبائی میکردند چنانچه استاد

میفرماید مصرع: «مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش» خلص کلام ازرفتار و کردار سردار فیض محمدخان عیال مذکور شنیده ویك بیك اطلاع یافت سردار فیض محمد خان شوهر خودرا بحرمسرای طلب کرده سرزنش کرده وفرمود که این چه رفتار است واین چه کردار است که باسرکار امیر شیرعلیخان پیشه کرده اید وهمچنین پادشاه بزرگ را ازهرات بقسم آورده امروز بخیال نمی گیرید گویا نظر بند کرده ومنظور نمیدارید وخودرا بدام عالم مبسازید فردا بدنامی را چه نحواز خود دفع میکنید ازین خیال باطل درگذر بدوزودتر معالجه کنید وبحضور پادشاه قوی شوکت رفته عذر کنید و بندگان سرکار را از خود خرسند بگردانید خصوص که اینچنین مقدمه بزرگ پیش رو دارید وکدو گیر است باری :

شعر

بر سیاه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین بر سنگ

بهرحال سردار لشکر برادر عبدالرحمن خان که جمیع ترکستان را بوی تفویض کرده وخطهٔ ترکستان را گویا بوی بخشید عاقبت سردار مذکور چه وفا کرده که باسرکار امیر شیرعلیخان که مهمان است وفا کند باری آن قدر که عیال سردار فیض محمدخان نصیحت کرد وسرزنش نمود ودلیل گفت سودمند نشده تاثیر نه بخشید لاکن شاعر میگوید :

فرد

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر   کی نورچشم من بجزاز کشته ندروی

اکنون چون سخن ازسردار فیض محمد خان درمیان آمد محرر کتاب ازهمان زمان حکایتی دارم که مناسب همین موقع است که بایدتحریر دارم تادر کتاب هذا بیادگار بماند تقاره شاه نام فقیری بود قوی هیکل سبطر بازو پیرو مرشد سردار فیض محمد خان بود وسردار مذکور چنان مرید بااخلاص بود که سخن اورا وحی آسمانی دربارهٔ خود میدانست روزی پیرازعالم کرامات سردار فیض محمد خان را پادشاه ساخت وافغانستان را تا دروازهٔ صندل بوی عطا فرمود وسردار مذکور چنان فرحت وخرسندی از کرامات پیر حاصل کرد که یکصدویکتوپ شادیانه امر فرمود وچنان عقیده کرده که دیگر جای چون وچرا باقی نماند وبصدق دل قبول کرد وخودرا پادشاه قوی شوکت قیاس کرده وتا دروازهٔ صندل خودرا فرمان فرما دید این بود که بخیال فاسد بعداز ورود سرکار امیر شیرعلیخان را نظر بند گویا گرفتار میکرد و بخاطر داشت که سلطنت افغانستان را بدون چون وچرا تصرف میدارم وخودرا ازافغانستان فارغ ساخته بعدازان بجانب هندوستان قدم رنجه کرده تا دروازهٔ صندل رفته بهر شهر ودیار حاکم می گذارم و واپس در کابل آمده استقامت میفرمایم وسکه وخطبه بنام نامی خود میزنم ازقضای الهی سردار مذکور کابل را ندیده در قلعهٔ الا داد خان پنج شیر بضرب گلولهٔ توپ ازپای درآمد وبمراد خویش واصل نشد وپیر بیچاره کذاب برآمد باری ازکردار وگفتار ورفتار خود پیر سخن رانم وسرمطلب باز گردم در زمان حکومت نایب محمدعلم خان که محرر کتاب در ترکستان بودم پیر سردار فیض محمدخان تقاره شاه مذکور باغچهٔ گل کاری آبشار خوبی داشت که مشهور تکیه خانه مینامیدند وازگلهای رنگارنگ

وسبزه زارهای دلپذیر وآبشار های بی نظیر که دم از فردوس برین میزد مملو وتماشا جای خوبی بود چنانچه درشهر ودیار ازین گونه باغچه‌ها موجوداست وهرروزه خیل‌خیل مردم بتماشای سبزه وریاحین وسازوسرود رفته ساعتی توقف میدارند ودماغ هارا معطر کرده برمی گردند خصوص چرسی وبنگی وکو کناری که گویا منزل‌شان در آنجاست لاکن خود تقاره‌شاه که پیر دیراست درگوشهٔ بجهت‌خود سکوی مناسب ساخته دارد که ازچرس وبنگ وغیره درحضورش موجوداست هرکس خواه چرسی وخواه بنگی وغیره چیزی که خواهش کند وجه گرفته میدهد مقصد که گزارشهای‌شان ازینقرار است وخود تقاره شاه قاعدهٔ داشت که یك یك تقاره گلی بزرگی داشت که روزبازار تقاره‌را بدست گرفته دربازار دوکان بدوکان گدائی میکرد ومردمان ازروی اخلاصی که باوی داشتند درتقارهٔ مذکور نقدوجنس میانداختند چنانچه تقاره مذکور ازوجه گدائی چه ازنقد وچه ازجنس پرمی شد تااینکه مرگ دامنگیرشد وتقاره شاه فوت کرد نایب محمدعالم خان که سریرآرای ترکستان بود محرر کتاب رابحضورخود طلب کرد امر کرد که مردمان دربارهٔ تقاره شاه سخن میکنند که صاحب دولت‌است ودولت مذکور درته‌زمین دفن‌است باید در منزل مذکور بروید وتمامی خانه‌ودر ودیوار خانه مذکور را کماکانه زیروزبر کنید وگوشهٔ ازمنزل مذکور باقی‌نماند تااینکه سقف‌خانه مذکور خالی از چیزی نباشد زیرا که این سخن اززبان مردمان‌دانا شنیده‌میشود ودلیل واضح‌هم دارد که این شخص پیر مرشد سردار فیض‌محمدخان بوده‌است. بهرحال محرر کتاب درمنزل تقاره شاه رفتم وحسب‌الامر زمین خانه‌را ابتدا کافتم ازطلاء وروپیه قران وتنگه بخارائی یکوزه ها یافتم ودریك کوزه یاموی خطائی چندانه دیدم افضل‌ازنقده کوزه های روغن‌زرد وروغن دنبه وخم های برنج وماش وقروت وغیر وذالك مملو دیدم که تمامی کرم زده وخاک‌ستر شده بمردم نشان داده بخاك‌زمین یکسان کردم چنانچه مردم که حضورداشتند وبچشم‌سردیدند بحیرت افتادند بلکه ملامتی تقاره‌شاه بدیگرفقیر های که اسم‌ورسم داشتند وبعضی‌مردمان که‌اخلاص کیش بودند نقصان کلی کرد وبدنام زمانه ورسوای ازخود وبیگانه شدند. مختصر کلام سخن بدرازکشید .

شعر

کجا بودم اکنون فتادم کجا	عنان سخن شد ز چنگم رها
بچنگ آورم باز دیگرچه حوت	بفرمان حی الذی لا یموت

لهذا سردار فیض محمد خان که بامر پیر جهانگیر شده بود بدون ازفرمان سرکار امیرشیرعلیخان ازگورمار حرکت‌فرماشدند روزدوم درقصبهٔ تاشقرغان رسیده سه‌روزدیگر توقف کردند واستقامت‌نمودند که هرگاه بعضی‌امور ضروری باشد انجام داده عازم سفر گردند چنانچه بعدسرشته نمودن بعضی انجام‌سفری ازتاشقرغان مراجعت کرده باداب به واحتشام ازراه غوری‌عازم‌دارلسلطنه کابل‌شدند امارفتار وکردار سردار فیض محمد خان یومیه ازحداعتدال تجاوزمی‌نمود. باوجودیکه پادشاه زاده‌بود لاکن باینقدر سلطنت بزرگ نرسیده بودند بیکباره ازجادهٔ‌خود تخاوز کرده مغرور حرف تقاره‌شاه ومغرور

دولت وشوکت ولشکر بی شمار خودشده یکروز باعث حرکت کردن از حضور سرکار
امیر شیرعلیخان نمی گذشتند واطلاع نمی‌دادند بلکه بمعرفت دیگری رپوت نمی کردند
منزل بمنزل باختیارخود منزل‌میزدند اماسرکار ذوی‌الاقتدار از کمال بزرگی وشوکت اصلا
بخاطر نمی گرفتند وبقرارسابق بخوشدلی ومحبت می گذراندند وباسم امیری قناعت کرده
شب‌را بروزمی آوردند ومنزل ومراحل طی فرموده باسردار فیض محمدخان ازدر مهر ومحبت
سخن‌میکردند تااینکه وارد غوری‌شدند وچندروزی درغوری استقامت کردند تااسپ وآدم
قدری آسوده شده آسایش یابند چون چندیومی گزارش یافت واز جمع کار های دولتی
ولشکری فارغ‌شدند بعدازآن مکمل ومسلح باشوکت جمشیدی ودبدبهٔ دارائی و صولت
کی‌خسروی وحشمت‌سکندری ازغوری بجانب‌دارالسلطنه کابل حرکت‌فرما شد نداکنون
سردار فیض محمد خان را با لشکر ترکستان وسرکار دل شکسته اقدس والا
امیر شیر علیخان رواه بجانب کابل در رفتن بگذارید چند کلمه از رویداد
دارالسلطنه کابل و حضور سرکار امیر محمد افضل خان شنوید :
لذا یومیه‌اخبارات متواتر کههمه صحت داشت ازترکستان بحضور سرکاروالا تبار در کابل
میرسید و بندهگان اقدس‌سردار سالارلشکرسردار والا عبدالرحمن خان را برفتن ترغیب
میکرد وتاکید می‌فرمود لاکن سردار عبدالرحمن‌خان درصبر و تحمل می افزود و باعث
قسم‌می‌خواست که‌عهد شکنی‌ازطرف سردار فیض محمد خان بظهور بپیوندد وتا زمانی که
ازکوتل هندوکش نگذرد از کابل حرکت نمود ، چنانچه در این باب سرکار اشرف
از فرزند خود سردار عبدالرحمن خان آزرده خاطر بودند تا اینکه واضح سردار
عبدالرحمن‌خان رابحضور طلب کرده امرفرمودند که‌ای‌فرزند مدعی‌یا دریای‌لشکرنزدیک
شد کلو گیرگشت سبب تأخیر چیست و مقصد از تحمل کدام هر گاه دشمن قوی داخل
کوهستان شد گویا کابل ازدست رفت زیرا که سرکار امیرشیرعلی‌خان بالشکر است
ودرکابل اعتبارکلی دارد بعدازان عرصه‌تنگ می‌شود وراه چاره مسدود می گردد
خوب میدانید که‌مردم افغانستان نفاق اندیش است ونفاق‌را دوست میدارند وشب وروز
بی‌نفاق هستند خصوص می خواهند که درهرسال وماه یك پادشاه جدیدبدست آیند وبچنگک
آرند تاموجب طرقی‌شان گردد واز پادشاه نوجبب و دامان را پرسازند چون بندگان
سرکار اینقدر تکلم فرمودندودرباب رفتن تکرار نمودند بعدازان سردار عبدالرحمن خان
درمقابل فرمان های سرکار دلیل‌های قاطع وبرهان‌های‌ساطع درخصوص عهد وپیمان‌وقسم
عرضه‌داشت نموده خودرا ازگناه به‌حضور سرکاربری‌ساخت وبندگان‌اقدس‌را ازبیان هائی
موافق وسخن‌هائی لایق خورسند گردانیدند واز حضور فیض ظهور اجازهٔ لشکر کشی
گرفت لهذا چون لشکرهائی دارالسلطنه قبل‌ازان مکمل‌و مصلح‌وآماده‌و تیار بود فورا
حرکت فرمودند درخصوص لشکر داری و لشکر کشی و غم خواری لشکر ومتوجه بودن
درجزوی و کلی شان بندگان سردار عبدالرحمن‌خان ثانی نداشت وشاهزاده‌هائی افغانستان
بجز ازسردارمحمدعلی‌خان‌مرحومی کسی بااوهمسری نمیتوانست کرد چنانچه‌قبل ازین تحریر
نموده بودم که‌بالشکریان گویا برادر بود ورفتار پدری میکرد علی‌الخصوص در قانون

جنگ ونظام داری درخطهٔ افغانستان طاق بود بهرحال چون خاطر عالی متعالی اعنی سردار سالار دلاور وازمکمل شدن و امورات لشکری ازجزوی و کلی جمع شدند ولشکرهارا دربیرون شهر حرکت دادند بعدازان بحضور پادشاه قوی شوکت رسیده عرضه داشت کردند وفرمان رفتن خواستند بندگان اقدس که قبل ازین از زبان فرزند خود حرف عهد نامه شنیده بودند امر کردند که هرگاه چنین باشد چند روزی تحمل کنند تاسردار فیض محمدخان از کوتل هندوکش بانجانب حرکت کنند وعهد و قسمی که شما باخداوند بسته داشتید بجا آورده شود بعدازان اردرگاه خداوند امیدوارم که به همین نسبت فتح کامل حاصل کنید خلص کلام هنوز سردار عبدالرحمن خان از کابل ازحضور سرکار حرکت نکرده بودند که ازقضای الهی بندگان اقدس ناخوش وبستری شدند ومرض دامنگیراوشد وساعت بساعت مرض قوی گشت حکمای حاذق وطبیبان صادق که همه درعلم طب وحکمت حکیمی افلاطون عصر وزمان خود بودند شب وروز معالجه می کردند و بحضور حاضر بودند وزمان به زمان متوجه ولحظه به لحظه پرداخت در مرض می کوشیدند ولمحهٔ کناره نمی شدند اما فائده حاصل نمیکردند زیرا که حکیم مطلق پرور دگار رحق بود وقدرت کامله خداوندی دخلی بمعالجه بنده بی اختیار ندارد.

(رباعی)

چون حاصل عمر فریبی ودمیست　　　　روداد مکن گرت بهردم ستمی است
مغرور مشو بخود که اصل من وتو　　　　گردی و شراری ونسیمی و دمیست

بهرحال مقصد دگراست این بود که حاکم نشین های کوهستان ازحدود پنجشیر ونجرو وغیره که پیوسته بسرحد ترکستان بودند متواتر عریضه میفرستادند وروبوت یومیه رامیکردند که سرکار امیر شیر علیخان وسردار فیض محمد خان با دریای لشکر از جانب خوست واندراب عازم کوهستان است وبدو سه یوم نزدیك پنج شیر ونجرو میشوند اطلاع عریضه نمودیم اضافه بر آن مردم فقرا چه نحو درمقابل لشکر نظامی استقامت خواهد کرد و چگونه تقابل ورزیده ویا بچه منوال گوشه وکنار لشکر دشمن را دست برد خواهد زد هرگاه سردار سالار لشکر غلام نوازی کرده قبل از ورود سالار فوج نظامی از سوار و پیاده بسرعت مرحمت فرماشوند عجب نیست و ممکن است که بعد ازان شب وروز از هرجانب که توانیم دست بردی بداریم وشب خونی بزنیم وهرگاه علاج پذیرد بزدو خورد ی دم بکنیم تا چند روزی که بندگان سردار بالشکر های خونخوار برسند ولشکر ترکستان را سر زنش بدهند لهذا چون عریضه حاکم پنج شیر وغیره رسید وازنظرگزارش یافت فورا سردار عالی مقدار بحضور بندگان اشرف رفته رخصت حاصل کردند ودعا وفاتحه گرفته با دریائی لشکروافواج بیحد و مر ازشهر کابل حرکت فرماشدند وبسرعت کوچا کوچ خودرا در منزل چهاریکار رسانیده خیمه وبارگاه وسراپردهٔ زرنگار برپا کردند وسه روز درمنزل مذکور توقف فرمودند این بود که عریضه دیگر از حاکم پنج شیر رسید که لشکر ترکستان درنزدیك پنجشیر رسیدند وغلام خودرا باتدبیر از دست برد دشمن نگاه داری کرده انتظار ورود قدوم فیض لزوم بندگان عالی میباشم ، لهذا

سردار دلاور، سردار عبدالرحمن خان که عریضه ثانی را ملاحظه فرمودند تاب وطاقت برجگر شهزاده غضنفر باقی نمانده بسرعت حرکت فرمودند وخود را بافواج خونخوار دراب دریای چاریکار رسانیده فرود آمدند فردای آن از دریا گذشته بجانب دشمن مرحله پیما شدند تااینکه دراب دریای کوهستان رسیده بارگاه باوج ماه رسانیدند وبادل قوی وحشمت وجاه برتخت سلطنت نشستند از آنجانب لشکر ترکستان از حدود پنجشیر حرکت کرده چون موج دریا نزدیك قلعه الله داد لشکرگاه ساختند و بارگاه باوج ثریا برپا کردند وانتظار لشکر دشمن می کشیدند چنانچه سردار شیرشکار دشمن افگن سردارعبدالرحمن‌خان از ورود لشکر ترکستان شنیده بسرعت تمام چون شیر غضنفر نزدیك قلعه الله داد خان رسیده سد راه‌دشمن شدند گویا لشکرطرفین‌انتظار مقدمه بودند.

فصل سوم

مقدمه لشکر کابل بالشکر ترکستان درحدود قلعه الله دادخان وشکست لشکر ترکستان بر کاب‌سرکار امیر شیرعلیخان وفتح کردن لشکر کابل (برکاب سردار عبدالرحمن خان)

مختصر کلام چون هردو لشکر ....

مختصر کلام چون هردو لشکر درمقابل همدیگر اقتاده شب را بخیال جنگ بروز آوردند اما بندگان سردار عبدالرحمن خان بزبان حال این مقال‌رابیان می فرمود.

یا کار بکام دل مجروح شود	یا مرغ دلم برفلك روح شود
امید من آنست بدرگاه خدا	کابواب سعادت همه مفتوح شود

لاکن هاتف‌غیبی دربارهٔ لشکر ترکستان وفخر کردن سردار فیض‌محمد خان این‌بیت را ادا می کرد.

بیت

زان بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد	درده که بساط عمرطی خواهم کرد
مستم کن بیخبر زاحوال جهان	تابر جهان‌گویمت ای سره مرد

خلاصه مدعا اینکه بندگان سردار عبدالرحمن خان را مقصد این بود که عهد شکنی ازحضور بندگان ما نشود ودست برد اول‌از طرف سردار فیض محمد خان بظهور رسید چنانچه در جمیع افسران نظامی دید که خبر داده بودند که پیش دستی نکنند و بدشمن واگذارید که ابتداء ازدشمن‌حرکت بیجا صادرشود بعد ازان ازدرگاه خداوند امیدوارم که فتح وظفرهم عنان لشکر ظفراثر باشد باری سخن بطول نکشد که دو جانب لشکرها انتظار جنگ میباشند وکمر به جنگ بسته اند.

«تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد»

اما سردار فیض محمد خان که خودرا بامر تقاره‌شاه فقیر پادشاه با لاستقلال وبخیال خود صاحب سریر دولت افغانستان تا در وازهٔ صندل‌افضل‌ازان لشکر بی شمار درمدنظر موجود داشت از جادهٔ خود تجاوز کرده ومغرور شد بخاطر می‌گذراند که اول‌دشمن فعلی را ازپیش برداشته و ذلیل میکنم وفرار دشت ادبار می‌سازم بعدازان سر کار امیر شیرعلی خان‌را که‌نظر بند بـا حضورم است محبوس مطلق می‌دارم امید است کـه بهمین تد بیر سلطنت افغانستان بدون مخل بدست آید و دشمن‌باقی‌نمانده وخطبه بنام نامی خـود خوانده سکه باسم سامی‌خود زنم وملک‌موروثی که‌ازپدر باقی مانده کما کانه تصرف دارم لا کن استاد می گوید :

« این خیال است و محا ل است‌و جنون »

ودرین خیال باطل حکیم دیـگر می فرماید :

فـرد

جامه ات زین خم نمی آ ید برو ن هربار سرخ
رنـگ ها دارد جهان مغرور آ را یش مبا ش

وشاعر دیـگری می نو یسد :

فـر د

ترسم نروی بکعبه ای اعـرا بی   کین‌ره که‌تومیروی بتر کستان است

بهرحال سردارفیض محمد خان همین مقصد خود را بخد مت گاران معتبر ومعتمدان در بار دانسته کـرده امید وار به چنین روزی بودند لا کـن از تقد یر از لی وا قف نبوده مغرور جان خود و گرفتار کبرو تکبر ومنی‌بـوده به غفلت می گذراند فرد استاد است:

فـرد

تکبر عزا زیل‌را خوار کـرد   بز نـدان لعنت گـرفتار کرد

ا کـنون مقدمه در ما بین دولشکر ماند وسخن متفرق ا فتاد فاما محرر کـتاب‌لاچار است که اول ازهرگوشه و کـنار که نتیجه می‌دهد داخل کـند ثانی از مقدمه سخن رانـد حالا لازم افتاد که شمهٔ از رویـداد سردار عبدالرحمن خا ن ولشکریان سردار مذکور تحریر گردد روزیکه لشکر کـابل‌بر کـاب سالار خود ازدریای کوهستان گذ شته درحدود قلعه الله داد خان لشکرگـاه فر مودند مردم کوتاه انـد یش کوهستان که مدام شورانگیز بودند واینچنین روز ها را از خداونـد می خواستند خصوص که اخبار نـاخوش سر کـار اقدس را در کـابل شنیدنداضافه‌بران متواتر فر مان های امیرشیرعلیخان‌برای شان‌میرسید ومردم کوتاه‌اندیش‌فتنه‌جوی‌فوراً ازدولت کـابل‌روگردان‌می‌شدند چنانچه‌تمام‌مردم کوهستان سربشورش برداشتند وارهر جانب دست‌تعدی دراز کرد ه لب‌دریای کوهستان وپنج شیررا حصاری کردند وراه رفت‌وآمدرا مسدودنمودند وارسال ومرسول کا بل بسته‌شدازین‌رهگذر بندگان عالی‌پراکنده وپریشان روزگـار گردیدند زیرا که ناخوشی سر کـار و بی فرمـانی مردم کوهستان وارسال‌ومرسول راه کابل بکلی‌مسدود ودشمن‌قوی در مقابـل بودن خیلی

پریشانی بزرگ است لاکن سردار دلاور باوجود اینقدر کدورت وپریشانی تکیه بر ضای الهی نموده بادل قوی چون سدر سکندر پابرجاه و چون کوه البرز درحین خو ر سندی کشاده پیشانی باشجاعت بسیار با دوست ودشمن سخن می کردند واصلا در ظاهر کدورت باخود نمی گرفتند وخودرا بمردانگی ودلاوری نگاهداشته باراده خداوند کریم شکرگذار بودند وخودرا بالشکر ظفر اثر بخداوند سپرده مردانه وار درمقابل دشمن ایستاده بودند تااینکه پنجروزی ازین گذارش یافت اما سردار فیض محمدخان بهمان خیال فاسد که دامن گیرشده بود سرکارا میر شیرعلی خان رادر لشکرگاه معطل کرده خودرا پیش جنگ ساخته بالشکر مورومار عازم جنگ شدند واز بالای کوه بچه بادریای لشکر رجوع بجنگ کردند ولشکر خودرا فوج فوج بولك بولك صف بسته بقاعده وقانون نظام داری در کوه بچه ایستاده کردند و بلشکر دشمن نشان دادند ومنتظر جنگ بودند لهذا چون لشکر ترکستان صف هاراست کردند ازینجانب سردار دلاور باغیرت تمام بعداز صف آرایی لشکر دشمن لشکرهای خودرا بمیدان رزم درمقابل لشکر مدعی فوج فوج مکمل ومسلح آوردند وصف آرایی کردند درهمان حین سردار فیض محمدخان که از بالای تپه نظر بخیمه وبارگاه وصف آرایی لشکر کابل افگندند وملاحظه کردند خندیدند وبزبان جاری کردند که این لشکر وخیمه ها از مردم قوالان است بالشکرگاه سردار عبدالرحمن خان است ظاهر شد که این تکبری بود که دراول مقدمه از سردار فیض محمدخان بظهور پیوست وبغضب الهی گرفتار گردید مختصر کلام تااینکه آواز رعدآسای توپهای آتش فشان ازجانب لشکر ترکستان زلزله درگنبد دوار انداخت تخمیناً پنج دقیقه بامر سردار دلاور عبد الرحمن خان لشکر کابل توقف کردند واجازه جنگ ندادند تااینکه ازضرب توپهای لشکر ترکستان زمین معرکه قیر گون گردید وسیاه وتاریك شد باری چون عهدشکنی از جانب لشکر ترکستان بظهور پیوست بعد ازان سردار باوفا چون عهدوپیمان خودرا بوفا انجام دادند وتوپهای زلزله آسارا حکم بزدن کردند وتفنگهای خون فشان را بخون فشانی اجازه دادند باوجودیکه لشکر کابل درمیدان وسیع ولشکر ترکستان در بالای تپه وبلندی بودند وازطرفین میزدند وآواز توپ وتفنگ بالا بود چنانچه دوساعت بضرب توپ وتفنگ جنگ پیوسته بود وزمین معرکه را بلرزه درآورده بودند وازدود توپ وتفنگ هوا سیاه وتاریك گردید وزمین رزمگاه ظاهر نمی شد ویکی بدیگری نمیدید مختصر کلام سه ساعت بهمین منوال مقدمه برپا بود و در زدن وکشتن لشکرطرفین کمی وکوتاهی نکردند چنانچه رزمگاه وزمین معرکه که از کشته وزخمی مملوشده بود باوجود آن نوبت جنگ باشمشیر تیز وخنجر جگر شگاف رسید وباهم در افتادند واز کشته پشته ها ساختند وهزاران پیروبرنا بخاك وخون یکسان وسرهای جوانان ودلاوران چون گوی درمیدان بهرطرف غلطان وخون مبارزان ومردان چون جوی آب روان گردید لاکن لشکر کابل بجانب تپه پیش قدمی کرده بودند بقدرت کامله خداوندی که چون وچرارا در آن مدخل نیست بیکباره ازدوجانب شکست بلشکر کابل افتاد یکی پنج فوجی که بطرف تپه بمقدمه دشمن رفته بودند چنان گرفتار

لشکر دشمن شدند و گرداگرد شان را لشکر ترکستان گرفت که اصلا بخود ندانستند سلام کردند و به امر سردار فیض محمد خان از طریقه سپاهیگری بیگوشه نشستند و بحال پر اختلال خود ندانستند واز جانب دیگر از درهٔ سنجن چهار هزار سوار از بکیه از کوتل فرود آمده بخیال آنکه پشت لشکر کابل را بگیرند از ینطرف بندگان سردار عبد الرحمن خان بسر کردگی سردار محمد یوسف خان لشکری باتوپخانه قاطری فرستاده بودند که سدراه لشکر ترکستان شده بلکه فرار دشت ادبار بدارند از قضای الهی لشکر ترکستان غالب آمده لشکر کابل را شکست فاحش دادند چنانچه شکستی قریب باردو رسیدند وقلیلی لشکر که عبارت از شش عراده توپ وسه پلتن وسه رجمنت رساله بحضور سردار عالی مقدار سالار لشکر کابل باقی مانده بود اضافه بران از دنبال مردم کوهستان که در جادهٔ نمك حرامی قدم زده بودند لب دریای کوهستان را چنان سد بسته بودند که گویا بلکه مرغ بالدار پر نزنند اما سردار سالار با غیرت که تکیه بر ضمایر الهی کرده بود باوجود این همه شکست وخرابی که بحضور ملاحظه می فرمود باك نمیداشت وچون کوه پا برجاه بود ومردانه در میدان رزم قدم استوار داشت وخود را بخداوند سپرده بودند بهرحال یکساعت بهمین پریشانی گذشت وسردار فیض محمد خان که در بغل کوه بچه بالای سنگ بلندی نشسته دور بین بدست تماشامی کرد ولشکر خود را ترغیب بجنگ می نمود ذوقی کرد لا ان خواجه می فرماید .

شعر

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آئینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد وتند نشست
کلاه داری وآیین سروری داند

خلاصه کلام از تقدیرات ازلی توپچی حضور سردار عبد الرحمن خان سردار فیض محمد خان را بتوپ نشانه کرده آتش داد گلولهٔ توپ بسنگ بزرگی خورد که سه قدم از سردار فیض محمد خان فاصله بود. تونهٔ بزرگی از سنگ بضرب گلوله توپ جدا شده دران سردار تکر خورد که از بالای سنگ بزیر افتاد وفورا جان بجهان آفرین سپرد وحق بجای خود قرار گرفت وعهدی که با کلام الله شریف بسته بود مطابق آن نتیجه دریافت وبجزای اعمال خود رسید

هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید
ز جام دهر می کل ومن علیها فان

در این باب شاعر می فرماید :

فرد

نیکو مثلی است آنکه هر کس بد کرد
بد بادگری نکرد هم باخود کرد

رباعی

غره چه شوی بمسکن وکاشانه
بر عمر که هست حاصلش افسانه

درخانهٔ صرصری چه افروزی شمع
بر رهگذر سیل چه سازی خانه

فرد

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

بهرحال سخن بطول انجامید ومطلب باز ماند سرسخن باز گردیم وروبداد مقدمه را

انجام دهیم لهذا چون سردار فیض‌محمد خان بقتل رسید به‌یک باره بزرگان حضورش بدورش جمع آمدند وخلق زیادی ازلشکر یان گرداگردش گرفتند ازین طرف سردار عالی وسالار صاحب غیرت که‌درصف لشکرقلیل خود مردانه ایستاده بودند با وجودیکه دوربین بدست بهرجانب نظر می‌افگندند وملاحظه می‌فرمودند ازگردشدن لشکرترکستان بدور سردار فیض‌محمد خان متحیر ومتفکر مانده فکر می‌زدند و بزرگان حضور هرکس سخنی عرضه‌داشت می‌کردند که‌ناگاه غوغا بلندشد وافواج کابل که پنج فوج از ناچاری وگرفتاری قبل ازدوساعت گویاازدولت خداداد روگردان‌شده سلام کرده بودند وبه‌گوشه نشسته انتظار امر سردار فیض‌محمد خان می‌بردند چون‌قضیه بر عکس افتاد فورا ازجای برخاسته چپاول زدند ودست اندازی کردند وبحضور سردار تاج بخش عوض گناه ازلاچاری‌خود آدم فرستادند وازقتل سردار فیض‌محمدخان عرضه داشت نمودند و از فتح مبارك بادگفتند لهذا قتل‌سردارفیض محمدخان بهردولشکر ظاهرشد و لشکر ترکستان‌که سراسر فتح نموده‌بودند شکست غیبی خوردند ودل‌شکسته‌شدند ودست‌ازجنگ باز داشته فراری شدند لشکر کابل که شکست فاحش یافته بودند حال چون شیر غران وببر بیان به‌لشکرترکستان افتاده قتل‌بسیار نمودند وبعد ازآن دست به‌تاراج ماندند و بجانب لشکرگاه ترکستان که‌تخمینا ازیک‌فرسخ ازجنگ‌جاه دوری‌داشت روانه‌شدند وفوج فوج بتلاش تمام خودرا رساندند وازنقد وجنس واسپ واشتر وخزانه و غیره اشیا فراوان از خیمه‌گاه لشکر ترکستان‌به‌یغما بردند اکنون ازچهارهزارسوار ازبکیه‌وجانب سنجن که‌در دشت لشکر کابل راشکست فاحش داده نزدیك لشکرگاه کابل گیرودار داشتند در اینوقت ازدست لشکر کابل کوك شکارشده تمامی‌شان به جنگ افتادند ودستگیر شدند خلاصه کلام‌پنج ساعت مقدمه طول کشید واز کشته وزخمی یکهزارو هفتصد نفر بقلم آمد بسیاری آن‌ازلشکر کابل بودندکه‌دردشت ایستاده جنگ می‌کردند واز ضرب توپ وتفنگ لشکر دشمن بقتل رسیدند ولشکر ترکستان درکوه‌بچه وتپه بلندی بودند کمتر کشته وزخمی شدند بهرحال هرگاه‌از اسیران لشکرترکستان تحریر کنم از شمار بیرون وازحد افزون است لاکن‌سردار خداجوی از کمال بزرگی وصاف‌دلی و اعتقاد تمام جمع اسیران راباز دادوعمله‌را آزادفرمودند که بجانب‌اوطان‌خود بروندوقاتلان(مقتول) رادرمدت پنجروز کفن کرده‌باخاك سپردند وزخمی‌ها و مجروح ها را بجراحان فرمودند که بخوبی ودرستی معالجه بدارند واشخاصیکه در هم چنین موقع باریك که‌سرا سر خطر بود نمك حرامی نموده بودند وسزا وارقتل داشتند زیرا که کمر بخرابی‌دولت خداداد بسته بودند همه‌را بخشیدندوازگناه‌بزرگ‌شان‌گذشتند وعفو فرمودند ومرحمت بزرگانه دربارهٔ شان بادارسا نیدند اضافه بران مهربانی کردند ومرحمت نمودند خلاصه کلام که‌بندگان سردار باوقارازطریقه بزرگی احدی‌را سرزنش نفرمودند وتعذیب نکردند وهمه‌را ازحضور عفوساختند وبکمال‌شجاعت اضافه بران باهریك نوازش ومهربانی فرمودند بعداز امورات متفرقه وآزادی گناهگار وعفو نمودن خلق‌الله‌بقرار قوه بشری سجدات شکر بجای آوردند وبدرگاه ایزد متعال زاری وتضرع وفروتنی کردند زیرا که

اینچنین حادثه جان فرسا وشکست طرفین وخرابی مردم کوهستانی از دنبال جانب کابل گاهی اتفاق نهافتاده بود وبندگان عالی ندیده بودند لاکن شاعر فرموده .

فرد

آفرین خدای باد برپدری　　　　که ازو ماند اینچنین پسری

بلی ظاهر است که هرگاه سردار دلاور درمیدان رزم غیرت وشجاعت نمی کردند وبمردانگی قدم استوار داشته نمی ایستادند وخودرا ازدم توپ وتفنگ دشمن کناره می کردند البته دولت قوی شوکت ازدست رفته وپای تخت کابل برباد می شد بعدازان آثاری باقی نمی ماند زیرا که مردم افغانستان بعدازسفر هرات قاعده بدست گرفته اند وهر سال دوپادشاه می خواهند تاجیب و دامان شان از زروزیور پرشود . . . . . .

اکنون از مطلب سخن را نیم مقصد ازین فتح غیبی بود که خداوند عالم عطا کرده وبندگان عالی سردار عبدالرحمن خان را نیکنام گردانید لاکن سردار باغیرت را سه چیز اتفاق افتاد وبفضل خداوند فتح حاصل شد اول تقدیر ازل دویم فروتنی بندگان عالی بدرگاه ایزدی سوم قدم استوار داشتن درمیدان کاروزارو بمردانگی پابرجای ایستادن در رزم گاه ازین سبب خداوند این چنین فتح نمایان عطا کرد ودشمن قوی را سرنگون ساخت بهرحال فروتنی وعجزوعاجزی خوب دولتی است بنده را درحضور پروردگار عالم خوب می سازد ، وپروردگار دوست می دارد بندهٔ خودرا فروتنی کند وعزیز وگرامی می سازد چنانچه شاعر می گوید .

فرد

درناامیدی بسی امیداست　　　　پایان شب سیاه سفید است

خلاصه سخن چون سردار سالار لشکرظفراثر بافتح وفیروزی آسوده خاطر شدندواز شکست وریخت لشکرطرفین فارغ گشتندوجمیع مال واموال واثاثه وبارگاه وسراپرده هائی که ازلشکر دشمن باقی مانده بودهمه بتصرف دولت خدا داد درآمد ودیگر اموری باقی نماند بعد ازان سردارعالی مقدار ارادهٔ کابل نمودند زیرا که سرکار امیر محمدافضل خان پدرشان در بستر مرض وناخوشی افتاده بودند وبندگان عالی خاطر شان ازان سبب پریشان بود بنابران بتلاش تمام خودرا ازجمیع امورات لشکری فارغ ساخته بعدازیکهفته از قلعه الله داد خان حرکت فرما شده باشوکت جمشیدی ودبدبهٔ دارائی عازم دارالسلطنهٔ شهر کابل شدند وبسرعت منزل میزدند ودو منزل را یکی می نمودند وکوشش داشتند که زود تر بحضور پادشاه قوی شوکت اعنی قبله گاه معظم خود برسند که مبادا مرگ دامن گیر شود و دیدار بقیامت بماند تا اینکه بفتح وفیروزی داخل دارالسلطنهٔ کابل شده بقدمبوسی حضورپادشاه رعیت پرور مشرف شدند وقدم مبارك پدر بزرگوار را بردیده نهادند وبفرحت وخورسندی از حضور سرکار مرخص شده بمنزل خود رفتند وجای بجای گردیدند لاکن امید صحت مندی از حضورسرکار نداشتند زیرا که یومیه مرض اقدس اشرف ترقی داشت وحکمای عصر و زمانه که حضور داشتند ازمعالجه باز مانده بودند وانتظار ورود بندگان سردار عالی مقداررا داشته شب را بروز می آوردند چنانچه شاعر گفته است :

مصرع

چون قضا آید طبیب ابله شود

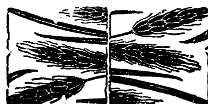
قصه کوتاه بعد ازملاقات سردار سالار حضور سرکار والا تبار یومیه مرض اقدس ترقی می کرد گویا بندگان اشرف امیدوار دیدارفرزند خود بودند چنانچه حکمای حاذق دست از معالجه کشیده بحضور سردار عالی سالار لشکر آمده عرضه داشت کردند وجواب دادند اکنون معالجه نباید کرد ومرگ بدر آمده دق الباب میکند مختصر کلام سردار کلان سردار محمد اعظم خان وسردار سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان ازحیات سرکار مایوس گردیده امید خودرا از زندگانی سرکار قطع کردند وخود بندگان سرکار شخص کهن‌سال وتجربه آموز بودند ازمرض خود مرگ را در یافتند واززندگی خود نا امید شدند بعد ازان سردار عبدالرحمن خان را بخلوت طلب کرده فرمودند که ای فرزند وای‌نور دیده مرض سرکار اقدس دیگر گون است و مرگ در رسیده سردار محمداعظم خان برادر سرکار است و با شما بجای پدر است امروز سرکار اقدس خواهش دارد که سردارمحمد اعظم خان را بجای‌خود جانشین قراربدهد وامیر افغانستان خوانده شود شما که صاحب اختیار پدر میباشیدچه مصلحت می‌دانید رضامندی داریدیاخیر لازم که ازضمیر صافی نهاد باعتقاد کامل سخن کنید وبعقیدهٔ‌صافی جواب بدهیدواظهارخلاف بحضور پدر نکنید وبحق بیان دارید که امروز سرکار اشرف حیات است وداسته شودواز همانقرار بعمل آورد سردار والا گهرسردار عبدالرحمن‌خان ازجای برخواسته دست باادب عرضه نمود که غلام خودرا فرزند نمی‌دانم وتوقع فرزندی ندارم خدمتگار وفرمان برادرم امر سرکار وفرمان فرمان سرکار است آن‌چیزی که‌بخاطر سرکار اقدس‌خطور کرده باشدزودتر بعمل آرند ودرحیات‌خود بحضور فیض‌ظهور تمام فرمایند وخاطرحق بین‌را بکلی جمع دارند که خورسندی غلام‌دران‌است سرکاروالا ازعرضه‌داشت فرزند خورسند شده دست بدعابرداشت ودربارهٔ فرزند عزیز خود دعا کرد ودر بغل گرفته ازسرو روی فرزندبوسه‌زد بعدبهمان خلوت که درحضوراحدی‌نبود سردارمحمداعظم خان‌را طلب کرده بحضورسردار عبدالرحمن‌خان فرمود که‌ای‌برادر عمر آخرشده ومرگ‌دامن گیر گشته‌زمانی که سرکار والاجهان فانی‌را پدرود کرد وبخاک‌سپردید وباز گشتید این تخت وتاج ازان شماست وفرزندمن‌سردار عبدالرحمن‌خان باشماخدمتگاروفرمان بردار است لاکن‌دربارهٔ فرزندم‌پدری کنیدوفرزندم شمارابجای پدر قبول‌دارد اماوصیتی باشمامی‌دارم هم‌چنین که‌سرکاروالاتبارشمارا بجای‌خود امیرافغانستان برقرارفرمود بعدازشماهرگاه فرزندم درقید حیات‌باشد بجای‌شما پادشاه شود ورجوع بفرزندان خودنکنید وصیت دیگر ازحضور امراست که‌دامن‌اتفاق‌را ازدست ندهید وپیرامون‌نفاق نگردید زیرا که زمانه‌غدار وسخن چین‌فتنه‌انگیر بسیار لازم آنکه مردمان شریر وفتنه‌انگیزرا بحضور خود راه ندهید وحرف شان‌را منظور نکنید بلکه‌از حضور برانید وسرزنش بدهید تاعبرت دیگران شود ودر حضور شمایان غمازی نکنند باقی‌شمارا بخداوند سپردم دربارهٔ سرکار دعا کنید که

خداوند عالم از گناه بندهٔ گناهگار در گذرد الله بگذرد و مغفرت نماید اکنون از حضور سرکار مرخص رفته امورات سلطنت خود را انجام بدهید و متوجه سلطنت و پادشاهی خود شوید خلاصه کلام بعداز وصیت سرکار روز پنجم مرض بندگان اقدس ترقی کرده و قریب الموت شد چنانچه همان یوم جهان فانی را پدرود کرده بعالم بقا شتافت و بکشاده پیشانی بجهان جاودانی رخت بربست وداغ حسرت و اندوه بردل بازماندگان ودوستان باقی گذاشت لهذا بعداز وفات سرکار مردم کابل از شاه و گدا وقاضی وعلماء وتجار واهل کسبه وافسران سپاه وبزرگان لشکر بحضور بندگان سردار کلان وسردار سالار جمع آمدند وجمیع افواج را بر آوردند این بود که غوغا بلند شد وجنازه پادشاه را با هزاران شورو فغان از حرم بر آوردند وباصد گونه نوحه وفغان روانه شدند تمامی مردم اشک از چشم جاری داشتند سپاه فقرا ، وشاه وگداء خورد وبزرگ درجلو حاضر بودند تا اینکه حسب الامر خود سرکار اقدس درقلعه حشمت خان دفن کردند ودر بالای قبر خیمه زدند وچهل شبانه روز قاری قرآن مقرر فرمودند دعا وفاتحه نمودند وبدولت واقبال بر گشته با جمیع مردم داخل دیوان خانه شدند وسه روز فاتحه گرفته فوج فوج بولك بولك از سپاه و رعیت وبزرگ و کوچك وارد حضور شده فاتحه می کردند روز سوم ختم قرآن کرده جمیع سپاه وفقراء و شه وگدا طعام خوردند لاکن سردار سالار افواج بعد تناول طعام و فاتحه مردم را از رفتن مانع شدند وامر توقف کردند چون مردم معطل شدند سردار سالار کلاه وشمشیر وکمر بند ودستار سرکار مرحومی را بحضور شاه وگداء که جمع شان حاضر بودند طلب کرده بدست مبارك کلاه پادشاهی را بر تارك سردار محمداعظم خان گذاشته کمر بند وشمشیر را بکمر شان بسته بجای پدر خود امیرمحمد افضل خان بر تخت سلطنت افغانستان نشاندند ومبارکباد دادند ومبارکباد گفتند وکمر بخدمت شان بستند وایستادند بعد ازان جمیع مردم ازشاه وگداء وسپاه وفقراء و اعزه واشراف بقاعده قانون فوج فوج بولك بولك بهمان مجلس بحضور آمده مبارك باد می کردند ازحضور مرخص می شدند. الحمدالله والمنه شکر گذارم مرخداوندی را که صحت جسمانی، تندرستی تن وتوفیق تحریر نمودن ونوشتن عطا کرد تا اینکه جلد اول کتاب تواریخ پادشاهان متاخرین افغانستان انجام یافت وختم شد اکنون التماس از کرم خردمندان ودانشوران پسندان آنکه هرگاه سهوو خطائی که لازمه طبع انسان خصوص متخیل این نادانست ملاحظه فرمایند دراصلاح من کوشند زیرا که درایام کهن سالی وجلای وطن ودست تهی درقید تحریر درآوردم وانجام پذیرفت والدعا !

هرکه خواند دعا طمع دارم ز آنکه من بندهٔ گنه کارم



عمرت درازباد برین ختم شد سخن بیرون نمی نهم ز ره اختصار پای



مجله آریانا و مجله افغانستان

انجمن تاریخ دو نشریه موقوته دارد که بنام مجلهٔ آریانا و مجلهٔ افغانستان به اوقات معین نشر میشود . کسانیکه به تاریخ افغانستان علاقه دارند ومیخواهند تتبعات نویسندگان افغانی را تعقیب کنند از اشتراك وخواندن مجله های مذکور ناگزیر هستند .

مجله آریانا

۱۳ سال است که تاسیس شده ومرتب در اول هرماه شمسی در ٦٤ صفحه نشر میشود . اشتراك سالیانهٔ آن در کابل (۲٤) افغانی در ولایات افغانستان (۲۸) افغانی وبرای خارج (۲) دولار میباشد

مجله افغانستان

وارد دهمین سال نشراتی خود شده وهر سه ماه یکمرتبه بزبانهای خارجی فرانسوی وانگلیسی در (٦٢) صفحه نشر میشود . این مجله درخارج ممالک شهرت بین المللی پیدا کرده قیمت اشتراك سالانه آن در کابل (٤٠) افغانی در ولایات (٤١،٥٠) افغانی ودرخارج (٤) دولار است .

به مجله های آریانا وافغانستان مشترك شوید کولکسیون هر کدام ازمجله های مذکور بحیث بهترین کتب وبهترین مأخذ سالیان دراز در کتابخانه شخصی شما باقی خواهد ماند وهرچه وقت ازان بگذرد قیمت آن بیشتر خواهد شد .

مطبعهٔ عمومی کابل



انجمن تاریخ افغانستان
Société des Etudes Historiques d'Afghanistan